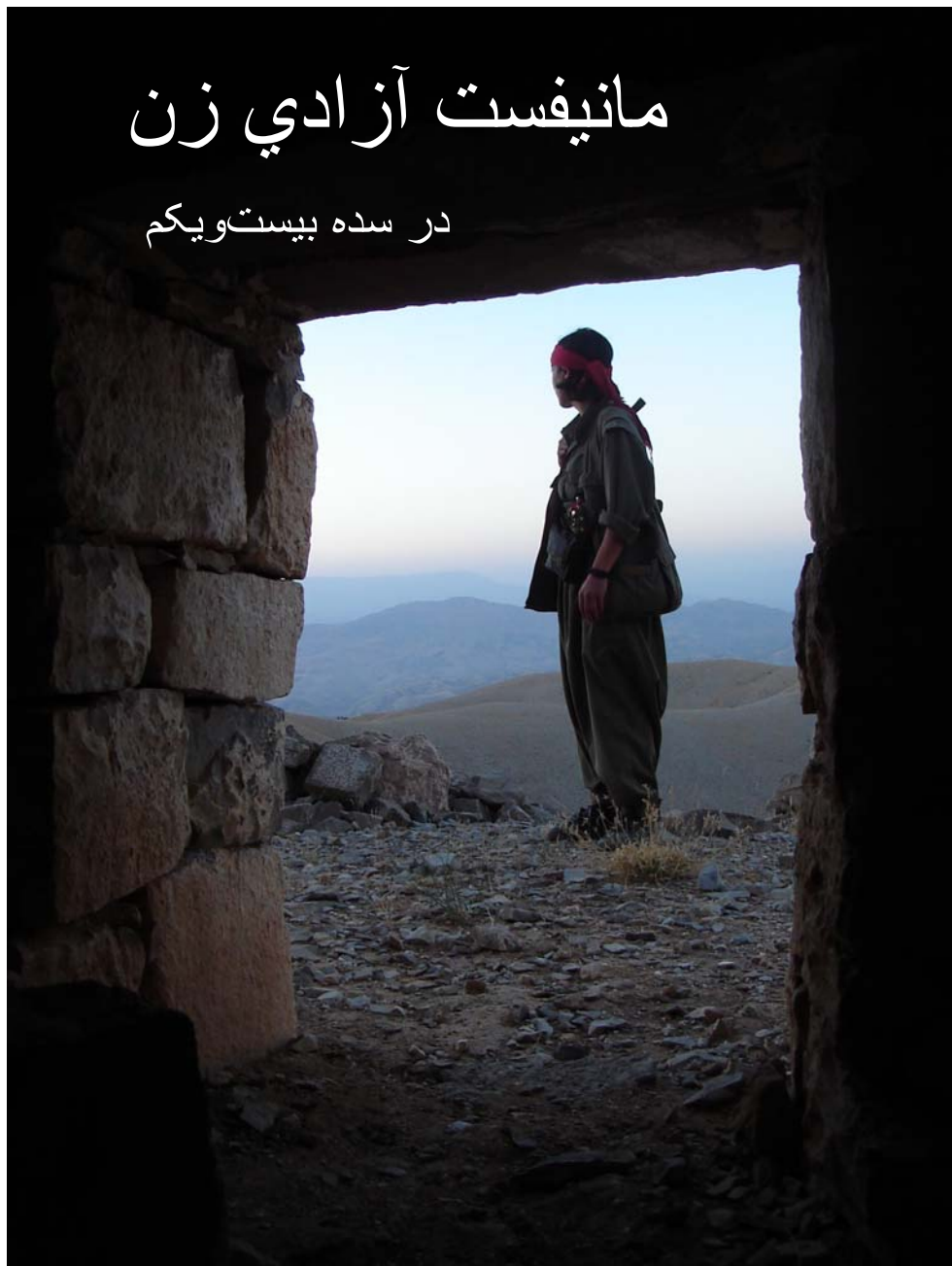


# مانیفست آزادي زن

در سده بیست و یکم



# فهرست مطالب

## فصل اول

تاریخ مس	تور
زن.....	8
جایگاه اولیاه انسه انسان بر روی	
زمین.....	11
نقش زن در پروسه تکامل	
انسانی.....	13
انقلاب نوسنگی..	
.....	16

## فصل دوم

دوره گذار از سیستم مادر سالاری به سیستم	
بدرسالاری.....	23

## فصل سوم

زن در جوامع	
طبقاتی.....	29
جامعه به برده داری و	
زن.....	35
جامعه فئودالی و	
زن.....	39
جامعه سرمایه داری و	
زن.....	48
سوسیالیسم	
زن.....	60
زن	در
خاورمیانه.....	
69....	

زن در جامعه .....  
کردستان.....81

### فصل چهارم

ظهور .....  
ور PKK در کردستان .....  
95.....

PKK .....  
و .....  
زن .....  
98 .....

مشارکت زن در مرحله انقلاب ملی و مراحل توسعه جنبش زن  
آزاد..... 116

ایدئولوژی رهبری محوریت زن  
154.....

عصر تمدن دمکراتیک، عصر زن آزاد خواهد بود.....  
179 .....

### فصل پنجم

سرانجام: قرارداد اجتماعی زن در حکم مانیفست آزادی زن در سده 21  
می باشد .....194

## فصل اول

### تاریخ مستور زن

روشن‌ساختن نقش زن در داستان "انسان چگونه تکامل یافت؟" از سوی ما، بعنوان جنبش زنی که ادعای آزاد کردن کل جامعه را دارد، از لحاظ بازگشت انسان به جوهر راستیش، اهمیتی حیاتی دارد. مرتبط با آن، اگر گذار از دوران توحش به دوران تمدن، متمدن‌شدن و مراحل ظهور جامعه طبقاتی را در ارتباط با همدیگر در سرچشمه اصلی آنها مورد تحقیق قرار ندهیم و اگر خصوصیات بسیار متفاوت آن را در خطوط کلی و

با دیدگاهی صحیح مورد بررسی قرار ندهیم، دستیابی به يك بینش صحیح تاریخی ممکن نبوده و حتی در صورت امکان، عاری از خطا و اشتباهات عمده نخواهد بود. تا زمانیکه اشتباهات موجود در بررسی تحولات اجتماعی و تاریخی و نگرش‌هایی همچون نادیده‌گرفتن، کوچک‌انگاشتن و یا اغراق و خود مرکزبینی رفع نگردد، و تا هنگامیکه با معیارهایی عادلانه مورد ارزیابی و قضاوت قرار نگیرد، درک عینی و صحیح خط سیر تکامل تاریخ در مراحل اولیه آن امکان‌پذیر نخواهد بود. بدون روشن‌ساختن صحیح هر يك از مراحل تاریخ، درک امروز و تشخیص و گشودن گره کور و لاینحل انسانیت نیز ممکن نخواهد شد. در حال حاضر چنین احتمال می‌دهند که گویا تحولات بصورت انی صورت می‌گیرند و تمام ارزیابی‌های اقتصادی، حقوقی، سیاسی، نظامی و... را هم بر این اساس انجام می‌دهند. این را هم تحت نام علوم محض به انجام می‌رسانند. همان برخورد را درباره تفکیک روند توسعه اجتماعی به مراحل تاریخی و بخش‌های جداگانه نیز نشان داده، طوریکه هر دوره را بطور مستقل و بدون در نظر گرفتن روابط تعیین‌کننده میان دوره‌ها ارزیابی می‌کنند؛ هر دوره، دوره قبل از خود را یا انکار می‌کند، یا به انحراف می‌کشاند و یا به عنوان وسیله‌ای برای برخورد ذهنی خود بکار می‌گیرد. امروزه یکی از دلایل اساسی رشد غول‌آسای نظام‌های فشار و استثمار متکی بر علم و تکنولوژی، به غیر از بکارگیری شیوه‌های خشونت‌آمیز، ارتباط مستقیمی با نحوه آفرینش علم و بکارگیری آن دارد. علم و نمایندگان آن در قبال این وضعیت قطعاً مسئولند. بایستی آنان را بیش از کاهنانی که در برابر دولت و تمدن سومر مسئولیت داشتند، مسئول دانست. این موضوع دارای اهمیت فراوانی است. مسئولیت دانشمندان و نحوه برخورد آنان با علم در قبال فلاکت‌های عصر ما؛ در راس آنها دو جنگ جهانی و سایر جنگ‌ها، تهیدستی، آلودگی محیط‌زیست، تبعیض جنسی، توازن دهشت‌آور هسته‌ای، افزایش جمعیت، جنون تکنولوژی و مشکلاتی از این قبیل، از مسئولیت سیاستمداران و فرماندهان نظامی کمتر نبوده است. کاهنان علم به این روند، چراغ سبز نشان داده‌اند! دانشگاه‌های روزگار ما با برخوردهای محافظه‌کارانه و خودخواهانه خویش به پرستشگاه‌های قرون اولیه و

وسطی می‌مانند و در برابر وضعیت کنونی، بی‌مسئولیتی عظیمی را مرتکب شده‌اند. دانشگاه‌ها با متهم ساختن پی‌درپی قرون اولیه و وسطی، سعی دارند خود را غسل تعمید دهند که این را هم تحت نام "راهکار علمی" به انجام می‌رسانند، اما در هر حال چنین عملی، آنان را چندان پاک و منزّه نخواهد ساخت. این مبالغه نیست و تمام بررسی‌ها چنین نشان می‌دهند که در قرن بیستم امار شکنجه، نسل‌کشی، گرسنگی و امراض از مجموع تمام فلاکت‌های قرون گذشته بیشتر است. این موضوع نشانگر آن است که باید تمام ایدئولوژی‌های رسمی و اساسی عصر ما - اگر واقعا در برابر تاریخ و جامعه احساس مسئولیت می‌کنند - در برابر راهکارهایی که بکار گرفته و آثار مخربی که بوجود آورده‌اند، از خود انتقاد بنمایند. این انتقاد باید به‌ویژه درباره راهکارهای علمی و عملکردهای آن بطور مفصل‌تری ارائه گردد. تا زمانی که این عمل بطور کامل صورت نپذیرد از چنین اتهامی که "در حد کاهنان و جادوگران سرچشمه پلیدی هستند"، رهایی نیافته و هیچگاه از بازخواهی و بازجویی نجات نخواهند یافت. زیرا واقعیت، همان انتقاد به جایی است که حقیقت دارد.

ارزش تاریخی انتساب پیشرفت‌های تمدن به سومریان، و سومریان به جامعه نوسنگی، در راستای آشکارسازی این انتقاد بهتر قابل درک است. چرا که "تاریخ با سومریان آغاز می‌گردد". تمدن سومر در جغرافیای میان رودخانه‌های دجله و فرات یعنی در دشت‌ها و ارتفاعات پست آن منطقه، در شرایط مساعد طبیعی و با برخورداری از مواهب آن بنا نهاده شد و با اتکا بر انقلاب زراعی و روستانشینی، اولین موج عظیم اجتماعی را پدید آورد. انقلاب نوسنگی حداقل بطور پیوسته از 10000 ق. م، در ابتدا تمدن سومر و پس از آن تمام تمدن‌های تاریخ را به بهای از بین رفتن خویش هم که باشد، تغذیه نموده است؛ در حقیقت مادر تمدن‌هاست. آغاز تاریخ (تاریخ نگاشته شده) و شروع استفاده از اصل دیالکتیک، در آن سرزمین‌ها و از سوی ساکنان آن صورت گرفته است. زیرا پر واضح است که اگر آغازی صحیح برای تاریخ و موجودیت اجتماعی انسان‌ها تعریف نگردد، هرگز نمی‌توان به شناختی صحیح از آن دست یافت. تاریخ و جامعه‌ای که بطور صحیح مورد شناسایی قرار نگیرد، بطور مداوم به

منشایی برای بحران و مشکلات تبدیل شده و نمی‌تواند خود را از آن برهاند.

در صورتیکه به شیوه‌ای موفقیت‌آمیز از متد تاریخی استفاده گردد، یک نیروی بی‌نظیر حل‌پدید می‌آید. تاریخ یک کل است، در این مکتب، هر جزئی دارای جایگاه و اهمیت خاص خود می‌باشد. اهمیت کوچک‌ترین جوامع و معمولی‌ترین فرد را نمی‌توان نادیده گرفت. "همانگونه که تاریخ در جامعه و جامعه در تاریخ منعکس می‌شود، جامعه در فرد و فرد در جامعه بازتاب دارد". در موضوع بکارگیری راهکار دیالکتیکی درباره تاریخ، نتیجه اساسی که ماتریالیسم تاریخی می‌توانست به آن برسد، در این فرمول نهفته است. اگر رهنمودهای اصلی تاریخ را به شکل مراحل اساسی آن تعریف کنیم، درک امروز، تبدیل ظلمات به روشنایی و خلق رهنمودهایی غنی امکان‌پذیر خواهد بود.

توسعه روش تاریخ‌پردازی اجتماعی و تاریخی و رسیدن به سطح آگاهی آن برای ما بعنوان جنبش زنی که درصدد بررسی و حل معضلات کور اجتماعی - تاریخی انسانیت می‌باشد، وظیفه‌ای اساسی است. زیرا تحکم یافتن حاکمیت مردسالاری طی دوره‌های تمدن و طرد تدریجی زن از ساختارها و نهادهای روبنایی و زیربنایی جامعه طبقاتی، عامل اصلی تدوین کتاب‌های "تاریخ بدون زن" بوده است. هنوز هم روابط زن - مرد و شکل‌گیری اجتماعی آن همانند سرنوشت با گونه‌ای شماتیک ارائه می‌گردد. این، انحرافی عظیم از تاریخچه زن است که ناشی از تبعیض جنسی بوده و بعنوان تاریخ ارائه می‌گردد. اکنون در موقعیتی هستیم که باید ارزیابی‌ها و دیدگاه‌های تاریخی، اجتماعی و تمدنی سیستم جامعه طبقاتی مردسالاری را به شدت مورد انتقاد قرار دهیم. زیرا در این دیدگاه، حاکمیت تاریخی و تمدنی، بی‌حرمتی و حتی انکار مراحل نخستین انسانیت وجود دارد. واقعیاتی که در دوره شکل‌گیری انسانیت وجود داشته‌اند دارای ماهیتی هستند که کل آینده او را تعیین می‌سازد. زیرا ویژگی‌های نخستین هر چه باشند، بعدها هم در همان راستا به سیر تکاملی خود ادامه خواهند داد. یکی از حقایق مهمی که نظام پدرسالاری امروزه درصدد پوشاندن آن می‌باشد، حقیقت خارج نمودن انسان از حالت توحش به دست زن است. هدف از پوشاندن این دوره که تحت

پیشاهنگی زن صورت گرفته است، حفظ اقتدار سیستم حاکمیت مردسالاری می‌باشد. این در حالی است که حاکمیت سلطه‌گرایانه کاراکتر مردانه، با جوهر زن یا به بیانی با جوهر ناب انسانی در تضاد بوده و تمامی ابزارها و امکاناتش را برای ادامه و ازلی ساختن حاکمیت خویش به کار می‌گیرد.

تبدیل سیستم فاقد طبقه‌ای مدارسالاری که قبل از سیستم مردسالاری وجود داشته و امروزه کاملاً با کاراکتر آن در تضاد است و نقش آن در روند تکامل انسانی و تمدن این دوره آشکار گردیده است، به اراده انسانیت، پایان حاکمیت امروزی یا به بیانی جنگ‌هایی که بقای آن را تضمین می‌کند، خشونت‌ها و فشارها، بیعدالتی‌ها و نابرابری‌ها را نزدیک می‌سازد. بدین ترتیب، انسانیت با هویت خویش آشنا شده و به خویشتن باز می‌گردد.

از سویی، هر چند نقش تعیین‌کننده زن در تکامل اجتماعی انسان و روند تکامل انسان، "ثوری تکامل"، نسبتاً مورد قبول واقع می‌گردد، اما با ورود به قرن 21، نظام مردسالارانه حاکم به خاطر اینکه آن را همچون خطری برای اقتدار خویش می‌داند، هنوز هم در قبول قطعی آن با شک و تردید و انکار عمل می‌کند.

علیرغم اینکه تحولات علمی قرن 19، روند تکامل انسانی را با تمام جزئیات آن آشکار ساخت؛ ذهنیت حاکمیت مردسالارانه از قبول حقیقت دوره ماقبل جامعه طبقاتی و وجود دوره‌ای اجتماعی بدون طبقه، مبتنی بر برابریها، مالکیت اشتراکی و حاکمیت حقوق مادر، طفره می‌رود. زیرا آغاز تاریخ جوامع تحت حاکمیت مردسالاری با پایان سیستم جامعه مدارسالاری همراه بوده است. قبول مجدد نظام اجتماعی هزاران ساله مدارسالاری، به معنای پایان سیستم مردسالاری است که از 2000 قبل از میلاد آغاز و تا کنون ادامه یافته است. امروزه عدم پذیرش تمام شواهد علمی و تاریخی اثبات شده در مورد چهره حقیقی تاریخ، از طبقه حاکمی سرچشمه می‌گیرد که زمام جامعه طبقاتی را همواره در دست گرفته و از این حقیقت تکان‌دهنده هراس دارد. زیرا همراه با شکست جامعه بدون طبقه زن‌سالار، نه تنها جنس زن بلکه همراه با او، انسانیت هم شکست خورده است؛ همچنین نه تنها سیر پیشرفت زن بلکه خلق‌ها نیز از این

دوره به بعد متوقف گردیده است. هم سیر پیشرفت زن و هم خلق‌ها در عصر نوسنگی متوقف شده است.

به دلیل آنکه منافع طبقاتی در سیستم مادرسالاری با محوریت زن، مطرح نبوده است، منافع حاکمیت نیز مطرح نبوده است. عدم وجود برخورد حاکمیت‌خواهی در جنس زن باعث جهش‌های کیفی در سیر تحول انسانیت شده است؛ او با عطف نمودن نقش الهه، به خود اهمیت شایانی قابل و احترامی در خور توجه گذاشته است. در این عصر ابتدایی، به دلیل آنکه جنس زن نه تنها خالق زندگی بوده بلکه مولد آلات و ابزار مورد نیاز دوام آن نیز بوده، اعتبار یافته است. امروز برخورد اقتدارگرایانه که به واسطه ویژگی‌های زاینده‌گی و نگهداری از کودکان، زن را به درجه دوم تقلیل داده است، صحیح نبوده بلکه این خصوصیات در انتقال انسان از حالت حیوانی به انسانی، عواملی تعیین کننده بوده‌اند. زیرا زنان از همان اوایل، مادرانی بوده‌اند که مسئولیت دوام زندگی نوع انسان را تقبل نموده‌اند. زن با تقبل این مسئولیت، برای پیشبرد زندگی وحشی به سطحی معین، در چارچوب "حقوق مادر"، اولین بستر زندگی اجتماعی را فراهم آورده است. در این سیستم اجتماعی، تمام انسان‌ها در موقعیتی یکسان به سر می‌بردند و اگر زندگی را خطری تهدید می‌کرد، به شیوه‌ای عادلانه با وضع قوانینی مناسب، محیطی پر از صلح ایجاد کرده است. به دلیل آنکه طبیعت زن در تضاد با جنگ و روند طبقاتی شدن می‌باشد، و فطرتاً طرفدار صلح بوده، زندگی پر از صلح و برادری جوامع انسانی آن روزگار را فراهم آورده است.

جوامع انسانی در سیستم طبقاتی امروزی، هیچگاه نتوانسته‌اند بستر صلح و برادری واقعی سیستم مادرسالاری را بوجود آورند. زیرا طبیعت زن که عدالت حقیقی را در دوره‌های آغازین تاریخ پدید آورده بود، در درون نظام حاکمیت مردسالارانه امروزی مطرود و نادیده گرفته شده است. در یک نظام سلطه‌گرایانه که در آن عدالت حقیقی وجود نداشته باشد، برقراری صلح و دموکراسی به معنای حقیقی‌اش، ناممکن است. زیرا خالق این ارزش‌ها، طبیعت زن می‌باشد؛ بدون رهایی زن، رهایی خلق‌ها غیر ممکن خواهد بود.



## جایگاه اولیه انسان بر روی زمین

عمر دنیای کهن ما در حدود 5/5 میلیارد سال است. وضعیت کنونی آن در نتیجه یک تکامل دیالکتیکی بوجود آمده است. با پیشرفت سیر تکامل دیالکتیکی دنیا و به موازات تثبیت اعتدال زیست‌محیطی، تبدیل گازهای متفاوت به اتمسفر، پوسته زمین و آب و همگام با آنها پیدایش اولین سلول جاندار بوجود آمده است. خصوصیت تولیدمثل تک‌جنسی اولین جاندار یک سلولی، از راه تکثیر و افزایش، امکان تبدیل به جانداران چند سلولی را فراهم آورد. سلولهای تراکم یافته به شکل کمپلکس یکی شده، سپس جانداري مشخص و ارگانيسم پديد آمده است؛ از این ارگانيسم انواع مختلف جانداران بوجود آمده‌اند.

دنیای ما که تا به امروز نیز سیر تکاملی خویش را ادامه می‌دهد، با وجود آمدن تغییرات ساختاری، اولین نوع جانداران و شرایط زندگی را نیز همواره در درون تغییر و تحولی دایمی به پیش برده است. جانداران که در این شرایط همواره متغیر، حیات خویش را ادامه داده‌اند، با سازگاری در شرایط تغییر یافته جدید، در درون تحولات طبیعت به تنازع بقا پرداخته‌اند. مقاومترین نوعی که در میان جانداران در سایه تنازع بقا در برابر طبیعت دشوار دوران توحش خود را همواره تجدید و تولید نموده و همچنان روند تکامل انسانی را طی کرده، نوع انسان بوده است. با تطبیق نظریه تکامل با مردم‌شناسی، این موضوع به اثبات رسیده است که انسان‌های نخستین - اولین اجداد میمونی انسان - در حدود 60 میلیون سال قبل ظهور کرده و در نتیجه شرایط مساعد اقلیمی، نوعی از انسان که بر روی دویا راه رفته و از ابزارهای اولیه استفاده می‌کرده است، در حدود 20 میلیون سال قبل در شرق آفریقا بوجود آمده است. همچنین این موضوع هم به اثبات رسیده که در حدود 3 میلیون سال قبل با روی دادن نشست‌هایی در دریای سرخ و مدیترانه، پراکنشی وسیع از شرق آفریقا به سوی آسیا صورت گرفته است.

گروه‌های انسانی در دوره جوامع وحشی، به شکلی همچون گروه‌های حیوانی پیشرفته زندگی می‌کردند. توسعه ذهن و بکارگیری

تکنولوژی و ابزارها در زندگی، باعث جهش در انسان هموساپینس گردید که این نیز منجر به آغاز دوران اولیه "انقلاب تشکیل جامعه" گردید. یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های این انقلاب، درک فواید زندگی دسته‌جمعی بوده است. چنانکه از به هم پیوستن عناصر، مواد شیمیایی بوجود می‌آیند، در فرایند اجتماعی‌شدن نیز، واحدهای پایدار و ماندگاری بوجود آمده و بتدریج در یک راستا پیشرفت می‌نمایند. در دوران ماقبل تاریخ تمدن، دوره‌ای به نام تاریخ اجتماعی وجود دارد که هزاران سال ادامه داشته است. واحد اساسی و مرکز اصلی دوران توحش، کلان (طایفه) بوده که هیچگاه شمار افراد آن متجاوز از چند صد نفر نبوده است. زندگی غارنشینی و گرداورندگی حاکم بوده، انسان‌ها با در برابر اقلیم و طبیعت از طریق شکار حیوانات و جمع‌آوری گیاهان زندگی به سر می‌بردند. این جوامع کلانی که تقریباً تا آخرین عصر یخبندان (20000 ق. م)، حیات داشتند، شبیه هم بوده و در مرحله ابتدایی زبان که نظام صوتی محدود داشته و بیشتر متشکل از اشارتها بود، قرار داشتند. همچنین از دین و ذهنیتی انیمیستی (روح‌گرایی) و توتمیسم (هویت طایفه) برخوردار بودند. 98% از دوران تاریخ با این شکل اجتماعی سپری شده است. واحدهای ماندگار- همانند پیوند اولین عناصر در ماده‌در فرایند اجتماعی‌شدن حالت پایداری یافته و در یک خط سیر پیشرفت می‌نمایند.

## نقش زن در پروسه تکامل انسانی

قبل از آغاز تمدن، یک مرحله اجتماعی-تاریخی وجود دارد که هزاران سال طول کشیده است. جامعه، شکل موجود نوع انسان است؛ اولین مرحله روند تکامل انسانی با اجتماعی‌شدن آغاز گردید. می‌دانیم که تاریخ با زن و مرد آغاز گردیده است. بی‌تردید در شکل‌گیری یک ساختار اجتماعی، نحوه شکل‌گیری روابط زن و مرد در بنیاد آن نقش مهمی دارد. ایدئولوژی در مرحله نخست سازماندهی اجتماعی، اساساً بر محوریت زن قرار دارد. زن، مرد را از میان حیوانات خارج ساخت. اولین کسی که گروه‌های انسانی را بوجود آورد، زن بود. برای اولین بار، جامعه زن را توسعه داده است. مرد در آغاز بصورت وحشی زندگی می‌کرد، اما؛ زن جامعه را تشکیل داده، تهیه غذا را یاد گرفته، حتی آتش را کشف نموده،

زندگی اشتراکی را توسعه داده، و نیروی مشترک بوجود آورده است. بدین سبب، زن قدرتمند است؛ حتی به دلیل اینکه دسته‌جمعی در فعالیت‌ها مشارکت نموده، با خلق نیرویی بسیار پیشرفته، قطعا از مرد نیرومندتر بوده است. چنین حقیقتی در تاریخ وجود دارد؛ زنان در فرایند میلیون‌ها ساله تکامل جامعه انسانی در تاریخ بشری، نقشی والایی ایفا نموده‌اند. نه در موقعیتی ناقص بلکه در موقعیتی کامل‌کننده قرار داشته‌اند. جنسی که در زندگی و اجتماعی‌شدن نقشی ناقص برعهده داشت، جنس مرد بوده است.

نیروها و غرایز حفاظت از خود در جانداران اولیه محدود است، اما در انسان‌نماهای ماده، همراه با حفاظت از خود، ویژگی دفاع و نگهداری از کودک وجود دارد. این ویژگی زن را از سایر جانوران متمایز ساخته است. در حالیکه مرد بطور طبیعی در برابر موجودی غیر از خود، احساس مسئولیتی نداشت، زن در تهیه مکانی برای حفاظت و تغذیه کودکانش تلاش می‌نمود. زن با نشر تدریجی این خصلتش، نقش آغازگر در تغییر تدریجی خصوصیات حیوانی و توسعه عادات انسانی مورد نیاز اجتماعی‌شدن ایفا نموده است.

انسان‌های اولیه که در مراحل اولیه پیشرفت انسانی و در دامان طبیعت وحشی از حیوانات متفاوت نبوده و تنها در چارچوب تغذیه و برآوردن غرایز جنسی زندگی را به سر می‌بردند، در سایه صرف رنج به حالت گروه‌های انسانی در آمدند. مبارزه و رنجی که به شکل حفاظت از خود و تداوم زندگی در برابر شرایط خشن طبیعت صورت پذیرفت، راهگشای بروز و توسعه اولین نیروی اندیشه در انسان شده است؛ اولین رنج مشترک از طریق غریزه درونی حفاظت از کودک در انسان‌نماهای ماده پدید آمده است.

رابطه بین زن و کودکانش هم در دوران قبل از بارداری و هم در درون بارداری تنها بصورت یک حامل مجرد مکانیکی نمی‌باشد؛ پس از زایمان نیز با تغذیه کودک از طریق شیردهی و با صرف و انتقال رنج، اولین جوانه‌های احساسات انسانی را بوجود آورده است. این توسعه رنج و احساس که در ابتدا تنها منحصر به فرزندان بود، رفته رفته با ماده‌های دیگر بصورت احساسی مشترک در آمد. بدین شیوه، جنس زن با توسعه زندگی

اشتراکي در میان خود به منظور رفع احتياجات خود و فرزندانش (تغذيه، اسکان، پرورش و ...)، تاثیر اوليه فراواني در گذار زندگي حیواني به زندگي انساني داشته است، این اولین بستر زندگي مشترك از طریق گردهم آمدن برای رفع نیازها و بر اساس مشارکت داوطلبانه توسعه یافته و به مظهر واقعي اشتراك بي‌غل و غش رنج همگاني تبدیل شده است. به دلیل عدم زیاده‌روي در تولید و مصرف، هیچ‌گونه حرص منافع حاکمیت، وجود نداشت. این اولین گروه انساني که بر اساس رفع احتياجات مشترك و حفاظت همگاني از کودکان بوجود آمده بود، اولین فکر سازماندهي بشري را نیز توسعه داده است. همانطور، که از این اولین زندگي اشتراکي، استنباط مي‌شود، يك برخورد سوسیالیستي ابتدایي وجود دارد. یعنی سوسیالیسم قبل از اولین مرحله روند تکامل انساني وجود داشته است. از این لحاظ، سوسیالیسم در سرشت زن وجود دارد و سوسیالیسم ابتدایي با یافتن امکان حیات در چارچوب طبیعت پاك و بی‌غش زن، در اولین گام پروسه تکامل انساني پدید آمده است. زن با این موقعیتش در آفرینش انسانیت، نقش بنیاديني ایفا نموده است.

مکانیسمي که همیشه با زندگي مشترك پدید مي‌آید در همین اولین سازماندهي نیز به چشم مي‌خورد. بدین ترتیب، همراه با توسعه زندگي، گروهی قوانین مورد نیاز آن برای اولین بار از سوی زن در مواقع پیش آمدن مشکلات محسوس و چاره‌یابی آنها وضع شده‌اند. مادراني که برای ادامه حیات فرزندانشان گردهم آمده بودند، اولین مقرراتي که وضع کردند، توتم و تابوها بودند. این توتم و تابوها در تاریخ بشري در حکم اولین قوانین نانوشته می‌باشند. اولین تابویی که انسان را از دنیای حیوانات خارج ساخته و باعث نظارت بر غرایزش گردید، تابویی بود که در برابر تغذیه و مقاربت جنسي برای مرد گذاشته شده بود.

ممنوعیت مقاربت جنسي در طول بارداری و دوران شیردهي به دلیل ساخت و کار فیزیولوژیکی، شکل اولیه تابوها بوده و در تاریخ انسانیت در حکم اولین قوانین ممنوعیت می‌باشند. زن از طریق وضع این ممنوعیت (تابو)، با تحت کنترل درآوردن غرایز حیواني جنس مرد، اولین گام را در راه روند تکامل انسان برداشته است. زیرا انسان به فراخور به کنترل درآوردن غرایز دروني خود، از دنیای حیوانات جدا می‌گردد.

مهم‌ترین تفاوت زیست‌شناختی انسان با سایر حیوانات، طولانی بودن دوران بارداری و نیاز کودک انسان به مراقبتی طولانی‌تر می‌باشد. طولانی بودن این دوران باعث شده زنانی که نقش مادری برعهده گرفته‌اند، مدتی طولانی از جنس مرد جدا بوده، همچنین مادران در طول این مدت، غریز خود را تربیت نموده و دیگر انسان‌نماها را نیز وادار به چنین کاری می‌کردند. مادرانی که در شرایطی واحد در این دوره زندگی می‌کردند، در يك جا بطور مشترك زندگی کرده و احتیاجات خود را مرتفع می‌ساختند.

تغذیه بطور طبیعی در راس احتیاجات زندگی قرار دارد. تغذیه مادر عاملی است که بطور مستقیم احتیاج تغذیه کودک را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بعبارتی، جنس زن؛ برای تغذیه بهتر کودکش و نیز به دلیل وجود ویژگی طبیعی خود در ضرر نرساندن به سایر حیوانات، فرهنگ گیاه‌خواری را رواج داده و به شکار نپرداخته است. زیرا زن به خاطر کودکش در برابر گوشت و خون حساس بوده و نوزاد سایر پستانداران را نیز همانند کودک خود انگاشته و برای حفظ و نگهداری آنها نیز تدابیری اتخاذ نموده است. بدین شیوه، گروه مادران نه تنها به شکار نپرداخته‌اند بلکه در برابر شکل تغذیه‌ای گوشت‌خوارانه جنس شکارگر مرد نیز برخی تابوها قرار دادند.

این تابوها که اصول را در تاریخ انسانیت، تشکیل دادند، رفته رفته امکان واردشدن مرد را نیز به گروه‌های زنان فراهم آوردند. قوانین به اجرا گذاشته شده، با گذشت زمان، امکان زندگی مشترك هر دو جنس را فراهم ساخت؛ اولین شکل حیات دسته‌جمعی بواسطه گردهم آمدن مادران - برای حفاظت از کودکان - پدید آمد. بدین شیوه با وارد ساختن جنس مرد در گروه خود، نوعی سازماندهی گسترده‌تری را نصیب انسانیت ساخت.

تابوها و ممنوعیت‌هایی که در نخستین جوامع اصالتا مادری وضع شدند، توتمیسم را توسعه داده‌اند. توتمیستی تنها منحصر به ضرر نرساندن به خویشاوندان انسان نبوده بلکه درمورد انواع گیاهان و حیوانات مفید و مورد نیاز برای ادامه حیات خویشاوندان نیز شکلی از ممنوعیت اعمال شده بود. به دلیل آنکه گیاهان و حیوانات نیز جزو خویشاوندان مادر به حساب می‌آمدند - زیرا مادران آنان را نیز مورد حفاظت قرار می‌دادند - در چارچوب همان مصونیت قرار می‌گرفتند. یعنی توتم خویشاوندی، يك نهاد

مقدس اعتقادي بود که قدسیت داشته و در صورت ضرر رسانیدن به آن، انسانیت دچار فلاکت شده و عقیده‌ای بوده که برای حفاظت اصول زندگی بایستی مورد احترام و رعایت قرار می‌گرفت. در سایه مدیریت توت‌پرستی، از نابودی انواع گیاهان و حیوانات مفید برای ادامه زندگی انسان جلوگیری بعمل آمده و امکان انتقال آن به امروز فراهم شده است. این تابوها که برای آفریدن حالتی از جنس مرد که بتوان با او زندگی کرده و فراهم ساختن امکان تداوم منابع طبیعی مورد نیاز برای ادامه حیات به اجرا گذاشته می‌شد، پیمان گروهی نظام مادرسالاری بوده است. این پیمان مشترک زندگی، تحولات مهمی در شیوه زندگی جنس مرد و خصوصیت ساختاری او بوجود آورده است. ویژگی قانون‌نشناسی منتج از شیوه زندگی شکارگری و تنها به فکر خود بودن در برابر طبیعت وحشی، از طریق این پیمان تحت کنترل در آمده و شروع به کسب عادات اجتماعی در چارچوب زندگی بنیاد نهاده مادران نموده است. بدین شیوه، شکل زندگی مرد به سوی اجتماعی‌شدن تحول یافته است. یعنی، مرد بر اساس قوانین و نیازهای گروهی، به زندگی دسته‌جمعی روی آورد.

جنس زن که بدین طریق زندگی گروهی را آغاز نموده بود، رفته رفته در برابر افزایش نیازها و محدودیت منابع تامین‌کننده این نیازها، به کنکاش‌هایی مشخص پرداخته است؛ در نتیجه این کنکاش‌ها و با گذشت زمان شروع به یافتن شیوه‌های مختلف تولید کرده است. زیرا زن که در اوایل با گیاهان وحشی و ریشه‌های آنان تغذیه می‌نمود، با گذشت زمان بر روی طبیعت حاکمیتی مشخص یافته، این نیز به نسبی قابل توجه باعث کسب آگاهی و دانش گشته، و راهگشای رشد سطح فکر و افزایش تجربه او شده است. در نتیجه این امر، جمع‌آوری گیاهان جای خود را به پرورش آنها داد.

پرورش گیاهان در خاک‌های حاصلخیز، امکان‌گذار به زندگی یکجانشینی را پدید آورده است. گذار به زندگی یکجانشینی، به تنهایی در حکم يك انقلاب می‌باشد. در مرحله ابتدایی انسان یعنی هنگام گذار از مرحله حیوانی به انسانی، به دلیل اینکه زن نقش تعیین‌کننده و حتی بنیان‌گذار ایفا نموده است، بعنوان مادر مقدس نقش الهه را دارا بوده است. این دوران، دوران اولین زایش و آفرینش است. هر اصطلاحی

جدید، امکانی جدید؛ و عبارتی خدایی نوین می‌باشد. خصوصیت زاینده‌گی و اساسی بودن مادر در فرایند تولید، راهگشای اهمیت‌یابی فوق‌العاده زن و آغاز عصر الهه‌ها شده است. زیرا کشفیات و اختراعات زیادی از آن زن می‌باشد. به احتمال زیاد، کشفیات و اختراعاتی چون گیاهان مفید، درختان میوه، حیوانات اهلی، بهره‌برداری از خاک، ساخت خانه، نگهداری از کودکان، ساخت کج بیل، دست‌اس و شاید هم اولین خیش، مختص به زن می‌باشد. عصر الهه‌های مادر نقش زن را پس از این تحولات و پیشرفت‌های فوق‌العاده نهادینه می‌کند؛ پس از این مرحله (دوران توحش) و همراه با انقلاب نوسنگی - که می‌توان آن را عصر طلائی زن نیز نامید - عصر الهه‌های مادر به نقطه اوج خود رسیده است.

## انقلاب نوسنگی

در شرق مدیترانه و در قوس توروس - زاگرس در حدود یک میلیون سال قبل، تجمع گروه‌های انسانی بوجود آمده بود. این منطقه که تاریخ نگاران آن را "هلال طلائی" خوانده‌اند به دلیل برخورداری از شرایط مناسب آب و هوایی و غنای گونه‌های گیاهی و حیوانی، محل اسکان جمعیت بوده است. انسان‌ها از این منطقه به چهار سوی دنیا پراکنده شده‌اند. وجود شباهت ژنتیکی میان انسان‌های اروپایی و آسیایی دال بر صحت این نظریه می‌باشد. هلال طلائی بیشتر به اراضی مابین رودخانه‌های دجله و فرات اطلاق می‌گردد و نام تاریخی آن بین النهرین (مزوپوتامیا) می‌باشد که نقطه آغاز تشکیل جوامع ابتدایی و خاستگاه اصلی تمدن است. با پایان یافتن آخرین دوره یخبندان در حدود 20 هزار سال قبل و بوجود آمدن شرایط اقلیمی مرطوب و بارانی بجای اقلیم سرد و خشک، در حدود 15 تا 12 هزار سال پیش، زمینه تاسیس جامعه میان‌سنگی بوجود آمد. شواهد دوران میان سنگی در این منطقه به وفور قابل مشاهده است.

پیشرفت‌های اجتماعی ارتباط نزدیکی با شرایط آب و هوایی دارند. با وجود آمدن خشکی انی هوا در حدود 10 هزار سال قبل، دوران انقلاب نوسنگی (دوره سنگ صیقل یافته) آغاز گردید. قبل از آن، دوره شکار و جمع‌آوری میوه‌ها وجود داشت. آثار جامعه نوسنگی که کهن‌ترین مدارک تاریخی کشف شده تاکنون می‌باشند، در قسمت‌های شمالی دجله و

فرات قابل مشاهده است. ماهیت اصلی انقلاب نوسنگی، انقلاب روستا نشینی می‌باشد که می‌توان آنرا دوران آغاز زراعت و اهلی کردن حیوانات نیز نامید. حفاریهای انجام گرفته در دیاریکر، ارگانی، چای اونی، (رودخانه کوته بر) (Koteber)، باتمان، (رودخانه خالان) (Xallan) و اورفا و سیورک (نوالا چوره) (Nevala Core) نشان می‌دهند که قدمت سکونت دسته‌جمعی در این مناطق به حدود 10 هزار سال قبل بر می‌گردد. در قسمتهای زیرین تپه‌های خاکی این مناطق، اولین روستاهای دوران نوسنگی، "گوند"، یافت شده‌اند. در زبان کردی "گوند" به معنای روستا می‌باشد. در زبان لویی‌ها - یکی از اقوام باستانی آسیای صغیر جزو خانواده زبان اریایی - گوند به معنای سرزمین‌های مرتفع است. "گوندوانا" بعدها به "کردین" و در سده‌های میانه در زمان سلجوقیان ایران به کردستان تغییر نام می‌یابد. با نگاه به تپه‌های خاکی فراوانی که امروزه نیز دیده می‌شوند، می‌توان گفت که انقلاب نوسنگی در این منطقه بطوری گسترده و موثر بوقوع پیوسته است. در هیچ جای دنیا نمی‌توان محل‌های سکونت دسته‌جمعی که دارای چنین قدمتی باشند را یافت. در این انقلاب، بین‌النهرین و هلال‌طلایی مرکز تمدن و خاستگاه اولین الهه‌ها بوده است. این سرزمین‌ها جایگاه اولین کشتزارها، اولین اشیان‌ها و اولین سکونت‌ها بوده است. بعد از عصر نوسنگی تاکنون هیچ کس به اندازه ساکنان این سرزمین‌ها، آزادانه نیاندیشیده نیافریده عشق نورزیده و زیبایی نیافریده است. جامعه تحت پیشاهنگی زن در فاصله سال‌های 10000-4000 ق. م در این منطقه وجود داشته است. زن در عصر نوسنگی در این منطقه زندگی یکجانشینی، زراعت (کشت، داشت و برداشت)، پرداختن به هنر، علم و پزشکی را برای نخستین بار آغاز کرده و رفته رفته به سایر مناطق دنیا انتشار داده است. فرهنگ زن و تکوین خلقی در این مرحله و در همین مناطق آغاز شده است. زنان در این سرزمین‌ها اولین خالقان صلح و زندگی اجتماعی بوده‌اند. زیرا سرشت زن، خواهان صلح است و از لحاظ فکری هم عقب‌مانده‌تر از مرد نیست. حتی در این مرحله، زن از لحاظ رشد فکری و تولید در موقعیتی پیشرفته‌تر از مرد قرار داشته است.



قابلیت تغذیه، پرورش، نگهداری و آموزش زنان باعث شده تا از استعداد تغییر خوی و عادات حیوانات و اهلی کردن آنها برخوردار شود. زن با بهره‌گیری از قابلیت‌های نگهداری از کودکان و احساسات انسانی‌اش در مورد حیوانات و گیاهان، برای رفع نیازهای گروه در فعالیت‌های تولیدی از این جانداران استفاده نموده است. همانگونه که از کودکان محتج خود نگهداری می‌کرد، همان رفتار را با نوزاد حیوانات نیز داشته و از فرآورده‌های آنها استفاده نموده است. حیوانات اهلی شده را در امور زراعتی بکار گرفته و محصول بیشتری بدست آورده و برای اینکه این محصولات را به حالتی قابل خورد در آورد، از آتش استفاده کرده است.

پی بردن به فواید آتش از سوی زن که انسان قبلا از آن ترس و وحشت داشت ریشه پیشرفت‌های صنعتی امروزی را تشکیل می‌دهد. زیرا با استفاده از نیروهای طبیعت برای اولین بار از طریق کشف آتش، انسان بر طبیعت حاکمیت پیدا کرد. زن که از مدت‌ها قبل آتش را برای پخت و پز بکار گرفته بود، رفته رفته دانش استفاده از آن را در ساخت ابزار و وسایل مختلف پیشرفت داد. در دوران نوسنگی که استفاده از خاک، اب و شاخه‌های گیاهان بصورت طبیعی صورت می‌پذیرفت، بعدها زن با تولید ظروف سفالی و ظروف مقاوم در برابر اب و آتش، فرهنگ اشیزی را پیشرفت داده است. در کنار درک ویژگی‌های خاکی که در ساخت ظروف اشیزی بکار می‌رفت، با ساخت خانه‌هایی از خاک و چوب، کلبه‌هایی ابتدایی را به حالتی مناسب زیست درآورد. با گذشت زمان، کلبه‌های جدید ساخته شده از خاک که در مقابل شرایط اقلیمی مقاوم‌تر بودند، با استفاده از ویژگی‌های گرمایش و نوربخشی آتش، به ساخت خانه‌هایی وسیع‌تر و دارای ویژگی‌های معماری گذر کرده است. انسان‌های نخستین جایگاه سکونت خویش را با استفاده از گرمای آتش بزرگتر نموده و زمان تولید را با استفاده از نور آن افزایش داده‌اند.

گروه‌های انسانی در کنار منابع اب، تحت پیشاهنگی زن با فرهنگ پاکیزگی و ایبایی آشنا شدند. زن بنا به ضروریات ساختار زیست‌شناسی‌اش، عادات پاکیزگی با استفاده از اب را نخست برای خود و کودکش و سپس به اطرافیان انتقال داده و بصورت فرهنگ پاکیزگی برای ما به میراث گذاشته است. همچنین استفاده از اب در سایر عرصه‌ها

را نیز یاد گرفته و امکان استفاده از منابع زاینده آب را در رفع احتیاج گیاهان مورد کشت و حیوانات اهلی شده فراهم ساخت. به موازات دگرگونیهای فصلی و با کاهش منابع آب، به دنبال کشف روشهای حفظ ضریب تولید محصولات بوده و در نتیجه آن، ساخت بنداب، کانال و... در آن زمان - که اکنون با روشهای جدید مهندسی سازه بدن دست یافته‌اند - توسعه داده و خاک را از خشکسالی و سیلاب حفظ نموده است.

صنایع بافندگی و ریسندگی نیز در همان مرحله از سوی زن پایه‌ریزی شد. زن از الیاف گیاهان مختلف استفاده کرده و رفته رفته صنایع ریسندگی را با بکارگیری انواع وسایل توسعه داد. پشم حیوانات اهلی شده را با استفاده از دوک‌های چوبی ریسیده و در تهیه پوشاک استفاده کرده و شروع به بافتن لباسهایی گرم برای فرزندانش نمود. همراه با اینها، پوست حیوانات شکار شده از سوی مردان را با انجام عملیاتی به صورتی قابل استفاده درآورد؛ راه تهیه انواع پوشاک، کفش، وسایل آشپزی، وسایل حمل و نقل و غیره را فرا گرفته و تنوع زیادی به فعالیت‌های تولیدی بخشید.

در کنار تمامی اینها، از اوایل این مرحله و پس از کشف آهن، نحوه رسیدن به بیشترین محصول را فرا گرفت. به موازات پیشرفت وسایل و ابزارهای جدید مورد استفاده در امور زراعت، فرصت زمانی زیادی بدست می‌آمد که با استفاده از آن، امکان تحقیق و تمرکز بر روی جزئیات فاکتورهای موثر در امر تولید برای زن فراهم می‌شد. محصولات دوره‌های اولیه بتدریج شکل پیشرفته‌تری یافته و با استفاده از هنرهای دستی، ظرافت بیشتری به خود می‌گرفتند.

در دوره‌های پیشرفت‌دهنده عصر نوسنگی، مرز میانگین عمر انسان‌ها در سایه ابزارهای تکنیکی بسیار پیشرفته در مقایسه با گذشته و نیز با مشارکت کامل‌کننده مرد در امر تولید، افزایش چشمگیری پیدا نمود. قبلاً به دلیل صرف نیروی فوق‌العاده برای مقابله با طبیعت وحشی و نیز مرگ و میر ناشی از جنگ‌های رقابت در درون گروه مردها، عمر انسان‌ها بسیار کوتاه بود. مرگ‌های زود رس، امکان انتقال تجارب حاصله به نسل‌های بعدی را ضعیف می‌نمود. افزایش طول عمر و ساخت فناوری پیشرفته تولید، نیاز به استفاده از نیروی انسانی را کاهش داد. این امکان همراه با فاکتور

زمان، امکان ایجاد ظرافت هنری در محصولات بدست آمده برای زن را فراهم ساخت. در حالیکه در اوایل، تولید صرفاً به منظور رفع احتیاجات روزانه صورت می‌پذیرفت از این پس، نوعی زیبایی‌شناسی عالی در دادن جلوه‌ای مطلوبتر در تولید محصولات لحاظ شد. زن با استفاده از رنگهای موجود در ریشه گیاهان و مواد شیمیایی موجود در گیاهان مختلف، هنرهای ظریف تزئینی را پدید آورد. در دوره‌های بعد از عصر نوسنگی، زن با استفاده از این تجارب برای کسب زیبایی بیشتر در رخسار خود، پیشرفت فوق‌العاده‌ای در ساخت وسایل آرایش و تزئینات بوجود آورد.

همراه با این تحول تدریجی که در اثنای اندیشه‌های تولید و محصولات بوجود آمد، زن به مهارت و قابلیت دست یافت؛ همچنین در رفع بیماریها از گیاهان استفاده نمود. زن توانست به شیوه‌ای بسیار دقیق و جزئی ویژگی‌های تک‌تک گیاهان و تاثیر آنان بر روی انسان را شناسایی کرده و از گیاهان، علفها و ریشه‌ها در معالجه بیماریهای مختلف و دفع برخی از حیوانات و حشرات مضر استفاده نماید. همچنین توانست امکان بسر بردن انسان در سلامتی بیشتر و طولانی‌تر شدن عمر او را بیش از پیش فراهم آورد.

زن قبل از عصر نوسنگی در دوره‌ای که هنوز بصورت گروه‌های مادران زندگی می‌کرد، با استفاده از ارتباطاتی که در نتیجه شرایط مشترک زندگی درون گروه فراهم شده بود، يك نظام سیستم صوتی متشکل از صداهای ابتدایی را بوجود آورده بود. این سیستم ارتباطی در جریان پیشرفت‌های فراوان دوران نوسنگی به يك زبان پیشرفته‌تر محاوره‌ای تبدیل شد. زیرا زبان پدیده‌ای است که از نیاز به برقراری ارتباط بین انسان‌ها در جریان فعالیت‌های تولید و نیز رد و بدل افکار و احساسات میان آنها پدید می‌آید. از این لحاظ، ظرافت هنری حاصل از فرایند تولید - در نتیجه فراوانی ارتباطات - و همچنین رشد فکر و احساسات در دوره‌های پایانی این عصر، باعث رشد ادبیات شفاهی و نتیجتاً رشد شعر، ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی و سایر هنرهای زیبای تجسمی در خدمت انسانیت شد. مادران، اولین شکل روابط اجتماعی را در کلبه‌های مشترک توسعه داده و اولین عادات اجتماعی و احساسات را بدست آورده و حتی اولین بار به یکدیگر عشق ورزیدند. مادران این عشق

و احترام را رفته‌رفته در این کلبه‌ها که اشیان روابط مشترك بود، به جنس مرد و سایر جانداران انتقال داده و در نتیجه آن روابط اجتماعی گامی به پیش نهاده و بدین شکل به نظام اجتماعی نوسنگی گذار کرده است. طرز فکر دوران نوسنگی که بیانگر دستیابی به يك نظام اجتماعی پیشرفته‌تر است، ساختار دینی نیم‌حیوانی و توت‌پرستی است. قبیله، واحد اساسی اجتماعی بود و اهمیت عضویت در آن به لحاظ تفکیک و تعیین هویت ظهور می‌یافت. ویژگی پیشاهنگی و مبتکرانه مادر در درون قبیله چشمگیر و مشخص بود. برخی از جانداران، حیوانات اهلی و گیاهان در مقایسه با کل موجودات دیگر، بهتر شناخته شده و بیشتر به آنها احساس نیاز می‌شود. عبارتی اهمیت بیشتری برای روح این موجودات قایل می‌شدند. بازتاب این شرایط در ساختار فکری بدین صورت بود؛ ایفای نقش الهه مادر از سوی زن در دوران مادرسالاری و تجلی خدایی هر يك از حیوانات، گیاهان و اشیای دارای اهمیت برای هر يك از قبایل از طریق توتمی خاص سمبلیزه می‌شد. توتم، بیشتر بیان سمبلیک قبایل بوده و از مفهوم کامل خدا بدور بود. چیزی شبیه موجودی نیمه‌خدا بود اما سایر مظاهر همگی به خدا تبدیل می‌شدند و در رأس همه آنها، الهه مادر قرار داشت. زیرا زن، موسس، خالق، نیروی زاینده و حافظ جامعه جدید بود.

در طرز فکر و ساختار ذهنی دوران نوسنگی نوعی اندیشه انسان - خدایی حاکم بود که بر جنس ماده متکی بوده و با توجه به اهمیت ترتیبی کلیه موجودات دارای اهمیت برای جامعه، آنها را به خدا تبدیل می‌ساخت. ساختار ذهنی و اعتقادی مبتنی بر الهه مادر در هر سطحی وجود داشت و برای اولین بار الهه مادر تحت نام "سترك" و یا "ستار" در هلال طلایی به آسمانها اعتلا یافته و جاودانه گشت. گروه‌های انسانی که تحت پیشاهنگی زن - به سبب نقش فراوانش در فرایند تولید - از حالت گروه‌های وحشی جمع‌آوری کننده به زندگی یکجانشینی گذار کرده بودند، حاصلخیزی و برکت خاک را با ویژگی زاینده‌گی و تولیدکنندگی زن هم ارز دانسته‌اند. هر چیزی که ماده و دارای خصوصیت زاینده‌گی بوده را در وجود زن مقدس شمرده و به برخورداری آن از يك نیروی پنهانی فوق‌العاده اعتقاد داشتند. خاک در راس این مقدسات قرار داشته و با زن

يکي انگاشته شده و در ذهنيت انسانها، اعتقاد "خاک مادر" جای گرفته بود. توانايي خاک مادر در نوشدن و محصولدهي دوباره را به نيروي پنهاني و مقدس الهه مادر ارتباط مي‌دادند. زيرا خصوصيت بازآفريني مداوم "خاک مادر" و يا "طبيعت مادر" را همانند "الهه مادر" مشاهده کرده و انسانها به شيوه‌اي غير قابل تصور با دیده الهه با زن برخورد کرده و با نشان دادن عشق و احترام، شروع به پرستش آن نمودند. الهه مادر در اين نظام اعتقادي که زن در آن به مرتبه خدائي رسیده بود، همواره خود را باز آفريده و به توليد پرداخته است. الهه‌هاي که بدین شيوه ايدۀ آييزه شده بود، مجرد نمانده و در روي زمين و در ميان مادران، همچون حافظ گروه‌هاي انساني متظاهر مي‌شد. در اين دوره، پرستش‌هاي ديني با غالبيت الهه‌هاي توسعه يافتند. زن غالبا به شکل ستارگان و ماه نهادينه مي‌شد؛ اما بيشتر بعنوان مادر طبيعي نيروهاي محلي داراي اهميت فوق‌العاده‌اي بود. در مناطق سکونت اين دوران، مجسمه‌هاي کوچک پرشماري که مي‌توانيم آنها را الهه‌هاي مادر نیز بناميم، وجود دارند. زن که با رنج خود، زراعت و اهلي کردن حيوانات را پايه‌گذاري کرده و زاینده کودکان نیز بود، در تاريخ از بيش‌ترين قداست برخوردار شده است. از لحاظي، نيروي خالق زندگي است. مادر، خاک و طبيعت است. تجلي الهه زن، بعنوان نيروي کاشف محصولات طبيعت، گياهان و درختان، بنا به خصوصيت طبيعي وي مفهوم عميقتري مي‌يابد. اهميت فوق‌العاده افزاینده زن - مادر، راهگشاي برتري يافتن قسمي وي در مقابل مرد مي‌گردد.

موقعيت جنس مرد که تحت قوانيني مختلف همزمان با انقلاب نوسنگي زن در درون گروه‌هاي زنان پذيرفته شد، بصورتي بود که کامل کننده نقش فعال زن در فرايند توليد باشد. مرد در مرحله نخست با کمک و يادگيري از زن شروع به کار بر روي خاک نمود. يعني مرد بنا به اعتقاد به قدسيت زن، امور زراعت و ساير فعاليت‌هاي توليدي را از وي ياد گرفته است. مرد در دوران نوسنگي به دليل اعتقاد به ارتباط حاصلخيزي خاک با نيروهاي پنهاني زن، نسبت به موقعيت درجه دوم خود هيچ‌گونه اعتراضی نداشته، به تجارب زن احترام گذاشته و تلاش چشمگيري براي فراگيري تمام استعداد و قابليتهاي زن از خود نشان داده است. در واقع،

در این دوره، مرد تازه پذیرفته شده به درون گروه، بیشتر در کلیه‌ها و در میان گروه‌های قبیلہ - طایفه‌ای با اصالت مادری، به سر برده و نقش و محدود به محافظت در برابر حملات وحشی و رفع برخی از احتیاجات گروه از طریق شکار و نیز یاری رسان به روسای زن، در عرصه‌های خدمتگزاری و تولید بوده است. بدین شیوه، با بکارگیری خصوصیات سلطه‌جویی، رقابت‌طلبی و هجوم برنده مرد در امور مفید برای گروه، نقش مثبتی به وی اعطا نمود. این خصوصیات مرد را در چارچوب تابوها و توت‌ها به کارهایی چون شکار، برقراری امنیت اجتماعی و سایر نیازهای اجتماعی کانالیزه نمود. جنس مرد که شروع به کسب خصلت‌های انسانی و صلح‌جویانه برای یاری رساندن به زن در فعالیت‌های تولید و امور زندگی یکجانشینی نموده بود، توانست پیشرفت‌های قابل توجه‌ای در ساخت وسایل و ابزارهای تولید بوجود آورد.

بازتاب انقلاب اجتماعی نوسنگی که رفته رفته باعث پیشرفت مشارکت همگانی شد، در روابط بین جنس‌ها و تعیین شکل روابط در درون قبیلہ و طایفه، منجر به پیدایش سازماندهی‌هایی جدید گشت. در این دوره که قانون ازدواج برون گروهی اعتبار داشت، اصطلاح و ساختار خانواده هنوز شکل نگرفته بود. اما بنا به نظام جنسی‌ای که می‌توانیم آن را "ازدواج بومی مادر" - اصطلاح ازدواج نبایست در معنای امروزی آن درک شود - بنامیم، زن پس از ازدواج در طایفه خود باقی مانده و مرد از طایفه خود جدا شده و جذب طایفه او می‌گردید. مرد که می‌توانیم در اصطلاح امروزی او را "داماد سرخانه" بنامیم، از سوی مادران و پس از موفقیت در آزمون‌های مختلف در فعالیت‌های تولید انتخاب می‌شد. زیرا مردی که جذب طایفه زن می‌شد می‌بایست مطابق قوانین و معیارهای آن رفتار نماید. این مرد هنوز بعنوان پدر فرزندان زنی که با او زندگی می‌کرد، به حساب نمی‌آمد. زن در برابر کودکان مسئول بوده و مرد، برادر زن انگاشته می‌شد. زیرا به اصطلاح امروزی، شوهر هیچ ارتباط خونی و شیری با اعضای طایفه نداشت. به بیانی، ارتباطی با کودکان تازه متولد شده هم نداشت. صرفاً مسافر و در شرایطی بسیار ضروری، مجری تصمیمات درون طایفه بوده است. عبارتی، مسئولیت کودکان هنگام حضور مادر، بر عهده برادر زن می‌باشد. در حالیکه "پدر" بعنوان برادر زن

مورد قبول قرار می‌گرفت، خواهر زن بعنوان ولی کودکان در نظر گرفته می‌شد. مطابق این سیستم، نزدیک‌ترین ارتباط خویشاوندی بین خواهر مادر با کودکان و برادر بزرگ مادر پدید آمده بود. این وضعیت در مراحل بعدی منجر به اهمیت یافتن برادرهای مرد در طوایف مادر گردید.

مردانی که در این دوره در چارچوب قوانین طایفه‌ای با اصالت مادر در درون طایفه جای می‌گرفتند، در امور زندگی صاحب اختیاراتی می‌گردیدند. به بیان دیگر، جایی که مرد دارای اختیارات بود، همان طایفه مادری خود او بود. از سویی، به دلیل آنکه هنوز نقش مرد در فرایند تولید کاملاً مشخص نشده بود، از هیچ حقی بر فرزندان خود برخوردار نبود. بدین شکل، مرد در چارچوب ضروریات تابوهای جنسی حاکم بر طایفه و نیز در درون طایفه مادری خود رابطه برقرار نموده و در میان سایر طوایف زندگی خود را بسر برده، اما موضوع اساسی برای او، طایفه مادری‌اش بود که در آن از حق و حقوقی برخوردار می‌گردید. زیرا زنانی که با همدیگر بسر می‌بردند، هر چند بر پایه ازدواج‌هایی، روابط خویشاوندی با طوایف و قبیله‌ها بوجود می‌آوردند اما از دیدگاه آنان، او هنوز در موقعیتی وحشی بوده و می‌توانست همواره آتش دشمنی پیشین را بر افروزد. یعنی هنوز از کنترل مادر خارج نشده بود. اما آرایش جنس‌ها بدین شیوه هیچگاه به ظهور درگیری‌های جنسی فرصت نداده است. زیرا زن در این دوره، خصوصیت شخصیت انسانی خود را در پیمان اجتماعی منعکس ساخته بود و با نفوذ دادن تمامی جوانب صلح‌طلبانه شخصیت خود در نظام مدیریتی قانونگذاری، یک نظام دمکراتیک اجتماعی را مستقر ساخته بود. از این لحاظ، نظام اجتماعی مادرسالاری یک نظام اجتماعی اصیل می‌باشد، اما یک نظام حاکمیت زن‌سالاری نیست. زیرا در این دوران ابتدایی هنوز تفکر حاکمیت بوجود نی آمده است. حقوق متفاوت، شکاف طبقاتی، جنسی و نژادی وجود نداشت. امروزه تفاوت نیروی جسمی در بین زن و مرد، امروزه در نظام حاکمیت مردسالارانه بعنوان اختلافات ارگانیکی جنسی مورد قبول واقع شده‌اند، اما زن در آن زمان از لحاظ قدرت ابتکار، شهامت، مقاومت، و سایر تفاوت‌های کیفیتی، ضعیف نبود. زیرا اختلاف ذهنی و جسمی بین دو جنس، دلیل اختلافات فرهنگی و اجتماعی بوجود آمده در طی مراحل تاریخی نبوده بلکه نتیجه آن است.

به بیانی دیگر، زن دارای موقعیت يك نیروی طبیعی جهت‌دهنده به شکل‌گیری نظام اجتماعی مادرسالاری بوده و این نیروی در دسترس زن نه برای کسب مقام، بلکه ناشی از احساس مسئولیت طبیعی و هدایت‌گری زن در فعالیت‌های اجتماعی و تولیدی بوده است. بر این اساس، جامعه زراعی نوسنگی - که در درون صلح، عدالت و دموکراسی بسر می‌برد - تداوم عمر هزاران ساله و بدون درگیری خود را مرهون حاکمیت خصوصیات عدالت، برابری و صلح‌جویانه زن می‌باشد. ایدئولوژی حاکم در نظام اجتماعی دوران نوسنگی، اساساً ایدئولوژی‌ای بر محوریت زن بوده و در این چارچوب فرهنگ رواج یافته نیز، فرهنگ زن و تکوین خلقی بوده است.

استفاده از زراعت و حیوانات اهلی برای تغذیه و ساخت تکنولوژی، برای اولین بار، ویژگی تعیین‌کننده عصر نوسنگی بوده است. یکی از ویژگی‌های بارز این عصر، وجود طرز فکر اسطوره‌آیی و دینی متکی بر تکوین خدایی جاندارانی بود که در زندگی از مهم‌ترین نقش در جامعه مادرسالاری شکلافته بر محوریت زن، روستاهای مسکونی، حیوانات اهلی مورد تغذیه، درختان، انواع گیاهان پرورش یافته و خاک به وفور بودند، و اعتلای آنها به آسمانها می‌باشد. کج بیل، کلنگ، خیش، چرخ، دستگاه‌های بافندگی دستی، دست‌اس، دستگاه‌های سنگ‌تراشی، الاغ، گله‌های حیوانات درشت اندام، حیوانات کوچک اهلی در راس ابزارهای تولید قرار داشتند. جامعه به شکل قبایلی متکی بر مالکیت اشتراکی ادامه حیات می‌یافت. تجارت و تبادل اشیا در ساده‌ترین شکل صورت می‌پذیرفت. گروه‌های اصلی زبان، پدید آمد و از همدیگر جدا شدند. زمان چنین عصری، ابدی به نظر رسیده و به کندي می‌گذشت. احساس زمان قبل و بعد بوجود نی آمده بود. نوعی ساختار ذهنی و احساسی شکل گرفته بود که گویی دنیا همانند بهشت بوده و انسان‌ها در عصر آغازین زندگی به سر می‌بردند. نوعی احساس خویشاوندی در بین انسان‌ها در حال رشد بود. پدیده خشونت‌های سیستماتیک به منظور غارت وجود نداشت. فرهنگ اساسی در جامعه مادرسالاری، صلح‌جویی بوده است. با ذهنیتی متکی بر غارت و کشتن همدیگر بیگانه بودند. زبان، ساختاری شعرگونه داشت. به همین سبب به این عصر، عصر شعرگونه



حيات بشري نيز گفته مي‌شود. بطور خلاصه، زن در جامعه نوسنگي انچنان غالبيت دارد كه گويي مرد در آن از نظرها غايب است. درست همانند امروز كه زن بعنوان نيروي اساسي از جامعه زوده شده است. تاريخ زن، يعني تاريخ كشت غلات، پرورش گله حيوانات جثه كوچك، درختان ميوه، خانه‌هاي روستايي، بافندگي، كلنگ و دست‌آس كوچك، يعني نظامي كه در آن احترامي بر پايه رنج و توليد وجود دارد، يعني تاريخ محصولات بدست آمده با رنج، فرزندان پرورش يافته و خانه‌هاي ساخته شده مي‌باشد. همچنين تاريخ گذار از اشارتهاي ابتدايي به يك ساختار زباني پيشرفته و اصطلاح‌سازي متكي بر ابزارهاي توليد، عبارتي تاريخ گذار به شكل‌گيري ذهنيت بشري مي‌باشد.

اين انقلاب، براي اولين بار بطور گسترده در عصر نوسنگي و در بين‌النهرين با تلاشهاي زن آزاد به موفقيت رسيد. انقلاب روي داده در آن عصر با طرز فكر عميق آزادي زن در روزگار كنوني ارتباط دارد. اين خاكها، به خاطر اينكه زن انقلاب آزادي خود را با اراده و نيروي آزاد خویش در آن پيشرفت داده و بر پايه آزادي به رهايي دست يافت، داراي ارزشي تاريخي هستند. زدودن آثار جامعه طبقاتي بوجود آمده بعد از سومريان و آثار بردگي زن، به اندازه برقرار ساختن دمكراسي و صلح كه حسرت هزاران سالانه خلق‌هاست، وظيفه‌اي مقدس به شمار مي‌آيد.

## فصل دوم

### دوره گذار از سيستم مادرسالاري به سيستم پدرسالاري

اين دوره سالهاي 4000 تا 2000 ق. م را در برمي‌گيرد كه دوره گذار و بر آمدن جامعه برده‌داري مردسالار است. درگيرهاي اين دوره در اسطوره‌هايي كه امروز به دستمان رسيده‌اند بازتاب يافته‌اند. همچنين درگيري بين دو سيستم متضاد را نيز بيان مي‌دارد كه تاثير خصوصيت هر

دو جنس زن و مرد در آن وجود دارد. درگیری اساسی در میان نظام جامعه عدالت‌گستر، برابری‌خواه و بدون طبقه نوسنگی زن‌سالار با سیستم جامعه رقابت‌گر، خشونت‌گرا و طبقاتی مردسالار روی داده است. به بیانی دیگر، اصطکاک و تصادف نیکی، زیبایی و پاکیزگی انسان با بدی، مکاری، پلیدی، منفعت‌پرستی و خشونت و فشار - که عکس جوهر انسان است - روی داده است.

انقلاب نوسنگی که تحت پیشاهنگی زن در حدود 12 هزار سال قبل روی داد، بزرگ‌ترین گام در راستای اجتماعی‌شدن بود. موقعیت زن که بنیانگذار این سیستم شکوهمند - از دینامیزم‌های اساسی تمدن امروزی - بوده است، عمیق‌ترین تضاد تاریخی را با موقعیت مطرود امروزی او از تمدن تشکیل می‌دهد. با غالبیت یافتن تمدن امروزی بر تمدن نوسنگی، زن نیز رفته‌رفته از صفحه تاریخ و زندگی طرد و محکوم به نابودی گشت. درک صحیح این دوره دو راسی، از لحاظ نحوه شکل‌گیری و بطور کلی ساختار نظام مردسالاری دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است. بدون تردید این تحولات که پس از دوران مادرسالاری روی داده‌اند، بصورت آبی و یا در مدت کوتاهی روی نداده‌اند، بلکه یک دوره تقریباً دو هزار ساله را در برمی‌گیرد. یعنی نه زن، در یک لحظه از تاریخ زدوده شده و نه مرد هم در یک چشم به هم زدن تمام نیروی اقتدار را بدست آورده است.

آغاز دوره‌ای جدید پس از پایان دوره‌ای قدیمی از تاریخ، در حالیکه یک درگیری مداوم قدیمی؛ جدید را به همراه آورد، برای برتری یافتن یکی بر دیگری، همواره زحمات و دردهای فراوان را موجب شده است. یعنی در تمامی موارد، درگیری و ستیز بین کهنه‌پرست و نوگرا همواره به پیروزی نیروی نوگرا انجامیده است. نتیجه آن که، نظامی که خود را تجدید و متحول نسازد در برابر آلترناتیو‌های جدید محکوم به نابودی خواهد بود. این واقعیت را می‌توان در شکست نظام اجتماعی مادرسالاری در برابر نظام آلترناتیو پدرسالاری نیز مشاهده نمود. همچنانکه هر نظام قدیمی، پایه نظام جدید را تشکیل می‌دهد، نظام اجتماعی مادرسالاری هم، پایه نیرومند نظام جوامع طبقاتی پدرسالاری یا دوران جوامع طبقاتی را - که به بیانی دیگر تحت عنوان تمدن ارزیابی می‌شود - بوجود می‌آورد. زیرا دیالکتیک تولید برای رفع نیازها و به فراخور تولید، پیشرفت اجتماعی و به

نسبت اجتماعی شدن، رشد آگاهی و تولید پیشرفته‌تر، برای اولین بار پایه‌ای نیرومند برای بشریت در نظام اجتماعی مدارسالاری بوجود آورده است.

جامعه زراعی نوسنگی در دوره طولانی تکامل خویش، به‌ویژه در فاصله بین سالهای 6000 تا 4000 ق. م، راهگشای ساخت وسایل تولید پیشرفته‌تر و آگاهی فنی برای تولیدی بیشتر بوده است. ابزارهایی چون گاوآهن، چرخ‌های سفالگری، وسایل بافندگی، استفاده از نیروی حیوانات، فرهنگ بسیار غنی گیاهی و حیوانی، چرخ، معماری خانه‌ها، شهرسازی، اساطیر متکی بر نگرش چند خدایی و سایر فاکتورها برای گذار به دوران تمدن کافی و کامل بودند. این فرهنگ در کناره‌های حاصلخیز رودخانه‌های دجله و فرات با یک سازماندهی اجتماعی برتر از ساختار قبیل‌های، می‌توانست راهگشای افزایش تولید قابل توجهی گردد. تمدن‌های سومر و مصر که پیشاهنگ این دوره بودند، این سازماندهی‌های جدید مورد نیاز به همراه شرایط متغیر تولید را بیشتر در اطراف پرستشگاه‌ها توسعه دادند. پرستشگاه‌ها، مراکز ایدئولوژیک توسعه عقاید اجتماعی بودند. حقیقت گذار از عقیده الهه‌گری به عقیده کاهن - شاه، مرتبط با برقراری نفوذ پرستشگاه‌ها بر جامعه بوجود آمده است. نظامی که باعث برقراری اقتدار کاهنان در پرستشگاه گردید، دارای دو بعد است، منسوخ‌شدن افکار دینی که با توت‌های مشخص بیان شده و متکی بر نظام مدارسالاری و یا پدرسالاری بودند و جایگزینی آنها با نگرش دینی ریشه‌ای‌تر و معقولانه‌تر در واقع آنچه روی داد یک انقلاب ایدئولوژیک بود. تولید کم ناشی از محدودیت متکی بر روابط خویشاوندی موجود در ساختارهای قومی از طریق نیروی رنج مشترک تمرکز یافته در اطراف پرستشگاه‌ها از میان برداشته می‌شد. این شیوه کار مشترک راهگشای تولیدی فوق‌العاده می‌شد. تولید افزوده باعث ایجاد مزارع وسیع‌تر و در نتیجه انفجار در تولید گردید. به همین دلیل هنگامیکه مالکیت پرستشگاه‌ها با صنایع مورد نیاز یکی شدند، هسته جامعه نوین - هم در زیر بنا و هم در رو بنا - بوجود آمد.

یعنی رحم اصلی جامعه نوین در بطن پرستشگاه شکل گرفت. پرستشگاه‌ها با تکیه بر شکل جدید تولید، تقسیم کار و روبنای

ایدئولوژیکی آن را بوجود آوردند. در واقع، جامعه نوین صرفاً بر پایه بکارگیری خشونت پدید نیامد، این امر از طریق اعتقاد به اساطیری واقع‌بینانه‌تر و شیوه تولیدی که قدرت بهره‌وری خویش را به اثبات رسانده بود، صورت پذیرفت. یعنی انسانیت در آغاز هیچگاه تصور و یا باور نمی‌نمود که نظام اجتماعی نوین بعدها به حاکمیتی بی‌رحمانه و طاقت‌فرسا و به جامعه‌ای متکی بر شیوه برده‌داری تبدیل گردد. مشکل می‌توان گفت که کاهنان نیز در این باره با آگاهی کامل و حيله‌گری عمل نموده‌اند. آنان تحول و پیشرفتی قابل توجه در مقایسه با جامعه قدیمی در عمل به اثبات می‌رسانند و می‌توانستند آن را قابل اعتقاد سازند. زیرا هیچ صورت‌بندی اجتماعی بدون اثبات برتری خویش نمی‌تواند از خشونت استفاده کند و نیز نمی‌تواند پیشرفت نماید. خشونت و زور تنها در نابودی نظام قدیمی - که اهمیت خویش را از دست داده است - و تولد نظام جدید می‌تواند ایفای نقش کند.

این دوره، دوره‌ای است که به رنج انسان بعنوان ابزار تولید نگرسته شده، فراوانی و افزایش مادیات صورت پذیرفته و بر این اساس افراد زیادی فرصت و امکان پرداختن به امور دینی، صنعتی و مدیریتی را پیدا نمودند. در عین حال، دوره‌ای است که با بوجود آمدن نظام خدایان بعنوان یک مرکز مدیریت معنوی، حاکمیت چشمگیری بر ذهن، اندیشه و روان انسان‌ها پدید آمد. بدین شکل، تحولات مادی و معنوی بطور متقابل همدیگر را تغذیه نموده، خانواده - مالکیت مقدس و دین نهادینه گشته و بعنوان تکیه‌گاه اصلی، خانواده مجدداً سازماندهی شده و بدین شکل جامعه بر اساس وحدت خونی و نسبی حالتی طبقاتی یافته و به ساختاری با نهادهای جدید دست یافت. در این باره، هیچ ایدئولوژی‌ای به اندازه اساطیر سومری شانس تاثیرگذاری بر انسان‌ها را پیدا ننموده است. اساطیر سومری چنان جوی ایجاد نموده بودند که حتی کاهن - شاهان نیز به جای آوردن واجبات آنها با بعنوان قوانین الهی به حساب می‌آوردند. در واقع آنچه از این طریق پدید آمد، حاکمیت ایدئولوژیکی‌ای بود که منافع آنها را ابدیت بخشید. اما این را با باور کردن و باوراندنش بعنوان بازتاب زمینی نظام خدایی آسمان و به شیوه‌ای کاملاً ماهرانه انجام داده و بصورت یک هنر معظم و شگفت‌انگیز خلاقیت اجتماعی به

پیش بردند. در این نظام پرستشگاهی هر کس از کاهن - شاه گرفته تا زارع زحمتکش مجبور بود با توجه به موقعیت تعیین شده‌اش همچون يك اطاعتگر قانون رفتار نماید. بنا به این نظام، همه عواطف و احساسات، آن‌گونه که خدا می‌خواست دارای مفهوم بودند. احساساتی مطابق نظر اشخاص و یا آن‌طور که آنان می‌خواستند، وجود نداشت. همچنین اندیشه‌ای غیر از دنیای اندیشه خدایان وجود نداشت. نظامی مطرح بود که بجز فرموده‌های آنان، نظر دیگری اعتبار نداشت، ازلی و ابدی بود. کاهن - شاه که این اثر ایدئولوژیکی را صاحب شده بود، با خدای جاودان یکسان انگاشته و برای زندگی در دنیای دیگر با تمام عایداتش به مزار سپرده می‌شد. کسانی که همراه با کاهن - شاه به خاک سپرده می‌شدند، آن را يك وظیفه می‌دانستند، حتی کلمه‌ای مبنی بر ترس و آزار بر زبان نمی‌آوردند.

در جامعه سومر که پیشرو در گذار نظام اجتماعی مدرسالاری به مدرسالاری بود، تبعیضهای جنسی به موزات تبعیضهای طبقاتی گسترش یافت. در حالیکه الهه‌ها در اوایل از موقعیت برتری برخوردار بوده و کاهنان زن در پرستشگاه‌ها همانند کاهنان مرد ذی‌نفوذ بودند، کم‌کم به مرتبه دوم نزول یافتند. در دوران سومریان، زن هنوز از احترام خاصی برخوردار بوده و چیزی از دست نداده بود. در نظام خدایان مهم از سهمی مساوی برخوردار بود. تا جایی که در اساطیر بازتاب یافته است الهه "نین هورساک" با خدای مکار و فرزانه، "انکی" به تسویه حسابی ریشه‌ای پرداخت. این درگیری بطور کلی به سازش انجامیده است. این الهه بعدها که تحت نام اینانا ظهور یافت، بعنوان الهه مبتکر و خلاق دوران نوسنگی، قوانین تمدن - مه‌هایش - یعنی ابتکارات خویش را از انکی باز پس گرفته و از "اریدو" (شهر انکی) به شهر خود "اوروک" انتقال می‌دهد و در این کار موفقیت شایانی بدست می‌آورد. در اساطیر سومری به دلیل آنکه در عین حال ایمان و اعتقاد راسخی بدانها وجود داشت، وجه‌ای دینی پیدا نموده بودند. جامعه طبقاتی سومر و خدای مرد مکار و فرزانه، "انکی" که تمام ارزش‌های جامعه نوسنگی را از الهه سومری اینانا غصب کرده بودند، در واقع بدین شیوه سامان و موجودی جنس زن در جامعه را از او گرفتند. این، بیان اسطوره‌ای، دینی و ادبی روابط و تضادهای بین خدایان

و الهه‌ها و راهگشایی آن بر درگیری‌ها و دادوستدها می‌باشد که به شکلی در جامعه بازتاب یافته است.

به بیانی، در ضمن گذار از سیستم مدارسالاری به پدرسالاری علاوه بر شکل نوین تولید، دگرگونی معادلات به نفع مرد نیز نقش مهمی ایفا نموده است. مرد قبلاً هیچ نقشی در زراعت بر عهده نداشت اما با نقشی که در راندن خیش عهده‌دار شد، رفته‌رفته در این عرصه صاحب مهارت گشت که این به عاملی تعیین‌کننده در ایجاد زمینه‌ای برای تغییر در معادلات تبدیل گردید. با کشف آهن، خیش‌آهنی جایگزین خیش چوبی شد. این، هم سرعتی فوق‌العاده در امر تولید پدید آورد. مرد در استفاده از خیش آهنی ماهرانه‌تر عمل کرد. زیرا مرد در بکارگیری آهن و استفاده از ابزارهای آهنی پیشرو بود. همراه با پدید آمدن تولید اضافی پس از بکارگیری آهن، ساخت جنگ افزارها به انحصار مرد در آمد. با توسعه اراضی قابل کشت و پیچیده و دشوارتر شدن کارها، تضعیف قدرت تاثیرگذاری زن در این عرصه به موازات افزایش مشارکت مرد صورت گرفته است. مرد که بتدریج استفاده و نظارت بر وسایل و ابزارهای تولید را در دست گرفت، برای ایجاد زمینه‌های اعمال نفوذ و تاثیر خود بر زندگی اجتماعی نیز تلاش نموده و ویژگی‌های مشخصی که در جریان شکارگری کسب نموده بود را در جنگ حاکمیت علیه زن تا به آخر مورد استفاده قرار داد. مرد به دلیل اینکه نیک می‌دانست با یک حمله نمی‌تواند ارزش‌های آفریدی دست زن را تصاحب کند، در اوایل زن را مستقیماً مورد هدف قرار نداد. برای انجام این تحولات ریشه‌ای، نخست به یادگیری آنها یا جزئیاتش آن همت گماشت. مرد پایه‌های سیستم جامعه طبقاتی پدرسالاری را که خود در آن حاکمیت را بدست گرفت، بدین شیوه ایجاد نمود.

زن که در دوران حاکمیت خویش، با ایجاد تحولات و اختراعات فراوان راه پیشرفت تاریخ بشری را هموار نمود، خود را با این شرایط پیچیده گشته، جدید تولید هماهنگ نساخته و صرفاً به شیوه قدیمی که جوابگوی نیازها و خواسته‌های اجتماعی جدید نبود، بسنده کرد. یعنی در دست گذشته‌ها اسیر مانده و سیستم آفریده خویش را متحول نساخته و یا متحول ساختن آن را چندان ضروری ندانسته و بر حفظ گذشته اصرار

ورزیده است. مرد با استفاده از این فرصت، محصولات تولیدی زن را بصورت کالای تجارتي درآورده و به مناطق خارجي انتقال داد. تولیدات و فرآورده‌های جامعه خویش را به سایر جوامع نیازمند فروخته و بازرگانی را آغاز نمود. مرد که دست به تجارت زده بود، به موازات پیشرفت ابزارهای تولید، محصولات افزوده را به چندین برابر قیمت واقعي به فروش رسانده و از این طریق بسیار ثروتمند گردید. این در واقع، نخستین شکل سرمایه‌داری و یا شکل ابتدایی آن می‌باشد. این اولین روابط سرمایه‌داری در محوریت مرد و بر روی ارزش‌های خلق شده از سوی زن شکل گرفت.

مناسبات مالکیت اشتراکی و خصوصی در این دوره جامعه گذار توسعه یافته و نهادینه شد. هر دو شکل مالکیت بر روی زمین بوجود آمد. صنایع از زمین مستقل شده و بصورت شغل‌های معمول در آمدند. پیشه‌هایی که در اقتصاد حالت گریزناپذیر یافتند. از جمله بازرگانی، نجاری، معدنکاری، بافندگی و سفالگری، پایه‌ها و تکیه‌گاه‌های اصلی جامعه نو پای جامعه طبقاتی بودند که بر اساس مالکیت خصوص رشد می‌یافت. نهادینه شدن زیربنای اقتصادی و نیز نهادینه شدن رونای جامعه در مراکز پرستشگاهی موسوم به زیگورات، راه را بر بروز سازماندهی جدیدی گشود که تا آن زمان در تاریخ اجتماعی بی‌نظیر بود. ساختار رشد یابنده و پیچیده شونده جامعه، ذهنیت و سازماندهی‌های جدیدی را به همراه خود می‌آورد. در جریان این نهادینه شدن جدید، در کنار روابط نسبی، یک ساختار جدید اجتماعی متکی بر ویژگی‌های پیشه‌ای شکل گرفت.

تا این دوره هنوز نقش مرد در امر تولید تعیین نشده بود. مرد به موازات درک این واقعیت، برخوردش با زن نسبت به گذشته کاملاً عکس شد. در حالیکه در گذشته با زن همچون الهه برخورد می‌کرد، این بار مرد بواسطه برتری جنسی‌اش خود را خدا - شاه اعلام نمود. مرد از این پس، پدر فرزندان زن به حساب می‌آمد. به همان شیوه، پدر بزرگ (جد) جامعه نیز به حساب می‌آمد. هم راستا با این دگرگونی، "حقوق مادر" هم که در جامعه مدارسالاری حاکم بود به نفع مرد تغییر می‌یابد و تمامی قوانین اجتماعی به نفع جنس مرد یعنی پدر به اجرا در آمدند. مناسبات رضاعی

و نَسَبِي که بنیانهای حقوق مادري را تشکیل مي‌داد ديگر بصورت روابط خوني صرفاً متکي بر خون پدر توسعه پيدا کرد. يعني يکي از مهم‌ترين دلايل اخذ سلسله مراتب اجتماعي از زن و دگرگون ساختن آن به نفع مرد، آغاز تعيين زنجيره نسلي نه بر اساس مادر بلکه پدر بوده است. مرد با افزايش مشارکتش در فرايند توليد، مهارت خاصي در پيشه‌ها کسب نموده و توليد افزوده را در دست گرفت. بدین ترتيب سرمايه جمع کرده را به فرزندان که از زن خود به دنيا مي‌آمدند واگذار مي‌نمود. در حالیکه در نظام اجتماعي مادرسالار و بنا بر حقوق مادري، عايد بودن و يا نبودن فرزندان به پدر هيچ مفهومي نداشت. با مشخص شدن آن مطابق ذهنيت پدرسالاري، پايه روابط اجتماعي پديد آمدند. مطابق این قوانین تعيين شده از سوي مرد، فرزندان زاده شده از يك زن بعنوان فرزندان مشخص وي يعني مُلک و سرمايه مادي مرد به حساب مي‌آمدند. از این لحاظ، واگذاري مُلک و سرمايه شخصي به فرزندان که نسل او را ادامه مي‌دادند، آغاز گرديد.

مطابق این زنجيره نسلي، مقام جديد زن از يك مولد كودك که نسل و ملك مرد را ادامه مي‌داد، فراتر نمي‌رفت. زن ديگر بصورت يك كالاي تجارتي در مي‌آيد که بر ثروت و دارايي شخصي پدرش از طريق ازدواج بين عشيره‌اي مي‌افزايد. به بياني؛ ازدواج، طلاق، تعداد فرزندان و جاگاه آن در درون جامعه و خانواده به اختيار و انحصار مرد در آمد.

این دگرگوني زير و روبنايي در نقش اجتماعي زن در ابتدا، تا جائيکه در اسطوره‌ها بازتاب يافته، باعث واکنش شخصي از سوي وي گرديد؛ اما به دليل ساختار طبيعي‌اش مبازه شديدي را به انجام نرسانده است به عبارت ديگر به موازات قرار گرفتن در موقعيت جديدش تا حد زيادي بي‌تاثير گرديد. اما به هر حال، قرار گرفتن در این موقعيت جديد براي زن، دو هزار سال طول کشيد. در این دوره دو هزار ساله گذار پس از مبارزاتي گاه شديد و گاه خفيف، خصوصيت حاکميت‌گرانه مرد به پيروي رسيد. در انجام این ستيز، جنس حاکم مرد نهادها و سيستم خویش را بصورت شکل نخستين مراکز دولت در درون زيگورات پايه‌ريزي نمود.

ترفيع مقام کاهنان بيانگر افت تدريجي مقام زن بوده است. بطور کلي آغاز بردگي انسان و بردگي جنس زن در پرستشگاه‌هاي کاهنان سومري



و کاخهای شاهان، بعنوان مهم‌ترین رویداد تاریخ تمدن به ثبت می‌رسد. بعدها تنها به تقلیل مقام زن بسنده نمی‌شود بلکه بصورت یکی از ابزارهای اساسی انحطاط مورد استفاده قرار می‌گیرد. دخترانی که برای پرستشگاه برگزیده و مورد آموزش قرار می‌گیرند، بصورت موثرترین ابزار در شکار مردان جامعه ایفای نقش می‌کنند. بدین شیوه، هم جامعه تحت اداره پرستشگاه قرار می‌گیرد و هم از سویی، زن تحقیر شده به انحطاط کشانده می‌شود. اولین توطئه پلید بدین شیوه چیده می‌شود. برای اولین بار در پرستشگاه نیروی فوق‌العاده‌ای به نظام رذیلانه میان دو جنس داده شد. این سیستم بعدها در پرستشگاه بصورت اولین فاحشه‌خانه عمومی در می‌آید. می‌دانیم که فرهنگ و عقیده فاحشه‌خانه‌های عمومی برای اولین بار در شهر مشهور نیپور پدید آمد. فاحشه‌خانه عمومی موسوم به موسکادیم همچون یک منجلاب در آلوده ساختن تمام جامعه ایفای نقش می‌کردند. جامعه، جنس مغبون و طبقه برده به شکلی که هیچگاه از آن رهایی نیابند در درون این منجلاب افتادند. هم از الهه‌ها و هم از انسان آزاد طبیعی انتقام گرفته می‌شود. هم‌زمان با رسیدن اربابان جامعه حاکم مردسالارانه به مرتبه خدایی، بندگان را ابتدا در پرستشگاه و سپس در فاحشه‌خانه‌ها در این منجلاب فرو بردند طوری‌که بار دیگر هیچگاه از بلای آن رهایی نیابند.

هم‌راستا با ترفیع جنس مرد به مقام کاهن - شاه و بعدها خدا - شاه، تمامی پیشرفت‌های تمدنی که انگِ زن در دوران مادرسالاری بر آنها وجود داشت را به خود اختصاص داده و آن عصر طلایی زن را تاکنون هم نادیده گرفته است. زیرا دارای چنان شخصیت خودخواهانه‌ای است که هر گام تمدن‌ساز و پیشرفت را به خود منحصر دانسته و خود را آغاز گران می‌انگارد. جوامع طبقاتی پدرسالاری که از دوران سومریان آغاز گردیده‌اند، همان برخورد خودخواهانه و تصاحب‌گرانه را در قبال ارزش‌های تمدن‌زای عصر نوسنگی - مادرسالاری از خود نشان داده‌اند. حتی این سیستم جدید پدرسالار و حاکمانه مرد، آفرینش هر چیز را به سیستم آفریده دست خویش ربط داده است. بدین ترتیب، کاهنان به مقام رسیده، اصطلاح و عقیده طبقه یعنی طبقه حاکم مرد را در درون پرستشگاه در کنار فرهنگ الهه‌گری و سمبل‌های الهه به یک مرحله تاریخی برتر ارتقا

دادند. مرد رفته‌رفته همزمان با نهادینه‌کردن سیستم پدرسالاری، رسیدن به اقتدار، تشکیل طبقات، تشکیل ارتش و تاسیس دین را آغاز می‌نماید. مرد با این برخوردش، با ایجاد حاکمیت خود بر زن برای اولین بار، قادر به ایجاد نخستین طبقات گردید. یعنی زن، اولین طبقه تحت ستم در تاریخ می‌باشد و جای گرفتن زن بدین شیوه بعنوان اولین طبقه تحت ستم در تاریخ، بستر مناسبی برای تشکیل سایر طبقات را فراهم آورده است. این بطن کلیه ساختارهای تمدنی که تا عصر کنونی هم ادامه دارند. این نظام الهی و اسطوره‌ای سومری که بیان اولین دولت مرکزی است، قرار دارد.

هرچند تمام منابع مکتوب، سومریان را بعنوان آغاز گران تاریخ تمدن می‌نمایانند و این پیشرفت تمدن‌ساز دستاوردهای فراوانی برای بشریت در پی داشته باشد اما در واقع آغاز این تاریخ تضادی چون شکست زن و تمام بشریت را نیز بیان می‌دارد. سومریان پیشاهنگ این دوره و بیش از همه، نظام برده‌داری طبقاتی پدرسالار، انگ خود را بر تمام پیشرفت‌های اجتماعی در تاریخ زده و از سویی گره‌کورهایی که تا کنون هم باز نشده‌اند را هم به میراث باقی گذاشته‌اند.

## فصل سوم

### زن در جوامع طبقاتی

جامعه طبقاتی که از دوران سومریان آغاز و در دوران بابلیان منجر به طرد کلی زن از جامعه گردید (2000 ق. م تا 2000 م)، همزمان با رشد نیروهای تولید از طریق تقسیم کار تعاونی، بهترشدن شرایط زراعت و صنایع، تولید اضافی و نیروی کار توسعه یافت. اقشاری که در دوران مدارسالاری بر استفاده از تولید اضافی در راستای منافع جامعه ابتدایی نظارت می‌کردند و در این چارچوب توزیع و مصرف را سازماندهی می‌کردند، کم‌کم از طرز تفکر مالکیت گروهی دور شده و با غصب افزوده محصولات به نفع خود، مالکیت خصوصی را توسعه دادند. مالکیت‌گرایی

که باعث دستیابی این اقشار به ثروتی سرشار گردید، بتدریج بصورت یک طبقه منجر به تفکیک اجتماعی و شکل‌گیری طبقاتی گردید.

تاریخ جامعه طبقاتی که از 2000 ق. م آغاز و تا به امروز ادامه یافته است، دوران چهار هزار ساله شکل گرفته با نیروی خشن مرد در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌باشد. این دوران را که می‌توان آن را متمدن‌شدن و یا انقلاب تمدنی نیز بنامیم، در ذات خود یک انقلاب مردانه است. تکوین طبقات، حاکمیت، نظامی‌گری و ادیان که از زمان پیدایش جامعه طبقاتی با اتکا بر ایدئولوژیهای مردمحورانه همواره رشد یافته‌اند، با این انقلاب مردانه تغذیه شده و رفته‌رفته با نظام‌مندی گام‌به‌گام در عرصه‌های دولت، خانواده، حقوق و هنر و با نهادهای زیر بنایی و روبنایی‌اش، انگ خود را بر سیمای تاریخ زده است. این انقلاب مردانه بر روی دستاوردهای عظیم انقلاب زن‌محورانه نوسنگی بوجود آمده و پیشرفت تمدن را تنها به جوامع طبقاتی و جنس مرد مرتبط دانسته و زن را از صفحه تاریخ زدوده است. در واقع تمام اشکال حاکمیت و تکوین طبقاتی در طول تاریخ بر روی این انقلاب مردانه یعنی حاکمیت یافتن مرد بر زن توسعه و ابعاد گوناگون یافته است. تکوین طبقاتی که در گام نخست با خصوصی‌سازی و به انحصار درآوردن نیروی کار زن از سوی مرد و در گام دوم با به ملکیت درآوردن خود زن آغاز گردید، طبقه زن بعنوان قدیمی‌ترین طبقه تحت استثمار ظهور یافت. زن، تحت ژرف‌ترین، موثرترین، دقیق‌ترین و گسترده‌ترین نوع حاکمیت قرار گرفته است. از این لحاظ زن؛ واقعیت طبقه است که در پایین‌ترین رده اجتماعی و کاملاً مطرود از جامعه قرار دارد. یعنی گذار به جامعه طبقاتی، اساساً گذار به دوران حاکمیت یکجانبه مرد است. پیشرفت حاکمیت مرد آنچنان بی‌حد و حصر بوده که تمام خدایان و امپراتورهای بعد از دوران نوسنگی مرد بوده‌اند. دیگر هیچ نشانی از الهه‌ها باقی نمانده است. در تاریخ بندرت با نام زن روبرو می‌شویم و آنان که وجود دارند نیز، شبه‌مردند. این هم نشان نظام بسیار ناعادلانه و زیان‌رسان به زن است. بدین شیوه پایه‌های بیعدالتی، محرومیت و جنگ‌های خانمان‌برانداز صدها ساله، تحت نظام در حال رشد پدرسالاری تاسیس و بدین طریق قرارداد میان زن و جامعه از سوی مرد کاملاً دگرگون گردید. حاکمیت مرد، چارچوب ایدئولوژیکی، نظام

ارزشی و کلیت قوانین گذارده شده از سوی او نیز انگ خود را به صورت اساسی ترین عامل بر سیر تکاملی جوامع زده است. در این مرحله جدید همزمان با رشد بی‌همتای حاکمیت در اثر تمرکز قدرت در جبهه مرد، قدرت زن با افتی عظیم مواجه گردید. این امر، سرآغاز نزول تدریجی مقام زن و تاریخ بردگی او است. در نتیجه، زن نه بصورت یک ضرورت طبیعی بلکه در جریان تکوین طبقاتی و سیر بیرحمانه تکامل اجتماعی از بین رفت. زن بنا به ماهیت سوسیالیستی، عادل، مساوات خواه و اشتراک‌اش، هیچگاه تکوین طبقاتی را نپذیرفته و همواره از آن زیان دیده است. افت مقام زن، حاکی از افت انسانیت و خلق‌ها می‌باشد. از این لحاظ، دستیابی مجدد به جوهر و فطرت زنانه دوران مدارسالاری و رسیدن به حقیقت ذات پاک شده از آلودگی‌های جامعه طبقاتی و تمدن مدرسالارانه، اتوپیایی‌رهایی خلق‌ها و بشریت را زنده و متحقق می‌سازد. جامعه برده‌داری اولین دوره تکاملی خود را با سومریان آغاز و با تمدن‌های بابل، آشور و مصر و غیره تداوم داد. همزمان با پیدایش تولید اضافی و پیدایش مالکیت خصوصی، تکوین طبقاتی ناشی از آنها شکل می‌گیرد. تمدن برده‌داری که بربریت، شکنجه و خشونت بی‌حد و مرز را بر انسانیت تحمیل نموده، بیانگر دوره‌ای است که در تاریخ جوامع از لحاظ بکارگیری شدید و آشکار استعمار و فشار، تکوین طبقاتی را به برجسته‌ترین شکل خود درآورده است.

انتقال تولید اضافی ناشی از پیشرفت تولید به گروه‌های پیشاهنگ جامعه منجر به اختصاص سهم کمتری از آن به سایر اقشار جامعه - علی‌رغم صرف نیروی کار و رنج بیشتر - شده و رفته‌رفته این اقشار به حالت وابسته به گروه نخبه جامعه در آمدند. تمرکز تولید اضافی آمده از راه‌های تولید، تجارت و یا غارت در دست گروه مذکور باعث ابدی ساختن نظام اشرافیت گردید و شکاف بین انسان‌ها را عمیقتر ساخت. این هم‌زمینه بروز نوعی تبعیض و تمایز جدید اجتماعی را فراهم آورد. ناکارآمدی مناسبات و نیروهای تولید که مستلزم دگرگون‌شدن همیشگی ساختار اشرافیت بنا به شرایط متغیر تولید بود، دگرگونی را ضروری ساخته، ساختارهای پیشین را از بین برده و شرایط زایش شیوه نوین تولید را فراهم آورد. بروز تحولات در فرایند تولید به گشایش عرصه‌های نوین تولید

انجامید که این امر، کشف منابع نیروی کار جدید را ضروری ساخت. همراه با آن، افزایش نیاز به جستجوی منابع خام، باعث پیدایش استعمار گردید. اسیران جنگی و یا اقلشار محرومی که توانایی بازپرداخت دیون خویش را نداشتند، نیروی کار اساسی سیستم برده‌داری را تشکیل می‌دادند. پس از کشف نقش نیروی انسانی در فرایند تولید، این سیستم بیش‌ازپیش اشاعه پیدا نمود. از این لحاظ، دوران برده‌داری در تاریخ، نمایانگر وحشیانه‌ترین جنگ‌های بی‌عدالتی و استعماری است. هنگامیکه تولید اضافی در میان قبایل انباشته گردید و رفته‌رفته فرایند تولید از شکل برآورده ساختن نیازهای شخصی خارج و با هدف داد و ستد کالا به کالا صورت پذیرفت، هر چیزی حتی انسان نیز به صورت یک ابزار مبادلاتی یعنی به ملک تبدیل شد. به‌ویژه ضرورت افزایش نیروی کار و جمعیت، راهگشای تبدیل زن به یک ابزار داد و ستد بین قبایل و همراه با آن، افزایش رقابت تدریجی بین قبایل گردید. یعنی جنس زن، اولین برده و ملک شده تاریخ است.

جنگ‌ها که قبلاً تنها برای تامین خوراک و ادامه حیات صورت می‌گرفتند حال با هدف بدست آوردن ملک، خاک، انسان، زن و خلاصه هر چیزی با حرصی فراوان از سوی مردان انجام می‌پذیرفتند. بدین شیوه، مرد استارت جنگ‌های بی‌پایان در تاریخ بشری را زده است. با قدرتمندتر شدن مرد از راه کسب ثروت‌های ناشی از نیروی کار بردگان و اسیران جنگی، ضررهای بسیار بزرگی به انسانیت وارد شد. مرد همچنان با شدت تمام به جنگ‌های برده ساز ادامه داد. مردان و زنانی که در سرزمین‌های فتح شده با زور شمشیر اسیر می‌شدند، زیر اوامر اربابانشان کار می‌کردند و بدین شیوه، ارزش‌های انسانی به مرز حیوانیت تقلیل یافته و انسان‌ها در جعبه‌ای بی‌منفذ تحت هر نوع فشار و سرکوب قرار گرفتند.

این تحولات زیرساختاری، زمینه‌ساز پیدایش نهادهایی چون دولت شد که انگ خود را بر تاریخ زده و تا امروز به حیات خویش ادامه می‌دهد. هر چند دولت در آغاز با هدف کنترل کردن تضادهای طبقاتی و مبارزات در حال رشد اجتماعی بوجود آمد، اما رفته‌رفته تحت اختیار طبقه حاکم قرار گرفته و سرانجام به ابزاری برای تحکیم و تداوم حاکمیت طبقه مذکور مبدل گردید. اساسی‌ترین تدبیر و نیرومندترین سازماندهی جامعه

برده‌داری در پدیده دولت تجلی یافته است. دولت بعنوان نهاد حافظ حاکمیت، تداوم‌بخش آن و حاکم بر کلیه عرصه‌های سیاسی، نظامی، حقوقی و در تاریخ عرضه شده است. اشکال نخستین نهاد دولت در دولت - شهرها زاده شد که بعدها زمینه‌ساز پیدایش امپراتوری‌هایی گول‌آسای برده‌داری گردید. بطور خلاصه +تکوین دولت، شامل قانونی‌شدن اعتبار طبقه حاکم و تفکیک اقشار بالایی جامعه از بدنه جامعه می‌باشد. تمام دولت‌ها در تاریخ بر اساس خصایص مردانه شکل یافته‌اند. زیرا بنا به شکل‌گیری میلیتاریستی نخستین، مرد حاکمیت خود را بیش از همه با این سازماندهی‌ها حفظ کرده و با نهادهای نظامی‌گری چون دولت و ارتش، از اقتدار خویش حراست کرده است.

با یکی‌شدن اقتدار مرد با حاکمیت طبقاتی، جامعه طبقاتی به حالت حاکمیت اجتماعی در می‌آید. مرد بودن معادل جنس حاکم، طبقه حاکم و دولت حاکم بوده است. مرد، هم به تاسیس دولت برخاست و هم با تزریق فرهنگ حاکمیت خویش در تمام سلول‌های جامعه از طریق نهادهایش، حاکمیت را در دست گرفت. فرهنگ حاکمیت‌گرانه مرد که سیستم خویش را از طریق کاخها، اهرام و پرستشگاه‌های با شکوه - با استفاده از نیروی بردگان - جاودانه ساخت، تمدن‌های عظیمی را آفرید.

حاکمیت مرد از زمان دولت - شهرهای سومر (مدل اولیه دولت) که تمدنی برخاسته از دستاوردهای تمدن بنا شده در سرزمین‌های بین‌النهرین بود، به موازات سازماندهی دولت رشد یافته است. این خدایان مرد که تمامی اقتدار زمینی و آسمانی را غصب کرده، خود را به شکل سرچشمه تمام نیروهای مادی و معنوی نمایانند. رفته‌رفته به خدا شاهانی تبدیل‌شدند که تمام اقتدار الهی را در دست داشته، تمامی قدرت، اتوریته و حاکمیت خدایان را از آسمان به زمین آورده و به کانون اختیارات بی‌حد و مرز خود تبدیل می‌کردند. و از این طریق دست به جنگ‌های اشغال‌گرایانه و توسعه‌طلبانه زدند. هر چند زن کم‌کم از موقعیت تعیین‌کننده و برتر خود در دوران مدارسالاری دور شده باشد اما به سبب تاثیر عمیق معنوی او بر جامعه، هنوز بقای الهه‌هایی چون ایشتار به چشم می‌خورد. اما هم‌زمان با تاسیس بابل، دورشدن زنان از اقتدار قطعیت می‌یابد. هم‌زمان با پیشرفت بابل، مردوک، خدای بابل ضربه

کشنده‌ای بر الهه مادر، تیامات وارد کرده و او را از پانتئون - معبد خدایان - اخراج می‌کند. تقریباً پس از سال 2000 ق. م فرهنگ الهه و اساطیر بیانگر آن، دچار یک پسرفت و طرد گسترده گردیدند. این تحول، ارتباط نزدیکی با تقلیل موقعیت اجتماعی زن دارد. نظام مردسالار اصول خود را در ساختار دولت و جامعه جاری می‌سازد. زن، زیردست می‌شود و تمام خصلت‌های نیک و زیبایی‌اش با هرآنچه رنگ زنانه دارد از صفحه تاریخ زدوده می‌شود. نظام مردسالار قوانین وضع کرده خود را به صورت نظام حقوقی مکتوب درآورد، زن را از طریق قوانین حمورابی در دوران امپراتوری برده‌داری بابل به صورت موجودی حتی خارج از حقوق درآورد. بردگی و بی‌نصیبی زن از تمام حقوق و میراث‌ها به تأیید مراکز حقوقی می‌رسید. این امر بیانگر رشد عظیم بردگی جنسی و طبقاتی بوده که راهگشای نهادینه‌شدن عمیق آن نیز می‌گردد. درها کاملاً بر روی اتوریته‌ای معادل با اقتدار خدا باز شد. بردگی ابدی زن در فاحشه‌خانه‌های خصوصی و عمومی حالتی کاملاً نهادینه و قانونی پیدا نمود. این قوانین به‌ویژه در رابطه با تشکیل خانواده، مجازات بسیار شدیدی را برای زن در برمی‌گرفت. این دوره، عصر آغاز شکست و به بردگی کشاندن جنس زن است. حاکمیت مردانه که از زمان بابلیان شروع و در دوران آشوریان استحکام بیشتری یافت، دوران الهه‌های زن را کاملاً به پایان رسانده است. تأثیر الهه مادر که سمبل زندگی و آفریده‌ها بود. رفته‌رفته ضعیف شده و عصر خدایان آغاز گردید. مردان که قبلاً به لطف الهه‌ها، بعنوان پسر، همسر و برادران آنان به بینش انسانی دست یافته بودند، بعدها پرستشگاه‌های خود را ساخته و به "خدایان خالق" تبدیل شدند. از آن پس، معادل مردانه الهه ایشتار، دومیوزی و در مصر معادل ایسیس، اسپریس و در یونان معادل الهه افرودیت، ادونیس می‌شوند. این خدایان مرد تمامی مزیت‌های الهه مادر را تصاحب کرده و اقتدار مادرسالارانه را نغی می‌کنند.

موقعیت زن به‌ویژه همزمان با تاسیس و گسترش جامعه برده‌داری دگرگون شده و از جامعه طرد می‌شود. به‌ویژه پس از دگرگون‌شدن مناسبات تولید و اهمیت یافتن نیروی کار خشن، مرد از این شرایط سوءاستفاده کرده و برتری جسمانی خویش را مطرح می‌سازد. او با به

پیش کشیدن خصوصیت زاینده‌گی زن و ضعف نیروی جسمانی‌اش، او را از عرصه تولید دور ساخت. همچنین، در اثنای جنگ‌های توسعه‌طلبانه جامعه برده‌داری - که شیوه اساسی آن است - ویژگی‌های نظامی‌گرایانه ذات خویش را فعال نموده و از طریق تحمیل حاکمیت از راه اعمال زور، به برتری دست یافت. زن کسب قدرت از طریق جنگ را که با ماهیتش در تضاد بود، ترجیح نداد. اما مرد کم‌کم با سوءاستفاده از این خصوصیت زن و نیز با افزودن قدرتش، تاثیر اجتماعی او را کاملاً محو نمود. در اثنای این دگرگونی‌ها در حالیکه تفاوت‌هایی در مناسبات اجتماعی بین جنس‌ها و به‌ویژه افت موقعیت زن پدید آمد، مرد شروع به یافتن راه و روش‌های تعمیق و جاودانه ساختن اختلافات با تکیه بر زور نمود. زن در دوران مدارسالاری بنا به ایفای نقش در تولید و خصوصیت مقدس زاینده‌گی از برتری برخوردار بود و با استفاده از این برتری، نظام ارزش‌های اجتماعی و تابوهای زندگی را در یک چارچوب سوسیالیستی و عادلانه تعیین می‌نمود، اما بعدها دیده شد که دگرگونی در امر تولید، در سایر نقش‌های اجتماعی بازتاب یافته و بدین ترتیب مرد با بدست‌گیری قوه قانون‌گذاری، اتوریته طبیعی زن و تاثیر معنوی او را از بین برد. مرد، قرارداد اجتماعی تنظیم شده از سوی مادر را بر هم زد. او در حالیکه استعمار و حاکمیتش را از طریق قوانین اتخاذی خود جاودانه می‌سازد، اراده‌اش را به اراده مطلق و غیر قابل بحث تبدیل و زن را وادار به قبول تحت حمایتی پدر و شوهر می‌نماید. مرد این اتوریته را بیش از همه در بستر خانواده پدرسالاری متحقق می‌سازد. خانواده پدرسالارانه که با هدف حفظ مالکیت خصوصی مرد و انتقال میراث پدر و ادامه نسل خانواده تاسیس گردید، مرزهای زندگی‌زن را بیش از پیش محدود ساخته است.

خانواده رومی که برای اولین بار در زمان امپراتوری برده‌داری روم تشکیل شد، شکفت‌انگیزترین نمونه خانواده پدرسالارانه است. خانواده که از زمان پیدایشش تا کنون، کوچک‌ترین و در عین حال موثرترین بخش کلیه سازماندهی‌های اجتماعی نظام‌های استعمارگر بوده است، از سوی دولت و اتوریته دینی مهر تایید گرفته و نهادی بوده که بر روی بردگی خانگی زن بنا شده است. بردگی خانگی که ماهیتا زن در آن دفن گردیده، عمیق‌ترین و گسترده‌ترین نوع بردگی می‌باشد. زیرا در درون



خانواده، نوعی دیکتاتوری و ملکیت‌گرایی با محوریت مرد وجود دارد. مرد با وضع قوانینی به نفع خویش و بنانهادن ازدواج، زن را نه تنها از لحاظ جسمی بلکه از لحاظ روحی و فکری نیز زیر فشار قرار داده و حق زندگی را برای او در نظر نمی‌گیرد. زن با تمام وجود مجبور به تحت اختیار درآوردن خود همچون وسیله‌ای برای ارضای امیال مرد و مایه خوشحالی او می‌داند. ازدواج تک همسری که در دوران برده‌داری در میان طبقات بالا مرسوم گشت، زن را مکلف به رعایت عرف تک همسری و پایبندی ابدی به شوهر نمود. اما در عین حال، مرد در خارج از حیطه زندگی زناشویی به ارضای امیال جنسی پرداخته و بدین ترتیب زمینه تاسیس نهاد فاحشه‌خانه را فراهم آورد. این نهاد که تاکنون هم موجودیت دارد در میان جنس زن نیز نوعی انفکاک را سبب گردید. زنان به دو گروه ویژه، یعنی جنسیت و ویژگی زاینده‌گی‌اش تنها متعلق به یک مرد باشد، و عمومی، یعنی جنسیت‌اش متعلق به همگان باشد (فاحشه) تقسیم می‌شوند. و در سلسله مراتبی چون کنیزان، فاحشه‌ها و زنان محترم جای می‌گیرند. با اختصاص برخی حقوق اجتماعی به زنان متاهل و یا فاحشه‌ها، فاصله بین زنان تعمق می‌یابد. بعلاوه، زنان با تقسیم‌شدن بنا به موقعیت طبقاتی شوهرشان، در برابر سیستم حاکم حالتی پراکنده می‌یابند. زن طبقه حاکم به دلیل دست داشتن امکانات مادی و قرار نگرفتن در شرایط بردگی مستقیم، با اقتدار مرد یکی شده و از روی ناآگاهی قرار داشتن خود در درون طبقه ستم‌دیده و زیر فشار را انکار می‌کند. زندگی پرجاذبه حرمسراها بیش از همه به زن ضربه وارد ساخته است. زیرا زن صرف‌نظر از جایگاه طبقاتی‌اش، نه تنها از لحاظ طبقاتی بلکه در سطحی بالاتر از لحاظ جنسی نیز تحت استثمار بوده و از دوران برده‌داری به بعد چه در سراها و چه در بازارهای برده‌فروشی در قعر بردگی قرار گرفته است. بدین شیوه، زنان که در دوران مدارسالاری در کنار هم زندگی کرده و قوانین درون گروهی را از طریق توتم و تابوها، بصورت قرارداد درآورده بودند، رفته‌رفته از جو و محیط پر از محبت، مشارکت‌گرایانه و ترقی‌بخش ناشی از زندگی مشترک دور شده و بر طبق نظر مرد قانون‌گذار شکل گرفتند.

همچنانکه سیر تمام تحولات تاریخی نیز نشان می‌دهد، دوران برده‌داری عصری بوده که ایدئولوژی نظام مردسالارانه از هر لحاظ خود را بصورت یگانه ایدئولوژی حاکم درآورده و حاکمیت خویش را استحکام بخشیده است. ایدئولوژی زن‌محورانه که در گذشته و در میان جوامع نخستین حاکم بود، فراموش گشته و بعدها درگیری‌های دردناک و تودرتوی ایدئولوژیکی متضاد، با محوریت زن یا مرد که ناشی از گذار دوران مادرسالاری به پدرسالاری بود، رفته‌رفته رو به افول نهاده و در نهایت به پایان رسیده، مرد دچار یک جهش نوین ایدئولوژیکی و تفکیک گردید. مرد در وهله نخست؛ مناسبات تولیدی، زندگی اجتماعی و ارزش‌های معنوی ایجاد شده از سوی زن و سپس خود زن را متلاشی و عقیم ساخت. الهه‌ها، نیرو، ابتکار و سازندگی خود را از دست داده و از این پس زن به جای کان حیات همچون سرچشمه پلیدی‌ها و بدیها نمایانده شد. این دوره تحول ایدئولوژیکی حاکمیت مردسالارانه، بر تمام اجزای زندگی تاثیر گذاشته و در عرصه‌های ادبیات، هنر، فلسفه و علم نیز بازتاب یافته است. تمام اینها دیگر به حالت محصولات دنیای مردها در آمده، بطوریکه زن در درون مرزهای آن جایی ندارد. زنان که ایدئولوژی خود را از دست دادند، بعنوان انسان‌هایی کاملاً مجزا از دنیا، نیرو و اراده‌شان به درجه صفر سقوط کرد. زن با گذشت زمان در مقابل این حرص اقتدارگرایی و فتح‌طلبی مرد به درون‌گرایی پناه برده و تحقیر و ساکت گشته است. از این پس، بیچارگی و بینوایی بعنوان فلسفه حیات آینده زنان در آمده و در نهاد آنان رسوب یافت. در حالیکه مردانگی ارزش یافته و به جایی رسید که بایستی عبادت شده و بدان خدمت شود، زنانگی نیز به پست‌ترین مرتبه تنزل پیدا نمود. بدین شیوه، برده‌داری ضمن اینکه به آغازی برای بزرگ‌ترین درگیری انسان با انسان تبدیل شد، در عین حال زمینه بیگانه‌شدن انسان با انسان و گسست فکری و روحی او را نیز فراهم نمود. مرد با روحیه‌ای وحشی به خونخواری انسانیت پرداخت و همزمان با آن جنس‌ها که در گذشته در چارچوب نظام اجتماعی عادل، صلح‌آمیز و سعادت‌مند بنا شده از سوی زن به سر می‌بردند، از همدیگر جدا شده و بیگانگی میان زن و مرد که تاکنون نیز ادامه دارد، رفته‌رفته ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت.

## جامعه برده‌داری و زن

دوران برده‌داری، هنوز روزهای زیبای گذشته مدارسالاری را از حافظه انسان‌ها نزدوده بود و به‌ویژه به دلیل تازه بودن، آرزوی بازگشت به این جامعه ایده‌ال که هنوز بسیار دور نشده بود، وجود داشت. ولی به دلیل ترس حاکمان از خطر بازگشت خلق‌ها و زنان به این روزهای زیبا، محیطی بسیار خونبارتر و پر از وحشت و درگیری در مقایسه با سایر دوره‌های تاریخی ایجاد کردند. ستمدیگان، بردگان و به‌ویژه زنان که در محیطی آکنده از توحش و خون و گرسنگی ناشی از جنگ‌های بی‌پایان غرق شده‌اند اکنون تمایل آنان نسبت به دوران نوسنگی و اتوپیای جامعه آن شدت و فزونی یافته، خلق‌ها و انسان‌هایی که در افسون زنانگی و مردانگی گرفتار آمده و از سوی حاکمان به بردگی کشانده شده‌اند در پی آزادی و خیال فردوس از دست رفته‌اشان هستند، با گذشت هر روز نفرت و خصومت رو به رشد آنان در برابر حاکمان حالتی غیر قابل مهار یافته است. از اینرو، قیام اسپارتاکوس در 73 - 71 ق. م علیه امپراتوری برده‌داری روم که در اوج بیعدالتی و بربریت بود، بیانگر امید رهایی زنان و بردگان بوده است. این قیام که با الهام از اتوپیای سرزمین بهشتی و دنیای یکسان و بدون ظلم جامعه کمون اولیه بوجود آمده بود، بسیار وحشیانه و خونین سرکوب گردید. در واقع خشکاندن و قطع جوانه‌های امید رهایی ستمدیدگان مورد هدف قرار گرفته بود. بدین شیوه خواستند تا زن را در ژرفای تاریخ دفن سازند.

دوران برده‌داری مبدایی برای بیگانه‌شدن زن از خود و جنس خود و محو او در اعماق تاریخ می‌باشد. بطوریکه فرصت پیدا نکرد تا تکامل یافته و شخصیت خویش را بیابد. بی‌هویت‌شدن زن، نشأت گرفته از این دوره تاریخی است. زن بطور صحیح از میراث گذشته دوران مدارسالاری پاسداری ننمود و خود را در آینده‌ای بدون اصالت و ریشه تاریخی رها ساخت. زن که امکانات زندگی از دستش گرفته شد، در درون خانه‌ها حبس شد و دنیایش تیره و تار گردید، در بازارهای برده‌فروشی مورد خرید و فروش قرار گرفت در برابر ستم و بیعدالتی مرد بینهایت ضعیف شده، رفته‌رفته حاکمیت مرد را در ذهن خود تثبیت کرده و به شکلی وابسته به مرد در آمد. از این دوره به بعد زن از لحاظ جسمی، فکری، احساسی و

روحي به مرد وابسته شده و در چنگال بردگي گرفتار آمد. زن برده کلاسيک تا روزگار کنوني هم، درگيريهاي دروني، دسيسه‌بازي، مکاري و غيبت‌گويي را در درون خود پرورانده و باعث تعميق بيشتري بردگي خود شده است. شخصيت زن صلح‌جو، متشکل و جمع‌گراي دوران مدارسالاري رفته‌رفته با شبیه‌شدن به جنس حاکم و با کسب خصوصيات مرتجعانه مرد، به پليدي گراييد. به جاي فضيلت‌هاي عالي اله‌هاي گذشته و عزت معنوي او، سکوت، اطاعت و گوش به فرماني بعنوان فضائل ايده‌ال براي زن در آمدند. از آن پس، زن با يك بي‌سازماني شديد و فرمانبرداري مطلق، خود را کم‌کم به سرچشمه شهامت و تکیه‌گاه قدرت حاکميت نظام‌مند مرد درآورده و انگ خود را اين چنين بر پيشاني تاريخ زده است.

در اين دوره به دليل فراواني شمار بردگان، تکنولوژي روبه رشد که مي‌توانست راهگشاي توليد فراوان باشد، استفاده نمي‌شد. در حقيقت با ايجاد حاکميت بر روي ابزارهاي توليد دوران نوسنگي، يك دوره محافظه‌کارانه آغاز شده بود. آزادي صاحبان صنايع به نسبت قابل توجه‌اي محدود شده بود. در حالیکه شمار کساني که رابطه‌اي با فرايند توليد نداشته‌اند در حال افزايش بود، توليدکنندگان هم از محصولات توليدي خویش بي‌بهره مي‌شدند. انقلاب ذهني و قيام‌هاي طبقاتي رشد و گسترش مي‌يافتند. آلت‌هاي فشار پس از هر دوره مهم غيرقابل تحمل‌تر شده و ترديد نسبت به اعتقادات فزوني مي‌يافته، بي‌وجداني خدايان با سرعتي افزاينده آتش ي در فکرها و روح‌ها پديد آورد. احساسات "التماس و قيام" و شکايت از درد و ازار، رفته‌رفته حالي غيرقابل تحمل پيدا مي‌نمود.

شورش و قيام در خارج و امکانات ضد حمله بيشتري از پيش افزايش يافته بود. بطور کلي در هر جا "فدراسيون قبائل" ايجاد شده و در مقابل امپرياليسم برده‌داري دست به مقاومت مي‌ساخته زدن. اين مقاومتها، زمينه تاسيس دولت‌هاي کوچک جديدي را فراهم اورند. در حالیکه اين شرايط باعث تضعيف بيشتري سيستم مي‌گرديد، اما سيستم به منظور حفظ اقتدار خویش دست به حملات شديدتري زده و تمام گروه‌هاي اتنيکي خاورميانه را در درون دهشت و وحشت فرو برد. در حالیکه زمينه اجتماعي ظهور بزرگ‌ترين نظام اعتقاداتي و ذهني آماده مي‌شد، دوره

ادیان تك خدایي و پیامبران - پیام‌آوران نظام‌های بزرگ اعتقادي و عاصیان روح - دیگر کم‌کم خود را تحمیل می‌نمود، فکر مسیح (ناحي) هر روز بعنوان انتظاري فزوني یابنده، بیشتر در اذهان جاي می‌گرفت. دوره‌ای از تاریخ آغاز شد که انسان‌ها از لحاظ ذهني، فلسفي و فكري صرفاً به دگرگوني اعتقادي بسنده نکرده، خدا - شاهان را کاملاً شناخته و انسان بودن آنها را درك کرده، از سويي به اساطير و تئولوژي اکتفا نکرده و از آنان بریدند.

پیدایش ادیان تك خدایي پس از این دوره، بیانگر وقوع انقلابي در ذهنیت و ساختار معنوي - اخلاقي انسان‌ها است. پیدایش ادیان تك خدایي در بحراني‌ترین مراحل تکامل اجتماعي، بازتابگر ویژگی انقلابي آنان بود. از سويي به همراه خود باعث بوجود آمدن تحولاتي تاریخي در زمینه نهادینه‌شدن ذهینیت نوین و از میان رفتن ذهینیت قدیمی و غیر ضروري گردیدند. درباره معتدل و منعطف‌شدن سیستم برده‌داری از طریق نهاد پیامبري هیچ شکي وجود ندارد. از میان برداشته‌شدن دوره اقتدار خدا - شاهان که قوانین طبیعت را بر جهان ذهن و روح انسان‌ها به اجرا در می‌آوردند، همچنین پیدایش جریانهای جدید دینی در خاورمیانه - که بر اساس مسائل شناختن شاهان در حساب پس‌دادن، یگانه و بزرگ بودن خدا بوجود آمدند - باعث وقوع دومین جهش بزرگ تمدني‌شدند. آشکار است که قوانین دین تك خدایي هر چند به انحراف هم کشنده شده باشد، بیانگر پیشرفت قابل ملاحظه‌ای هم در ساختار منطقي انسان و هم در شیوه اداره دولت می‌باشد. به‌ویژه مشروط ساختن نهاد سیاست به قوانین دینی، جلوي استفاده بدون مرز از قدرت را مسدود نمود. این تحول معادل يك دگرگوني ریشه‌ای در ساختار اندیشه و پیشرفتي قابل ملاحظه در منطق می‌باشد. مبارزه‌ای که تحت نام ادیان تك خدایي به انجام رسید نقش اساسي در فروپاشي چهار امپراتوري بزرگ و طولاني عمر تاریخ ( آشور، سومر، مصر و روم) داشته است.

پیامبران تك خدایي که پس از حضرت ابراهیم ظهور یافتند همگی مرد بوده و در میان آنها جایگاهی براي زنان وجود ندارد. جایگاه زنان نزدیک به جایگاه شیطان به حساب آمده است. تاثیر تمدن بابل بر حضرت ابراهیم و تاثیر تمدن مصر بر حضرت موسي در طرد کردن زن از سوي آنان بسیار

قابل توجه است. زن پس از 2000 ق. م یعنی در جریان تکامل اجتماعی یا به بیانی صحیح‌تر در دوران تمدن، همواره موقعیت خویش را از دست داده است. تکوین عمومی طبقات و تبعیض جنسی به موازات همدیگر صورت گرفته‌اند. جریان طرد آدم و حوا از بهشت، بیان اسطوره‌ای آغاز تفکیک طبقاتی می‌باشد. زن در ادیان تک‌خدایی هم از لحاظ بیان ایدئولوژیکی و هم در درون جامعه، جنسی است که به بردگی کشانده شده است. از هر لحاظ در درون خود حبس شده و ممنوع الکلام شده است. اثری از عصر الهه‌ها برجای نمانده است. زن در گذشته به دلیل آنکه ادم را وادار به ارتکاب نخستین گناه نمود، گناهکار، مجرم و مسئول شناخته می‌شود. در همین اثنا یک برتری قابل توجه نصیب جنس مرد شده و از طریق اساطیر و ادیان منشعب از آنها، تقویت و استقرار یافته است. عصر حاکمیت مرد در هر سطحی تعالی یافته و مرد به نماینده مقدس دین تبدیل شد. تاریخ پیشبرد مرموزانه و خبیثانه بردگی جنسی آغاز گردید.

بدین شیوه، وظیفه محدود ساختن احترام معنوی زنان به ادیان سپرده شد. زندگی اجتماعی با تمام جزئیاتش هم‌راستا با توسعه ادیان تک‌خدایی دوباره شکل گرفت و به یک نظام ارزشی جدید تبدیل شد. در تمام ادیان تک‌خدایی، اختیارات اسم‌گذاری - در مورد زن هم صدق می‌کند - که نشانگر پیشاهنگی حاکمیت می‌باشد به مرد واگذار شده و قدرت افرینندگی در مرد متجلی گشته است. دین یهودی که در میان ادیان تک‌خدایی، زن را بیش از همه از فعالیت‌های اجتماعی منزوی و طرد نموده است با وضع قواعد و قوانینی سخت، تیشه به ریشه او زده و نفس او را بریده است. برای نخستین بار حاکمیت مرد را نیز از لحاظ ایدئولوژیکی نظام‌مند نموده است. دین یهودی یک نظام اعتقادی برای مقابله با نظام برده‌داری بوده و برای رهایی بردگان از زندگی محنت‌بار وعده زندگی راحت بر اساس قوم‌گرایی را می‌داد، اما به زن اهمیتی نداده و به او مقام بردگی داد است. یهودیت با یورش برجنسیت، بدن و قدرت زاینده‌گی زن، نظارتی شدید بر او اعمال می‌کند. زیرا مطابق تورات، زن بود که از فرموده‌های خدا سرپیچی کرده و مایه انحطاط بشریت را فراهم ساخت؛ هم او بود که بشریت را به انحراف کشانید. یهودیت، حوا

را سرچشمه گناهان اعلام کرده و بدین شکل زن را نفرین می‌کند، و همراستا با آن از طریق مجازات حوا، مقام پست‌تر زن در زندگی را مشروعیت می‌بخشد. جنسیت زن را گناه شمرده و با وضع قوانین خشک دینی او را در محدودیت قرار می‌دهد. حق ازدواج و به خدمت گرفتن کنیزان را بدون حدود به مرد اعطا می‌کند. زن در یهودیت تنها بصورت "مادر" از احترام برخوردار است و با اعطای نقش زاد و ولد صرفاً به مقام زاینده تنزل یافته است. از این‌رو، زن بعنوان معاون و مکمل مرد و بصورت عضوی ناقص دارای موجودیت است. کوتاه اینکه، یهودیت که نخستین دین ادیان تک‌خدایی است کم‌کم پایه‌های فرهنگ ریشه‌دار حاکمیت مرد در تاریخ را بنیان نهاده است.

زن که با تمام وجود در یهودیت - که از طریق برخوردهای خشک پدرسالارانه تاثیر ژرفی بر صورتبندی اجتماعی دوران برده‌داری گذاشته بود - هیچ انگاشته شده بود، در پایان دوران برده‌داری و هم‌زمان با پیدایش مسیحیت به امید زندگی دست می‌یابد. مسیحیت که زاده شرایط سخت برده‌داری امپراتوری روم بود و تا حدودی در واکنش به گرایش پاتریارکال ریشه‌ای سنت یهودی ظهور یافت، به دلیل خصوصیت انساندوستانه و با تاکید بر خوش‌بینی و دوست‌داشتن و نیز سرلوحه قرار دادن يك زندگي يكسان و برابر، در میان زنان و بردگان رواج پیدا نمود. این دین به دلیل قرار گرفتن در جبهه مخالف سیستم در عرض 300 سال اولیه پیدایشش تحت فشاری فراوان قرار می‌گیرد. ضمن دفاع از برابری زن و مرد در برابر خدا، تک‌همسری و صداقت را نیز بر مرد تحمیل می‌کند. نهاد خانواده را انکار نکرده و موقعیت زن در درون خانواده را نیز تا حدودی بهبود می‌بخشد. نذرشدن زن برای خدا - هر چند بصورت سمبلیک هم باشد - از طریق نامزد عیسی صورت پذیرفت و بواسطه حفظ باکرگی امکان ارائه يك زندگي آلترناتیو را فراهم می‌آورد. در مقایسه با برخوردهای طرد و تحقیرکننده یهودیت درباره زن، حضرت عیسی با خصوصیات صلح‌جو و انسانی‌اش به سرشت زن بیشتر نزدیک است. از این‌رو، نخستین پیروان عیسی و آنان که پس از به صلیب کشیده‌شدنش از ایدئولوژی او پاسداری کردند، زنان بوده‌اند. اما حتی مسیحیت هم اخلاق سنتی‌ای را که وجود و جنسیت زن را منفی می‌شمرد تأیید کرده

و وجود زن را از بسیاری لحاظ تحت نظارت قرار می‌دهد. با مطرح ساختن عباراتی چون "زن پاکیزه و مریم مادر، مقدس باکر، و عقیق"، جنسیت را مایه انحراف و پلیدی شمرده است. بدین شیوه، زن را از نماد "برکت و جنسیت" بودن دور ساخته، رابطه مقدس مادر - پسر را وارونه کرده و تثلیث "پدر - پسر - روح القدس" را جایگزین آن ساخته است. مریم مادر از الهه ایشتار و اینانا بسیار دور افتاده است. زدن ضربه‌ای مرگبار بر الهه تیامات توسط مردوک در داستان بابل و حبس کامل زن در خانه توسط موسی، نقش مهمی در زدودن کلیه آثار زن از صفحه تاریخ داشته است. هنگام تولد عیسی، زن کاملاً حالت يك ابزار تولید مثل پیدا کرده بود. زبردست‌ترین‌ها بود. "مریم هیچ نقشی نداشت، خدا در او دمیده و او هم عیسی را زاییده است". این به مفهوم حاکمیت مطلق مرد می‌باشد. دمیدن، بیانگر حاکمیت است. باقی نماندن نقش فراتر از پرورش کودکان در آغوش خود برای زن باقی نمانده است. مورد مهم دیگر اینکه با نامیدن این دمیدن با روح القدس، در واقع سعی در تحریف نیروی الهگی که باید در وجود زن نمادینه شود، شده و این قدرت در شخصیت مریم به سرعت برده می‌شود. در حقیقت این موضوع دارای اهمیت ایدئولوژیکی قابل توجه‌ای است. این امر در زدودن و نابودی هویت ایدئولوژیکی و قدرت تاثیرگذاری رو به زوال زن در دوران فئودالی نقشی تعیین‌کننده داشته است. از آن روز به بعد مریم‌ها همیشه ساکت و پژمرده، برای کودکانشان گریه می‌کنند.

## جامعه فئودالی و زن

علت بنیادین فروپاشی نظام برده‌داری، از دست رفتن سطح بهره‌دهی قبلی نیروی کار بردگان و تبدیل آن به مانعی فرا روی شکل‌گیری مناسبات جدید تولید بود. مالکیت بر انسان بعنوان سرمایه، فاکتور اصلی در پیدایش و توسعه برده‌داری بود که سیستم بر آن اتکا داشت. اما هنگامیکه شمار بردگان تا آن اندازه افزایش یافت که همه آنها در امر تولید بلااستفاده باشند و زمانی که بردگان بصورت بیکاران کاملاً



عاطل برای اربابان در آمدند، روند فروپاشی سیستم تسریع یافت. با بروز فت در بهره‌دهی، فروپاشی شتاب می‌گیرد. همچنین باید افزایش مخارج زندگی شهری را نیز به آن اضافه نمود. افزایش جمعیت شهرها و بروز مشکل حاد تغذیه، در نتیجه افت بهره‌دهی سیستم بوجود آمد. با افت بهره‌دهی سیستم، حفظ موجودیت کلان‌شهرهای پرجمعیت کم‌کم با مشکل مواجه گردید. رشد بی‌رویه شهرها و افزایش مخارج زندگی، از اهم دلایل فروپاشی سیستم بوده است.

در حالیکه تجارت در عصر برده‌داری و حتی در نظام اقتصاد زراعی عصر نوسنگی، پیشرفت محدودی داشته و بازرگانان طبقه‌ای مستقل بودند، اما در دوران فنودالیسم حالتی وارونه پدید می‌آید. شهرها بعنوان مراکز تجاری، مناطق زراعی و غیر شهری را به خود وابسته می‌سازند.

تحول مهمی در ساختار اجتماعی تمدن پدید می‌آید. با استفاده از فناوری آهن پیشرفت چشمگیری بوجود می‌آید و تمدن جدیدی شکل می‌گیرد که انسان را بیش‌ازپیش مجذوب زندگی می‌سازد. اقتصاد بر پایه بازرگانی نظم جدیدی می‌یابد و اهمیت بیشتری به محصولات تجاری داده می‌شود. استفاده از پول بعنوان واحد معتبر بازرگانی آغاز می‌شود.

دوران فنودالیسم بیانگر مرحله پیشرفته‌تری از جامعه طبقاتی است، در عین حال دورانی است که نظام پدرسالاری کسب چارچوبی ایدئولوژیکی و نهادینگی بیشتری می‌یابد. فنودالیسم با طراحی یک مدل جدید زندگی، در برابر برخورد هیچ‌انگاری و حیوانان‌گاری نظام برده‌داری در حق انسان و همچنین برای مقابله با انحطاط و اشوب اجتماعی، پدید آمده و از میان برداشتن آنها را مورد هدف قرار داده بود.

خلا معنوی موجود در ماهیت زندگی و بی‌مفهوم‌شدن مبارزه در درون این زندگی، و همچنین باقی‌نماندن فاکتوری که انسان‌ها را به زندگی دلگرم سازد، راهگشای توسعه کنکاش‌ها و جستجوهای متفاوت گردید. همواره انتظار بروز اندیشه‌ای که انسان‌ها را در حول محور فکر و هدفی مشترک گردهم‌آورده، اما هنگامیکه این انتظار برآورده نشد، شکستی عمیق در اراده و همراه با آن بی‌باوری، پوچ‌گرایی، پرداختن به زندگی روزمره، فساد و انحطاطی بی‌رویه حاکم گردید. مکاتب فکری که با هدف دگرگون ساختن این اوضاع بوجود آمدند به سبب اینکه خواسته‌های

دگرگونی را مطرح می‌کردند بطور عمده از سوی زنان و بردگان - که زبردست‌ترین‌ها بودند - مورد پذیرش واقع می‌گردیدند. هیچ انسانی با رضای خویش، حاضر به پذیرش یوغ بردگی نیست. امید خلق و آن ارزش‌های معنوی‌ای که او را به آینده متصل می‌سازد همواره وجود داشته است. اما سیستم بسیار سرکوبگر و ظالم برده‌داری از پیدایش‌شان جلوگیری، آنها را سرکوب کرده و مورد مجازاتی غیر انسانی قرار داده است. ادیان که در مقابله با برده‌داری با تکیه بر اندیشه توحیدی و دنیای معنوی پدید آمدند. امید زندگی جدید انسان‌ها شدند. پيشاهنگان، خلا و پوچ‌گرایی موجود در زندگی را به خوبی دریافته و آن را تحلیل کردند و با اعطای صفات پیامبری، خود را بعنوان پایه‌گذاران حیات نوین معرفی کردند. با توانایی خود در هدایت و اقناع دیگران، از ضعیف‌ترین حلقه شروع و به تغذیه معنوی انسان‌ها پرداختند. به همین سبب، ادیان دارای ماهیتی انقلابی هستند.

افراط در برخوردهای خودسرانه و منفی خدا - شاهان در دوران برده‌داری باعث شد که طبقات زبردست همواره بصورت پتانسیل قیام باقی بمانند. اما پدیده دین که خصایص دوران فئودالی را تعیین می‌کرد، خدا را بصورت موجودی غیرقابل رویت به آسمانها عروج داده و درصد قبولاندن حاکمیت و تغییرناپذیری آن بصورت اصلی اساسی بر آمد. از این طریق زمینه پابندی انسان‌ها به زندگی فراهم گردید. طبقات حاکم در زمانی اندک این دیدگاه دینی رو به رشد و تاثیرات آن را مشاهده کرده و برای تداوم عمر زمامداری، خود را با این افکار دینی هماهنگ و زمینه گسترش يك سیستم جدید حاکمیت را آماده کردند. در این چارچوب فئودالیسم، شکل استثمار نیروی کار برده را دگرگون ساخته و به سیستم سرف گذار می‌کند. بهره‌دهی سرفها - که دارای حقوق قسمی بودند - در امر تولید بسیار بیشتر بود. تلاش برای تصاحب زمین بیشتر و بکارگیری سرفها در کار بر روی این اراضی، معیار استثمار در دوران فئودالیسم بود. همین امر، عامل بسیاری از جنگها بوده است. جنگها دیگر نه برای تصاحب بردگانی بیشتر بلکه برای تصاحب اراضی بیشتر صورت می‌پذیرفت. بجای انسان، زمین پایه اصلی مالکیت بود. آنکه دارای زمین بیشتری بود از قدرت بیشتری برخوردار بود. این شکل مالکیت بر

زمین به پیدایش نظام امیرنشینی انجامید. نظام کمون روستایی دوران نوسنگی مدتها بود که از میان برچیده شده بود. امارتها بر اساس نظام مالکیت بر زمین تشکیل شده و سرفها بعنوان نیمه‌بردگان در مزارع کار می‌کردند. آنان به امیری چشم دوخته بودند. در حالیکه برای نگرش دینی و اشاعه آن، جنگ‌هایی به راه انداخته می‌شدند، استثمار متکی بر زمین نیز رفته‌رفته رواج می‌یابد. جنگ‌های صلیبی بارزترین و گسترده‌ترین نمونه جنگ‌های این دوره بوده است. جنگ عنصری تعیین‌کننده در کاراکتر فئودالیسم بوده و بخش لاینفک و طبیعی زندگی آن بود. ستیزهای بین خانواده‌ها و عشایر حتی در دوران بروز جنگ‌های بین امپراتورها و یا جنگ‌های بزرگ دینی به شیوه‌ای گسترده ادامه یافت. علاوه بر دلایلی نامعقول، به بهانه زمین و به‌ویژه زن، جنگ و ستیز حالتی روزانه پیدا کرده بود. به همین سبب همگان و به‌ویژه مردان در دوران فئودالیسم مجبور بودند بطور فعال در جنگ‌ها شرکت کرده و سربازی ایده‌آل باشند.

فئودالیسم که دومین مرحله نظام پدرسالاری است، فعالیت‌های سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و حتی دینی را آنچنان در درون خویش محبوس نموده بود که زندگی خارج از قوانین دینی تقریباً ناممکن بود. تمامی جنبش‌های مثبت و یا منفی با انطباق دادن یا ندادن خود با خواسته‌های خدا، مورد تشویق و یا به شدت مورد مجازات قرار می‌گرفتند. در عین حال با متوقف ساختن پیشرفت‌های علمی، فناوری، هنری و ادبی، انسانیت در ظلمت و تاریکی فرو رفت. دو دین بزرگ کلیه پیشرفت‌های دوران فئودالی را در دست خود گرفته بودند. نخست؛ مسیحیت، علی‌رغم اینکه یک حرکت انقلابی مهم در پایان دادن به نظام برده‌داری پدید آورد، اما در سده‌های میانه از ماهیت خویش منحرف و معیارهایش وارونه شده، فلسفه حیات آن نه در خدمت انسان‌ها، بلکه در چارچوب اهدافی غیر انسانی بکار گرفته شد. مسیحیت در شرق ظهور پیدا کرد، اما به سبب اینکه در غرب اشاعه یافت، سیر پیشرفت آن به دور از ریشه‌های خویش صورت گرفت. به همین دلیل از ماهیتش بسیار دورگردید. مشاهده اثری از انسان‌دوستی که عیسی فلسفه خویش را بر روی آن بنا نهاد، در قرون وسطی ناممکن گشت. مسیحیت بعنوان ابزاری در دست حاکمان برای بلعیدن جامعه مورد استفاده قرار گرفته و

چندان وقعی به پیشرفت‌های هنری، ادبی و حتی علمی و یا اختراعات و اکتشافات نگذاشت. به دلیل آگاهی کامل بر خطرافرینی آنها برای حیات دینی موجود، تحت نام توهین به دین و کلیسا به شدت رد می‌شدند. سرگذشت برونو و گالیله، نمونه بارز این وقایع هستند. ابزار اصلی سرکوب در این دوره، دادگاه‌های انگیزاسیون بودند. دادگاه‌های انگیزاسیون بزرگ‌ترین ماشین سرکوب انسان در تاریخ کار می‌کردند. همه اینها به اصطلاح، تحت نام خدا ولی در اساس در مقابله با انسان‌هایی که برای آزادی بپا خاسته بودند و خلق‌هایی که رفته‌رفته به آگاهی ملی دست می‌یافتند، همچنان برای حفظ و تداوم اقتدار اشخاص صورت می‌گرفت. خدایان هیچگاه به نگهبانی و رهانیدن نیاز ندارند. اما حاکمان هنگام در تنگنا قرار گرفتن، بیش از پیش به ماسک‌های خدایی متوسل شده و برای حفظ و پاسداری از اقتدارشان به شدت به آنها نیاز پیدا می‌کنند. تصمیماتی که اتخاذ می‌کردند دارای تاثیر عمیقی بود. در عین حال ترس و وحشت از مخالفت با اقتدار را به توده‌ها القا می‌کردند. زن مسیحی بطور مداوم و بیش از همگان معروض چنین برخوردی واقع شده است. زن که باطنا به فلسفه عیسی ایمان آورده و به مقابله با تمام حملات پرداخته بود، در دوران انحراف مسیحیت در قرون وسطی، قشری بود که بیش از همگان متاثر گردید. کلیسا که خصوصیات خلاقانه زن را با مفاهیم شیطنانی مترادف ساخته بود، طرد از جامعه را بر زن تحمیل می‌نمود. در این راستا، زن بیش از همه در دادگاه‌های انگیزاسیون مورد محاکمه قرار گرفت. زنان که به پزشکی، بهداشت و گیاه درمانی می‌پرداختند، تحت نام "جادوگران" محاکمه شده و زنده‌زنده در آتش اندخته می‌شدند. شمار زنانی که بدین شیوه مورد مجازات قرار گرفتند، بسیار بود.

دین اسلام که یکی از دین‌های بزرگ دوران فئودالیسم و جزو ایدئولوژی‌های تعیین‌کننده بود، در قرن هفتم میلادی به رهبری حضرت محمد در عربستان ظهور یافت. او بحران اجتماعی - اقتصادی موجود در جامعه عرب و انحراف اخلاقی آن را تحلیل کرده، در نتیجه کنکاش‌هایی برای یافتن نوعی ایدئولوژی‌ای که آن جامعه را به استقراری معین برساند، فلسفه اسلام را پایه‌ریزی کرده و عصر نوینی را آغاز کرد.

تنگناهای اقتصادی و درگیرهای درونی قبایل باعث بروز ناآرامی‌های گسترده در زندگی اجتماعی می‌گردید. عدم مشارکت زن در امر تولید، او را بی‌ارزش ساخت. این امر به درجه زنده به گور کردن کودکان دختر رسید. مرد در این جوامع به دلخواه خود زنانه اختیار کرده و از حق طلاق برخوردار بود. در این شرایط پوسیده اجتماعی، ازدواج حضرت محمد با خدیجه، که بازرگانی صاحب احترام و مسن‌تر از خود او بود، نقش زیادی در دستیابی وی به افکاری مثبت در خصوص زنان داشته است. پیامبر شدن حضرت محمد بدون خدیجه ممکن نبود. خدیجه که بیانگر فرهنگ اله‌های زن بود، اولین یاور حضرت محمد و همدم نخستین وی بود. نقش وی در شکل‌گیری ایدئولوژی اسلام آشکار است. حاکمیت مردسالارانه جامعه مکه زن را هیچ انگاشته و دخترکان را وحشیانه زنده به گور می‌کرد، واضح است که این وضعیت با شخصیت خدیجه تضادی جدی پدید می‌آورد. با اما توجه به اینکه به تنهایی قادر به تحمل این جامعه وحشی نبود، ازدواج و روابطش با محمد بسیار معنادار بوده است. در ازدواج آنان، فراتر از عشق، اولین جوانه‌های یک ایدئولوژی سیاسی جدید سر بر می‌آورد. این ایدئولوژی علیه نظام حاکم بر مکه قد علم می‌کند. حضرت محمد تا پس از مرگ خدیجه با هیچ زن دیگری ازدواج نمی‌کند. این موضوع فراتر از عشق، ناشی از قدرت مادی و معنوی خدیجه بوده است. او اولین کسی بود که بر پیامبری محمد گواهی می‌دهد. نقش او در شکل‌گیری دین اسلام بدینگونه بوده است. روابط محمد با خدیجه در واقع بیانگر انقلاب زن است. پس از انقلاب نیز برخوردش با زن نشانگر صحت این موضوع می‌باشد. اما جهت حل بنیادین مشکل زن اقدام انجام نداده است.

شدت‌گیری کنکاش عشق، به اندازه دنیای گمشده، بیانگر دنیای خیالی آینده می‌باشد. انسان در برابر اساطیر گمشده، تضادهای حل نشده اجتماعی و اسرار لاینتهای طبیعت به کشف و اقباع فکری نیاز داشت. در اوایل قرون وسطی چنین پنداشته شد که این کنکاش با الله به نتیجه میانجامد. 99 صفت به الله بعنوان اصطلاحاتی اعطا می‌گردد. با به تملک درآورده شدن تمام خیالهای انسان به خدای متعال و معشوق، از طریق پیامبر محبوب بندگانش از او طلب شفاعت می‌گردید. چیزی که

از صمیمی‌ترین معشوق خواسته نمی‌شد، از الله طلب می‌گردید. چنان دنیایی آفریده می‌شد که امکان رهایی از تمامی مشکلات، فراهم و آرزوها برآورده می‌شد. مابقی بصورت قواعد عبادت، قوانین شریعت و مجریانی نیرومند تعیین و به جای آورده می‌شدند. خود حضرت محمد کسی است که بیش از همه در برخورد با زن، عشق به خدا را بازتاب داده است. در آن دوران پیشرفته‌ترین شخص می‌باشد. این نوع عشق ورزی که بعدها فراموش گردید در واقع با توجه به شرایط آن دوران به نحوی، متعالی ساختن زن و خانواده می‌باشد. فاصله بین عشق الهی و عشق به زن چندان زیاد نیست. اما با از دست رفتن ماهیت دین اسلام این رابطه بسیار منحرف، و بصورت ابزار پست‌ترین برخوردها در آمد. کنکاش فزونی یابنده عشق در قرون وسطی در واقع تمامی ارزش‌های از دست رفته تمدنی را یادآوری می‌کرد. گویی برای از دست رفتن کامل این ارزش‌ها در آینده‌ای نزدیک گریسته می‌شد. تمامی آلت ماس‌ها در پیشگاه خدا، عمیقاً با از دست رفتن این ارزش‌ها در ارتباط بود. خیانت، پلیدی و شکست که در فرهنگ خاورمیانه ریشه‌دار است به اشکال گوناگون در اشعار عاشقانه بازتاب یافته است.

ایدئولوژی اسلام که يك نظام نوین زندگی را پیش روی خود با استفاده از ادیان تك خدایی پیشین خود، به سنتزی جدید دست یافته و ساختار دین و دولت را با قوانین شرعی در هم ادغام و تمام عرصه‌های زندگی را سازماندهی کرد. حیات اجتماعی را نظمی دوباره بخشید. حضرت محمد برای نظم‌دهی به زندگی منحرف و پراشوب جامعه، رفتار، برخورد، طرز حرکت و حتی اشکال عبادت را تك تك تعیین نموده و بدین شیوه، يك مدل نوین زندگی را در میان عربها بوجود آورد. برای نخستین بار زمینه تکوین ملی در میان عربها از طریق این فلسفه وحدت‌ساز و ضرورت مبارزه در راه اهدافی مشترك و همچنین ویژگی آینده‌ساز و اشاعه یابنده اسلام فراهم آمد. بعلاوه به دلیل تبلی و بی‌زاری عربها در آن دوران و پی آمدهای منفی آن، حضرت محمد مجبور ماند که قوانین نظام خود را با استفاده از روشهای خشونت‌آمیز به اجرا درآورد. اما این قوانین بعدها حالتی محافظه‌کار و جزم‌گرایانه یافته، بتدریج به تنگنا افتاده و باعث عدم انطباق و سازگاری با شرایط زمانی گردید. سکان ایدئولوژی اسلام نیز که

همانند مسیحیت در اندک زمانی به دست حاکمان افتاد، بصورت ابزار سرکوب و ارتجاع بکار گرفته شد. اما ماهیت اصلی نگرش فلسفی اسلام - که در مشرق زمین تولد و تکامل یافت - با اسلام حاکمان، همواره در تضاد و درگیری بوده است. اسلامي که قادر بود در سرزمین خود و بر روی ریشه‌های واقعي‌اش به يك نظام نماینده دست یابد، هنوز هم در موقعیتی قرار دارد که بتواند به ماهیت راستین خود برگشته و دوباره به ویژگی‌های وحدت و ترقی بخش‌اش دست یابد.

حضرت محمد به زنی که در چنین ساختار اجتماعی بدو به دیده دردسر و مایه حقارت نگریسته می‌شد، ارزش داد، این را در ازدواجش با زنان عشایر و اقشار مختلف متجلی ساخت. بدین شیوه با تضمین حق زندگی برای زن، موقعیتی مشخص برای او فراهم آورد. با این کار، دگرگونی مثبتی در موقعیت اجتماعی زن پدید آورد. به‌ویژه در رشد فکری، قابلیت مدیریتی و قدرت بیان زنان دوروبر خود نقش مثبتی ایفا نمود. عایشه که بعنوان "ام‌المومنین" در اسلام شناخته می‌شود، به لحاظ تسلطش بر ایدئولوژی اسلام، قدرت فوق‌العاده سیاسی و توانایی‌اش در سازماندهی و تبلیغات، بارزترین نمونه را تشکیل می‌دهد. اما در درگیری‌های اقتدار پس از فوت حضرت محمد، بنا به خصوصیت طبقاتی‌اش (آریستوکرات) به جنگ قدرت‌طلبی پرداخت. همچنین حضرت فاطمه، دختر پیامبر و همسر حضرت علی به سبب توانایی‌اش در درک و اجرای مبانی اسلام، برخورداری از بینش بالایی سیاسی و ایدئولوژیک و پایبندی‌اش به اصول مبدایی، از سوی قرآن کریم مورد تصدیق قرار گرفته است. حضرت محمد ارزش فراوانی برای او قایل شده و به او اطمینان کامل داشته است.

معیارهای مثبت اسلام در برخورد با زن در آن دوران، بعدها - که ایدئولوژی آن به دست حاکمان افتاد - متفاوت گردید؛ این معیارها برای سرکوب، هیچ‌انگاشتن، پوچ، بی‌اراده و بی‌زبان کردن زن مورد استفاده قرار گرفتند. زن در درون خانه و حجاب محبوس گردید. محدودیتی قابل توجه در روابط بین زن و مرد اعمال گردید و زن بنا به منطبق "حفظ و پاسداری از ناموس" در درون خانه محبوس گردید. این امر بعدها به یکی از فاکتورهای اساسی پایدارشدن موقعیت دوم زن تبدیل شد. حضرت

محمد اهمیت خانواده را بصورت اساسی‌ترین ابزار برای نظام‌مند کردن ایدئولوژی‌اش درک نموده است. حاکمیت مطلق مرد در خانواده و اطاعت و گردن‌نهی زن در برابر او را تعیین نمود. در حالیکه حق انتخاب چند همسر برای مرد را به رسمیت می‌شناسد، اما تک‌همسری را بر زن تحمیل نمود. خانواده بعنوان نهادی اساسی در استقرار نظام اجتماعی، به ابزاری برای واگذاری کامل جنسیت و جسم زن و حق مرد بر فرزندان تبدیل شد. در این چارچوب، اصول روابط و تقسیم کار بین زن و مرد در قرآن تعیین شده است. تمامی قوانین اسلام به ضرر زن و مطابق با فکر و احساسات مرد وضع شده‌اند. مثلاً، در جلوگیری و برطرف ساختن فساد و انحطاط اخلاقی در جامعه، انگار یگانه مجرم زن بوده و بر همین اساس حجاب را بر زن واجب و بدین شیوه سعی در برطرف کردن ارتجاع و عقب‌ماندگی موجود نموده است. تمام این موارد، همچنانکه با گذشت زمان باعث تجرد زن از حیات اجتماعی گردید، از رشد فکری او نیز جلوگیری نمود. همچنین، زن که در اسلام از لحاظ جسمانی ناقص انگاشته و اجازه مشارکت فعال در هیچ یک از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به او داده نشده است، در قوانین شرعی نیز به بهانه نقص عقل بصورت "انسان ناقص" ارزیابی و معرفی گردیده است. مرتبط با این، زن نیز با چنین فکری که در هر شرایطی قادر به برقراری و حفظ حاکمیتش نخواهد شد، با شک و گمان با خود برخورد کرده و خود را کاملاً تحت اراده و حمایت مرد قرار داده است. مرد در اسلام، در برخورد دلخواه با زنش از آزادی کامل برخوردار است. این امر نیز با گذشت زمان، بستر بروز برخوردهای متعصبانه مرد را فراهم آورده و به عامل جسارت‌آبی در نشان دادن هر گونه رفتار نابجا و برخورد خشونت‌بار با زن تبدیل شده است. مرد که خود را در مرکز تمام امور قرار داده است، با زن برخوردی حقارت‌آمیز و ناشایست داشته و او را بعنوان ابزاری در خدمت خویش انگاشته است. از سویی، در حالیکه در اسلام سعی در تربیت جنسیت زن با روش‌های خشن می‌شود، برای مرد غیر از منوط ساختن او به برخی قوانین اساسی، آزادی در نظر گرفته شده است. حتی به این موضوع بعنوان یک ضرورت نگریسته شده و رفته رفته حالتی بی‌حد و مرز یافته است. به همین سبب، افزایش شمار زنان و فرزندان در جوامع



اسلامی به تدریج به حالت سمبل اقتدار در آمده است. بعلاوه، ختنه - میراثی از یهودیت - جنسیت مرد را مقدم شمرده و او را به حالت جنسی متفاوت درآورده است. امروز هم ختنه زنان که در برخی کشورهای اسلامی صورت می‌پذیرد با هدف سرکوب و تخریب کامل جنسیت آنان انجام می‌گیرد.

زن مسلمان در چهار دیواری خانه محبوس، منزوی و به مرز از دست دادن کامل قابلیت فکری و خلاقیت رسیده است. در این شرایطی که تمامی بیانات و حرکات از قبل تعیین شده‌اند، کاری که زن به تنهایی قادر به انجام آن باشد وجود ندارد. با این طرز فکر که "تمامی امور مشیت الهی هستند"، احساس ترس، اضطراب و اطاعت‌پذیری در زن پدید آمده است. این فکر که "حتی کوچک‌ترین اعتراض، مجازات هولناکی در پی خواهد داشت"، باعث پذیرش اطاعتی کورکورانه گردیده است. به همین سبب زنان، کسانی بوده‌اند که قوانین اسلام را کلمه به کلمه به جای آورده‌اند و هیچ اعتراض و حساب‌خواهی درباره وضعیت و موقعیت خود ابراز نداشته و آن را همچون سرنوشت محتوم خود قبول نموده‌اند. زن در جوامع اسلامی به حیاتی زیر فشارهای سنگین، حقارت‌آمیز و تک بعدی محکوم شده است. یعنی زن بودن تقریباً به مرز شکنجه معنوی رسیده است. تمام این مسائل هنوز هم در جوامع شدیداً فئودال اسلامی وجود دارند.

همراه با این، بنا به شرایط بوجود آمده از سوی حاکمان بر محوریت این دو دین بزرگ در دوران فئودالیسم، شکاف بین شکل‌گیری شخصیت زن و مرد بتدریج ژرف‌تر گردید. در حالیکه مرد و زن طبقه ستم‌دیده، تحت فشاری واحد بودند، اما زمینه درک متقابل و همیاری بین آنها به هیچ وجه پدید نیامد. ویژگی‌ها و تمایلات خشونت‌گرایانه مرد تقدم یافت. شرکت مداوم او در جنگها باعث تقویت این ویژگی‌هایش گردید. بکارگیری شیوه‌های فشار و خشونت را تقریباً به مایه فخر و مباهات بدل ساخت. بدین شیوه، هم از روح لطیف زن و هم از پتانسیل رشد بشریت فاصله گرفت. خصوصیات به نام مردانه، از قبیل خشونت، برتری‌طلبی، اطمینان بیش از حد به خود و روحیه مالک و صاحب بودن در این دوره به شدت شیوع یافت. به موازات این امر، زن خود را کاملاً مطابق مرد شکل داده، از

محدوده نظام او خارج نشده، با شخصیت هدایت و کنترل شده‌اش برتری مرد را قبول و تمام دنیایش را در به دست آوردن دل او محدود ساخت. خصوصیات زنانگی در این دوره عمیقاً نمود یافته است. در این چارچوب، زن در دوران فنودالیسم، چیزی غیر از یک کالای جنسی نبوده است. زن که کاملاً از امر تولید دور نگه داشته شده بود، احساسات، افکار، خواسته‌ها و آرزوهایش نیز هیچ انگاشته شده و حتی در بیشتر جاها زن بعنوان انسان مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. در حالیکه چنین نگرش در مورد زن بوجود آمد، در روابط بین دو جنس نیز مشکلاتی بسیار اساسی پدید آمد. بدین شیوه، زنی که از حالت یک موجود اجتماعی به دور شده و مردی که خود را تافته جدا بافته پنداشت و درصدد قبولاندن خود می‌گردد، به مطلوب نظام تبدیل می‌شوند. این دوره مصادف با بروز بن‌بست و سردرگمی عمیق و درونی در این ساختار کاملاً ارتجاعی و در عین حال قبولاندن موفقیت‌آمیز ضرورت "سازگاری با نظام" بعنوان یگانه چاره بوده است.

زندگی برای زن در دوران فنودالیسم کاملاً شکنجه‌آور بوده است. این عصر، عصری است که کنکاش‌ها متوقف و زندگی و خیالهای آن در چارچوب دنیایی حقیر محبوس شدند و زن که خارج از اراده‌اش، ضرورت و زمان آنچه را که باید انجام دهد دقیقاً برایش تعیین گردیده بود، در برابر رویدادها و جریان‌ها به درماندگی کامل افتاد. تلاش زن برای رهایی از بیچارگی، او را همواره در خدمت سیستم و نهادهای مرسوم آن قرار داده است. عزلت نشینی در صومعه‌ها و بریدن کامل از جامعه و زندگی برای پر نمودن خلا روحی و فکری، محصول یک چنین شرایطی بود. این امر، باعث رشد فوق‌العاده خود سرکوبی، درون‌گرایی، عدم بروز احساسات و تفکرات، خود کم و بی‌معنا بینی در زنان گردید که رفته رفته حالتی علاج‌ناپذیر یافته است. زنان سرف هم تحت تاثیر همان حالت روحی و روانی قرار داشتند اما از تاثیر مثبت مشارکت قسمی‌اشان در امر تولید استفاده می‌کردند. علی‌رغم این، باز هم به تبعیت و پیروی از مرد در حیطه کار و زندگی محکوم شده بودند. زن سرف به دلیل تنهایی عمیقش، همواره در درون دنیای خود باقی مانده و اغلب در اینه زندگی

روزانه خود را نمایان می‌ساخت. او از هر لحاظ با عقب‌ماندگی فکری چند جانبه مواجه شده بود.

زن آریستوکرات نیز، که در درون طبقه حاکم جای می‌گرفت، از ساختار چندان متفاوتی برخوردار نبوده و به رغم آنکه از همان روحیه و روانشناسی زن سرف برخوردار بود اما شکافی عمیق بین آنان پدید آمده بود. این زنان با طرز برخورد، رفتار و دیدگاه خود، کامل‌کننده اقتدار مردسالارانه و در حکم یدک مردان بودند. به دلیل یکی‌بودن برخورد و دیدگاه زنان آریستوکرات با مردان هم طبقه خود، در برابر زنان طبقات ستم‌دیده، به شکل باور نکردنی، نگرشی حقارت‌آمیز و کوچک‌بینانه داشتند. عموماً زنان با اصالت و آریستوکرات در فرایند تولید مشارکت نداشته و تنها کار آنان بر پایه پیشکش کردن خود به مردان بوده است. در نتیجه چنین برخوردی، حتی زمینه احساس نزدیکی بین زنان از میان برداشته شده و بیشتر در راستای ضرر رساندن به همدیگر بوده است. خودپرستی که یکی از خصوصیات بارز مردانه می‌باشد بدین شیوه در نهاد زن هم پدید آمد. در این دوره، حرص دستیابی به اقتدار در میان زنان اصل باعث گرایش زن به اعمالی پلید گردید و به همان نسبت هم ویژگی‌های شخصیتی‌اش به پلیدی گرایید. به دلیل دورشدن این زنان از ماهیت اصلی خویش، دستیابی به شکل اقتدار ایجاد شده توسط مرد، به هدفی برجسته و اساسی آنان تبدیل شد. دستیابی به اقتدار هم، به همان شیوه‌های معمول نظام حاکم بوده است. زن در جریان درگیری‌ها و دسیسه‌های اقتدار در درون کاخها اغلب با قدرت خویش مشارکت می‌نمود. مرد خویش را بدون شرط یاری رسانده و با بکارگیری روش‌های متناقض با جوهر خویش برای دستیابی به موفقیت، تابلویی زشت و پلید از زن ترسیم نمود، به دلیل تلاش برای سرکوب و نابودی نیروی زن و از میان برداشتن زمینه انتقال آن، زن اکنون دچار تجزیه و پراکندگی شده است. همچنین مخالفت با هویت جنسی خود را در سطحی بسیار بالا با رضایت قبول نموده است.

زن در دوران فئودالی بعنوان هدیه‌ای اساسی در روابط دیپلماتیک و دیدارهای صلح مورد استفاده قرار می‌گرفت. زن که در دوران مادرسالاری دارای خصوصیت صلح‌جویانه بود و نقش موثری در اصلاح روابط رو به

انحطاط ایفا می‌کرد، در دوران فئودالی به کالایی تبدیل می‌شود که در دیدارهای (دیپلماتیک) بنا به ضرورت رعایت نزاکت به طرف مقابل تقدیم می‌گردید. هستی زن در جریان زندگی، به قرابتش با مرد و ضمیمه شدن کامل به او بستگی داشت. استخدام کنیزان که در این دوره بسیار رایج شده بود به شیوه‌ای غیرقابل تصور باعث شکل‌گیری اراده زن مطابق خواسته مرد گردید. حسادت و بگومگوها در میان کنیزان فزونی یافته و زنان به دشمن جنس خود تبدیل شدند. جنسیت که بعنوان یگانه عرصه برای زن تعیین شد، به حالت ابرازی برای هر نوع سوءاستفاده در آمد. زن که بواسطه سیاست‌های آگاهانه مرد از دانش، سیاست، تولید و حتی فعالیت‌های دینی به دور افتاده بود، ارزش وجودیش او با توجه به میزان برآوردن امیال و خواسته‌های مرد تعیین می‌شد. به دلیل عدم استفاده صحیح و یا عدم ارزیابی بجای انرژی و پتانسیل زن در راستای رشد و ترقی او، موجب کانالیزه شدن کلیه نیرویش به عرصه جنسی شده و این امر نیز تفکیک و متفاوت شدن در بین جنس زن و انحطاط شخصیتی او را به همراه آورد.

شقاوت و سنگدلی نظام حاکم در خانواده بصورت رفتاری مشابه طبقه حاکم، از سوی مرد با زن و کودکان بازتاب می‌یابد. یعنی کاملاً عملکرد سیستم را به اجرا می‌گذارد. مرد یکبار تحت ظلم و فشار قرار می‌گیرد، ولی زن، هم از سوی حاکمان و هم از سوی شوهر، پدر و یا نزدیکانش تحت فشار قرار گرفته و استثمار می‌شود. زن در درون این ساختار نهادینه شده به یک درون‌گرایی شدید دچار شده و با تمدن جهالت و مشارکت‌گریزی، به پذیرش وضعیت خود همچون سرنوشت رضایت داده است. زن در نتیجه بیچارگی، از هر عاملی متأثر شده و دارای ساختاری عاطفی، اطاعتگر و بی‌باور نسبت به خود گردیده است.

مرد به یگانه حاکم خانواده یعنی بابای رئیس تبدیل شد، زن نیز به موجودی بی‌ارزش. زن از همان اوان خردسالی مجبور به تحمل فشارهایی سنگین می‌باشد. او با رعایت معیارهای خشک ناموس از خود پاسداری می‌کند. هر گونه اقدام وی برای تمرد از قواعد، از سوی نزدیکانش به شدت سرکوب می‌شود. زن به رغم تمامی این فشارها، مجبور به رعایت خود به خود این معیارها می‌باشد. در غیر این صورت،

هیچ شانسی برای ادامه حیات نخواهد داشت. ناموس، پدیده‌ای است که مرد برای نهادینه کردن حاکمیت خود بر زن وضع نموده و شامل نظارت دقیق و کامل بر جسم زن می‌باشد. ختنه زن و بکارت، برخی از اشکال اجرایی این مسئله می‌باشند. این روشها که با هدف تزریق بی‌باوری نسبت به زن در مغزها به کارگرفته می‌شوند، در زن نیز نه تنها بی‌اعتمادی به خود، بلکه یک شکست عظیم اراده - را طوریکه حق هیچ ادعایی نداشته باشد - بوجود آورده است. اقدام پلید بیگ‌ها، یعنی "حق شب نخست" شدیداً با طرز فکر ناموس در تضاد بوده است. تقدیم همسر در شب نخست به ارباب، در واقع طبقه دردناک‌ترین نمونه بیچارگی مرد طبقه زیردست که با حساسیت پاسداری از ناموس زندگی می‌کند، بوده است. این اقدام به منظور ایجاد حاکمیت بر زنان و مردان طبقات زیردست و استفاده از انسان‌ها بعنوان ابزار از سوی طبقات اصیل صورت می‌گرفت.

تاریخ زن در دوران فنودالیسم کاملاً به باد فراموشی سپرده شد. زن که تاریخش با گناه و مرد آغاز شد، ستون ایدئولوژیک از خودبیگانگی او بدین شیوه به اتمام می‌رسد. زن با بریدن از ریشه، هویت و تاریخ خود، به پلیدی گرایید. در شرایطی که زن کنکاش‌ها و اماج‌هایش بی‌ارزش باشد، ظهور زنانی نیرومند و راهبر، و آنانیکه زندگی را آکنده از زیبایی و عدالت سازند، غیر ممکن خواهد بود. زن که در دوران فنودالی، عظمت، اقتدار، نیرو و اراده را مترادف با مرد می‌دانست، هنگامیکه می‌خواست به آنها دست یابد به علت اینکه هماهنگ با هویت خویش به این امر اقدام نمی‌کرد، از یک کاریکاتور مضحک شبه‌مرد فراتر نمی‌رفت. روشهایی که در این راستا به کار می‌گرفت، فردپرستانه بوده و اغلب تمام شیوه‌های فریبکارانه و برخوردهای تجزیه‌گر - با ویژگی‌های اشیوگرانه‌اش - را دربرمی‌گرفت. بدین شیوه، زن، تاریخ تعالی‌بخش خویش را که به انسان، طبیعت و محیط ارزش داده و دنیای معنویات را سیر می‌کرد، کاملاً برعکس کرده و برای دستیابی به اهداف مورد نظر به بهترین مجری نظام حاکم تبدیل شد.

با یک ارزیابی کلی می‌توان گفت که تاثیرات منفی این دوران در تمام عرصه‌های حیات زن بازتاب یافته و به دلیل ساختار بی‌اراده، مجهول،

قدرگرا و عقیم از لحاظ فکری، شکل و رفتارش هم دچار دگرگونی گردید. دوران فئودالی دورانی سیاه در تاریخ بشری بوده است. این ظلمت برای زن بیشتر بوده است. خودیابی زن، گویی غیر ممکن شده بود. در صورت انجام هرگونه اعتراض، از طریق مکانیسم‌های سرکوب نظام به وضعیتی بسیار اسف‌بارتر از گذشته دچار می‌گردید. زن در این دوران، تا بیش‌ترین حد دچار تجزیه و پراکندگی گردیده و خصوصیات متضاد با ذات خود یعنی حسادت، غیبت‌گویی، حيله‌گری و فتنه‌جویی را با اسم خود مترادف ساخت. زن کاملاً از انسانیت، تاریخ و زندگی به دور افتاده بود. در این عصر ظلمانی، حتی اسم زن هم از انظار غیب شد. همزمان با آغاز عصر نوینی از نظام پدرسالاری، تمام جوانبی از او که می‌توانست به سوی نیکی، صداقت و زیبایی سوق یابد در درون نظام فئودالیسم نابود شده و با این وضع به دوران سرمایه‌داری گذار کرد.

## زن و جامعه سرمایه‌داری

سیستم سرمایه‌داری بر بکارگیری صاحبان دسترنج - که آزاد شده بودند - با دستمزدی از قبل تعیین شده و ساعات معین تکیه می‌کند. فرد برده در سیستم برده‌داری فرد برده با تمام عایداتش تا دم مرگ تحت حاکمیت صاحبش قرار داشت. برده‌دار مطابق با خواسته خود وی را بکار می‌گرفت، می‌فروخت و حتی قادر به کشتن وی بود. برده تفاوت چندانی با حیوان نداشت. وابستگی فرد سرف در نظام رعیتی بر اساس شراکت محدود و نسبی وی با مالک زمین صورت می‌پذیرد. سرف در موقعیتی نیمه آزاد قرار داشت و مجاز به داشتن خانواده‌ای بود. امکان گسستن وی از خاک بسیار مشکل بود. در سیستم سرمایه‌داری، فرد به هیچ کس وابسته نیست. دسترنج خود را به دلخواه خویش و با نرخی از قبل تعیین شده می‌فروشد. فرد در مقایسه با رابطه سرفی، مرتبه‌ای فراتر بوده و آزاد شمرده می‌شود.

کاراکتر صنعتی تولید، دومین ویژگی تعیین کننده در پیشرفت سیستم سرمایه‌داری است. تولید کارخانه‌ای، شکل اساسی تولید است. گذار از

صنایع مانوفاکتور به صنایع کارخانه‌ای، از مهم‌ترین گام‌های پیشرفته سرمایه‌داری به حساب می‌آید. تولید کارگاهی بعنوان شیوه تولیدی که بیشتر بر نیروی انسانی تکیه داشت از جامعه نوسنگی بجا مانده بود. شیوه تولید کارخانه‌ای بیشتر مختص به سرمایه‌داری است. این شیوه تولید بر فن اوری مشخص و فعالیت‌های دسته جمعی تکیه دارد. ساختار فنی، سومین عنصر تعیین‌کننده سرمایه‌داری است. فن اوری به اندازه نقشی که در پیشرفت شیوه تولید سرمایه‌داری ایفا کرده، به همان اندازه عنصری است که از آن تاثیر پذیرفته و توسعه یافته است. در اینجا تاکید بر روشن ساختن جوانب گوناگون فناوری ثمر بخش خواهد بود.

یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های تعیین کننده در پیدایش تمدن سرمایه‌داری، ذهنیت و طرز تفکر علمی بود. تاثیر ساختار ذهنیت اسطوره‌ای قرون اولیه و تفکر دینی قرون وسطی پس از رشد سرمایه‌داری، به تدریج از بین می‌روند. در این دوره بیشتر شیوه تفکر علمی که تفکر فلسفی قرون وسطی زمینه پیدایش آنرا فراهم کرده بود، رونق می‌یابد. این شیوه تفکر روابط بین طبیعت و جامعه را بدون تداخل یک نیروی خارجی و از طریق قوانین درونی آنها تشریح می‌کند. فلسفه خصوصیتی داشت که بیشتر از عواطف برای ساختار ذهنی و منطق انسان موثق و قابل اثبات بوده و امکان این را که انسان داوطلبانه و از طریق اندیشه آنرا قبول کند، فراهم می‌ساخت. رشد اولین جوانه انسان‌دوستی و فردگرایی با طرز تفکر فلسفی در ارتباط است. بدین سبب وجود فلسفه برای شیوه اساسی تفکر جامعه سرمایه‌داری شرطی اساسی است.

تمدن سرمایه‌داری فقط راهگشای پیشرفت علم نبوده است، بلکه همزمان با آن تا حد زیادی، راه را بر محدود ساختن آن نیز گشوده است. تضادهای موجود در درون سیستم سرمایه‌داری مانع از بکارگیری کامل نیروی علم می‌شوند. به ویژه نظام سرمایه‌داری، محافظه‌کارترین رژیم موجود در برابر علوم اجتماعی است. در میان تمامی جوامعی که تاکنون بوجود آمده‌اند، جامعه‌ای که همگام با پیشرفت علم، نهادهای روبنایی و زیربنایی خود را بیش از همه استحکام بخشیده، نظام سرمایه‌داری

می‌باشد. این ویژگی نیز نقش خلاق سرمایه‌داری را در بدو تولد خود در رنسانس و دوره‌های روشنگری آشکار می‌سازد. سرمایه‌داری پیشرفته‌ترین جامعه‌ای است که نیروی خود را از پیشرفت، نهادینگی و مدیریت علم می‌گیرد. این که جامعه سرمایه‌داری موفق‌ترین جامعه در زمینه تکوین علمی بوده و یا اینکه برخی از اقشار آن به نیرومندترین موقعیت ارتقاء یافته‌اند، امری تصادفی نیست. علمی بودن، به مفهوم قدرت یافتن است. بهتر آن است بگوییم؛ علمی بودن، روشنگری است. روشنگری نیز شیوه صحیح انجام امور می‌باشد. از اینرو شیوه صحیح و موفقیت‌آمیز در انجام کار به معنای تولید فراوان با کیفیت بالا است. تولید انبوه با کیفیتی مرغوب، به منزله کسب نیرو و دستیابی به موقعیت پیشاهنگی در تمامی عرصه‌ها از عرصه سیاست گرفته تا اقتصاد است. اولویت‌یابی دانش در شکل‌گیری هویت ایدئولوژیکی تمدن سرمایه‌داری، نقشی تعیین‌کننده ایفا نموده است.

فردیت؛ روح سیستمی است که جامعه سرمایه‌داری آنرا بوجود آورده است. همانگونه که علم مبین وضعیت ذهنی این جامعه می‌باشد، فردیت نیز نشانگر خصلت روحی آن است. فردیت غرض جنون‌آمیز فردی است که در دوره ظهور سرمایه‌داری افسارش گسیخته و به غیر از منافع فردی، هیچگونه مقدساتی ندارد. خودخواهی در راس مهم‌ترین نیروهای پیش برنده‌اش قرار داشته و حتی نقش آن به عنوان یک نیرو، بیشتر از علم اولویت داشته است. فردگرایی در جامعه سرمایه‌داری به منزله جنبش انتقام‌گیری از جامعه می‌باشد. به ویژه در دوره ظهور سرمایه‌داری آشتیاق و گرایش به فردپرستی، هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. فردپرستی بر این باور است که در صورت قطع کامل رابطه خود با گذشته، آزاد خواهد شد. پول را نیروی همسنگ با خدا می‌داند. یعنی جامعه سرمایه‌داری بیشتر با فرمول خدا - پول همسوست. پول بیان مشخص روح سیستم سرمایه‌داری است. نیروی سحرآمیزی است که هیچ ارزشی، قابل مبادله با آن نیست. نماد جوامع گذشته، توت‌م، خدا و خدا - شاهان بودند، ولی در جامعه سرمایه‌داری پول بازتاب قدرت و ماهیت آن و همچنین نیرومندترین وسیله جذب روح فردگرایی بوده که در صورت نیاز هر چیز را در راه آن فدا کرده و حتی بشریت را به جنگ‌های



خونیني کشانده است. هویت روحي‌اي که در این دوره شکل گرفته است، بر محور پول عینیت می‌یابد.

در واقع هر چند دانش در شکل‌گیری هویت ایدئولوژیکی و ساختار معنوي نظام سرمایه‌داري تاثیر فراواني داشته و همچنین برخورداري آن از فرد محوري و خصوصیت اعتلادهي انسان آشکار شده است، اما از همان آغاز تولد در بطن خویش بذر خطرات فراواني را حمل کرده است. وجه ممیزه سرمایه‌داري با فئودالیسم، پیشرفت‌هاي علمي - تکنیکی است. مشخص است که بدین ترتیب بسیاری از نهادهای سیاسی و اجتماعی و در راس آنها دولت ملی، جمهوریت و لائیسیم تاسیس شدند. یکی دیگر از نتایج این پیشرفت‌ها، آغاز مبارزات ملی و طبقاتی بوده است.

شرایط سرمایه‌داري در محوریت "سود" رفته‌رفته به جنگ‌هاي خانمان‌برانداز بین کشورها تغییر ماهیت داد. هنگامیکه میهن‌پرستی که در اوایل مفهومي مقدس و مترقی داشت به مفهوم "سرزمین بیشتر، سود بیشتر" تبدیل شد، به احساسات شوون و مهاجم گرایید و بدین ترتیب حالتی ارتجاعی یافته و راهگشای جنگ‌هاي ناعادلانه گردید. به بیانی، افراط سرمایه‌داري در مفهوم "میهن" و ملیت‌پرستی افراطی، راه را بر خونین‌ترین جنگ‌هاي تاریخ گشوده‌اند. امروز سعی می‌شود تا سودپرستی سرمایه‌داري از طریق "جهانی‌شدن" یعنی عکس نمودن سیران، تلافی گردد.

در این راستا، جوامع که در طول تاریخ در اطراف فرهنگی مشترک با همدیگر زندگی کرده‌اند، به دلیل وجود جزم‌گرایی قرون وسطایی، شوونیسم سرمایه‌داري و اشغال مستقیم و غیرمستقیم، امکان دستیابی کامل به مفهوم "وطن آزاد" را پیدا ننموده‌اند.

ملی‌گرایی شوونیستی با نگرش غیرواقع‌بینانه برتری نسبت به سایر خلق‌ها، بذر دشمنی‌هاي جدید را آماده نموده است. جنگ‌هاي ملی جایگزین جنگ‌هاي قدیمی دین و مذهب گردید. طبقه سرمایه‌داري نیز برای استتار منافع خود و پراکنده ساختن دقتها، از ترفند معمول تمام طبقات استثمارگر حاکم یعنی انحراف‌سازي هویت ایدئولوژیکی استفاده نموده است. این ترفند جدید با استفاده از مفاهیم ملت و قهرمانی‌ها به جای ماسک‌هاي دین و خدا، ادامه یافته است. خلق‌هایی که به هویت

ایدئولوژیکی خویش دست نیافته‌اند، از راه آگاهی ملی و همیاری و رایزنی، بهتر می‌توانند به سوی آزادی گام بردارند. خلاء ناشی از دین در حیات فرد با یک ملی‌گرایی افراطی پر شد که به دلیل راهگشایی در بروز احساس شوونیستی، نقشی بینهایت منفی بازی نموده است. به‌ویژه این وضعیت که در قرن بیستم شدت یافت، بعنوان اساسی‌ترین غذای ایدئولوژیکی جنگ‌های خونین، با ایجاد تفرقه، نژادپرستی و کینه در جامعه انسانی و همچنین مسموم کردن جامعه بین‌المللی، نقش دشمنانه با اومانیزم ایفا نموده است.

سیاست‌های اجرا شده به نفع دولت و علیه فرد، در شرایط جامعه سرمایه‌داری حالتی پیچیده‌تر یافت. با استفاده از امکانات فناوری و طرح‌ریزی نحوه شکل‌گیری ذهنیت و روحیه از قبل، درصددند تا نوعی انسان - فرد مصنوعی بیافرینند. نهادینگی موسوم به بردگی معاصر از این راه توسعه می‌یابد. در واقع، رهایی فردی که نقشی اساسی در زایش سرمایه‌داری ایفا نموده اما از طریق دگماها تحت هدایت در نیامده است، اینبار به شیوه‌ای پوشیده و ظریف به حالت عکس آن در می‌آید. به‌ویژه در سایه تکنولوژی گول‌آسای ارتباطات، نوعی فرد و جامعه غیرقابل کنترل در مقایسه با کل دوره‌های تاریخی آفریده می‌شود. بزرگ‌ترین خطر از این ناحیه سرچشمه می‌گیرد؛ درصددند تا از طریق یک جامعه‌گرایی دیوانه‌وار، فردپرستی دیوانه‌وار را متعادل سازند.

قرن بیست در تاریخ بصورت خون‌بارترین دوره، با اقدامات امپریالیستی، مبارزات آزادیبخش ملی، جنبش‌های سوسیالیستی و دموکراسی خواه، انقلاب و ضد انقلاب، بازسازی، رفرم، کودتا و ضد کودتا سپری شد. می‌توان آنرا عصر جنون‌آمیز بشریت نیز نام نهاد، زیرا [در این عصر] هولناک‌ترین اسلحه‌ها مورد استفاده قرار گرفته و تمامی ارزش‌های روحی و معنوی لگدمال‌شدند. همچنین، علاوه بر جوامع انسانی، ثروت‌های طبیعی و محیط زیست نیز دچار زیان‌های کلی شدند. در محور تمام این رویدادها، آزمندی سرمایه‌داری بسان اراده الهی ایفای نقش نموده است. سیستم برده‌داری در اوایل پیدایش، خدا - شاهانی بی نظیر و تولید اضافی را پدید آورده بود. اکنون نیز ارزش اضافی سرمایه،

بشریت را به شیوه‌ای هولناک دچار فلاکت «شاهان بی‌خدا» کرده است.

قرن 19 و 20، دوران توسعه صدور سرمایه در کنار رواج بازرگانی می‌باشد. صدور سرمایه ماهیتاً صدور سیستم می‌باشد؛ دوران بازشدن عرصه تمام دنیا برای تمدن سرمایه‌داری است. بزرگ‌ترین گام در راستای جهانی‌شدن - برای نشر تمام سیستم‌ها - در ربع پایانی قرن بیستم برداشته شد. دنیا انگار به عرصه‌ای بدون مرز برای نشر و رواج سرمایه‌داری تبدیل شده است. اروپا پس از دو جنگ جهانی و جنگ‌های پیشمار داخلی و استعمار کلاسیکی، بسیار فرسوده شده است. در واقع همزمان با انتقال تمدن خود به اقصی نقاط جهان و کسب پیروزی‌های فراوان، دچار کهولت و خستگی گردیده است. بعد از جنگ جهانی دوم، نمایندگی سرمایه‌داری را ایالات متحده آمریکا بعد از اروپای خام و سبک‌سر بر عهده گرفته است. ایالات متحده آمریکا تقریباً تمام آمریکای شمالی (کانادا را باید بعنوان آیا لتی از آن در نظر گرفت) را به مرکز خود مبدل ساخته و مدیریت بر آن مناطق را بعنوان یک وظیفه تاریخی عهده‌دار گشته است. ایالات متحده آمریکا در زمینه علم و فن‌آوری توسعه بیشتری یافته و به پتانسیلی بیش از اروپا دست یافته است؛ در عرصه‌های فن‌آوری هسته‌ای، فضاوردی و اینترنت ارجحیت یافته و با بهره‌گیری از استعمار جدید به گسترش نظام خویش می‌پردازد. در این زمینه ایالات متحده آمریکا از روش‌هایی چون افزایش سهم سرمایه بومی، فراهم نمودن امکان گردش آزادانه سرمایه، انتقال فرهنگ سرمایه‌داری به دور افتاده‌ترین مناطق و بهره‌گیری از وسایل اطلاع رسانی و رسانه‌های گروهی استفاده می‌کند. اینبار درصد فتح دنیا بر آمده و در حال کسب موفقیت است. این کشور برای از میان برداشتن ساختار دولت - ملت که مانع رسیدن به اهدافش هستند و توسعه این برنامه در سراسر دنیا تلاش می‌کند. دولت ملی را میتوان به یک مانع اساسی بازمانده از دوران فئودالیسم تشبیه نمود که باید تاثیر آن برای سهولت رشد پدیده جهانی‌شدن از میان برداشته شود. از اینرو شاید ایالات متحده آمریکا بعنوان آخرین نیروی امپریالیستی تاریخ تمدن، بتواند دنیا را برای گسترش

سرمایه‌داری تکامل یافته آماده سازد و نقش تاریخی خود را با موفقیت به پایان برساند.

جهانی‌شدن که معرف این دوران می‌باشد، به معنای حاکمیت سرمایه بر دنیاست. حاکمیت تا حدی به معنای ایجاد یک نظم مشخص جهانی است که در نتیجه از میان برداشتن تناقضات داخلی سیستم، حاصل شده است. طبقه سرمایه‌دار، احاطه کردن جهان، وجود شبکه ارتباطات و اطلاعات را در داخل خود الزامی دانسته و رفته‌رفته بر سرعت توسعه آن افزوده است. طبقه سرمایه‌داران بزرگی که پیرامون اقتصاد نئولیبرال گردهم آمده‌اند، با ایجاد سرعت لازم، سبب انفجار در عرصه تکنیک شده‌اند. بنابراین با تولید جدیدترین و کاراترین (کالا) و عرضه آن به بازار جهانی، برای کسب درآمدهای کلان، از یک سو شرکت‌های عظیمی را با هم تاسیس نموده و از سوی دیگر برای کسب درآمدها به رقابت افتاده‌اند. این نیز، دنیا را با پی آمدهای خطرناک جهانی‌شدن روبه‌رو ساخته است. این در حالی است که مسئول تمام مشکلات موجود، هیولای سرمایه‌داری است که وحشیانه به جان دنیا افتاده و درصد بلعیدن آن است.

جهانی‌شدن سرمایه‌داری لیبرال، صرفاً با حاکمیت یک زبان، فرهنگ، علم، صنعت، ارتباطات و تکنولوژی در سطح دنیا ممکن است. این نیز با نیروی جهت‌دهی و سازمان دادن قدرت سلطه‌گری که در تمام جهان پراکنده شده است، امکان‌پذیر می‌باشد. در نتیجه سازمان حاصل از مدیریت سلطه‌گر نیز دارای همان صیغه سلطه‌گر خواهد بود. عملی‌شدن این موارد و قبول واقع‌شدن این طرح و برنامه‌ها از طرف خلق‌ها و طبقاتی که برنامه‌های مزبور بر روی آنها به اجرا درمی‌آید، ممکن خواهد شد. بنابراین، امپریالیسم نوین جهانی، بر اساس ایجاد لیبرالیسمیون ما بین ملتها دست به ایجاد تشکلاتی نوین زده است. تشکلهای مزبور که بر اساس منافع تنگ طبقه بین‌المللی سرمایه‌دار سازمان یافته‌اند، سبب تعارض ملتها با روابط تنظیماتی داخل خود شده و با مقاومت خلق‌ها و اقلیتهایی که در دولت‌های ملی زندگی می‌کنند، تضاد دارد. امپریالیسم جهانی درصدی از میان برداشتن مانع مقاومت، تحت عنوان واژه‌های دمکراسی، صلح و برادری می‌باشد. در اصل با سیاست نئولیبرال و با

ظرافت، تحت عنوان دمکراسي و صلح، درصدد درهم شکستن مقاومت این خلق‌ها و اقلیتها و وابسته ساختنشان می‌باشد. با افزایش نیازها برای سوسیالیسم در دهه‌های 70 - 80، امپریالیسم دچار وضعیت بحرانی و از دست دادن انرژی لازم شد. طرح "نئولیبرالیسم" در سالهای 90، در برابر سوسیالیسم مفهوم دمکراسي لیبرال در اصل بعنوان آلترناتیو پس از فروپاشی رئال سوسیالیسم گسترش داده شده است. یعنی امروزه امپریالیسم در ظاهر با عملی ساختن نیاز دمکراتیزه شدن، که رئال سوسیالیسم ناتوان از برآوردن آن بود، درصدد مطلق قلمداد کردن نظام خود در بین خلق‌های جهان بوده و با اتخاذ موضع، در اجرای صلح جهانی، سعی بر تداوم سلطه سیستم خویش دارد. امپریالیسم جهانی که از یک طرف چنین وعده‌هایی به خلق‌های جهان می‌دهد، از طرفی دیگر نیز جنگ‌هایی وحشتناک علیه سنگرهای مقاومت، به راه انداخته و نیز برای بدست‌گیری قطعی آینده بشریت، به تجهیز تسلیحاتی سرسام‌آور خود ادامه می‌دهد. از یکسو تحت عنوان کمک‌های بین‌المللی درصدد است تا خلق‌هایی که با فقر و گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کنند را به خود وابسته سازد، و از سوی دیگر در برابر خلق‌هایی که سرپیچی می‌کنند، در چارچوب مجازات‌های بین‌المللی، آنها را با فقر و فلاکت مواجه می‌سازد.

در مناطقی که رزمایش‌های مزبور نتیجه‌بخش نباشند، با روش‌های متکی بر پست‌مدرنیسم درصدد حکمرانی است. هدف بنیادین پست‌مدرنیسم در واقع خلق جامعه‌ای بدون ایدئولوژی، سیاست، اتوپیا، هویت و نیز مارژینال است. امروزه، جوامعی که در معرض حملات پست‌مدرنیسم واقع شده‌اند، بطور جدی با بی‌اصالتی و روح‌گریز مواجه گشته‌اند. با آشفتگی و تخدیر نمودن نیروهای پویای جامعه، آنها را راکد و منفعل می‌سازد. سرمایه‌داری جهانی حکمرانی خود را در سایه یک واقعیت اجتماعی مارژینال شده، منفعل، گسسته از ارزش‌های انسانی، بی‌تفاوت نسبت به هویت جنسیت‌ها، مستحکم و آن را یگانه هدف خود می‌داند. بعلاوه با تولیدات بی‌حد و حصر، موازات زیست‌محیطی را برهم زده است. هیولای سرمایه‌داری در جهت ارضای غرایز سلطه‌جوی خود و کسب نهایت منفعت، برای هر چه سریعتر بزرگ‌شدن خود، اقدام به

نابودسازي جهان نموده است. شكلي از انسان را كه غرق در جو آشفته عرصه بي حد و حصر توليدات، بدون آرمان و هدف، متزلزل و با فانتزيهاي مد در تلاش ارضاي نيازش مي باشد؛ بي آنكه معنايي به زندگي اش ببخشد، و دچار بحران روحي شده است، به وجود مي آورد. البته همه اينها را به عنوان حقوق دمكراتيک فرد معرفي مي نمايد.

سرمايه داري بعنوان آخرين مرحله نظام جوامع مردسالار، خلاقيت و امكاناتي را كه همراه با مرور زمان در مرحله انتقال، از زن تحويل گرفته بود هر چه بيشتر توسعه و رشد داده است. از سويي؛ قوانين، فرهنگ و موسسات مطابق كاراكثر مرد را، هر چه بيشتر منظم و نظام مند نموده است. طبقه بورژوا با پيشاهنگي در پيشرفت ابزار توليد، علم - تكنيك و فلسفه و فرهنگ نظام سرمايه داري، ابتدا با همكاري طبقه كارگر، روستايي و زحمت كش و پتانسيل زنان موجود در اين طبقات در جهت كسب منافع خود با ساختار فئودال و منارشيك مبارزه نموده است. گاهاً نيز با مديريت منارشي تا حدي معلوم، مسامحه نموده و دين و ايدئولوژي آنرا مطابق خودش توضيح و تفسير کرده است.

از آنجا كه هر انقلاب اجتماعي يك نسل انساني را گامي به پيش مي برد، بنابراين سرمايه داري مقدم بر فئوداليسم و خانواده بورژوا مقدم بر خانواده فئودال مي باشد. به عبارتي زن بورژوا بر زن فئودال مقدم خواهد بود. بورژوازي سعي در وجود آوردن شكلي از زن مورد نيازش در تنوري و عمل دارد. زن بعنوان سوژه عكسها و ديگر آثار هنري و زندگي روزمره مورد استفاده قرار مي گيرد. تعريف بورژوازي براي پديده برابري زن در مقايسه با خانواده فئودال، در اصل برابري در چارچوب خانواده بورژوا مي باشد. آنچه مي خواهد كاملاً برابري با زن نيست بلكه آزادي خانواده بورژوازي است كه ارزش چنداني براي زندگي او قايل نيست. در انقلابهاي بورژوازي نمي توان فعاليتهاي گسترده سازماني زنان را مشاهده نمود. اگر بعضي از زنان هم ظهور کرده باشند نتوانسته اند از سطح سمبليك فراتر روند. مشاركت زنان در انقلابهاي بورژوازي در محدوده مرزهايي است كه در جامعه جديد مرد براي زن مشخص نموده است. در جامعه بورژوازي مرداني بوده اند كه بنام زن پرچم مبارزه را برافراشته اند. زن از موجوديت مستقل برخوردار نيست، بلكه همراه با

شوهر خود موجودیت می‌یابد؛ البته اراده زنی که موجودیت وی وابسته به حضور مرد باشد، جای بحث دارد. اگر در پیشرفته‌ترین جوامع هنوز هم زنان در موسسات متکی به حاکمیت مرد بوده و یا تحت حمایت مرد قادر به فعالیت کردن می‌باشند، بدین معناست که برای رسیدن به خوداتکاپی هنوز صاحب نیرو نیستند.

طبقه بورژوا از راه کلیساها در نهاد خانواده که به شکل کوچک‌ترین سلول جامعه است، نفوذ پیدا کرده و زن را بوسیله عقد و ازدواج تحت سلطه مرد درآورده است. به این ترتیب روابط زن - مرد که به طور طبیعی در داخل جامعه پیشرفت پیدا کرده بوده، تحت حاکمیت دولت منارشیکی در آمده و زن با زنجیر صداقت در چارچوب قوانین، به مرد وابسته شده است. نهاد خانواده بستر وجود آمدن تمام سیستم‌های استعمارگر - امپریالیستی و همچنین سیستم‌های جنگ ویژه می‌باشد.

در شرایط کنونی، شکل‌گیری خانواده و در رابطه با واقعیت ملت - طبقه فرادست و فرودست در میان کشورهای دارای قوانین خشک و ارتجاعی و کشورهای امپریالیستی که از هر نعمتی بهره‌مند می‌باشد، را تفاوتی بارز صورت می‌پذیرد. اما حقیقت خانواده بعنوان نهاد مالکیت خاص در تمام آنها دارای وجوه مشترک بوده و موجودیت خود را تداوم می‌بخشد. یکی، در پشت درهای بسته، بی‌توجه به هویت زن او را ناموس انگاشته و با هرگونه تحمیلی در حال تهدید انسانیت بوده و دیگری تحت عنوان دادن حق، زن را با دنیای بیرون آشنا ساخته و او را با هرگونه ارزش انسانی، غریب و بی‌اصالت ساخته است.

خانواده گسترده، در مرحله فئودالیسم همراه با پیشرفت سرمایه‌داری به حالت خانواده هسته‌ای در آمده است. مارکس در این وضعیت با ارزیابی "با ظهور شیوه تولید سرمایه‌داری، رابطه خونی و رابطه زمین تحلیل می‌رود" خدمت قابل توجهی انجام می‌دهد. زن از لحاظی از تحت فشار پدر شوهر و مادر شوهر رهایی یافته است. اما هنوز هم می‌توان در جوامع مشرق زمین با شکل خانواده گسترده مواجه شد. در کشورهای غربی مرزهای خانواده هسته‌ای آرام آرام رو به نابودی می‌رود. مسائلی چون افزایش آمار طلاق، گسترش کورتاژ، زندگی مشترک بدون سند ازدواج و همچنین جداسدن فرزند بزرگ خانواده ناشی

از وضعیت زندگی انعطاف‌پذیر خانواده می‌باشد. اگر بحث در خصوص آزادی زن باشد، می‌بایست قبل از هر چیزی نهاد خانواده که از هر سو وی را در تنگنا قرار داده است، مورد انتقادات جدی و آنالیزی صحیح قرار گیرد. زیرا در خانواده، خودکامگی و مالکیت حکمفرماست. بی‌نصیبی زن از هرگونه حق و حقوق وجود دارد. تحقیر و سرکوفت فراوان وجود دارد. پیش از هر چیز، نابودی جسمانی زن وجود دارد. اگر وضعیت چنین باشد، زن به موجودی تبدیل می‌شود که کاملاً با احساساتش زندگی می‌کند. این هم، بزرگ‌ترین بی‌احترامی و یورش بر مبانی حقوق بشر است.

زن در تاریخ، بسیار قبل از پیدایش پول به موضوع خرید و فروش و کالای رد و بدل سامانهای مادی تبدیل شده است. مناسبات "پول - رنج - زن" در نظام سرمایه‌داری و امپریالیستی به آخرین شکل آن یعنی کالا در آمده است. تمام مناسبات در نظام سرمایه‌داری مطابق عرصه بازار شکل می‌گیرد. هر چیز از حوزه فرهنگ گرفته تا حیات سیاسی و در راس آنها مناسبات انسانی و ازدواج در چارچوب بازار قرار می‌گیرد. از اینرو، در نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی، فراتر از پایبندی انسان به انسان، پایبندی انسان به کالا و روابط انسانی هم در چارچوب کالا برقرار می‌گردد. انسان‌ها در این سیستم بدون کوچک‌ترین اعتنا به عدالت، آزادی، وجدان و ارزش‌های معنوی و صرفاً بخاطر منافع مادی و برآوردن امیال گردهم می‌آیند. هر اندازه دلبستگی به کالا افزایش می‌یابد، انسان از خویشتن خویش بیگانه می‌گردد. از این پس انسان به بنده آفریده‌هایش تبدیل می‌شود. با اولویت یافتن مادیات در روابط انسانی، معنویت بی‌ارزش می‌گردد. انسان‌ها تنها بر اساس منافع مشترک در کنار همدیگر قرار می‌گیرند. پیامد طبیعی این امر، ایفای نقش اساسی پدیده پول در تعیین رفتارهای انسان و شکل‌دهی ارزش‌ها می‌باشد.

زن که کاملاً ملک خانواده است، همزمان با ظهور سرمایه‌داری لیبرال، به ملک سرمایه تبدیل شده است. از اینرو بازخواهی سرکوب‌شدگی زن صرفاً به زن محدود نمانده بلکه عبارت از بازخواست تمامی روابط مالکیت هم می‌باشد. برخی حقوق به دست آمده از طریق شبیه‌سازی به مرد، تبدیل زن به ملک را درونی‌تر و عمیق‌تر می‌سازد. بدین ترتیب زن بدون مواخذه وضع موجود به تبعیت و سلطه مرد در می‌آید. اگر حق ارتقا به



سطح بالاتری به زن داده شده، یگانه هدف آن ایفای بیشتر نقش مرد است. در اینجا بدون دادن فرصت به آزادشدن زن، وی را به چنان اشتباهی می‌اندازد که بگوید "چقدر آزاد شده‌ام. از سر من هم زیاد است." با رنگ زدن چشمانش، زن را به بزرگ‌ترین سرمایه و ظریف‌ترین کالا در دست مرد و جامعه تبدیل می‌کند. زن، همواره به عنوان ضامن نظام، چه از طریق نهاد خانواده و چه خرید و فروش جنسیتش، مورد استفاده قرار می‌گیرد. زن که ملک سرمایه و در عین حال وسیله‌ای برای فروش می‌باشد، در نهاد موسسات نظام نیز به یک خدمتکار تبدیل شده است. حتی در جزئی‌ترین فروش محصول نیز، زن بعنوان وسیله‌ای معاملات در میان صاحب کالا و توده مصرف‌کننده وارد صحنه می‌شود.

استفاده صحیح از جنسیت در کار نیست. در یک خانه، روابط فاحشگی رایج در فاحشه‌خانه‌ها مطرح است. جنسیت اساسی‌ترین خصوص در انحطاط زن و مرد می‌باشد. چنان منطق سکسولوژی در جریان است که آخرین اختراع خواب‌آور برای خلق‌هاست. اما در ذات سکسولوژی، نفی عشق وجود دارد. قرن 20، از لحاظ جنسیت خشن، نفی عشق است.

فعال‌ترین ابزادی که سرمایه‌داری نتولیرال در راه رسیدن به حاکمیت جهانی بکار برده است زن می‌باشد. از آن جایی که توسعه جهانی را به عنوان استراتژی خود تعیین کرده است، زن را در کانون تخدیر و لیبرالیزه کردن خلق‌ها قرار می‌دهد. بخش فحوش که جهت پابرجایی نهاد خانواده هسته‌ای در جامعه کنونی رشد داده است، به خودی‌خودی یک بازار مصرف جنسی است. نظام خانواده تک‌همسری که در سراسر تاریخ جوامع طبقاتی - ملی جریان و تداوم داشته است، مفهوم تک‌همسری را صرفاً برای زن دربر دارد. غرایز برانگیخته شده جنسی مرد توسط تشویق‌های هزینه‌نگاری (پرنگرافی)، مهم‌ترین منبع در آمد سودآور برای طبقه سرمایه‌دار است. تنها آدرسی که جنسیت تحریک شده مرد برای ارضا خود بدان رجوع کند، بازار فحوش است. در بازار بین‌المللی، زنان با کاربرد و برخوردهایی هم از کالایی ساده به فروش می‌رسند. فحشا از لحاظ ظهور همزمان با پیدایش نهاد خانواده تک‌همسری است. بعدها در نظام برده‌داری، فتودالی و تا آخرین مرحله سرمایه‌داری خود را بیشتر به

شکل معامله‌ای در آمدزا به امروز رسانده است. در گذشته نزدیک که در آن نابرابری در آمد بیش‌ترین شدت را به خود دیده است، بخش فحشا نهادی بوده است که با هنجارهای جامعه تناقض پیدا کرده و از جامعه طرد شده است. به همان اندازه نیز از سوی جنس مرد بکار برده شده است.

صاحبان بازار بین‌المللی به زنانی که شغل فحشا را برگزیده‌اند اکتفا ننموده‌اند، بلکه به منظور کسب سود بیشتر با تشویق‌های خود پدیده هم‌جنس‌بازی و هموسکسولیت را هم پدید آورده‌اند. سرمایه‌داری نئولیبرال با به خدمت گرفتن دانش پزشکی، هم با استفاده از تغییر بیولوژیکی در مرد، مدترانسی سکسولیت را توسعه و رواج داده و جنس مرد را نیز به حالت یک کالای معاملاتی در بخش فحشا درآورده است. این بدین معناست که نظام مردسالاری برای نیل به رشد اقتصادی که بعنوان تنها هدف برگزیده است جنس مرد را هم از طریق زن کردن وی به استثمار می‌کشاند. به عبارتی، سیاست‌های بازار جهانی نظم نوین جهانی با اختلاط، ارزش‌های تاریخ بشریت را با درآوردن آنها به پست‌ترین حالت، مشروعیت بخشیده است. وضعیت زن در درون خانواده هسته‌ای که مورد پسند اخلاق جامعه است نیز کاملاً یک تابلوی بحران است. زن، مفهومی بغیر از خدمتگزاری بدون مزد و ابزاری جنسی در نهاد شوهری - که در جامعه بعنوان "خانه خصوصی" هم قابل تعریف است - دربرندارد. زنان شاغل هم در چنان وضعی به سر می‌برند که در محل کار از سوی کارفرما و در منزل از سوی شوهر مورد استثمار قرار گیرند. نیمی از روز را با تلاش و کار در برابر مزد در بیرون برای کمک اقتصاد خانه و نیم دیگر را هم با کار بی‌مزد در درون به صورت پرداختن به کارهای خانه و نگهداری بچه می‌گذرانند. این موقعیت که خانواده هسته‌ای زن را بدان دچار ساخته است، وی را از سیاست محدود ساخته است.

یکی دیگر از عرصه‌هایی که امروز زن آن در وضعیت بسیار دردناک و اسفناک به سر می‌برد، رسانه‌های گروهی است. آنچه به نام دنیای خارج به روی زن گشوده می‌شود نه برای خدمات انسانی بلکه کالاشدگی در راه هدف ذهنیت امپریالیستی است. طرز زندگی، دنیای کار و خانواده حکام از طریق رسانه‌های جمعی در مغز و قلب میلیونها

كس حك مي‌شود. بدین ترتیب توده‌ها روز به روز بیشتر به همدیگر شباهت پیدا کرده و خواسته‌ها، افکار، آرزوها، اهداف و خیالاتش آن همسان می‌گردد. با استفاده از احساسات و قهرمانی‌های بی‌محتوا و انحطاط شهوانی، روابط انسانی سطحی شده و محتوای آنها رابطه با جنسیت پر شده است. در حالی که انسان‌ها توسط رسانه‌های گروهی به يك ابزار مصرف تبدیل می‌شوند، کسانی که چیزی برای مصرف کردن آنها نمانده باشد، راه مصرف یکدیگر را به راحتی در پیش می‌گیرند. بدین مفهوم، منشاء حملات، تجاوزها و سیری‌ناپذیرها در عرصه جنسیت را می‌توان در اینجا مشاهده نمود.

زن در مرحله جدید که خود را به حقوق قسمی آموزشی، کار، زندگی اجتماعی و.. فراهم شده به ظاهر از سوی نئولیبرالیسم محدود نموده بود دیگر متوجه می‌شود که اینها هم بیانگر رهایی راستین نیستند. زن که متوجه این چاره‌های ساختگی شده به يك وضعیت روانی بیچارگی دچار شده است. این هم بیماری‌های روحی مرحله را در پی داشته است. استرس، بحران و انحراف جنسی شیوع یافته است. یکی از نتایج آن بیماری ایدز - که به سرعت در زنان و مردان شیوع می‌یابد - و غیره است که دوشادوش سرمایه‌داری در حال جهانی‌شدن شروع به گسترش در سراسر جهان نموده و به چنان درجه‌ای رسیده است که بشریت را تهدید کند. در نتیجه بحران اجتماعی جاری که مبین عینی تمامی اینهاست، طلاق‌هایی که هر روز صورت می‌گیرد، بی‌درآمدی و بی‌گذارانی شدید و مخالفت‌های روزمره با ازدواج تک‌همسری نشان می‌دهد که مدل خانواده هسته‌ای نیز دیگر در استانه فروپاشی قرار گرفته است. دچار شدن مدل خانواده هم - که با جوانب بسیار ظریف و دوست داشتنی‌ش بدن اولویت داده می‌شود - نیاز به تنظیم مجدد روابط میان دو جنس را روز به روز بیشتر تحمیل می‌کند.

این جایگزینی اجتماعی در جریان، از سال‌های دهه 80 به این سو يك بار دیگر زن را به سوی کاوش‌های جدی‌رهایی سوق داده است. جنبش‌های زنان که پس از دهه 80 رشد یافته‌اند در مقایسه با حرکت‌های گذشته پیشرفت معینی از لحاظ سطح آگاهی، هم‌چنین يك دوره روشنگری که زن را با تاریخ خود آشنا سازد پدید آورده‌اند. جنبش‌های

نویسن زنان که ریشه در دستاوردهای جنبش‌های زنان ظاهر شده بر صحنه تاریخ مبارزاتی قرن نوزدهم دارند، از چنان موضعی برخوردار بوده‌اند که در آن جنبه نظری غالبیت داشته ولی از لحاظ عملی از حیات سیاسی دور مانده است جستجوی نویسن زنان که اساساً در بطن جنبش‌های جوانان در سالهای 1968-1970 شروع شده است، مشکل را به سطح روانی - روحی انتقال داده و بجای مبارزه با جنس حاکم، مشکل را به دنیای درونی خود فرو برده است. در کنار انجام فعالیت‌های گوناگون از لحاظ مطرح ساختن آنها با استفاده از محصولات نوشتاری نیز به سطح مباحثاتی معینی دست یافته است. با این وجود جریان که حوزه نفوذش در میان طبقه میانی بود، نتوانسته است به حد کافی به میان طبقات پایینی که دارای مشکلات اجتماعی هستند راه بیابد و از اینرو مافوق جامعه مانده است. جنبش‌های نویسن مذکور که اکثراً با حرکت‌های جوانان و دانشجویان به شیوه‌ای درهم آمیخته رشد یافته‌اند با توجه به تجارب گذشته نسبت به هرگونه اتوریته‌ای عکس‌العمل نشان داده و به خاطر این ابراز واکنش نتوانسته است به یک سازمان‌یافتگی جدی دست بیابد. بیشتر به شیوه گروه‌کهای سازمان یافته‌اند که ضوابط و سلسله مراتب را رد نموده حتی برای آغاز کار هم حق استثنایی قائل نشده‌اند. به هیچ‌وجه به سلسله مراتب، اتوریته و همچنین تقسیم کار و کسب نفوذ و صلاحیت در میان خود راه نداده و بخاطر این طرز عمل، ساختاری پراکنده به خود گرفته‌اند طوری که نتوانند به قدرت دست یابند و همواره در درون خود درگیریهایی داشته باشند. شکل سازماندهی، نگرش اقتدار، نگرش قدرت و اتوریته‌شدن، مخالفت‌های ایدئولوژیکی - سیاسی و اختلافات و هرج و مرج‌های موجود در دیدگاه، جنبش را در وضعیتی بسیار پراکنده و به راحتی تجزیه‌پذیر قرار داده است. هر چند هم گاه‌گاهی در زمینه خواسته‌های گوناگون روزانه و اجتماعی به تحرکات مشترکی هم دست زده باشند، اساساً نتوانسته‌اند. به قدرتی یکپارچه و منسجم دست بیابند. تعیین‌کننده‌ترین عامل در حصول این نتیجه نیز، فقدان رهنمود مفصل ایدئولوژیکی که دارای رهنمود اقتدار باشد. بدون وجود نگرشی سازمانی و سلسله مراتب، دستیابی به نیرو، اقتدار و ابزارهای

تبلیغاتی امکان‌ناپذیر است. یک جنبش پراکنده فاقد رهنمود اقتدار امکان ندارد بتواند نیروی تغییر در راستای عملکرد و اهداف خود بیافریند.

گرایش خرده بورژوازی حق‌جویی و ایجاد عرصه حیاتی متعلق به خود که در رابطه با آن تام‌الاختیار بوده و کسی نتواند در آن دخالت نموده و یا از آن سخن بگوید و همچنین احساس مسئولیتی نسبت به خارج نداشته باشد، مبین گوهر فمینیسم است. بریدن از جامعه مسلماً قادر به نهادن هیچگونه تأثیری مثبت و یا منفی بر ساختار اجتماعی نمی‌باشد. قبل از هر چیز در برخورد با جنس مخالف یا سازش تحت عنوان مشارکت و یکپارچگی، یا اینکه خشونت است که به تمامی مرد را طرد کرده، دور رانده و رد کند. اما بایستی به این نکته اشاره نمود که چنین برخوردی ماهیتاً نشانگر ایستاری حاکمیت‌گرا است. با این وجود، یک نگرش آزاد عاری از مرد، نمی‌تواند اجتماعی باشد. صاحبان این نگرش دیر یا زود بطور اجتناب‌ناپذیری از جامعه بریده می‌شوند. البته این واقعیت با یک آزادی تک‌جانبه امکان‌پذیر نخواهد بود. این موضوع از سوی تمامی مبارزات اجتماعی - انتی‌کی به اثبات رسیده است. برنامه آزادی - در صورتی که از میان برداشتن پدرسالاری را هدف نماید - ضمن اینکه باید بسیار گسترده باشد به همان میزان نیز بایستی دارای محتوایی سازمانی و انسجام‌بخشی باشد. استقلال مرد، جوانان و کودکان به تنهایی و به شیوه‌ای یک‌جانبه ممکن نیست.

بنابراین جنبش‌های فمینیستی از آنجاییکه به مشکل صرفاً برپایه جنسی می‌نگرند، نتوانسته‌اند چندان مسافتی در راه رهایی زن بپیمایند. ضمن اساس بودن تحلیل جنسی، بایستی ایجاد ساختاری ایدئولوژیکی، ارادی و سازمانی علیه مردسالاری و همچنین نهادینگی نخست در شخصیت زن و در عین حال انتقال نتایج سیاسی آن به جامعه اساس قرار بگیرد.

یکی دیگر از خطاهای فمینیسم آن است که با نام استقلال، خود را از مشکلات جدا می‌کند. در دیدگاه تاریخی آنها آنچه مشاهده می‌شود این است که: یا مشکل را صرفاً از دیدگاه اقتصادی تحلیل می‌کنند یا موضوع را پیرامون جنسی زن تفسیر می‌کنند. یک جنبه ارزیابی کرده، یا اینکه

طرز برخوردی انکارگرایانه در برابر بسیاری از جوانب دوران مدرسالاری که میراث زن است از خود نشان می‌دهند.

در استانه ورود به قرن 21، موضوع زن نیز شروع به تدارک زمینه مناسبی برای سازماندهی یک جنبش زنان در سطح جهانی نموده است. زن نیز به شیوه‌ای مرتبط به رشد حتی‌المقدور اطلاعات، آگاهی و همچنین دانش و فن و امکان رشد بیشتر آن و همچنین شیوه تولید در قرن 21، در وضعیتی فعالتر خواهد بود. مشکلات مشارکت در فعالیت اجتماعی که در مراحل قبلی مطرح بود، امروزه اگر هم در مورد تمامی اقشار صدق نکند، به نسبت معینی در حال برطرف شدن است. زن امروز می‌تواند در هر رشته‌ای که بخواهد در دانشگاه‌ها تحصیل کند و یا اینکه در هر سطحی معینی از تشکلهای سیاسی و مجالس می‌تواند جای بگیرد. می‌تواند از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار شود، شرکت و محل شغلی باز کرده و اداره کند. زن به شرطی که با منافع نظام مردسالاری در تناقض قرار نگیرد می‌تواند در راستای پیاده شدن نظم نوین جهانی، از این و دیگر حقوق برخوردار شود.

برخورداری از حقوق غیر جاری در نظام امپریالیستی کنونی که نابرابری فرصتها در بالاترین سطح می‌باشد، هیچ معنایی دربر ندارد. هر کجا که در راستای جاری ساختن حقوق تلاش شود، فشار و محدودیتها بالا می‌گیرد. این حقوقی که امپریالیسم جهانی که بیانگر اوج نهادینگی مردسالاری است در محدوده منافع خود برای زن قایل شده است به منظور جلوگیری از ظهور یک جنبش فعال و رادیکال آزادی زنان می‌باشد. همانطوری که در سالهای پس از 90 حقوق محدودی در راستای منافع امپریالیستی خود برای خلق‌ها و اقلیتها قایل شده است، سعی دارد زن را نیز در وضعیتی مشابه نگه دارد. در واقع این سیاستها که مشاهده آن برای اقشار تحقیر شده جامعه سخت و در اوج ظرافت اعمال می‌شوند، بحران بیچارگی و سیر رو به زوال امپریالیسم را نشان می‌دهد. برای اینکه متلاشی نشود تلاش می‌کند چه زنان، چه خلق‌ها و اقلیتها، همچنین فرهنگهای اتنیکی را به مخزن خود بکشاند. نهادهای امپریالیسم جهانی برای نگه داشتن بشریت در این وضعیت مکانیسم استثماری ریز و دقیق را تشکیل می‌دهند.

سیاست نوین این مکانیسم امپریالیسم بین‌المللی در خصوص زنان با در نظر گرفتن اینکه خصوصیت قرن 21، ظهور جنبش زنان را ممکن می‌سازد، پایه‌ریزی کرده است. امپریالیسم که قادر به تحمل جنبشی نیست که نمایندگی آزادی، دمکراسی، آشتی و برادری را بنماید، در صدد است که با گردهم آوردن برخی از محافل زنان که زیر نظارت خود آموزش داده، متعلق به حاکمیت مرد بوده و مالکیت خصوصی را بر آن حاکم ساخته، از سرشت و گذشته تاریخی خود منزوی گردانیده است، یک جنبش مارژینال زنان را وارد صحنه سازد. هدف از این جنبش مارژینال زنان که با استفاده از مطالباتی جزئی در محدوده مرزهای قانونی و مالکیت خصوصی سعی بر ایجاد آن می‌شود نیز نابودسازی آن جنبش آزادی‌خواهانه زنان است که خارج از کنترل وی رشد یافته و رهایی راستین جامعه را مورد هدف قرار می‌دهد. به همین خاطر ارزیابی این مرحله از جانب زنان و نیل آنان به یک رهنمود مشترک مبارزاتی امر حیاتی است. زیرا فقط قشری محدود از زنان می‌توانند از برخی از حقوق شناخته شده برای زن مطابق قوانین برخوردار گردند. زن نیز امروزه در شرایط نظام مالکیت خصوصی در داخل نوعی تکوین طبقاتی در میان خود به سر می‌برد. اما آنچه که پایه‌های طبقاتی که زن متعلق به آن است را تعیین می‌کند، موقعیت اجتماعی پدر وصیت‌گر زن و یا مرد بازیگر نقش شوهر می‌باشد. برای آنکه زن امروزی چاره‌ای برای مشکل جهانی خود بیابد لازم است این تضادهای ساختگی طبقاتی را کنار نهاده و در راه هویتابی خود مبارزه نماید. آن حقوق قانونی را هم که از آنها برخوردار است به شکلی که تمامی زنان بتوانند از آن برخوردار گردند طالب تنظیم مجدد آنها شده و در راه آن برای هم‌جنسان خود که نمی‌توانند از حقوق مذکور استفاده کنند نیز به مبارزه بپردازد. رهنمود اساسی این مبارزه نیز باید رهنمود جامعه‌ای بدون طبقه، بدون خشونت، دمکراتیک و صلح‌آمیز باشد.

بشر به درازای تاریخ جوامع طبقاتی پدرسالاری با این اتویا زیست. اما هر ظهور انقلابی، این نظام اجتماعی را توانست تا جای بیاورد. در آخر نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی هم این اصطلاحات را تا می‌توانست بکار برد اما آنها را در زمینه منافع و حسابهای سیاسی خود تحریف کرده

و بعنوان تمدن به بشریت ارائه داد. این در حالی است که خود را صرفاً امروز زیستن و از کل بریدن، عبارت از بریدن از ریشه‌های عظیم انسانیت است. زیرا نگرش تمدنی مردسالاری موجود بی‌احترامی و حتی رد سرآغاز بشریت را مدنظر دارد. علت تفاوت بسیار انسان اولیه و یا جامعه اولیه با انسان و جامعه امروزی آن است که انسان و جامعه اولیه رنگ زن را به خود داشت و انسانی‌تر بود. آنچه که از انسانیت خارج و به میمون تبدیل شده، انسانی است که امروزه به عنوان انسان متمدن از آن تعبیر شده و رنگ سلطه مرد را بر چهره دارد. زیرا نظام جامعه طبقاتی پدرسالاری که به عنوان "تمدن" معرفی می‌شود، انسان و جامعه آلوده، درون‌گرا، اسیر غرایز، مکانیکی، مصرف‌کننده و نابودگر را در برمی‌گیرد. اساساً هم سرآغاز تمدن که این اصطلاحات (برابری، آزادی، آشتی و برادری) بیان راستین خود را یافته‌اند، به سبب وجود نظام مادرسالاری و ناشی از خصوصیات بدون طبقه، بدون استثمار و صلح‌آمیز آن بوده است. جامعه طبقاتی پدرسالاری که حدوداً در عمر چهار هزار سالگی به سر می‌برد، حقیقت 5 هزار سال قبلی را از یاد بشریت برده، آن را نیست انگاشته و آن را از سرشت انسانی "مادری" جدا ساخته است. "الهه مادر" در نظام طبقاتی پدرسالاری، با نام "جادوگر" معرفی شده و به عنوان "شیطان" رجم شده است و بدین ترتیب زن راستین کشته و به عبد تبدیل شده است. در مقابل، مرد بودن که خود اقتدار پدرسالاری است، تعالی یافته و به مرتبه خدایی رسانده شده است. از این لحاظ کشتن مرد بودن، کشتن کلیه اقتدارهای سلطه‌گرانه خواهد بود؛ کشتن خشونت و استثمار خواهد بود که در بطن خود دارد.

## **زن و سوسیالیسم**

قرن 19، قرن مشخص شدن هویت‌های طبقاتی و بروز تمایزات بوده است. لیبرالیسم به نام بورژوازی و سوسیالیسم به نام طبقات زحمت‌کش، با اساس قرار دادن یکسانی به سرعت توسعه یافتند. مبارزه‌ای ایدئولوژیک مابین ایدئولوژی دین رفتاری طبقه فئودالی و ایدئولوژی علم‌محورانه پوزیتیوی لائیک بورژوازی در جریان بود. هویت جدید تضاد ایدئولوژیک را لیبرالیسم بورژوازی و سوسیالیسم زحمت‌کشان



تشکیل می‌داد. زحمت‌کشان برای اولین بار بود که در مبارزه خود به یک راهنمای ایدئولوژیکی برپایه علمی دست می‌یافتند.

ایدئولوژی سوسیالیسم که پس از ادوار طولانی تکامل اجتماعی در قرن نوزدهم از سوی مارکسیسم به یک بیان علمی دست یافت، با طرح شعارهای "یکسانی، عدالت و آزادی" به امید رهایی و مؤدبه‌بخش اتویای آزادی بشریت، به‌ویژه ستمدیدگان تبدیل شد. در این بین، بورژوازی در مقابل این ادعاهای والا نقشی واپسگرا ایفا نمود. سوسیالیسم که در پی دنیایی بدون طبقه، بدون فشار و و آزاد برای انسانیت بود، بواسطه مارکسیسم به پایه‌های اقتصادی و فلسفی دست یافت. مارکسیسم، نظام سرمایه‌داری را با تمام ارگانهای رونیایی و زیربنایی‌اش که ستمدیدگان و کم‌کم کل جامعه را از نفس انداخته بود، تجزیه و تحلیل نموده و تضاد طبقاتی را بعنوان اساسی‌ترین و عاجل‌ترین تضاد بشریت مشخص و حل آن را حیاتی دانسته است. بدین طریق، مبارزه ستمدیدگان و خلق‌ها که در پرتو رهنمودهای مارکسیسم اعتلا یافت، سهم عظیمی در رشد بشریت و گسترش نبرد برای یک زندگی آزاد داشته است.

سوسیالیسم علمی بعنوان یک هویت ایدئولوژیکی از لحاظ تاریخی، اجتماعی و سطح فناوری نواقصی جدی دارد. بنیانگذاران سوسیالیسم علمی دارای چنان اندوخته‌ای علمی که تحلیلی کلی از تمدن را ارائه دهد، نبودند. تا آن زمان تحقیقات برای کسب دانش مورد نیاز، محدود بود. حتی اطلاعاتی جزئی هم در رابطه با سومریان جمع‌آوری نشده بود. عصر عتیق نیز بطور صحیح مورد ارزیابی قرار نگرفته بود. ارزیابی‌های تئوریک و پژوهش‌های دقیق باستان‌شناسی مربوط به جامعه نوسنگی وجود نداشت. در حالی که کتاب «جامعه قدیم» مورگان مورد قبول واقع شده بود، اما محتوای آن بسیار ناقص بود. جامعه سرمایه‌داری کاملاً تحلیل نشده، و بیشتر ساختارهای تولیدی آن مورد تحلیل قرار می‌گرفت. تحلیلات آنان درباره دولت و هویت ایدئولوژیکی، بسیار ناکافی بوده و اشتباهات زیادی دربر داشت. برخورد با این دو پدیده مهم از چارچوب فلسفه ماتریالیسم خشن فراتر نرفته و دولت و ایدئولوژی همانند بازتاب‌هایی ساده از اقتصاد مورد ارزیابی قرار گرفته بودند. این برخورد

فلسفي در تاسيس و تجزيه رئال سوسياليسم، نقش تعيين كننده‌اي داشته است.

سوسياليسم بنا به ماهيت خویش مي‌باست جامعه دمکراتيك را بيشتتر توسعه مي‌داد. اينکه سوسياليسم تنها در نتیجه روند دمکراتيزه‌شدن عملي خواهد شد، ماهيت يك دور انديشي تئوريكي را بيان مي‌دارد. در جوامعي که دمکراسي رشد نيابد، فکر بنيانگذاري نظام سوسياليستي بوجود نمي‌آيد. موسسات جامعه‌مديني - که ابزارهاي موثر دمکراسي هستند - به دولت وابسته نبوده، برعکس همچون گروه‌هاي تخصصي که همواره بر دولت نظارت دارند، ايفاي نقش مي‌کنند. تا موقعي که اين موسسات نقش خود را ايفا نکنند، نظارت بر روابط پيچيده جامعه - دولت نیز امکان‌پذير نمي‌گردد. در اثنای فروپاشي رئال سوسياليسم، جامعه که مي‌بايست از نظام دفاع مي‌کرد، با يك جنبش اجتماعي وسيع درصدد رهايي از يوغ آن برمي‌آيد و از ايفاي اين نقش ترديد به خود راه نمي‌دهد.

آزاديهاي فردي، هم در پيدايش سرمايه‌داري و هم در مرحله بحراني آن، مهم‌ترين موضوع مورد بحث بوده است. در واقع، رهايي ذهني و روحي فرد از دگماتيسم، نشانگر پيشرفت مهمي است. اين تنها پديده‌اي متعلق به سرمايه‌داري نيست. معيار هر گام ترقي‌خواهانه را سطح ارزش و حيثيتي که به فرد داده مي‌شود (به معنای فرد خودآگاه) تعيين مي‌کند. ارزش تاريخي انقلاب را با تحولاتي که در موجوديت بشریت و حيثيت فرد بوجود مي‌آورد، مي‌سنجند. انقلاب، عظمت خود را در بينش، ميل به زندگي و خلاقيت فردي که مي‌آفريند و همچنين در ميزان بهره‌وري نيروي رنج آشکار مي‌سازد. معيار صحيح پيشرفت و عدم پيشرفت، تحولاتي هستند که در تغيير موقعيت فرد موثرند. در عين حال اين ملاک، سطح آزادي مديريت و جامعه‌اي که فرد بدان تعلق دارد را نیز مشخص مي‌سازد.

رئال سوسياليسم، فردگرایی را همانند موضوعي منفي که متعلق به سرمايه‌داري مي‌باشد به وسيله‌اي تبليغاتي براي مذمت و بدگويي از سرمايه‌داري مبدل ساخته و همين امر باعث شد که در زمينه حقوق فردي گامي بر ندارد. حال آن که سوسياليسم مي‌بايست بيش از

سرمایه‌داری نسبت به این مسئله علاقه نشان می‌داد. تا زمانیکه تعریفی صحیح از فرد سوسیالیست ارائه نشود، معیارهای جامعه و تمدنی که بوجود می‌آورد، ناشناخته می‌ماند. ارزش یک رژیم در نوع فردی که می‌آفریند، تجلی می‌یابد. باید انسان را بعنوان ارزشمندترین موجود در مرکز خود قرار دهد. معیاری با ارزشتر از این وجود ندارد. برای سیستمی که مدعی نمایندگی سطح پیشرفت‌های از آزادی است، معیاری مقدستر و سالمتر از این وجود ندارد.

تصادفی نیست که رئال سوسیالیسم بیشتر در عرصه فردگرایی دچار زیان گردید. اگر از غفلت، بی‌عدالتی و خیانت آن بحث شود، بیشتر در مورد فرد و انسان صورت گرفته است.

رئال سوسیالیسم - که می‌توان آن را سوسیالیسم ابتدایی و وحشی نیز بنامیم - با توجه به اینکه تجربه نخستین بود، نتوانست درباره ویژگی‌های خاص نهادهای سیاست و دولت معاصر تعریفی ارائه نماید. نهادهای بوجود آمده نیز بجای شیوه زندگی شورایی، به ابزار تبلیغاتی دولت تبدیل شده بودند. در واقع این شوراها که می‌بایست موقعیتی بالاتر از دولت داشته باشند، بعنوان ابزاری برای گذار به مرحله دولت توتالیتر به مهم‌ترین وسیله انحطاط مبدل شدند، رئال سوسیالیسم با ساختار سیاسی تک حزبی خود به دستگاهی تبدیل می‌شود که ساختار پیچیده جامعه را به تنیّه سیاه و سفید دچار می‌سازد. چنین عملکردی تنها در نظام‌های فاشیستی دیده می‌شود. شاخه‌ها و جناح‌های زیادی به وضعیتی مشابه دچار می‌شوند. نتیجتاً، شوراها بجای انتقال خواسته‌های فراوان دمکراتیک جامعه به دولت، به ابزارهایی برای محاصره جامعه توسط دولت، مبدل شدند. دولت که می‌بایست ابزاری برای نظارت کلی باشد، قدرتی فراتر از برداشت الهی دولت یافته و همانند یک ابزار، نوعی مدیریت توتالیتر را عمیقاً به اجرا گذاشت. بدین ترتیب رابطه خویش را با مفاهیم دمکراتیک و جمهوری از دست داد. در این دوره، تغییر و تحولی ریشه‌ای در حیات فرهنگی، اجتماعی، جهان معنوی جامعه و ارزش‌های اخلاقی و معنوی پدید آمد. با نگرش‌های صرفاً اقتصادمحورانه که انسان‌ها را به شکل ماشین تولید در می‌آورد، ارزش‌های اخلاقی، معنوی و روحی جامعه از میان رفته‌اند. در درون این

ساختار ماشینی و بی‌روح اجتماعی، هر چیز انسان‌ها، فلسفه، زیبایی‌شناسی، دین و اتوپیا همگی انجماد یافته و چندگونگی و رنگارنگی از میان برداشته شده است. غنای اجتماعی و سرچشمه‌های حیات انسان‌ها خشکیده است. ایدئولوژی سوسیالیسم از طریق به فکر زندگی روزانه بودن انسان‌ها، از ماهیت خویش فاصله گرفته و به سیستمی تبدیل شد که قادر به نوسازی خود و جوابگویی به نیازهای اجتماعی نبوده و دچار رکود گردید.

اصول دمکراتیک در کشورهای سرمایه‌داری رشد یافت؛ اما کشورهای سوسیالیستی بیشتر به طرف دولت مطلق گرا، توتالیتر و اقتدارگرا جهت یافتند. بروز این اقدامات، دلیل مهم دیگری در نابودی سیستم می‌باشد. فعالیت‌های تئوریک که تحت نام دیکتاتوری پرولتاریا و «دولت خلق» انجام گرفتند، از خصلت علمی بدور بوده و اهدافی تبلیغاتی داشتند. از این لحاظ، رئال سوسیالیسم حتی در تحقق نظریات مارکس و انگلس نیز ناموفق ماند.

چرخش رئال سوسیالیسم به سوی توتالیتریسم، با اصل آزادی که می‌بایست به پیش برده می‌شد به تضاد افتاد. رئال سوسیالیسم، شکل رژیم انطباق یافته کاهنی سومر با شرایط زمانی کنونی بود. اولین جمع‌گرایی برده‌داری را کاهنان سومری پایه‌ریزی کرده‌اند. آنان نوعی دولت برده‌داری ایجاد کردند که شباهت بسیاری به دولت‌گرایی رئال سوسیالیسم دارد. وجود دولت در شرایط جامعه طبقاتی، انکار آزادی است. دولت‌گرایی رئال سوسیالیستی؛ بعنوان عملکردی گسترده و پرحانه‌تر، آزادی فرد را به سطحی بسیار نازلتر از سطح سرمایه‌داری تقلیل داد.

شکست رئال سوسیالیسم نه به سبب برحق نبودن آن، بلکه از کم علمی بودن آن سرچشمه گرفته است. بطورکلی از درک جامعه و به‌ویژه رابطه فرد - جامعه به دور ماند. برتری جامعه سرمایه‌داری بر جامعه سوسیالیستی و نیز برتری فرد سرمایه‌دار بر فرد سوسیالیست کماکان ادامه پیدا نمود. در این مورد، واپس‌گرایی و کمبود آگاهی درست، نقش اساسی داشته است.

مسئله مهم دیگری که در فروپاشی رئال سوسیالیسم، نقش اساسی ایفا نمود، عملکرد ناکافی آن در قبال حل معضل زن بوده است. مسئله زن می‌بایست موضوع استراتژیک و از اصول بنیادین سوسیالیسم باشد اما می‌دانیم که بسیار مورد اهمال قرار گرفت.

از آنجایی که انقلاب‌های پرولتاریایی، انقلاب‌هایی هستند که به نام طبقات ستم‌دیده و با مشارکت نیرومند آنان صورت می‌پذیرند، باید زنان را که بیش از همه استثمار می‌شوند در سطحی گسترده در درون خود جای می‌دادند. زن که به خواسته‌هایش در جامعه بورژوا نرسیده بود، برای رهایی از فشارهای سنگین، بطور فعالانه در انقلاب‌ها شرکت نمود. بعنوان نمونه، مشارکت زنان در انقلاب بلشویکی بسیار چشمگیر بوده است. مشارکت آگاهانه و سازمان‌یافته‌تر زنان در انقلاب‌ها و جنبش‌های امروزی را می‌توان مشاهده کرد. اما این مشارکت، بعنوان بخشی از استراتژی کلی صورت می‌پذیرد. یعنی این مشارکت نه بر مبنای تحقیق درباره معضل خاص زن و تدوین برنامه‌ای ویژه برای آن صورت پذیرفته است. دستیابی به برنامه‌ای در خصوص مسئله آزادی و یکسانی زن و رسیدن به سازماندهی و مبارزه خاص زنان، بطور کامل انجام نگرفته است. آنچه در جنبش‌های زنان مشاهده شده، بیشتر تحرکات خودجوشانه بوده است. هر چند برخی جنبش‌ها و رهبران زنان ظهور کرده باشند، اما آنان نه بعنوان بخشی از یک برخورد استراتژی و به منظور حل ریشه‌ای معضل زن، بلکه بعنوان یک استراتژی کلی پدید آمده‌اند. امروزه زن مسافت زیادی را به جلو طی کرده است، همچنانکه در تمام حرکت‌های خودجوش دیده می‌شود، در این خصوص نیز حل ریشه‌ای بحران صورت نگرفته است.

تئوری مارکسیسم که انسانیت را با جهان بینی سوسیالیستی به یک فرمولاسیون رسانده است، آزادی زن را همراه با رهایی اجتماعی در نظر می‌گیرد. مارکس، بر این موضوع تأکید می‌کند که سطح و میزان آزادی زن، نشانگر سطح آزادی جامعه می‌باشد. مارکسیسم، حل مسئله زن را به از میان برداشتن تمام پایه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نظام سرمایه‌داری ربط می‌دهد. اما مارکسیسم صرفاً نباید عدم مشارکت زنان در فرایند تولید و وجود فشار و استثمار بر آنان در خانه، آشپزخانه و

خیابان را مورد بازپرسی قرار دهد. زیرا در این صورت برخورد فلسفی و اجتماعی با مسئله ناقص خواهدماند. انگلس هم با پذیرفتن تزهایی پیرامون دوره تکاملی مادرسالاری در تاریخ بشری، ابعاد جدیدی به توضیحات تئوریک مارکس داده و با تحلیل پیدایش نخستین فشار طبقاتی بر روی زن و بردگی زن در درون خانه، استثمار طبقاتی و جنسی را با همدیگر در نظر می‌گیرد. کوتاه آنکه، هر چند این رهبران گشایش‌های قسمی تئوریک پیرامون مسئله زن پدید آورده‌اند، اما توضیحی درباره فراتر بودن ابعاد تضاد جنسی از تضاد طبقاتی و خصوصیت جهانی - همگانی و اینکه ریشه‌ای‌ترین مسئله انسانیت و جامعه می‌باشد، را ارائه نداده‌اند. به دلیل بغرنجی روابط بین جنس‌ها، جنبه پنهان استثمار و فشار سنگین موجود در آن و ماهیت تبعیض و تکوین طبقاتی متکی بر جنس، تعریف نشده است، در برخورد با مسئله رهایی زن، ساده‌انگاری و نبود رهنمود کافی در آنالیز و تحلیل، حاکم بوده است. هر چند تا حد مشخصی به ریشه‌های نحوه نخستین شکل‌گیری طبقاتی بر اساس جنس و رنج زن اشاره کرده‌اند اما عدم ربط دادن و روشن‌تر ساختن کلیه پایه‌های مثلث "زن - کالا - سرمایه"، منجر به عدم مشاهده عینی واقعیت زن بعنوان ستمدیده‌ترین، مظلوم‌ترین و قدیمی‌ترین طبقه شده‌اند. به همین سبب، کینه و نفرت جنس زن که زیرترین و مطرودترین طبقه جامعه می‌باشد، کاملاً آشکار نگشته و به دینامیزهای تحول‌ساز اجتماعی تبدیل نشده است. از این لحاظ، نظام طبقه ستیز، عادل و اشتراکی زن در دوران نوسنگی و ماهیت طبیعی و مناسب ساختاری او برای سوسیالیست بودن یا به بیانی، سوسیالیسم، کشف نشده و زن را به عنوان دینامیزم اصلی تاسیس دنیایی بدون خشونت و استثمار در نظر نگرفته است. تمام این دلایل راهگشای دنباله و خودجوش شدن جنبش رهایی زن گردیده که در واقع یکی از تکیه‌گاه‌های طبیعی ایدئولوژی سوسیالیسم می‌باشد. چنین دیدگاهی در عین حال به دلیل عدم ارائه رهنمودی مشخص برای جنبش رهایی زن و راه‌حلهای آن تبدیل شده است. بررسی هر چند مارکسیسم با توجه به شرایط ظهورش از یک سطح بالایی قدرت تجزیه و تحلیل برخوردار بود، اما در مورد چند بعدی پدرسالاری بعنوان یک نظام و تحلیل ریشه‌های تاریخی، اجتماعی و

فرهنگی آن و همچنین انالیزه کردن ابعاد اجتماعی، سیاسی و روانی خصوصیت مردانه در طول سیرتاریخ اجتماعی، ناقص مانده است.

حدود آزادی زن در درون جنبش‌های مارکسیستی، نیز از سوی مرد تعیین شده است. به دلیل اینکه در این آزمونهای انقلابی مبارزه‌ای جدی در مقابل نظام مردسالارانه صورت نگرفته و تیپ سنتی مرد هنوز ادامه حیات یافته و همچنین قالبها و نقش‌های کلاسیک جنس‌ها در جامعه از میان نرفته‌اند؛ واقعیت آن است که تحول و دگرگونی‌ای بنیادین در میان جنس‌ها صورت نگرفته است. معادله استثمارکننده - استثمارشونده در روابط بین مرد و زن کماکان حفظ شده است. در نهایت به سبب اینکه در این اقتدار مردمحورانه، روح گذشته مرد، تمام خودخواهی و اندیشه‌های او رسوخ کرده و بدان رنگ فرهنگ حاکمیت‌گرانه داده است، اراده آزاد زن، قابلیت‌ها، رنگ و زیباییهای جنس او آشکار نگردیده است.

بن‌بست سیستم، به سبب وجود دیکتاتوری توتالیتر رئال‌سوسیالیست که از دمکراسی و اراده آزاد خلق‌ها بدور بود و نیز حاکمیت ساختارهای دسپوتیک آن، به تدریج شدت یافته و به شکستی غیر قابل پیشگیری منجر گردید. زن در شوروی، به دلیل وجود بحرانهای عمیق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صرفاً برای تامین نیازهای مادی و برآورده ساختن امیال بورژواپانه گروه‌گروه به فحشا روی آورده، و بدین شیوه، زنانگی آلوده و از جوهره معنوی‌اش خالی گردید.

آنان که دنیای روحی، معنوی و اندیشه‌هایشان دگرگون نشده، از بندهای مستحکم گذشته‌ها و سنتها رهایی نیافته و در عین حال تحت تاثیر شدید بحرانهای اجتماعی باقی مانده‌اند، باز هم زنان بوده‌اند. زنان بعنوان کسانی که بیش از همه از بحرانهای موجود متضرر گشته‌اند، در زیر فشار سنگین آماده‌کردن آیندگان خمیده شده‌اند. زن که رفته‌رفته در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی حذف و بعنوان نیروی اساسی حیات خانوادگی دوباره به او نقش کلاسیک زن محول گردید، در واقع از سوی خود دولت به عقب رانده شد. استالین با مقدس اعلام نمودن دوباره خانواده، زن را به خانه و آشپزخانه روانه ساخت. به بیانی، زن در رئال‌سوسیالیسم دوباره به گذشته‌ها برگشته و تعریف واقعی و آزادی مطلوب خویش را نیافت. مسئله زن در اثنای مبارزه همواره مورد اهمال

قرار گرفته و با بهانه قرار دادن حساسیت‌های انقلاب، سرسپرده سرنوشت‌رهای اجتماعی گردید. اما این برخورد عملاً اثبات می‌کند تا زمانیکه ساختار دولت بجا مانده از سومریان بطور ریشه‌ای تجزیه و تحلیل نگردد، تاسیس یک سیستم دولتی خدمتگذار منافع اجتماعی و به موازات آن، جامعه و شخصیت سوسیالیستی غیر ممکن خواهد بود. چنانچه می‌دانیم دستیابی به آرمان‌شهرهای زن و مرد سوسیالیست و شخصیت آزاد آنان در تجربه رئال‌سوسیالیسم صورت نگرفته و جنس‌ها، ارتجاع و سنن گذشته خویش را حفظ نموده‌اند. برخورد صرفاً اقتصادی با مشکلات انقلاب، باعث به تعویق انداختن حل سایر مشکلات گردید. راه یک تحول عظیم اجتماعی که به انقلاب اجتماعی بینج آمد، مسدود گردید. این در حالی است که باید در ایدئولوژی سوسیالیسم، توسعه متعادل جامعه و افراد، تنظیم آزادانه روابط جامعه - انسان و فراهم ساختن محیطی برای مشارکت نیرومند فرد با توجه به استعدادها، خصوصیات و قابلیت‌هایش از جمله اهداف اساسی باشند. اما با سیستمی که خود را از ساختارهای فشار و دیوان‌سالاری رها نساخته و دمکراتیک نشده و همچنین با برخوردی که همه چیز را در راه منافع دولت فدا نمود، تضادهای اجتماعی حالتی منجمد یافتند. صدای جداگانه اقشار جامعه و اقلیتها خفه گردید و به آنها اجازه سازماندهی داده نشد. این امر در مورد زن که بیش از همه دارای احساسات، اندیشه‌ها و ویژگی‌های خاص روحی و جسمانی بود بصورت ممانعت از رشد آزادانه و خلاقانه جنس و بازتاب یافت. پیشگیری از مشارکت زن با رنگ طبیعی خود در سیستم منجر به تبدیل شدن زنانگی به حالت شکنجه معنوی گردید. در واقع، زنان که می‌بایست در نظام رئال‌سوسیالیسم برای رشد دمکراسی و پیشبرد مفاد آن مبارزه کرده و همچنین به ضامن جامعه دمکراتیک تبدیل شوند، نتوانستند از روند رو به افول نظام پیشگیری کرده و نیروی مخالفت اجتماعی را در مرحله نوسازی (پروستریکا) سازماندهی کنند. به بیانی، نقش لازم در تحول اجتماعی را بازی نمودند.

یعنی مسئله زن که در رئال‌سوسیالیسم به شدت سرکوب شده، مستور و بدون حل - بدلیل عدم شناخت ریشه‌های آن - رها شده بود، به بستر انحطاط و فساد وسیع اجتماعی تبدیل شد. شخصیت زن و مرد



متحول و مورد بازخواهي قرار نگرفت. به همين دليل رابطه عشق بين آنان از چارچوب نظام سرمايه‌داري فراتر نرفت. يك بردگي متقابل و فشرده بين زن و مرد كه محكوم روزمرگي بودند، پديد آمده بود. نفرت و عشق گريزي در سطحي بالا بين جنس‌ها بوجود آمده و بيگانه‌شدن با هويت جنسي خويش و جنس مقابل باعث افت فوق‌العاده كيفيت زندگي گرديد. تجديد دوباره مناسبات پر از تابوي بين زن و مرد براساس عدالت و يكساني و از طريق يك مبارزه‌دي سالم و درازمدت جنسي صورت نگرفته و در روابط كهنه زن و مرد كه مغذي ببعالتي و استثمار است، تجديد نظر نشد. مي‌بايست خشونت و فشار روي بشريت و همچنين خشونتي كه از جنبه زن در شخصيت مرد تجلي يافته، از ميان برداشته شود. همچنين مي‌بايست ضمن تاسيس نظام سوسياليستي متكي بر جامعه زن محورانه عادل، بدون طبقه و جمع‌گراي اوليه نوسنگي، خشونت مردمحورانه پديد آمده پس از دوران نوسنگي نيز از ميان برداشته مي‌شد. در واقع كشتن مرد و حذف حاكميت يكطرفه و ناعادلانه وي و نيز برخورد بدبينانه ناشي از آن درباره زن، مي‌بايست جزو اصول مبدايي و اساسي سوسياليسم مي‌بود. حتي مي‌بايست بتدريج، فاشيسم، دپكتاتوري و دسپوتيزم نيز كشته مي‌شدند.

نتيجه، پيشرفت جنبش زنان در شوروي عموماً به موازات تحركات و تحولات اجتماعي صورت گرفت. يعني كنكاش زن براي آزادي و رهايي، به پايه و رهنمودي نيرومند و همچنين به زمينه‌هاي سالم سازماندهي دست نيافت. زن به دليل درك ناكافي انقلاب و ايدئولوژي و عدم جذب آنها در روح و اندیشه خود، خصوصيت انقلابي‌اش را با گذشت زمان از دست داد. موج جوش و خروش و فداكاري نخستين زن اندك اندك فروكش كرد. زنان كه در پيروي و تحقق انقلاب نقشي فعال ايفا کرده و پايه‌هاي آن را مستقر ساختند، بعدها خود را بعنوان شريك اقتدار و نيروي اساسي آن ندیده و از تلاش و رنج خويش پاسداري نمودند. با گذشت زمان، تاثير آنان از ميان رفت. در نهايت، تجربه عملي رنالسوسياليسم بار ديگر اين واقعيت را به شكلي دردناك براي تاريخ و انسانيت به اثبات رسانيد كه "بدون آزادي زن، جامعه آزاد نخواهد شد."

علیرغم اینکه زنان در انقلابهای چین، ویتنام، امریکای لاتین و بسیاری از کشورهای دیگر، بی‌پروا و فداکارانه شرکت نموده و با قهرمانی‌ها و رشادتهایشان همواره مطرح بوده‌اند، همچنین بیش از همه بدل داده‌اند، اما عدم دستیابی به یک پیروزی پایدار به نام جنس خویش، به کانون شکست‌های آنان تبدیل شده است. زن بی‌خبر از تاریخ و تجارب خویش، در نخستین مقاومت‌های نسبتاً سازماندهی شده و توده‌ای خود، از یک نگرش خاص برخوردار نبوده و به همین سبب یک مبارزه طولانی مدت تاریخی را به انجام نرسانده و به نتایجی پایدار دست نیافته است. زن به دلیل اینکه پیرامون ریشه‌های تاریخی شکست خویش بعنوان یک جنس پس از دوران نوسنگی و ایجاد جوامع طبقاتی، تحقیق ننموده و توضیحات ایدئولوژیکی که بازخواست مسئله را شدت می‌بخشد ارائه نداده بود؛ به مبارزهای عملی و نوعی سازماندهی که این واقعیت را برطرف می‌سازد، دست نیافته بود. هر چند در اغلب این انقلابها، زنان از یک سازماندهی جداگانه برخوردار بودند اما بندرت رهایی زن بعنوان یکی از اهداف اساسی در نظر گرفته شده است. واقعیت آن است که اکثر این سازماندهی‌ها، برای جذب زنان به درون صفوف مبارزه و در راستای منافع عمومی ایجاد شده‌اند. هیچ یک از آنان از چنان برنامه اجتماعی برخوردار نبوده‌اند که در آن بر رهایی زن از سنتها، ارائه یک مدل جدید زندگی برای زن و مرد و از این طریق برای جامعه و متحول ساختن آنان تأکید شده باشد.

زن که در طول تاریخ از طریق تخریبات ایجاد شده در شخصیتش، بی‌هویت و از حقیقت خویش یا به عبارتی از آگاهی جنسی دور شده است، به سبب وجود تفرق بیش از حد، در مراحل انقلاب روبروی ضرر و زیان گردیده است. زنان بنا به جدایی طبقاتی، مذهبی، اثنیکی و نگرش سیاسی، در ایجاد روابط سیاسی - عاطفی دچار زحمت گردیدند و این موضوع در همه‌گیر شدن جنبش‌های زن موانعی را پدید آورده است. به دلیل عدم تجزیه و تحلیل ریشه‌ای و کلی ساختارهای نظام پدرسالاری بعنوان نظام حاکم، یا به عبارتی عدم تحلیل علمی کاراکتر و هویت مرد، معیار رشد خویش را از هر لحاظ، مرد انگاشته و در معنای واقعی از وابستگی رهایی نیافته است. هنگامیکه با بهانه قرار دادن "گذار انقلاب

از يك مرحله حساس"، زن را دوباره به فضاي سنتي قبلي محكوم مي‌نمودند، او هم دست آخر مجبور به پذيرفتن اين برخورد مي‌گرديد. محكوم ساختن زن به زندگي گذشته در پايان انقلاب از سوي مرد و قبول آن، در واقع از تصور خود زن درباره اولويت دوم مسئله رهايي زن و نيز نگرستن به مسئله از دیدگاه حاکمان سرچشمه مي‌گيرد. زن که در ميان ضروريات کلي مبارزه و منافع خويش در فشار قرار گرفته بود، اغلب دست برداشتن از مبارزه آزادي خويش را ترجيح داده است. به دليل عدم استفاده از تجارب و آزمونهاي مبارزاتي زنان در کشور خود و يا ساير کشورها و نيز کسب آگاهي لازم درباره آنان در دام خطاها، نواقص و اشتباهات مشابه افتاده و دچار همان شکستها شده‌اند. کنکاش آزادي زن به دليل وجود برخوردهاي وابستگي‌پذير و درجه دوم بودن، بر پايه‌هاي نيرومند مستقر نشده و در آن دگرگونيهاي ريشه‌اي پديد نيامده است. او با تصور کردن پايداري ابدی نظام پدرسالاري، اتوپيای آزادي خويش را کوچک انگاشته و به آزادشدن خود ايمان نياورده است. با حرکت کردن در ميان اين دو برخورد، از يك مبارزه پيگير و مستمر بر اساس يك خطمشی رهايي بي‌نصيب مانده است.

بازيني تمام اين نقاط شکست، استفاده از ميراث تاريخي مبارزات آزادي زنان در جريان اين انقلابها، و پاسداري از جوهره آنان، براي تمام زناني که خود را وقف آزادي خويش ساخته‌اند، مهم‌ترين واقعي است که بايد درک شود. بهره‌گيري از اميدهاي آزادي زنان دنيا در عملکرد هر انقلاب و قدرت فوق‌العاده تجارب و آگاهي ناشي از آنها و همچنين تبديل آن به بستر ايجاد مبارزه‌اي نيرومندتر نيز به همان اندازه داراي اهميت مي‌باشد. از اين لحاظ، تلاش براي تبديل هر نقطه شکست به نقطه پيروزي، نخستين وظيفه‌اي است که از جنبش‌هاي زنان انتظار مي‌رود. در نهايت و بنا به تمام اين دلایل، دستيابي به يك جهانبيني با نگرش و محوريتي زنانه و تعيين خطمشی ايدئولوژيکي که تضادهاي جنسي، طبقاتي و ملي را بصورت متداخل در نظر بگيرد، و نيز تعريف پيشاهنگ عملي و شيوه مبارزاتي آن، يك وظيفه تاريخي است که امروزه فرا روي سازمانهاي زنان قرار دارد. به همين سبب، زني که قادر به يافتن راه‌حل مسئله جهاني و همگاني شده آزادي، با اراده مستقل و نيروي جنس

خوبش باشد، ضمن اینکه از طریق پیشبرد آزمونهای رهایی، تجارب گذشته مبارزه زنان را تکامل می‌بخشد، همچنین تاج آزادی را بطور قطع بر سر میراث غنی گذشته خواهد گذاشت.

مطالعه درباره دلایل اصلی عدم دستیابی زنان به یک سازماندهی که دسترنج و فلسفه زندگی آنان را به دینامیزهای اجتماعی انتقال دهد، علیرغم اینکه با مقاومت و تلاشهایی بی‌همتا در تمام مراحل دگرگونیهای تاریخی شرکت نموده‌اند؛ واقعیتی است که باید تمام جنبش‌های زنان که قصد انجام مبارزه‌ای صحیح برای آزادی را دارند، بدان پرداخته و آن را مورد بازبینی قرار دهند. تحقیق عینی درباره دلایل شکست تمام جنبش‌های زنان دنیا و بهره‌گیری از ارزش‌های آنان در مبارزه آزادی، مناسب‌ترین و بامعناترین جوابی است که به زنان جهان داده می‌شود. مطالعه در مورد نحوه رسیدن به اتوپیای یک زندگی زن‌محورانه و معیار بودن زن در مبارزه رسیدن به این اتوپیا، همچنین دستیابی به یک سازماندهی جهانی که تمام زنان دنیا را برای مبارزه با سیستم حاکم با یک ایدئولوژی علمی - اجتماعی گردهم آورد، نشانگر یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای جنبش‌های امروزی زنان می‌باشد.

حزب زنان آزاد PJA ، با بهره‌گیری از تجارب انقلابهای قبلی پاسداری از میراث آزادی و مقاومت آنان ، پیشبرد مبارزه، ترویج و مشارکت تمام زنان دنیا در ایدئولوژی رهایی زن - که نه تنها برای زن بلکه برای کل بشریت امیدبخش می‌باشد - و پیشبرد پروژه زندگی آزاد را وظیفه اساسی خود قلمداد می‌کند.

تمام اعصار مهم تاریخی بر هویت‌های نیرومند ایدئولوژیکی تکیه دارند. فرهنگ الهه مادر، اساسی‌ترین هویت ایدئولوژیکی عصر نوسنگی می‌باشد. اساطیر سومری، مایه نخستین و پایه تمام هویت‌های ایدئولوژیکی اعصار جوامع طبقاتی را تشکیل می‌دهند. دوره‌های رنسانس، رفرم و روشنگری، مراحل هیستند که هویت ایدئولوژیکی تمدن سرمایه‌داری پایه اصلی آنان را پدید آورده است. ایدئولوژی سوسیالیسم در صدد بود تا به هویت ایدئولوژیکی تمدن جامعه بدون طبقه تبدیل شود. سرنوشت نظام‌ها بیش از هر چیزی با نبرد هویت ایدئولوژیکی تعیین می‌گردد. شکل‌گیری هویت ایدئولوژیکی به نطفه

بستن كودك در درون رحم مادر شباهت دارد. قدرت يك نظام اجتماعي ارتباط نزديكي با تكيه‌گاه هويت ايدئولوژيكي آن دارد.

هويت ايدئولوژيكي سالهاي 2000 با گذار از پايه‌هاي فلسفي تمدن سرمايه‌داري كلاسيك و نيز عملکرد رئال‌سوسياليسم شكل گرفت. بحرانهاي پايدار نظام سرمايه‌داري، نه با رستوراسيون فاشيستي و نه با مدلهاي رئال‌سوسياليسم قابل حل مي‌باشند. جنگها، انقلاب و ضد انقلابها، اين بحرانها را شدت بخشيده‌اند. به بياني ديگر با ورود به قرن 21، تولد دوباره هويت ايدئولوژيكي اجتناب‌ناپذير شده است. بر اين اساس، هر روز بيش از پيش آشكار مي‌گردد كه هويت ايدئولوژيكي قرن 21، "تمدن معاصر دمكراتيک" بوده و اين تمدن به رنسانس خلق‌ها تبديل خواهد شد.

عصر تمدن دمكراتيک، عصر تولد خلق‌ها و شايد بيش از آنها عصر تولد زنان مي‌باشد. زن كه داراي قدرت زاینديگي الهه مادر در دوران نوسنگي بود، در طول تاريخ جوامع طبقاتي همواره محكوم به شكست گرديده است. تاريخ از يك لحاظ، تاريخ مرد حاكم مي‌باشد كه همراه با جامعه طبقاتي به قدرت رسيد. خصوصيت طبقاتي حاكميت به همراه خصوصيت مرد حاكم بوجود مي‌آيد. در اين باره نيز، قاعده رايج؛ دروغهاي اسطوره‌اي و مجازات الهي مي‌باشد. در زير آن هم، حقيقت خشونت عريان و استثمار نهفته است. خصوصيت مردانه جامعه، هنوز هم به ارزيابي علمي پديده زن فرصت نداده است. عرصه‌اي است كه از دين بيشتر تابو انگاشته مي‌شود. در پشت پرده عنوان ناموس، در واقع غصب خائنه، مكارانه و خشونت‌بارانه حقوق و حقيقت زن نهفته است. اسارت هميشگي زن در دست مرد، از طريق محروم ساختن وي از هويت و شخصيتش در طول تاريخ، پديده‌اي است كه راهگشاي بروز نتايجي بسيار منفي‌تر از تشكيل طبقات بوده است. اسارت زن، يكي از معيارهاي كلي بردگي و انحطاط مي‌باشد؛ يكي از معيارهاي رواج دروغگويي، دزدی و خشونت در جامعه معيار پليدي و نوکري مي‌باشد.

معكوس ساختن اين تاريخ، بطور قطع نتايج بسيار مثبت اجتماعي به همراه خواهد آورد. تولد دوباره و آزادانه زن از طريق انقلاب نوسنگي معاصر، آزادي روشننگري و عدالت را بالاچار در تمام ساختارهاي زيربنايي

و روینایی جامعه پدید خواهد آورد. همگان را به ارزشمندتر بوده صلح در مقایسه با جنگ و ضرورت اعتلای آن قانع خواهد ساخت. زن موفق، به معنای جامعه و فرد موفق، در هر سطح خواهد بود. رشد دموکراسی در عرصه حقوق آزادی زنان، از یک ارزش و اهمیت تاریخی برخوردار است. از این لحاظ، قرن 2، به آغازی برای زن به پاخاسته، آزاد و نیرومند شونده تبدیل می‌شود. این پدیده، اهمیت بیشتری از رهایی طبقاتی و ملی دارد. هنگامه تمدن دمکراتیک، به عصر اعتلا و پیش از پیش پیروزی زن تبدیل خواهد شد.

## زن در خاورمیانه

خاورمیانه، در طول تاریخ، کانون تکوین اجتماعی و تمدن بشری نام گرفته است. مساعدت چهار فصل سال، جنگل‌های انبوه و قابل بهره‌برداری، دشتهای گسترده، کوهستانهای سنگر مانند، رودخانه‌های پرآب و خاکهای حاصلخیز، خاورمیانه را به صورت مرکز اسکان بشریت درآورده است. زمانی نزدیک به 15 هزار سال، نقشی زاینده در رشد و پویایی بشریت بازی نموده است.

تاریخ و فرهنگ به همراه تمدن و حیات، شخصیتها و جوامع جداگانه‌ای را در حدی غیر قابل قیاس با سایر مناطق در خاورمیانه آفریده است. اساطیر و شیوه‌های دینی اندیشه، به مدت هزاران سال در حافظه جامعه ادامه حیات داشته‌اند. چنان فرهنگی پدید آمده که تبدیل آفریدگار به آفریده‌ها و آفریده‌ها به آفریدگار به حالت اساسی‌ترین اندیشه و عقیده و حتی بندگی و پرستش این نظام را بعنوان والاترین هویت انسان در آورده است. جامعه و انسان خاورمیانه‌ای را در واقع چنان می‌توان انگاشت که خود را فدای تمام انسانیت کرده است.

ساختار ذهنیت در خاورمیانه، بطور اساسی بعد از سده‌های 8 تا 12 میلادی که می‌توان آن را دوره بلوغ اسلام نیز نامید، دچار پسرقتی عظیم گردید. در حالی که پایه‌های دانش و رنسانس در غرب تاسیس می‌گردید، ذهن در خاورمیانه به مرحله بسیار محافظه‌کار و ارتجاعی تنزل کرده بود. نوعی زندگی بی‌مبدا و صرفاً متکی بر نیروی نظامی در همه جا حاکم گشته بود. بر هیچ اصل معنوی - فلسفی تکیه نمی‌گردید.

اسلام تحکم یافته با اربابیت جنگی فتودالی، تا کنون هم تاثیرگذار بوده است. دگماتیسم و قدرگرایی به جز لاینفک زندگی شده است. قهر حتمی زندگی در خاورمیانه، تنها نه ناشی از بحرانها، بیکاری، درگیرهای بیشمار و بی‌معنی و جهالتها، بلکه از انتقام گرفتن از گذشته‌ای که بدان خیانت شده سرچشمه می‌گیرد.

سند قلب، دردهای عظیم و مهربانی، قهرمانی‌ها، خیانتها، نفرین و قدسیت، بسیار کم می‌باشد. خاکهای خاورمیانه که بیش از همه مظهر قدسیت خدایان بوده‌اند، اکنون دیگر نه یک، بلکه با خیانت‌هایی چند بعدی و مطبق با ضرب‌المثل‌هایی دروغین، با ماسک‌های خدایی میان تهی، و با کوتوله‌های رفاصه به سرزمین‌های بیابانی منفور تقسیم شده‌اند. همگی انقدر ساختگی، انقدر بی‌ادب، انقدر خائن به قول خود و آنقدر با واقعیات بیگانه‌اند که برای کوچک‌ترین منافع شخصی و خانوادگی، آن هم برای ارزش‌ترین‌هایش، انگار تمام ارزش‌ها را فروخته‌اند؛ از اقتدار کشورشان تا بدین حد کاسته شده است. نیازی به جهنم‌های دیگر وجود ندارد. بدترین جهنم‌ها درون کتاب‌های مقدس وجود دارند. حتی نشان دادن درگیری فلسطین - اسرائیل، برای بیان اینکه چگونه تاریخ منفور از مقدس‌ترین خاکها انتقام گرفته و آنها را به بیابانی برهوت تبدیل ساخته است، کافی می‌باشد. اما انتقام گیرنده واقعی، ارزش‌های بیشمار تمدنی‌اش است.

شخصیت و مرگ مادر با زاده‌هایش مشخص می‌شود. درخت رشد خواهد کرد، و هنگامیکه به بار نشست و دور و برش را با مشابه‌های خود پر کرد، می‌میرد. مرگ در واقع از ضروریات تولیدمثل و تکثیر است. درخت بلوط فرهنگ خاورمیانه، پدیده‌ای اینچنین است. درختی است. ریشه دوانیده و تخم‌هایش در چهار طرف دنیا پراکنده شده است. به دلیل بلوط بودنش به محض قطع شدن شاخه‌ها و تنه‌اش، دوباره جوانه‌ای جدید روی ریشه‌هایش سر برآورده و می‌خواهد به حیات ادامه دهد. بعلاوه، درخت بلوط، درختی است که برای نخستین بار در فرهنگ درختکاری در خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفت.

فرهنگ خاورمیانه پس از گرفتار شدن به بحران در 1000 تا 1500 میلادی، اصالت خویش را از دست داد. به دیگر سخن، به درخت بلوطی می‌ماند که بتدریج ریشه‌های آن برچیده شده است. به عبارتی دیگر؛ به

بازگشت تمدني ايجاد شده به گورستان اوليه خویش مي‌ماند. گورستان‌هاي عظيم همانند اهرام و زيگوراتها! تقريباً از هزار سال قبل، به غير از سکوت مرگبار گذشته‌ها هيچ مفهوم ديگري وجود نداشته است. خاورميانه در اثر زابشهاي بيشمار فرسوده شده و ديگر قادر به برداشتن گامي مبتکرانه و نوآورانه نمي‌باشد.

خلق‌هاي خاورميانه بسيار گريه مي‌کنند؛ براي شکستي که پس از آفريدن آن همه دستاورد به آن دچار شده‌اند. طبعي است که بسيار گريه کنند. خاورميانه به‌ويژه در هزاره اخير در سکوتي مرگبار گريه مي‌کند. اذانه‌ها، نواها، ترانه‌ها و سوزها آکنده از حزنند و همگي دعوت به مرگ مي‌باشند. هيچکدام از اينها تصادفي نيستند، بلکه گذشته‌ها را به زبان مي‌آورند. اگر عکس آن انجام مي‌گرفت، بي معنا مي‌بود. از اينجا، دليل عدم تأثير رويدادهاي جهاني برخاورميانه بهتر قابل درک مي‌شود. کسانیکه چنين پايه‌هاي اصلي داشته و سپس در چنين گورهاي عميقي دفن شده باشند، ديگران را درک نخواهند کرد. آنان مي‌خورده، هميشه مستند و يا هنگام تولد همچون مرده‌هايند. گذشته آنان اينچنين ناگوار و ناخشودني است. دليل ناخشودني بودنش آشکار است. اين تمدن را در چنين وضعيتي نمي‌توان به حال خویش گذاشت. کساني که آنرا رها کنند مرتکب بزرگ‌ترين خيانت مي‌گردند. کسانیکه اينچنين با خيانت درآميخته‌اند، غير قابل بخششند. خيانت نسبت به تمدن بسيار بزرگ بوده و خيانتکارانش فراوانند. به همين سبب جنبش‌هاي انتقام جويانه، بزرگ و پرشمارند. اما اين چه چيزي را نجات خواهد داد؟ بمير و بکش! غير از توسعه گورستانها چه فايده‌اي دارد؟ در خاورميانه، درگيرهاي ديني، ناموس و خانواده و مال و ملك بسيارند. بر سر بهانه‌اي ناچيز، جويهاي خون به راه انداخته مي‌شود. اينها بهانه‌اند؛ در بنياد تمامي اين خونريزها، شکستهاي عظيم و خيانتها نهفته است. وجود سنت انتقام خواهي بي‌دليل نمي‌باشد؛ از چنين گذشته‌اي منشاء مي‌گيرد و داراي چنين بنيادي است. جنابهاي هولناک بسياري روي مي‌دهند. ريشه آن نيز، همين تاريخ منفور است. تمام دستاوردهاي تمدني‌اش تصرف شده و مورد تجاوز قرار گرفته است. اين موضوع چنانچه درباره بسياري از ارزش‌ها انجام گرفته، اما در مورد زن و دختر معنای



نمادین خویش را یافته است. اگر پدیده‌ای به صورت نماد درآید، به معنای آن است که تقدسی بزرگ، به پلیدی مبتلا شده باشد. به همین سبب تاوان آن بسیار گران بوده و غیر قابل قبول می‌باشد. تراژدی، از اینجا و از این تاریخ نشات می‌گیرد.

پانزده هزار سال مادری کن، هر آنچه را لازمه انسانیت است بیافرین، بعد به وضعیت درمانده و ناتوان‌ترین بنده در آ. زادگاه اولین الهه باش، هر آنچه را لازمه انسانیت است بیافرین، بعد چون کهنه‌ای به کار آ و به کناری افکنده شو! جمله خدایان و عظمتها را بیافرین، سپس درمانده‌ترین بنده همگان شو! تمامی پیشه‌های روزی ده انسانیت را بیافرین، سپس گرسنه بمان! همگان را پناه ده، بعد بی سر پناه بمان! همگان را شمع‌ی فروزان باش، سپس در ظلمت بمان! هر کس را صدا شو، موسیقی و شعر بیافرین، بعد کر و لال شو! علم، منزلت و فن را بهر هر کس بیافرین، سپس خود، نادان‌ترین و بیچاره‌ترین بمان! بارگاه و سرسراها برای همه بیافرین، بعد محتیح کلبه‌ای بمان! آری! تمدن خاورمیانه نام این تضاد بزرگ و سخت دراماتیک است. چرا عشق‌هایش می‌سوزاند و خاکستر می‌شوند؟ اینها همه در این تضادها نهفته است. با این همه ارزش، قد بیافرا و سپس کوتوله شو! اینرا مگر سوختن زداید. پیوند دهنده اولین الهه و الهه باش، سپس زن و مردی گرفتار در پست‌ترین گداییها شو! این را مگر سوختن و سوخته‌شدن بزداید.

به یادآوری درد و نفرت‌آور حضور دوباره و آخرین بار الهه اینانا در مقابل خدای مکار و حيله‌گر و بر زبان راندن "مه‌های مرا بدهید" (ارزش‌های تمدن‌سازم) و همچنین ورود سرافرازانه او از اربو به اورک برای مبارزه با خودآلودگی‌اش، بسیار شگفت‌آور است.

خدایان مکار چابیدند و فروختند. زن را کاملاً به شکست محکوم ساختند. پس از شکست زن، نخستین محرومیت و فقیرشدن عظیم جامعه همانند يك سرنوشت، اجرای حکم خویش را آغاز نمود. بعدها انسان‌ها را به بردگی کشاندند. اعمال هر گونه استثمار از طریق ظلم و دروغ را بصورت حقی مقدس درآورد. بعدها به پیش بردن و توسعه این هر دو کار منفور را بعنوان بهترین هنر زندگی کردن شناساندند. قتل‌عام‌های فجیع و ساخت جنگ‌افزارهای مرگبار را توسعه دادند. خدایان و الهه‌هایی

که در کنار انسان‌ها بوده و بدانها نیرو می‌بخشیدند را به جان هم انداخته و به انتقام گیرنده‌هایی بی‌رحم تبدیل کردند. زندگی بهشتی جهان را به جهنم تبدیل نمودند. خاورمیانه، اینچنین مورد لعنت قرار گرفت. کشورها، اینچنین به شوره‌زار تبدیل شدند.

حال آنکه این منطقه، کانون پیشرفت مهد تمدن و آفرینشگاه واقعی انسان، زندگی، دانش و هنر از سوی زن بوده است. یعنی زن، آغازگر تاریخ در این جغرافیا بوده است. زن از همان روزهای نخستین تاریخ، نیروی اداره‌کننده، پیش‌برنده، تاثیرگذار و تعیین‌کننده بوده است و این نیروی خود را مدیون ارزش‌های غنی اکتسابی از زیستگاهش بوده است. در زیباترین مکان‌های این منطقه سکنی گزیده و حیات خویش را از آنجاها آغاز کرده است. این منطقه که به نام هلال حاصلخیز و یا هلال طلایی نیز مشهور است، از کوه‌های زاگرس آغاز تا شمال در امتداد کوه‌های توروس ادامه یافته و با رسم یک کمان به سوی سوریه و از آنجا تا کوه‌های کارمل در جنوب فلسطین امتداد می‌یابد؛ کاملاً شکل یک هلال به خود می‌گیرد. تاریخی را که زن در اینجاها آغاز ید، در عین حال که نیروی پیشاهنگ پیشرفت تمدن بوده است. میلاد زندگی هزاران ساله در محوریت زن نیز می‌باشد. این دوره، عصر زن است و زن در این جغرافیا خود را یافت. پایبندی به خاک و عالی‌ترین اشکال دمکراتیک، زمینه‌ساز ظهور اراده و اندیشه انسان از طریق یک سازماندهی زن‌محورانه، شیوه زندگی پرمفهوم متکی بر آزادی فراهم می‌شود؛ زن این زندگی را زیبا می‌سازد. وجود یک زیبایی‌شناسی هنری، انگ خود را بر این دوره زده است. زن با اینها هم خود را آفریده و هم اطرافش را زیبا ساخته است. حاصلخیزی خاک، عمیقاً بر روابط و پیشرفت ذهنی تاثیر گذاشته و انسانیت برای نخستین بار در همین جاها حرف زده است. محصول‌دهی به چنان درجه بالایی رسید که تقریباً در هر تماسش با خاک، یک اثر آفریده است. برای نمونه؛ اهلی کردن نخستین حیوان، کشت نخستین غلات، بنا نهادن نخستین روستا و بعدها شهر، تنظیم نخستین موسیقی و سرودن نخستین شعر و حتی پیدایش نخستین احساسات در این خاکها صورت پذیرفته است. نیروی پاسدار یک چنین جامعه پیشرفت‌های، زن بوده است.

در طول تاریخ، مشهورترین زنان در این سرزمین ظهور کرده‌اند و هر کدام از این زنان بعنوان الهه‌های آفریدگار و پاسدار حیات، جاودانه مانده‌اند. الهه‌ها نه بصورت موجوداتی مجرد، بلکه در بطن حیات و بعنوان جزئی از آن، هم در امر تولید، هم در امر آموزش و هم بعنوان اشخاصی فداکار و محترم شناخته شده‌اند. اساس مفهوم برکت با برخوردها، ایستارها و خصوصیت هدایتگری زنان مترادف گرفته شده و به دلیل آگاهی‌هایشان بر بسیاری از اسرار زندگی، حالت تقدس به خود گرفتند. الهه‌ها، نیروی ویژه زن را بسیار خوب سازماندهی کردند. آنان در عین زمان، انسان‌هایی با خصوصیات چند بعدی بودند. به دلیل زاینده بودنشان، هم ارز با خاک گرفته شده و با این ویژگی به رازق بودنشان برای تمام موجودات طبیعت ایمان آورده بودند. يك نظام زندگی متکی بر یکسانی و با جنبه‌های عدالت و صلح‌طلبانه را پایه‌ریزی کرده و با نوآوری‌های پیوسته، شخصا به پیشاهنگ پیشرفت‌ها تبدیل شده بودند. از سویی، از طریق قواعد و سنتی که همگان با رضای قلبی خویش آنان را به جای می‌آوردند، زندگی را سامان و بعنوان موثرترین نیروی بیان، شعر و موسیقی را توسعه داده بودند. الهه‌ها که دانسته‌هایشان را ظریفانه در نظام تحت اداره خویش به کار می‌گرفتند، و به ارزش‌های معنوی برای رشد انسانی، احساسات اولویت می‌دادند، جاودانگی را همواره مرتبط با نوشتن به شیوه‌ای دیالکتیک در نظر می‌گرفتند. این زنان که با نام الهه، هزاران سال توانستند در زندگی، از طریق نوشتن و پیشرفت همیشگی موفق باشند، يك الگوی ایده‌ال زندگی را از طریق نظام مخلوق خویش و نیز در شخصیت خویش برجسته ساخته بودند.

ایشنار، کهن‌ترین الهه شناخته شده می‌باشد. این الهه در آناتولی، به اسم "قبیله"، در مصر "اسیس"، در نزد سومریان، "اینانا"، در روم "ونوس" و در هندوستان به "کالی" معروف شده است. ایشنار دارای اصالتی بین‌النهرینی و بیانگر ظهور نخستین فرهنگ الهه‌گری می‌باشد. یافتن اسامی جداگانه، نشانگر قدرت تاثیرگذاری و شکل سازگار شده او در میان سایر خلق‌ها است. ستار، ریشه واژه ایشنار بوده و سترک به معنای ستاره می‌باشد. ایشنار که بعنوان شکل هماهنگ و حیات یافته خصوصیات کلیه الهه‌ها مورد پذیرش قرار گرفته است، به درازای هزاران

سال همواره قدسیت خود را حفظ و بصورت سمبل دوران نوسنگی - عصر زن - در تاریخ جای گرفته است. ریشه‌هایش را انچنان ژرف گسترانده است که حتی امروزه هم مشاهده این فرهنگ در زبان برخی خلق‌ها قابل دید می‌باشد. این شخصیت شکوهمند زن در سرآغاز تاریخ و نیز این فرهنگ که تولید اجتماعی و اهلی کردن را بصورت یک هنر درآورده و خود را بعنوان نخستین الهه‌ها آشکار نموده، هر چند پس از پیدایش جامعه طبقاتی با خطر هیچ‌انگاری و تحریف روبرو ماند اما بعدها دوباره پدیدار شده و بستر بسیاری از خیزش‌ها را فراهم ساخته است. مقاومت زنان نیرومندی چون "زنوبیا"، "سمیرامیس" و حتی "کلئوپاترا" و وفاداری شدید آنان به خاک نشات گرفته از این فرهنگ می‌باشد. این در حالی است که پیشاهنگان دینی و فلسفی، کسانی چون زردشت و مانی هم در واقع اندیشه‌های خود را با تکیه بر پایه‌های این فرهنگ آماده و نیروی اجرایی خود را از ریشه‌های تاریخی این سرزمین گرفته‌اند.

به رغم تغییر کاراکتر حاکم جامعه، یعنی گذار از یک ساختار زن‌محورانه به یک نظام مردسالارانه، ظهور برخی جنبش‌ها تحت پیشاهنگی زنان، نقش مشخص و قابل توجهی در سیر تاریخ دارد. یکی از این زنان، سمیرامیس است که در شکل‌گیری کاراکتر او، مهارت تاکتیکی در جنگ و ارزش‌دهی به زندگی انسان‌ها و همچنین تبدیل زیستگاهش به باغ بهشتی - باغهای معلق بابل را او ساخته است - منجر به افسانه‌شدن وی گردید. بطوریکه نام خود را به گوش زمان ما هم رسانده است. به رغم دور بودنش از آرزوهای فردی و هوس اقتدارطلبی و پایبندی به اصول، اما قادر به رهایی از یک پایان غم‌انگیز در برابر سیستم در حال رشد حاکمیت طلب (مردسالارانه) نگردید. به دلیل برخورداری از ویژگی‌های خلاقانه، انسانی و پایبندی‌اش به اصول، در برابر رشد سرطانی آرزوهای فردی سیستم و پلیدیهای آن قادر به تحمل نبوده، و برای رفع تمام ناهنجاری‌ها مایل به در پیش گرفتن روش‌های صلح‌طلبانه بوده است. جنبه‌های بارز سمیرامیس اینها بودند. این ایستار جالب توجه خود را از ویژگی‌های شخصیت زنان خودباور، آگاه و اصیلی گرفته بود که مدتها قبل از او کرده بودند. همچنین وفاداری زنوبیا به میهن و خلق، و نیز هوش و ذکاوت عملی و جنگاوری‌اش، او را به صورت قابل قبول‌ترین و

دوست‌داشتنی‌ترین ملکه درآورد. پس از تخریب زادگاهش، پالمیرا، از سوی امپراتوری برده‌داری روم، مرگی شرافتمندانه را بر یک زندگی پوچ اسارت‌بار، و بودن بعنوان فردی بی‌میهن و خلق را ترجیح می‌دهد. این موضع‌گیری از سوی مردمان منطقه، بسیار باارزش و بامفهوم دیده می‌شود. زنوبیا در واقع سمبل وفاداری زن به انسانیت و خاک است. نمونه‌دی بارزی از خدمتگزاری زن به جامعه و مبرا بودنش از هرگونه خصوصیت منفعت‌طلبی است. وطن‌دوستی در ملکه مصر، کلئوپاترا، بسیار بارز می‌باشد. او که برای حفظ موجودیت و یکپارچگی میهنش بسیار از خود مایه گذاشت، از جنبه‌های جذاب و تاثیرگذار زنانه خود به بهترین شیوه در برابر دشمنان استفاده نمود. زن در جریان شکل‌گیری اعتقاد چندخدایی، هنوز هم نیروی تعیین‌کنندگی‌اش در امر هدایت (جامعه) را به خدمت ایده‌الها در آورده بود. کلئوپاترا درواقع شخصیتی است که تاثیر ویژگی‌های سیستم حاکمیت مردگرایانه و نیز خصوصیات آن دوران بر بدنه اجتماعی مصر و هم بر موقعیت زن را در خود برجسته می‌کند.

از سویی؛ ظهور ادیان تک‌خدایی و مکاتب مختلف فلسفی پس از نظام ادیان چندخدایی در خاورمیانه، چندان جای تعجب نیست. همزمان با شکل‌گیری یک دیدگاه جایگزین برای نظام مادرسالاری در بابل، آشور و مصر، ساختارهای دینی نو ظهور، با معکوس ساختن تاریخ، محصولات و ساخته‌های مبتکرانه زن را به ملک مرد و نهادهای حاکمیت‌گرای او درآوردند. با آغاز کردن تاریخ از خود، خصوصیات پویایی، سازنده، مولد، هدایت‌کننده و تحول‌ساز زن را به مالکیت مرد درآورده و تاریخ او را هیچ انگاشته‌اند. جریانهای انسان‌گرا و صلح‌طلب که با زرتشت آغاز و با مانوی به فلسفه واقعی خود دست یافتند. هر چند تا حدودی تحت‌تاثیر سیستم حاکم نیز باشند. اما با انتقاد از نظام خشونت‌گرای مردسالاری ظهور یافتند. تقریباً همه اصول بنیادین زرتشت‌گرایی مشابه پایه‌های نظام زندگی مادرسالاری می‌باشد. ارزش و اولویت‌دهی به انسان، نشانگر درجه تاثیرپذیری آن از نظام مادرسالاری می‌باشد. پیدایش یک چنین جریان‌ی در دورانی چنان دشوار از سیستم برده‌داری که ویژگی بارزش، ارزش ندادن به انسان و شیوع انحرافات اخلاقی بود، بیانگر نیروی گرفته

شده از جامعه نوسنگي مي‌باشد. بسياري از ويژگي‌هاي نظام مدارسالاري را مي‌توان در عقايد ماني مشاهده نمود. در فلسفه حيات او، جايي براي جنگ وجود ندارد. ماني پاسداري از محيطزيست را بعنوان اصلي مبدياي در نظر مي‌گرفت، بریدن درختان و آلودن خاک را نيز، همانند نظام مدارسالاري رد مي‌نمود. برخوردی ارزشي و واقعا یکسان با زن - صرفاً نه بخاطر ترقی‌خواه بودنش در آن دوران - داشته است. ماني‌گرایی سنتزي از زرتشت‌گرایی، مسیحیت و بودائیسیم مي‌باشد. يك جریان فلسفي است که از پیوند بارزترین جنبه‌هاي انساني، صلح‌طلب و طبیعت‌گرای این سه دین تشکیل شده است. این جریان که بطور کلي معيارهاي زندگي زن‌محوري را مينا قرار داده بود از سوي سيستم حاکم بصورت تهديدي عظيم محسوب شده و درصد سرکوب و نابودي آن بر آمدند. ماني‌گرایی نيز همانند نظام مدارسالاري در ژرفاي سرزمين‌هاي خاورميانه نفوذ یافته و تلاشي فوق‌العاده براي حيات آبي و پالودنش از تمام "من‌گرایی‌ها" انجام داده است.

این سرزمین به همان صورت که بیانگر بزرگ‌ترین کان برکت در نگاشتن تاريخي شکوهمند بوده است، از طريق اشغال و استیلاهاي صدها ساله، با سرافکندي جامعه، توقف سير پيشرفت فرهنگ خلق‌ها، و رسیدن کامل حيات زن به نقطه فراموش‌شدگي آشنا شده است. هم با مفهوم‌ترین زیبایی‌هاي دوران نوسنگي و روي راستين دولت کاهني و طبقات - که نمایانگر بزرگ‌ترین انحطاط است - در این سرزمین‌ها پديد آمده‌اند. همچنين، سازمان‌یابی ریشه‌اي عشيره و قوانین آن پس از تاسيس امپراتوريهاي برده‌داري در این جا صورت پذیرفته است. هنوز هم این ساختار عشيره‌اي با تمام قدرت حکمفرمائي خویش را در این سرزمین‌ها ادامه مي‌دهد. به رغم تمام این موارد منفي، آداب، سنن و رسومات، با ایجاد گونه‌گوني‌هایی به حيات خویش ادامه داده‌اند. خلق‌هاي وفادار به ریشه‌ها، به رغم تمام فشارهاي بالا، براي حفظ هر چند پاره‌اي از ارزش‌هاي معنوي و آداب و سنن خود تلاش نموده‌اند. اما متأسفانه این ويژگي‌ها که اکنون بصورت امارت‌هاي بسيار کوچکي وجود دارند، بدليل کم‌معنا بودنشان، با اصالت‌هاي ناشناخته ادامه حيات مي‌يابند.

از سوی دیگر، خاورمیانه که منطقه وسیعی را در برمی‌گیرد؛ همانند موزاییکی است که شامل خلق‌های هند و اروپایی، سامی‌ها و حتی خلق‌های آسیای میانه می‌شود و از ساختاری بسیار غنی و فرهنگ‌های گوناگون برخوردار می‌باشد. پیدایش فرهنگ‌های مختلف خلق‌ها در مناطق جغرافیایی آن و شکل‌گیری يك غنای فرهنگی، یکی دیگر از ویژگی‌های دقت‌برانگیز خاورمیانه می‌باشد. همچنین پیدایش تمام ادیان در این سرزمین‌ها، بعنوان پدیده‌ای که خلق‌های خاورمیانه را عمیقاً تحت‌تاثیر قرار داده‌اند، جایگاه خاصی دارند. وجود دین‌های بسیاری در این منطقه، مستقیماً حیات مردمان آن را هم بصورت مثبت و هم بصورت منفی تحت‌تاثیر قرار داده است. به رغم آنکه خلق‌های خاورمیانه از عقاید دینی و اندیشه‌های جداگانه برخوردارند اما توده‌های مردم به مدتی طولانی در کنار هم و در فضایی صلح‌آمیز به سربرده‌اند. هنوز هم خلق‌هایی وجود دارند که در برابر ظلم و فشارهای فوق‌العاده طبقات حاکم به قیام و مبارزه برخاسته‌اند. از سویی، تا حالا هم اقشاری با مبنا قرار دادن منافع خویش، خلق‌ها را به دلیل تفاوت نژادی و دینی به جان هم‌دیگر انداخته و درگیرهای داخلی به راه می‌اندازند.

عربها بعنوان یکی از تاثیرگذارترین جوامع خاورمیانه به رغم آنکه دچار پراکندگی درونی‌اند اما از لحاظ استانداردهای زندگی اجتماعی تفاوت‌های چندانی بزرگی از خود نشان نمی‌دهند. اعراب که تحت‌تاثیر دین اسلام هستند، هر چند با جریان نوگرایی بطور قسمی آشنا شده‌اند، اما هنوز هم بطور عمده تحت‌تاثیر ساختارهای سنتی قرار دارند. گروه‌هایی با فرهنگ بدوی کوچ‌نشینی هنوز هم در جوامع عرب قابل مشاهده می‌باشد. حتی با زندگی یکجانشینی نیز دگرگونی‌هایی اساسی در معیارهای سنتی پدید نیامده است. جامعه عرب دارای ساختاری بسیار بسته و عقب‌مانده بوده و در آن حاکمیت مرد به شیوه‌ای خشن وجود دارد. زن در این جامعه که در آن خشک‌ترین مذهب اسلام؛ شافعی رواج دارد، نیز در درون نظام جامعه فتوئالی آن، با سنگین‌ترین مجازات دینی روبرو و در چارچوب شدیدترین تابوها قرار داده شده است. هر چند گشایش‌هایی در خصوص حقوق زنان در درون آن دسته از دولت‌های عرب که در راستای دمکراتیزه‌شدن گام برمی‌دارند مشاهده می‌شود، اما تمام

این گامها تحت نظارت دولت بوده و در سطحی بسیار نازلی هستند. به همین سبب، جنبش توده‌ای که راهگشای مشارکت فعال زنان و دگرگونی قابل توجه در این زمینه باشد، به چشم نمی‌خورد. به رغم بروز جنب‌وجوش در کل خاورمیانه در ربع آخر قرن بیستم، و رشادتها و قهرمانی‌های عظیم زنان، این امر به يك خطمشی ایدئولوژیکی و تعمیم یافته تبدیل نشده و صرفاً در راستای مبارزه ملی به موفقیتی نسبی رسیده است. مصرکه جزو یکی از کشورهای عرب است، با اتخاذ سیاست‌های غربی‌شدن تا حدودی به پیشرفت‌های اجتماعی دست یافته و تحت‌تاثیر همین مسئله، جنبش زنان نیز به سطحی از پیشرفت رسیده است. اما تبدیل آن به يك مبارزه عمیق جنسی بسیار ناکافی بوده و به چنان گشایش ایدئولوژیکی که در میان تمام قومهای زنان فراگیر شود، دست نیافته است. به‌ویژه در قوانین مصر، هنوز هم ارتجاع شدیدی در خصوص حقوق زنان وجود دارد.

کوتاه آنکه؛ عربها که پس از استخراج و بهره‌برداری از منابع نفتی به ثروت و سامان رسیده‌اند، به دلیل آنکه پیشرفت‌های سرمایه‌داری را با دینامیزهای خودی انجام نداده‌اند، شکل‌گیری منحرفی پیدا کرده‌اند. به همین دلیل، مبارزه آزادی زن تنها پس از جداسدن از ساختارهایی شدیداً قدرگرا و طرزتفکرهای آزادی‌جعلي و ترسیم راستایی صحیح از طریق مبارزه و خطمشی که بر پایه‌های اصلی خود اتکا داشته و دارای هدف دستیابی به شیوه زندگی زن‌محورانه باشد، می‌تواند به پیروزی دست یابد. هر چند زمینه این امر بسیار مناسب می‌باشد اما نیازمند نیرویی پیشاهنگ است.

مشارکت زنان در انقلابات کشورهای عرب بصورت کمی باقی مانده است. هر چند زنان در پیشرفته‌ترین سازمانها جای گرفته‌اند اما همواره با تاثیرات سنگین فئودالیسم و فشار قالبها و دگماهای اسلام غیر حقیقی روبرو مانده و گویی در جامعه به نقطه صفر رسانده شده‌اند. اگر امروزه هم وجود این تاثیرات را به شکلی سنگین در نظر بگیریم، مشاهده می‌شود که این انقلابها فایده‌چندانی برای جامعه و زن در بر نداشته و کاملاً عکس آن، باعث پسرفت و در مقایسه با تجارب گذشته، دفن‌شدن آنان در ظلمت و تاریکی شده است. به همین دلیل، هم جامعه و هم



زنان؛ نیاز حیاتی به روشننگری دارند که در این بین زنان باید بیش از همه آن را گسترش داده و بدان احساس نیاز می‌کنند.

یکی دیگر از باستانی و تاثیرگذارترین خلق‌های خاورمیانه، فارس‌ها می‌باشند. آنان که به درازی قرن‌ها تحت تاثیر دین زرتشت زندگی کرده‌اند، همزمان با نشر اسلام، مذهب شیعه - که می‌توان آنرا مذهب افشار رادیکال نامید - را اختیار نمودند. زنان فارس پیش از پیدایش مذهب شیعه، فعالانه در امور اجتماعی شرکت می‌جستند. برخورداری آنان از حق اظهار نظر و خودبیانی، ایستاری نیرومند در آنان پدید آورده است. تاثیر دینهای رایج آن دوران، دین زرتشت و دین مزدک در این خصوص فراوان می‌باشد. اما پس از استقرار اسلام، افت و خیزهایی فوق‌العاده در موقعیت زن پدید آمد. خشکی معیارهای اسلامی، زنان را کاملاً از زندگی اجتماعی دور ساخته است. بعدها با پیشرفت بسوی سیستم سرمایه‌داری، بستر توسعه قابل توجهی در روابط اجتماعی، آموزش، اشتغال و از همه مهمتر در شکل‌گیری فکری پدید آمد و برای مشارکت دوباره زنان در روند حیات، تا حدودی زمینه مناسبی فراهم گردیده است. هر چند تاثیرات ترقی‌بخش فکر سیستماتیک سرمایه‌داری در میان گروه‌های شهرنشین پدید آمد اما پس از تاسیس دولت اسلامی در 1979، جامعه و به‌ویژه زنان با واپسروی کامل مواجه شده و در مقایسه با گذشته، بر آنان قوانین واپسگرایانه‌تر فئودالی تحمیل گردیده است.

امروز که پیکای نوگرایی در جامعه ایران فزونی یافته است، سعی می‌شود تا در زمینه‌های گوناگون گام‌هایی برداشته شود. اکنون ناقدان نظام و طالبان رفم بیش از پیش به میدان آمده‌اند. اعمال قوانین ارتجاعی فئودالی در مورد زنان، یک چالش درونی و در حد قابل توجهی، پیکای و راهجویی به همراه آورده است. تجارب فراوان جنبش‌های زنان که قادر به حل چالش‌های جنسی و راهگشای خاص خود باشد، در ایران وجود دارد. در نظر گرفتن تجارب این جنبش‌ها بصورت یک سیستم و تبدیل آن به نظامی جایگزین، در محدوده یک نظام اجتماعی‌ای که از تجدید آلام و پسرفت پیشگیری کند؛ وظیفه مهمی است که باید در کوتاه‌ترین زمان بدان پرداخت.

زنان آشوري - سرياني، تحت اشغالي هزاران ساله و متعلق به خلق و جامعه‌اي محكوم به زندگي استعماري مي‌باشند. اين زنان در زير سايه خلقي نامنسجم و بدون ديناميدهاي داخلي زندگي مي‌کنند. زنان آشوري - سرياني از هرگونه امکان پيشرفت و آگاهي ابدي محروم مانده‌اند. نابودي اقتدار خلق، راهگشاي تصاحب زن از سوي مرد گرديده است. هزاران سال است که زن به يك زندگي برده‌گونه محكوم شده و از فعاليت‌هاي توليدي و کارهاي هنري دور نگه‌داشته شده است. به وضعيتي دچار گشته که سرافکننده، بدون اندیشه و ناآگاه از تاريخ و هويتش باشد. مردان نیز همچون زن بدون تاثير شده و به جاي خلق، جامعه و ملت بودن به خانواده‌هاي کوچک، گروه‌هاي محدود و افراد تقسيم شده‌اند. عدم برخورداري زنان آشوري - سرياني از سازماندهي و مبارزه، بازتاب ساختار اجتماعي اين خلق مي‌باشد. اين وضعيت عيني، فاکتورهايي را در برمي‌گيرد که سازماندهي، تکوين ملي - اجتماعي و مبارزه رهايي ملي را ضروري مي‌سازد.

آناتولي يکي ديگر از مناطقي است که موطن زايش، موزاييك تمدن‌ها و کهن‌ترين فرهنگها در تاريخ بشري و گهواره تمدن شکوهمند خاورميانه بوده است. حياتي متأثر از نيروي معنوي و مقدس الهه‌هاي زن به مدت صدها سال در ميان جوامع آناتولي - که از گذشته دور داراي ميراث تاريخي غني بوده‌اند - رواج داشته است. نشانه‌هاي انقلاب نوسنگي تا نواحی داخلي آناتولي وجود دارند. اين امر نشانگر بازتاب فرهنگ نوسنگي در آنها مي‌باشد.

دولت عثماني که قدرتمندترين و پرعمرترين تشکيلات سياسي ايجاد شده از سوي طوايف ترک در خاکهاي آناتولي مي‌باشد، پس از نشر اسلام رفته‌رفته توسعه يافته و بصورت امپراتوري در آمد. تمام نظام و روابط اجتماعي در امپراتوري غالباً فئودال عثماني، در چارچوب حقوق اسلامي و با قوانين شريعت تعيين شده بودند. به دليل حاکميت قوانين شريعت، در آمد خانواده نیز کاملاً در کنترل مرد قرار گرفته بود، به همين خاطر زن، محرم محسوب شده و در درون خانه و خانواده خویش محبوس گرديده بود. اين وضعيت، باعث در نظر گرفتن زن در درجه دوم و تعميق اين برخورد و نیز منزوي‌شدنش از جامعه گرديد. در کاخهاي عثماني

نقشي به غير از يك کالا مصرفي به زن داده نشده بود. زنان از هر نژاد و ملت از بازارهاي برده‌فروشي خريداري شده و بصورت كنيز در حرمهاي عثماني جاي گرفته و به منظور "مايه دلخوشي و خوشگذراني" پادشاهان و شاهزاده‌ها مورد استفاده قرار مي‌گرفتند. زنان حرمسراهاي عثماني كه كاملاً از حيات اجتماعي و فرايند توليد بريده بودند، يگانه امكان زندگي را در استفاده حداكثر از جنسيت و پيشكش كردن خود به به‌ترين شكل براي مرد مي‌ديدند. پس از تاسيس جمهوري تركيه به رهبري مصطفى كمال اتاتورك، بازسازي از طريق رفرمهايي به منظور فروپاشاندن پايه‌هاي سياسي و ايدئولوژيك امپراتوري عثماني صورت گرفت. اما اين روند، از غريزدگي، تقليدگرايي و سطحي بودن فراتر نرفته است. رژيم جمهوري، ايجاد سازمانهاي تحت كنترل و وابسته دولت را براي زنان تشويق نموده است. اما در عين حال اين سازمانها را تنها در درون مرزهاي خود به رسميت شناخته و اجازه رشد مستقل آگاهي را به آنها نداده است. وابستگي جنبش زنان به دولت باعث شده تا زنان از موقعيت سنتي رهايي نيابند. اعطاي زمينه آزادي ساختگي به زن تحت شعارهاي مدرن‌خواهي كماليسم، دگرگوني‌هاي اجتماعي ريشه‌اي پديد نياورده است. زن به دليل نظارت جامعه بر جنسيتش، از حسادت قبلي ناموس و غيره و همچنين از ارتجاع فرهنگ پدرسالاري رهايي نيافته است. بعلاوه، دوران رفرمها، سرنوشت جنبش زنان تركيه را از همان ابتدا به شكلي منفي تحت‌تاثير قرار داده و دولت از پيدايش سازماندهي‌هاي فراتر از ايدئولوژي رسمي ممانعت بوجود آورده است. اين سازمانها همچنان به دولت وابسته بوده و هيچگاه با نيروي ذاتي خويش رشد نيافته‌اند. کوتاه آنكه، جنبش زنان تركيه به دليل عدم برخورداري از يك رهنمود گسترده رهايي زن و داشتن مشكلات پيشاهنگي، در حالي كه با همين وضعيت دست به گريبان است، از جوابگويي مشكلات بسيار ريشه‌اي روشنفكري و تاريخي جامعه تركيه و به‌ويژه زنان تركيه و همچنين پيشبرد يك مبارزه آزاديخواهانه مناسب و ايفاي نقش در برآوردن نيازهاي فوري و ضروري تحولات اجتماعي بسيار بدور مي‌باشد. مسئله موسوم به آزادي زن و شخصيت زن، امروز به بدترين شيوه ممكن در تركيه تحليل مي‌شود. كپيه‌اي از امپرياليسم و جامعه وارداتي و از بالا، پديد آمده است. وضعيت

امروزي ساختار خانواده و حقيقت زن در ترقيه، ماکت و آخرين کشف منطق استثمارة بدون حد و مرز مي باشد. اين مسئله به جايي رسيده است که خانواده را به اضمحلال تهديد مي کند. به عبارت ديگر، کل جامعه با يك چنين تهديدي روبرو است. فاشيسم 12 سپتامبر، يك وضعيت تلمبارگي و عدم پذيرش از سوي جامعه را امروزه بصورت يك سياست درميان جامعه رواج مي دهد. به ويژه اين سياست، امکان عرضه زن به بازارها را بيشتتر فراهم مي کند. حقيقتا هم اگر به تحولات اين چند سال اخير نگاهی بيندازيم، مي بينيم که بي اصالتي، ذلت و پستي حاکم است. رفته رفته فروختن زن بصورت کالايي در بازارها و گسترش آن فزوني مي يابد. هاليوود امريکا به نام "يشيل جام" در ترقيه بازتاب مي يابد.

اکنون در دوران بازسازي که ترقيه به شدت نیازمند ارزش هاي دمکراتيکي چون تحول دمکراتيک، آزادي، يکساني و عدالت است، زنان با آغاز مبارزه براي ارزش هاي دمکراتيک در بستر جامعه، بطور اجتناب ناپذيري بايد براي اجراي معيارهاي دمکراتيک و ايجاد آشتي اجتماعي بسيج شوند. اين، وظيفه اوليه زنان تمام اقشار و کليه جنبش هاي زنان ترقيه مي باشد. زنان، فعال ترين نيروي پتانسيل در دستيابي خلق ها به همبستگي و نيروي وحدت، تنوع و غنا مي باشند. زنان مجبورند اين نيرو را در سازماندهي، مخالفت اجتماعي و پيشاهنگي براي هدايت نافرماني مدني فعالانه بکار بگيرند. از اينرو، اين جنبش ها بايد با برخاستن از بستر نابودي و پراکنده خود، براي پاسخگويي به نياز پيشاهنگي زنان محتيج روشننگري و آگاهي، ايفاي نقش کنند. به ويژه با يك نگرش عميق تحليلي در خصوص ايدئولوژي و تاريخ در حل مسئله آزادي زن و در عمل نيز با پيشبرد نيروي سازماندي آن، بايد نقش تاريخي تسريع کننده خويش را در رهايي اجتماعي بازي نمايند.

بطور کلي، انسان خاورميانه اي تقريباً در سطح عقب مانده ترين سيستم فکري در دنيا ننگه داشته شده، اشکال زندگي اجتماعي آن نيز تحت تاثير شديد نظام فئودالي و بدور از پيشرفت هاي معاصر بوده، همچنين از هيچ خصوصيت و کاراکتري که بيانگر و نشانگر ضروريات هويتي او باشد، برخوردار نيست. اکنون سرزمين هاي خاورميانه، آوردگاه جنگهاي بي پايان، خاستگاه دردهاي هميشگي و منزلگاه آشوبهايي

بی‌فرجام می‌باشد. انسان خاورمیانه‌ای در حالی که امکان انجام حرکتی ریشه‌ای به نام خود را ندارد، همچنین دارای روحیه‌ای ناامید و شکسته نیز می‌باشد. تا زمانیکه تیپ جامعه فئودالی در رئالیت خاورمیانه و حقیقت تمدن آن تحلیل نشود، رهایی از این بحرانها، درگیرهایی خونین و دردآور، اشکال استبدادی حکومتی، جمهوری‌خواهی منحنی، عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و دوره پر از بحران و گره‌های کور ممکن نمی‌باشد. سرچشمه بحران و بن‌بستها، مشکل ایدئولوژیک است. نوکردن هویت ایدئولوژیک، وظیفه تاریخی اساسی و نخستین است. جنبش‌های رنسانس، رفرماسیون و روشنگری به تاخیر افتاده در فرهنگ خاورمیانه، از این پس باید یکی شده و بصورت جنبشی یگانه درآید. تحولاتی که در این هر سه عرصه پدید می‌آیند، هویت ایدئولوژیک نوین را تعیین خواهند کرد. این، بیانگر تحولی بنیادین در عرصه ذهن و روح می‌باشد.

وجود تاثیرات ذهنیت فئودالی و قالبهای زندگی آن در حال حاضر، مصداق واقعیت مزبور می‌باشد. تا زمانیکه ساختار ایدئولوژیک کنونی تحلیل نشده و ایدئولوژی نوساز و پاسخگویی نیازهای این دوران آماده نگردد، بحران و بن‌بست جامعه قابل حل نخواهد بود. این نیز با رنسانس خاورمیانه، مفهوم مقدس خویش را یافته و با ذهنیتی نیرو گرفته از آن، باز زایش روحی صورت می‌گیرد؛ تنها در این حالت میتوان با تاریخ یکی شد و معاصر بود که این نیز به معنای آغاز یک جهش عظیم تاریخی می‌باشد. یعنی تجزیه، پراکندگی و نابودی فوق‌العاده ذهنیتی در ساختار اجتماعی خاورمیانه، تنها با یک انقلاب ایدئولوژیک قابل رفع می‌باشد. از اینرو، برای تبدیل‌شدن خاورمیانه به انتی‌تزلزم است عرصه‌های اجتماعی و سیاسی دمکراتیزه گردند. انجام آن از طریق رفرم و یا انقلاب، ماهیت مسئله را تغییر نمی‌دهد. عاجل‌ترین اقدام، دمکراتیزه کردن جامعه می‌باشد. چنانکه در تمام خیزشهای توده‌ای انقلابی نیز به چشم می‌خورد، پیشاهنگی آن را زنان انجام می‌دهند. زن، در وضعیت پرانرژی‌ترین عنصر دمکراتیک قرار دارد. زیرا تاریخ خلق‌های خاورمیانه به نوعی مشابه تاریخ زن می‌باشد. زن نیز از دوران نوسنگی به بعد از دوره خارج و محکوم به نابودی شده است.

از سویی، شرایط برای انجام يك خیزش آزادیخواهانه مساعد می‌باشد. روشننگری ذهنی‌ای که با انقلاب زن پدید آمده و از این نقطه آغاز می‌گردد، دارای چنان قدرتی است که تمام خاورمیانه را تحت‌تاثیر قرار دهد. زیرا هیچ منطقه‌ای وجود ندارد که تا این اندازه از ریشه‌ها و پیوندهای عمیق تاریخی برخوردار باشد. هر چند تلاش می‌شود تا این واقعیتها از خاطره‌ها زدوده شوند، اما خاورمیانه هنوز هم همانند گذشته از نیروی خود بازآفرینی برخوردار است. اگر زن و انسانیت در همین مکان نابود شده‌اند، بازآفرینی آنها نیز تنها در این سرزمین‌ها امکان‌پذیر خواهد بود. گنجینه‌ها در جایی که گم شده‌اند باز یافت می‌شوند. بسیار واضح است سرزمینی که از چنین تاریخ شکوهمندی برخوردار باشد، پتانسیل آفریدن حیاتی نو را دارد.

زن در جنبش دمکراتیک خاورمیانه دارای جایگاه ویژه‌ای است. در واقع، زن بعنوان نیروی خالق تمدن نوسنگی، تنزل مرتبه خویش را از سوی جامعه طبقاتی به هیچ وجه قبول نخواهد کرد. همواره به اقتدار مرد با دیده تردید نگریسته است. او کاملاً بر غصب حقوقش واقف است. ضعف و بیچارگی، او را در میان دردها و آلامی جانکاه قرار داده است. همچنین این وضعیت را هیچگاه سزاوار خویش ندانسته است. او در واقع بطور مخفیانه از فرهنگ الهه‌گرایی طرفداری می‌کند. هرگز به خداوندان مرد ایمان نیاورده است. همواره خود را در خلاء احساس کرده است. در حال حاضر احترام و عشقی که لایق زن باشد، وجود ندارد. او این وضع را با درد و نفرت احساس می‌کند. اینگونه اسارت در دست مرد را هرگز نبخشیده است؛ در واقع خود را نبخشیده است. او نیک می‌داند که مرد عاری از عشق و موجودی لندهور و بی اخلاق است. او می‌داند که مرد نمی‌تواند دوست داشته باشد. برعکس آنچه که تصور می‌شود، اعمال چنین تبعیض هولناکی درباره زن باعث نزدیک شدن او به علم شده است. زن پس از اینکه به حقیقتی ایمان آورد، هیچ نیرویی قادر به گسستن او از آن نخواهد شد. او همواره به حقیقتش وفادار می‌ماند. زنان به طور کلی و به ویژه زنان خاورمیانه، بدلیل برخورداری از چنین ویژگی‌ای جزو فعال‌ترین نیروهای جامعه دمکراتیک هستند.

پیروزی نهایی جامعه دمکراتیک توسط زن تحقق می‌یابد. زنان و خلق‌ها که پس از دوران نوسنگی ازسوی جامعه طبقاتی همواره تحت فشار و ستم بوده‌اند، اکنون به عنوان صاحبان اصلی جنبش دمکراتیک و سالم‌ترین سرچشمه اجتماعی، هم برای انتقام گرفتن از تاریخ و هم برای شرکت در روند رو به رشد تاسیس تمدن دمکراتیک و نیز برای تاسیس جامعه‌ای آزاد و یکسان ایفای نقش خواهند کرد. پیشرفت دمکراسی و ایجاد آنتی‌تز در خاورمیانه غالباً تحت رهبری زنان و سپس جوانان صورت خواهد گرفت. بیداری زنان و ایفای نقش تاریخی آنان در پیشاهنگی جامعه، از ارزش فوق‌العاده‌ای برای ایجاد یک آنتی‌تز برخوردار است. دنیای زنان، بینش، وجدان و عشق آنها، ماده اولیه ایجاد ارزش‌های تمدن جدید است. تحول تمدن‌ها با کاراکتر طبقاتی و حاکمیت مرد، باعث شده که زنان به یک آنتی‌تز قوی تبدیل شوند. زن در از بین بردن اختلافات طبقاتی و پایان دادن به اقتدار مرد، حتی از موقعیت یک سنتز نیز برخوردار است. بعبارتی، نقش رهبری زنان در روند دمکراتیزه کردن جوامع خاورمیانه در سطح جهانی، دارای ویژگی‌های تاریخی آنتی‌تز (به سبب خاورمیانه‌ای بودن آنان) و سنتز می‌باشد.

## زن در جامعه کردستان

---

رویارویی با وضعیتی که انگار [کردها] با وجودی که جزو سازنده‌ترین و قدیمی‌ترین خلق‌ها هستند، در تاریخ نزیسته‌اند، کم‌دی - تراژیک کرد در عصر ما می‌باشد. خلق کرد برای تاریخ، نقش مادری و گهواره را ایفا کرد اما اصول اخلاق در مورد او رعایت نشده و بعنوان خلقی که با بیش‌ترین بی‌توجهی با او رفتار شده و نیز قربانی پلیدترین خیانتها خواهد شد و حتی از اساسی‌ترین حقوق انسانی - که محق آنست - محروم مانده و از لعنت ابدی رهایی نخواهد یافت. ظاهراً به انسان‌های معاصر می‌مانی، اما باطنا از هیچکدام از ارزش‌های معاصر بهره نخواهی برد. حتی همچون سیاهپوستان، زرد پوستان و سرخ پوستان عصر مدرن و معاصر، سزاوار بردگی نیز نخواهی بود. در این وضعیت، با چنان کُرد بودنِ گرفتار آمده در دام مواجهی، که بی‌نظیر است. کرد نفی می‌شود، گفته می‌شود که

«چنین پدیده‌ای وجود ندارد». اما بزرگ‌ترین خطر نیز از ناحیه این «نیست» تصور شده و احساس می‌شود.

تاریخ بشریت تاریخ مبارزه آزادی و کسب هویت می‌باشد. مبارزات بیشماری به درازای تاریخ بشری با هدف رسیدن به آزادی صورت گرفته است. از این رو در بین‌النهرین، یکی از کهن‌ترین مکانهای اسکان بشریت، شدیدترین و طولانی‌ترین مبارزات تاریخ به وقوع پیوسته‌اند. در حالیکه جوامع شکسته خورده در این مبارزات از صحنه تاریخ زدوده شدند، جوامع پیروز با تاسیس دولت، قادر به دفاع از ارزش‌های تاریخی - فرهنگی و هویت خویش شدند. کردها، چرکسها، آشوریها و سایر گروه‌ها نتوانستند دولت خویش را پایه‌ریزی کنند اما از مبارزه هم دست برنداشته‌اند. آنان با حفظ پاره‌ای از ارزش‌ها تا به امروز رسیده‌اند. سیر طبیعی تکامل اجتماعی کردها بعنوان یکی از خلق‌های بین‌النهرین، به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و وفور سامانهای طبیعی سرزمینشان و در نتیجه جنگ‌های مداوم، دچار رکود شده و به همین خاطر بسیاری از ارزش‌های فرهنگی و معنوی خود را از دست داده‌اند.

تمامی شواهد تاریخی بر این واقعیت صحه می‌گذارند که خاستگاه اصلی کردها پس از پایان آخرین عصر بزرگ یخبندان، از 20000 ق. م به بعد در قوسهای داخل و حبه‌های خارجی خط توروس - زاگرس یعنی حوضه بالایی دجله و فرات می‌باشد. هم بررسیهای باستانشناسی، هم واژه‌شناسی (بافت زبانی) و هم اتنولوژیکی (ساختار جامعه عشیره‌ای) شواهد زیادی در این باره بدست داده و این حقیقت را به شکلی فراجانبه تصدیق می‌کند. مهمتر اینکه، از موقعیت منطقه و خلقی برخوردارند که انقلاب کشاورزی و دامپروری و عصر روستانشینی را پدید آورده و رشد داده‌اند. همچنین به اثبات رسیده است که اولین جامعه طبقاتی، تغذیه مادی و معنوی خود را از این فرهنگ گرفته است. از این مرحله به بعد در تاریخ مدون سومر تا تاریخ مدون یونان، کردها را «کورتی» - که در زبان سومری به معنی مردم کوهستانی است - می‌خوانند. نهایتاً این اصطلاح که توسط یونانیها از لویها برگرفته شده است، به کردینیا (سرزمین کرد) تحول یافته است؛ سلطان سنجر سلجوقی که تحت تاثیر زبان فارسی بود، این منطقه را بعنوان کردستان، مجدداً نامگذاری کرده است.



نامگذاریها از قبیل هوری، گوتی، کاسی، میتانی، نایری، اورارتو و ماد دنباله این سنت بوده و نامگذاریها بیست که در مراحل مختلف به دولت‌ها و کنفدراسیونهای عشیره‌ای اطلاق شده است. هدف، شناساندن آن دوران از زبان، فرهنگ و اتنیک بوده است. تغییر نام از سوی همسایگان - که با منطقه و گروه‌های اتنیک در ارتباط بوده‌اند - و خود آنان تحقق می‌پذیرد.

کردها در تمامی اعصار مهم اجتماعی، بعنوان خلقی پویا، مولد و خلاق ابراز وجود نموده‌اند. پویاترین خلق عصر نوسنگی، کردها هستند. این قوم آفریننده بزرگ‌ترین انقلاب اجتماعی مبتنی بر کشاورزی و دامپروری می‌باشد. در صدر گروه‌هایی که عصر نخستین را پدید آورده، عقاید الهی متکی بر نظام آسمان را پایه‌ریزی نموده و شیوه تفکر اسطوره‌ای را نظم بخشیده‌اند، کردها قرار دارند که از شرافت ماهیت قومی که همراه با بینش عشیره‌ای و رغبت دست نکشیدن از آزادی خود برای اولین بار در برابر برده‌داری و استعمار سومر مقاومت کرده‌اند، نیز برخوردارند. علت تداوم قدرت عشیره‌گرایی تا به امروز، با این حقیقت نهفته در اعماق تاریخ از نزدیک در ارتباط است. خلقی است که برای نخستین بار در برابر بردگی، پرچم آزادی انسانیت را برافراشته است. مقاومت آزادیخواهانه کردها که پایه‌ای اتنیک داشت، در تمامی اعصار نخستین به سرچشمه الهام خلق‌ها تبدیل شده است. در تاریخ خاورمیانه، اساسی‌ترین نیروی مردمی را که بیش از همه در برابر دولت برده‌دار مقاومت نموده، تسلیم آن نشده و آزاد زیستن بر قله کوه‌ها را بر ماندن زیر یوغ تمدن برده‌داری ترجیح داده است، همین کردها بوده‌اند. کردها در گسترده‌ترین و بلندمدت‌ترین حرکت‌های مقاومت‌طلبانه اتنیک در تاریخ، از جایگاهی ویژه و برتر برخوردارند. این مقاومت آزادیخواهانه در بین‌النهرین بالایی، در بیلاق‌های میدیا، اخلاق بزرگ آزادی را پدید آورده است. اراده و اخلاق آزاد زرتشت که از جایگاه عظیمی در تاریخ آزادی برخوردار است، سنتز و نقطه تمرکز همه این مقاومت‌های اصیل است.

---

تلاش‌های آزادیخواهانه در برابر مطلق‌گرایان اسلامی در قرون وسطی نیز باز در میان کردها بیش از هر جای دیگر به چشم می‌خورند.

زرتشت‌گرایی، علوی‌گری، مانی‌گرایی و طریقت‌های متنوع میسْتیک، نمایندگی مقاومت و میل به زندگی آزاد خلق را در برابر بردگی فئودالی برعهده دارند. مقاومت‌طلبی سنتی و عشیره‌ای ادامه می‌یابد. ناگوارترین رویداد این عصر، اقدامات مزدوران فئودال سنی در راستای تحمیل تدریجی از خودبیگانگی و خدمت به نظام بندگی، بر جامعه می‌باشد. خلق، طی تلاش‌های خود در راه هویت و زندگی آزادش تنها مانده است؛ با عمیق‌ترین خیانت حکام خود روبرو است. خانهای فئودال، رؤسای عشیره و شیوخ، خلق را به حالت ایزاری فاقد شخصیت، صرفاً جهت استفاده در موارد لزوم در راستای منافع شخصی و خانوادگی خود در آورده اند. عصر مقاومت قهرمانانه اَتیکِ سنتی بسر می‌رسد. همچنین بجای طریقت‌های اعتقاداتی اصیل، مرحله طریقت‌های فاسدی که به تمامی در راستای منافع خانواده، خاندان و دولت‌ها حرکت می‌کنند، فرا رسیده است. فسادِ فراگیر بر حرکت‌های اجتماعی در همه مناطق حکمفرماست.

در عصر بیداری ملی و دولت - ملت سرمایه‌داری، برای کردها نیز همچون تمامی خلق‌ها، مرحله نوینی آغاز می‌شود. جنبش‌های خلق کرد در این مرحله اشکال نوینی به خود می‌گیرد. ارزیابی دقیق این مراحل با ذکر جزئیات و با مبنا قرار دادن تشکلهای طبقاتی، از نظر شفاف‌سازی مرحله پیش رویمان و نیز اتخاذ موضعی صحیح، حائز اهمیت است.

زرتشت که در دوره گذار به نظام پدرسالاری در سرزمین ایران ظهور یافت، تأثیرات مهمی در شکل‌گیری روابط و حیات اجتماعی، آداب و رسوم و رشد فرهنگ کردها داشته است. مهم‌ترین نوآوری زرتشت، شناخت اراده آزاد انسان بود که در سایه نظام برده‌داری به وضعیتی دچار شده بود که حتی نمی‌توانست مالک سایه خود نیز باشد. از لحاظی، رهایی فرد از حاکمیت قدرگرایی مطلق خدایان برده‌دار است. او، حاکمیت اساطیر ریشه‌دار برده‌داری بروی ذهنیت و رفتارهای انسان را به مبارزه می‌طلبید. از اینرو زرتشت از ابراهیم رادیکالتر و مبارزتر بوده است. نقش وی در ایجاد ادیان تک‌خدایی هم، کمتر از حضرت ابراهیم نیست. قبل از پیدایش امپراطوری ماد - پارس، مقدمات بنیان ایدئولوژیک از طریق چنین

انقلابی در اراده فراهم می‌شود. بدون وقوع این انقلاب در اراده، پیاختن علیه نظام برده‌داری سومر و مصر سخت دشوار است. جهد و عظمت پیامبران در گذشته، تنها امکان ایجاد انعطاف و تحوّل محدود را می‌دهد. زرتشت، نیرومندترین مظهر این گرایش و انقلاب اراده است. همانگونه که اسکندر کبیر با تکیه بر استاد بزرگش ارسطو، برای اولین بار بزرگ‌ترین و نیرومندترین امپراطوری در تاریخ را تاسیس می‌کند، بنیانگذاران امپراطوری ماد - پارس نیز با تکیه بر اخلاق زرتشت، موفق به ایفای نقش خود می‌شوند.

زرتشت‌گرایی؛ سیستم اعتقادی‌ای ایجاد کرده که در آن به انسان، ارزش‌های انسانی، طبیعت و رنج ارزش قایل شده و از آنها پاسداری می‌کند. علاوه بر پذیرش زندگی اجتماعی، احترام خاصی را برای زنان منظور نموده و این را جزو مبادی خویش در نظر گرفته است. زرتشت، بانی و ناشر دین زرتشتی، درصدد حل معضلات اجتماعی محیط زندگی‌اش و جلوگیری از نابودی ارزش‌های معنوی برآمده است. او می‌خواهد اقدامی اساسی برای خاتمه بخشیدن به بی‌باوری، انحرافات شخصیتی، درگیری‌های دینی و کلاهبرداری و حیل‌کاری‌های رایج انجام دهد. زرتشت که اصول "پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک" را به فلسفه زندگی تبدیل نمود، در میان خلق‌ها نیز نوعی روحیه صلح، یکسانی و عدالت‌خواهی را پدید آورد. از این لحاظ با سرشت و طرز فکر زن نزدیکی نشان داده است. در آموزه‌های زرتشت، تمایزی بین جنس‌ها به چشم نمی‌خورد و مطابق تفکر خدایی او، زن و مرد در یک جا و بصورت برادر آفریده شده‌اند. از اینرو، زرتشت‌گرایی که از لحاظ دینی - اجتماعی، احترام خاصی برای زن و به‌ویژه مادر بودن آنان قایل شده است، تربیت فرزندان و به‌ویژه پسران را نیز با آگاهی بر ضرورت انجام وظیفه حفاظت کشور در برابر دشمنان و خطرات خارجی و همچنین آموزش بر اساس ضرورت پاسداری از مال، جان و ناموس را جزو وظایف اساسی و اولیه زنان تعیین نموده است.

وحدت این دو سنت نیرومند، یعنی انقلاب نیرومند اخلاق و اراده زرتشت در سنت کاوه آهنگر، سمبل مقاومت‌های صدها ساله عشایر با بکارگیری جنگ افزارهای آهنی، در 612 ق. م در شخص مادها به

امپراطوري آشور پايان مي‌دهد. در حقيقت، مبارزه صدها ساله در اين تاريخ به پيروي مي‌رسد. نوروژ نيز بعنوان جشن بهار، پس از فروپاشي اين حکومت زور از طرف تمام خلق‌هاي خاورميانه، واقعاً با شور و شوق بيشتري و بعنوان جشن آزادي گرامي داشته مي‌شود. همانطور که حضرت ابراهيم با خاتمه دادن به سنت قرباني کردن هر ساله کودکان - که يك سنت سخت ظالمانه برده‌داري بود - راهگشاي جشني بوده است، هر دو عيد نيز (نوروژ و قربان. م) نشانگر رهايي از سنن و آلت هاي سياسي نظام برده‌داري- که يك ماشين آدم خواري بود- مي‌باشد. عشاير کرد در اين دوره بصورت کنفدراسيون عشاير ماد سازماندهي و تشکيل دولت داده بودند. آموزه‌هاي زرتشت که بصورت دين رسمي امپراتوري ماد در آمد، تأثير ژرفي بر شکل‌گيري ساختار سياسي، اجتماعي و نظامي آنها بر جاي گذاشته است. به‌ويژه با فراهم آوردن اتمسفر يکساني و انسان‌گرايانه در عرصه حيات اجتماعي، امکان گام نهادن و مشارکت زن - در چارچوب معيارهايي مشخص - در امر توليد و زندگي اجتماعي را آماده نموده است. اما در اين مرحله نيز به دليل وجود تاثيرات سيستم برده‌داري، تنزل تدريجي مقام زن در ميان مادها آغاز مي‌شود. زن در چارديواري خانه از قدرتي هر چند محدود برخوردار و هنوز احترام گذشته‌اش را به سبب مادر بودن حفظ کرده بود. با گذشت زمان و برتري يافتن مرد، اندیشه و قدرت فکري زن در عرصه‌هاي اجتماعي، فرهنگي و به مرد وابسته گرديد. يعني از موقعيت سابقش دور مي‌گردد. اما به دليل نبود آمادگي مرد براي در دست گرفتن سکان نمايندگي عشايره و يا خانواده، زن توانسته بود بنا به سنتها هنوز هم از حق اظهار نظر و اجراي قوانين برخوردار باشد. اين مسئله نشان مي‌دهد که زن هنوز کاملاً به شخصيتي مطرود و کنار رفته تبديل نشده است.

عقيده يزدان‌پرستي(ايزدي) بعنوان برداشتي جداگانه، پس از تبديل تدريجي دين زرتشتي به ابزار فشار و حاکميت، از سوي عالمان ديني کرد و اقشار خلق به ميان آمد و بصورت ايدئولوژي مقاومت کردها در آمد. کردها در زير سايه اين عقيده توانستند در عرصه‌هاي زبان، فرهنگ و هنر به پيشرفت خود ادامه دهند. اما سیر طبيعي تکامل اجتماعي آنان، به دليل تداوم يورشهاي بيروني دچار رکود شده و تجزيه دروني در حد قابل

توجهی پدید آمد. از سویی، اکثر کردها با پناه بردن به کوهستانها درصد حفظ ریشه‌های نژادی خویش بر آمدند. زنان در این گروه‌ها از ویژگی مقاومت‌طلبی و پاسداری از هویت خودی، بیشتر برخوردار بوده و تقریباً به دلیل نبود تمایل به کشورگشایی در این مناطق، بعنوان ناقلان اصلی فرهنگ کردی تا روزگار ما ایفای نقش کرده‌اند. حتی امروزه گوهر میهن‌پرستی و دلبستگی به خاک که در نهاد زن کرد جای گرفته است، از همین دوران سرچشمه می‌گیرد. به دلیل مشارکت فعال این زنان در هر نوع فعالیت و حتی در جنگ‌های دفاعی، از شخصیتی خودباور و خوداتکا برخوردارند. اما این موضوع در آنان ساختاری خشن، مردمانه و بدور از سرشت زن نیز پدید آورده است.

دشت‌نشینان به دلیل وجود همیشگی حالت اشغال و جنگ، ساختاری جداگانه پیدا کرده‌اند. شخصیتی وابسته و زود سازگار شونده با نیروهای حاکم بیگانه در آنها پدید آمده است. از این رو، اسیمیلاسیون و ذوب فرهنگی در این مناطق بیشتر تاثیر گذار بوده است. افزایش شکاف بین گروه‌های کوه‌نشین و اقشار دگرگون شده دشت‌نشین، آثار نامطلوبی بر شکل‌گیری ملی کردها - که بتازگی تکوین خلقی را آغاز کرده بودند - برجای گذاشته و بمدت صدها سال، بزرگ‌ترین مانع فرا راه وحدت فکری و رشد آگاهی ملی آنان پدید آورده است. زن در این شرایط دشوار زندگی بیش از همه متاثر شده و از راه او - که مورد هر نوع فشار و سرکوب بود - انحطاط کل جامعه مورد هدف قرار گرفته است. زن مناطق دشت مجبور به اطاعت از نیروهای اشغالگر بیگانه شده و به موقعیتی در آمد که هر آن می‌توانست به کالا تبدیل شود. اطاعت و فرمانپذیری در سرشت زن کرد به خاطر بی‌اصلی‌اشی از دورشدن از گوهر راستین و هویت خودی بازتابیده که بصورت يك کاراکتر نیز شکل یافته است.

---

نقش کردها در دوره فتودالی و ادوار نزدیک، به تدریج کم می‌شود؛ سیر صعودی‌ای که در قرون اولیه داشته‌اند از آن به بعد روندی نزولی می‌یابد. اصلی‌ترین خلق و فرهنگ خلاق و باشکوه در سرآغاز بشریت، رفته رفته به مادری پیر تبدیل می‌شود. فرزندانی که درگهواره بشریت

رشد یافته‌اند، او را باز نمی‌شناسند. تراژدی کرد مادر این است. امروزه نیز این تراژدی به بیرحمانه‌ترین شیوه جریان دارد؛ در حقیقت، در برابر خیانت تاریخی‌ای که خود آنرا آفریده، شناساندن و طلب حق خویش، برایشان به مشکلی بزرگ تبدیل شده است. این وضع به ایستارحزن‌انگیز مادران در مقابل فرزندان ناخلف می‌ماند.

حملات اعراب در زیر چتر ایدئولوژی اسلام، جزو پرتاثیرترین حملات بر کردستان است. ایدئولوژی اسلام که بعنوان ابزاری برای ذوب خلق‌های دیگر از سوی اعراب بکار گرفته می‌شد، بیش‌ترین تأثیر منفی را بر کردها گذاشته و بصورت يك عامل ایدئولوژیکی در تفرق کردهای بشدت بیگانه با اصلتشان، ایفای نقش نموده است. حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کردها از طریق دعوت به ایدئولوژی اسلام که عرب‌شدن را بعنوان شرط نخستین تحمیل می‌نمود، عمیقاً دچار زلزله شده و دوره‌ای پر از آسیب و زیان‌بینی در تاریخ کردها آغاز شده است.

زن کرد که درصدد پاسداری از خود در برابر تأثیرات حمله اسلام بود، در زیر فشارهایی سهمگین دچار چروکیدگی کامل و درونگرایی شد. مرتبت پیشین زن در جامعه و حتی حرمت مادر بودنش از میان رفت. در این دوره همراه با رواج فرهنگ حرمسرا برای نخستین بار در میان کردها، گام‌های نخست انداختن زن بسوی پرتگاه انحطاط بر داشته شد. بدین ترتیب، انحطاط جامعه بسته کرد که در آن پدیده ناموس بسیار باارزش است، آغاز شد. از این پس زنان به چنان وضعیتی انداخته شدند که در بازارها خرید و فروش شده و حتی با یکدیگر مبادله می‌شدند. مرد که اراده اجتماعی کاملاً شکسته شده بود، به نشان دادن قدرت و حاکمیت خویش بر زنان دور و برش تمایل پیدا نمود.

اسلام در حالیکه در بسیاری از جوامع به زمینه رشد سیاسی تبدیل شد اما این امر در جامعه کرد صورت نپذیرفت و حتی تأثیر بسیار نامناسبی بر سازماندهی‌های بعدی نیز گذارده است. در دوره بین قرن 9 تا 11 میلادی که فشار نیروهای خارجی کم بود، فرصت ایجاد يك تشکیلات مستقل برای کردها فراهم شده و در نتیجه دولت کردی مروانی تاسیس گردید. این دولت به زمینه مناسبی برای نفس تازه کردن فرهنگ کردی تبدیل شد. آثار قابل توجهی در زمینه هنر و ادبیات کردی در

این دوره آفریده شد. اما رسوخ ایدئولوژی اسلام در میان کردها انچنان ژرف بوده است که این پیشرفت‌های مثبت هیچ بازتابی بر زندگی اجتماعی نداشته و سیاست‌های هیچ‌انگاری و بی‌هویت‌سازی اسلام در خصوص زنان همچنان ادامه، و حتی بعضاً حالتی مخربتر یافته است. بطور کلی اسلام، ویژگی‌های فرمانبرداری، قدرگرایی و برای دیگران زیستن را در میان کردها رواج داده و تاثیر توسعه‌بخش و وحدت‌آفرینی - همچون فارسها، عربها و ترکها - نداشته است. حتی کاملاً بر عکس، از روند رشد و تکامل تضادهای اجتماعی جامعه کرد جلوگیری کرده است.

پس از سقوط دولت مروانی توسط ترکها که از قرن 11 میلادی به بعد از سوی شرق آمدند، دوران صدها ساله تاسیس اتونومی‌های عشایر کرد با استقلال داخلی و تحت حاکمیت عثمانی آغاز شد. در این دوران، فتووالسیم در کردستان بسیار تحکم و تکامل، و در عمق ساختار اجتماعی آن رسوخ یافت. تاثیرات منفی خصوصیت شدیداً وحدت‌گریز و گریزان از ایجاد اقتدار مرکزی خودی در بین عشایر کرد، علاوه بر حیات اجتماعی و فرهنگی در هنر و ادبیات نیز بازتاب پیدا نمود. ویژگی محافظه‌کاری و تفرق‌گرایی کردها در این آثار به شیوه‌ای شگفت‌آور بیان شده است. در حماسه‌های "مم و زین" و "درویش عبدوی و عدول"، مانع‌سازی ارتجاع فتوودالی و اثرات منفی عدم شکل‌گیری وحدت اجتماعی را در راستای برآوردن خواسته‌های دمکراتیک و آرزوهای میهن‌پرستانه بر زبان می‌آورند. آنچه در این عشق‌های سوخته و زندگی‌های بر باد رفته تبلور یافته است، همان سرزمین به تاراج و میهن از دست رفته می‌باشد. چنانچه از این داستانها هم بر می‌آید، در آن دوران هیچ قدرتی قادر به دگرگونی نظام حاکم نبوده و در کل، آلام جامعه‌ای بی‌زبان تحمل می‌شود.

از سوی دیگر، "جمعیت تعالی کرد" در این دوره توسط فرزندان خانواده‌های اشرافی کرد ساکن پایتخت عثمانی تاسیس شد. اینان تحت تاثیرات انقلاب روشنگری اروپا و نیز رشد غربگرایی و مدرنیسم در میان عثمانیان قرار گرفته بودند. یکسری فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری در چارچوب این جمعیت صورت می‌پذیرفت. آثار ارزنده‌ای در ادبیات کردی خلق شدند. همچنین برای نخستین بار زنان کرد در چارچوب

فعالیت‌های سازمان، " انجمن زنان میهن‌پرست " گردهم آمدند. این سازمان که ارتقای سطح اجتماعی زنان را سرلوحه کار خود قرار داده بود، به قشری بسیار کوچک و یک گروه نخبه محدود ماند و به همین سبب هم عمری کوتاه داشت. البته شرایط آن دوران نیز در ناموفقی آن موثر بوده است.

پس از فروپاشی دولت عثمانی در اوایل قرن 20، جنگ آزادیبخش ملی با اتکا بر وحدت خلق‌ها در برابر اشغالگران کردستان و آناتولی صورت پذیرفت. خلق کرد و خلق‌های آناتولی دوشادوش هم به دلیل پایبندی و دلبستگی به ارزش‌های فرهنگی خویش در این جنگ فعالانه شرکت کردند. رژیم جمهوری که پایه‌های آن با پایداری و فداکاری‌های هر دو خلق بنا شد، بعدها با بروز خصوصیت آنتی‌دمکراتیک و توتالیتری، توازن طبیعی بین دو خلق در آن به هم خورده و شتاب و بُعد سیر نزولی این روند به ضرر کردها فزونی یافت. کردها برای زنده ماندن به مبارزه روی آوردند، اما در جریان شورش‌ها با قتل‌عام‌های گسترده روبه‌رو شدند. در نتیجه تحمیل سیاست‌های امحا و انکار گسترده، خلق کرد دچار زیانها و آلام فراوانی گردید. زنان فعالانه در این شورش‌ها شرکت جستند و با نشان دادن مقاومت‌هایی بی‌نظیر بر روند شورش‌ها تاثیر گذاشتند. زن کرد که از بسیاری لحاظ مورد ظلم و استثمار قرار می‌گرفت، در برابر سیاست‌های امحا و انکار استعمارگران، نفرت عمیقی در خود احساس نموده و در صف اول مخالفان قرار گرفت. او در مقابل مشکلات اجتماعی، هوشیاری از خود نشان داده و عشق و وفاداری‌اش به خاک و فرهنگ کردی را به مقاومت تبدیل کرد. از این رو در تمام عرصه‌های شورش قبول مسئولیت نمود. زنان کرد علاوه بر انجام وظایف عمومی به مقام فرماندهی هم رسیده و در قهرمانی و شهامت زبان‌زد شدند. " ظریفه " در کوچگری، "بسه" در درسیم و " پریخان" در آمد، در کنار رهبران شورش با نشان دادن لیاقت در هدایت و پیشاهنگی، نقش مهمی در اداره شورش‌ها بر عهده گرفتند. زن کرد از طریق قهرمانی‌های بی‌نظیر همین زنان به پاسداری از حیثیت و ابراز وفاداری به ریشه‌هایش بر آمده است. سنت مقاومت‌طلبی آکنده با رشادتهای رفیع در تاریخ کردها پدید آمده است و هزاران زن، قهرمانانه در این راه جان خویش را از دست داده‌اند.



جنوب کردستان (عراق) یکی از بخش‌های سرزمینمان است که تاریخش آکنده با دردها و مصایب است. درگیرهای آغاز شده پس از به هم خوردن توافق بین عشایر کرد و امپراتوری عثمانی، هیچگاه زمینه حل دست نیافته، به عبارت دیگر به راه‌حلی ثابت نیاانجامیده‌اند. جنگ‌هایی که با این شورش‌ها آغاز گردید هنوز هم به پایان نرسیده‌اند. اساسی‌ترین دلیل آن، اتکای جنبش‌های کردی از لحاظ ایدئولوژیکی بر نیروهای بیگانه - با وجود تفاوت‌هایی - و مینا قرار دادن منافع عشیره‌ای و گروهی و نیز نبود برنامه‌ای مناسب برای مقابله با ترفندهای قدرتهای حاکم خارجی و آثار مخرب جنگ‌ها می‌باشد. از سویی دیگر، سیاست‌هایی که نیروهای بیگانه در کل کردستان به اجرا می‌گذارند، از طریق روش‌های جنگ ویزه، تجزیه بافت اجتماعی را شدت بخشیده و تخریب‌اتی ژرف در ساختار اجتماعی به بار آورده است.

تا قرن 19، زن در جنوب کردستان فعالانه در جریان مبارزات جای گرفته و در عرصه ادبیات نیز وجود خود را ابراز داشته است. اما پس از قرن 20 مشاهده می‌شود که زن این موقعیت را رفته رفته از دست می‌دهد. زنان در درون این مبارزات بغیر از " حفصه خان نقیب" و " فاطمه محی‌الدین"، تاثیر چندانی بر جای نگذاشته‌اند. همچنین "لیلا قاسم"، دختر کردی است که در نزد تمام کردها بواسطه شخصیت مقاومت‌طلبانه و عاصی خویش به حماسه تبدیل شده است. او که فعالانه در مبارزه ضد استعماری عرب‌ها شرکت جسته بود، به دلیل ایستار جسورانه و مبارزانه‌اش به مقام قهرمان رفیعی رسیده و به مکتب مقاومت‌طلبانه زن کرد در تاریخ تبدیل شد. عدم موفقیت، به رغم نشان دادن این همه رشادت و مقاومت، بی‌باوری عمیقی را در جنوب کردستان بوجود آورده است. زنان به دلیل در نظر گرفتن معیارهای قبلی جامعه، در صفوف مبارزه هم چندان امکان دگرگونی نیافتند.

فقر و محرومیت در مناطقی که سطح تولید پایینتر از سطح خودکفایی است، به سرعت در حال رشد است. جنبش‌های روزمره جنوب به سبب برخورد سنتی با مسائل زن و اهمیت قائل نشدن برای نهاد خانواده، مانع از مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شده‌اند. زنان جنوب کردستان که پیشاهنگ بسیاری از قیام‌ها بوده‌اند و برای خاموش

کردن آتش جنگ‌های داخلی به پا خاسته‌اند، به دلیل برخوردهای پراگماتیکی جنبش‌های سیاسی از حق سازماندهی و نیرویابی بی‌بهره شده‌اند. به همین خاطر، ناعادلانه تمام آلام ناشی از سیاست‌های کلی را اجباراً تحمل می‌کنند.

در این بخش از کردستان، حقیقت خلقی نابود شده وجود دارد. شخصیتی نومید و دلشکسته، بی‌اراده و با دنیایی کوچک شکل گرفته است. زنان بیش از همه در چنین محیطی با نابودی روبه‌رویند. معیارهای اسلامی تداخل یافته با ساختار ارتجاعی عشیره‌ای و فئودالی، زن را کاملاً ساکت و به میزان فراوانی پیکایوی حیاتی نو در او را ضعیف ساخته است. در مناطق جنوبی‌تر این بخش، هنوز هم ختنه کردن زنان رایج است. با این حال، نوعی ساختار تنگ و تقلیدی خرده بورژوازی در میان کردها ساکن مناطق عرب‌نشین و یا کردهای همسایه با آنان پدید آمده است. این وضعیت منجر به بروز پیشرفت‌هایی بی‌پایه در ساختار اجتماعی گردیده است. در میان زنان نسبتاً باسواد شهری، طرز فکری منحرف و ارتجاعی‌ترین برداشت آزادی رواج یافته است. لمپنیسم و بورژوازی بی‌بنیان و رشد یافته در بستره فئودالیسم، در تمام عرصه‌های زندگی خود را حاکم ساخته است. بنا به دلایل مادی و شرایط بسیار عقب‌مانده زندگی، براحتی از زنان سواستفاده می‌شود. رواج گسترده فحشا و فساد اخلاقی زنان نیز از همین مسئله ناشی می‌شود. نظام کنونی، زن را کاملاً به مرد وابسته ساخته و در نهادهای سیاسی - اجتماعی نیز برای وی نقشی قابل نشده است. زنی فاقد حق بیان، درونگرا و تقریباً تنها در این طوفان زندگی شکل گرفته است.

مشکلات مشترک کلیه زنان؛ استثمار اقتصادی و سواستفاده جنسی، و نیز قتل بدون محکمه به محض آگاهی از خطایی اخلاقی از وی در بیرون می‌باشد. در این باره، خودسوزی زنان نشانگر تحمل‌ناپذیری وضعیت زندگی در جنوب کردستان است. زن ضمن اینکه در پدیده فحوش و همچون کالا به کار گرفته می‌شود، در درون خانه نیز بدور از امور سیاسی - اجتماعی قربانی قوانین سنتی می‌شود.

در این بخش از سرزمینمان به رغم کوچهای گسترده و کشتارهای دسته‌جمعی، همچون حلبچه، هنوز هم پایبندی بسیاری به ارزش‌های

گوهرین خودی وجود دارد. زن جنوب بعنوان نیروی اصلی میهن پرستی، با پاسداری از فرهنگ و زبان کردی، جایگاه ویژه‌ای در انتقال این ارزش‌ها به نسل کنونی داشته است.

کردستان شرقی (ایران)، اولین بخش از سرزمینمان است که از سایر بخشها جدا گردیده است. به دلیل جدایی دراز مدت و در نتیجه اعمال سیاست‌هایی ویژه، بی‌باوری عمیقی در باره اتحاد ملی پدید آمده است. به رغم این، یک احساس قوی میهن‌دوستی در بین خلق وجود دارد. عواطف شدید و حسرت جدایی چندین قرن، پس از قرن 18، در ادبیات و به‌ویژه در اشعار بازتاب یافته است. در آثاری که به دستمان رسیده، عشق به میهن و حسرت کردستان در آنها به تصویر کشیده شده است که این موضوع نشانگر بزرگی دردها می‌باشد. این خواسته‌ها و آرزوها پس از سقوط دولت کردی مهاباد و کشتارهای بعدی به میزان قابل توجهی فروکش شدند، اما همواره بصورت احساساتی عالی وجود داشته‌اند. جامعه کرد در این بخش به گروه‌های سوران، کرمانج، گوران، اورامی، لر و کلهر تقسیم می‌شوند که در میان هر گروه نیز منافع عشیره‌ای و خانوادگی مینا قرار می‌گیرد. از این رو، پراکندگی و تجزیه درونی وجود دارد که به عامل اصلی شکست و ضعف مبارزات این بخش نیز تبدیل شده است. پایین بودن نرخ سواد و اشتغال در برخی مناطق و بهبود نسبی آن در مناطق سوران‌نشین به بروز تفاوت‌های فرهنگی و رفته رفته جدایی انجامیده است.

قیام‌های پی در پی این بخش پس از مدتی مشخص به دلیل نبود امکان برقراری مذاکره و وحدت، از سوی دولت مرکزی سرکوب شده‌اند. همچنین تبلیغاتی مبنی بر ناممکن بودن وحدت درونی کردها و تداوم همیشگی این وضعیت به راه انداخته می‌شود. تلاش قابل توجهی برای ایجاد نفاق و تفرقه بین کردها انجام می‌گیرد. این سیاست‌هایی که قسماً موفقیت نیز بدست آورده‌اند در میان خلق نوعی وابستگی به دولت بر مبنای کسب منافع مادی و جاسوسی را پدید آورده است. این امر در بین مردان رواج بیشتری دارد. وضعیت زن در درون خانواده مشابه سایر بخشها می‌باشد. ارتجاعی‌ترین مکانیسم‌های فشار و استثمار به کار گرفته می‌شوند که این یک، با سیستم بنا شده بر پایه‌های قوانین

اسلامی شدت و قوام بیشتری پیدا می‌کند. هرگونه مخالفت زنان، با شدیدترین شیوه سرکوب می‌گردد. مرتبت، نحوه رفتار و کردار زن با جزئیاتش در قوانین درج و کلیه برخوردها نیز در چارچوب این قوانین تعیین شده‌اند. رژیم که از پتانسیل اعتراض و مخالفت زنان می‌هراسد، از مشارکت آنان در امور سیاسی و مدیریتی ممانعت بعمل می‌آورد. زنان کرد حتی از آن حقوق نسبی که زنان فارس از آنها برخوردارند، محروم بوده و تمام راه‌های دستیابی آنان به آگاهی و کسب قدرت، بسته شده است.

زنان مناطق کوهستانی فعالانه در امر تولید زراعی شرکت می‌کنند و از شخصیتی مقاوم و عاصی برخوردارند. میزان ارتباط این زنان با دنیای بیرون ناچیز و سطح سواد در میان آنان پایین است. این زنان، بسیاری از ارزش‌های فرهنگی و قومی کردها را نیز حفظ کرده‌اند. اما در عین حال در زیر فشار معیارهای فئودالسیم در هم شکسته شده‌اند.

آن دسته از زنانی که با سایر خلق‌ها در ارتباط بوده و از پیشرفت نسبی برخوردارند، به سبب بسته بودن نظام حاکم، تنها به برداشتن معیارهای اسلامی تمایل نشان می‌دهند. قشر باسواد و قسماً دارای امکان اشتغال، تمامی مشکلات کنونی را به رژیم اسلامی ربط داده و صرفاً برای یافتن چاره و رهایی فردی می‌کوشند. رشد فساد اجتماعی ناشی از رواج مصرف و تجارت مواد مخدر و نیز شیوع پدیده قاچاق، باعث شده که زنان در درون خانواده شدیداً بصورت ابزار سواستفاده جنسی در آیند.

با وجود این، زنان شرق کردستان به رغم وجود تاثیرات شدید معیارهای فئودالی اسلام، قشری‌اند که بیش از همه در قیام‌ها و مقاومتها جای گرفته‌اند. در بسیاری از مقاومتها تاریخی فعالانه شرکت کرده، اما هیچگاه به نیرویی که بتواند با آن خود را مطرح کنند دست نیافته‌اند.

---

کوچک‌ترین بخش از سرزمینمان، جنوبغربی کردستان (سوریه)، است که با وجود شباهتهایی، تفاوتهایی نیز با سایر بخشها دارد. در مناطق همجوار کردستان جنوبی (عراق)، تاثیرات ملی‌گرایی ابتدایی حاکمیت

دارد و در مناطق شمالي و نزديك به كردستان شمالي، تاثيرات رژيم تركيه به چشم مي‌خورد. بعلاوه، كردهاي ساكن در مناطق همجوار عربها، بطور مشخصي از سياست‌هاي تعريب متاثر شده‌اند. اين گونه‌گوني در شكل‌گيري شخصيت زنان هم تاثيرگذار بوده است. زنان به دليل محدود بودن روابطشان، ويژگي‌هاي زباني و فرهنگي خويش را حفظ کرده‌اند. نهاد خانواده از قدرت بسياري برخوردار بوده و معيارهاي خانوادگي در ايجاد روابط تعيين‌كننده مي‌باشد. زنان، خانواده را براي جلوگيري از ذوب‌شدن در درون نظام مبنا قرار مي‌دهند، اما در بطن خانواده، وابستگي شديدي بين اعضا پديد آمده كه به مانعي فرا راه آنها تبديل شده است. زنان فعالانه در امور توليدي، به‌ويژه زراعت شركت مي‌كنند. سطح آموزش و پيشرفت در برخي مناطق پايين و در برخي ديگر بالا مي‌باشد. مهاجرت گسترده به شهرهاي عرب‌نشين منجر به موفقيت سياست‌هاي اسيميلاسيون دولت شده است. رشد قسمي سرمايه‌داري در درون نظام بصورت مدرستي و غرب‌زدگي و شيفتگي به مظاهر غربي انعكاس يافته است. تضادها از طريق اعمال سياست‌هاي خاص دولت تقريباً منجمد شده و پيكايها و خواسته‌ها ريشه‌اي نيستند. در چنين جامعه‌اي كه تضادها در آن تقريباً به مرز جمود رسيده است، تمام امور حالي سطحي، بي‌اهميت و تك‌جانبه مي‌يابند. اين امر هم باعث سادگي بيش از حد شخصيت و دوري از تحقيق و مطالعات مي‌گردد. گريز از انجام دگرگونيهاي اساسي، زندگي كردن با خياليهاي ناچيز و ممنون از وابستگي خويش، بصورت خصوصيات بارز شخصيت در مي‌آيند. كردها هرچند از سطح آموزش نسبتاً مناسب هم برخوردار باشند اما از امكان اشتغال در سازمانهاي دولتي بسيار بي‌بهره‌اند. حاكميت فرهنگ عربي در مدارس، اماكن كار و از سويي حاكميت فرهنگ كردي در محيط خانواده، به بروز تضادي بزرگ مي‌انجامد. اما به واسطه شكل‌گيري جامعه‌اي راكد و بدون تضاد از سوي نظام حاكم، اين تضاد به پيشرفتي نمي‌انجامد. ميزان مخالفت با مكانيسم‌هاي فشار و استثمار دولت تنزل يافته است. مخالفت، انتقاد و يا بازخواهي از نظام ناممكن است. دولت چنان نهاد مقدسي كه بايستي بدان ارزش و احترام فوق‌العاده‌اي قابل شد. يعني نظام كاملاً در نهاد افراد رسوخ کرده است.

از همان آغاز مبارزه‌مان در تمامی مناطق، خلق کردستان جنوب‌غربی و به‌ویژه زنان فعالانه در جریان مبارزه شرکت کرده و از هر لحاظ خود را نامزد مبارزه ساخته‌اند. این امر تأثیر مثبتی بر سایر بخشها نیز بر جای نهاده است. در این باره، آموزش‌ها و سازماندهی مستقیم رهبری بسیار موثر بوده است. شرکت گسترده زنان در امر مبارزه، پایه‌های نظام را به لرزه در آورده و نوع برخوردهای دولت را هم دگرگون ساخته است.

پس از شکست شورش‌های کردی به دلیل برخورداری از طرزتفکر ملی‌گرایی ابتدایی، محرومیت از پایه‌های ایدئولوژیکی و نبود نیروی سازماندهی و برنامه‌ای صحیح، اقدامات علیه کردها حالتی سیستماتیک‌تر یافته است. استعمارگران با اعمال سیاست‌هایی خاص، درصد دور ساختن خلق کرد از ارزش‌های ملی و معنوی و با استفاده از روش‌های بی‌هویت‌سازی و زدودن ماهیت فرهنگی آنان، درصد حاکم‌شدن بر جامعه و تمام نهادهای آن بر آمده‌اند. نهادهای خانواده، آموزش، دین و حقوق در هر چهار بخش از کردستان، بعنوان ابزارهای اصلی اسیمیلاسیون مورد استفاده قرار گرفته‌اند. با وجود تفاوتی در هر بخش، این نهادها در شکل‌گیری شخصیت و خصوصیات کردها موثر بوده اما نهاد خانواده بیش از همه تأثیرگذار و تعیین‌کننده بوده است. استعمار باعث ضعیف‌شدن ارزش‌های مشترک ملی و اجتماعی شده و از این لحاظ خانواده در واقعیت جامعه کرد که صرفاً به مرزهای عشیره و خانواده محدود می‌باشد، نقطه اساسی را تشکیل داده و بدین شیوه به نهادی تبدیل شده که زمینه‌ساز ارتجاع خیلی خطرناک ایدئولوژیکی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی باشد. سیاست‌های خاص استعمار و مکانیسم‌های فشار و استثمار در کردستان، خانواده‌ها را به مرکز فرمان‌پذیری و قبول ظلم تبدیل ساخته است. خانواده کردها در مقابل دریافت هیچ گونه نفعی، برده‌وار به دولت وابسته شده‌اند. همچنین به بدترین شیوه تحت تأثیر سنت‌های فئودالی قرار گرفته‌اند. استعمار، جامعه را در ارتجاعی‌ترین حالت نگه داشته و از سوی دیگر، تمامی نهادهای ملی - اجتماعی را نابود ساخته است. در انجام این وضعیت، خانواده‌ها به شکلی ناقص رشد یافته و این امر در کردستان بصورت سیاستی خاص در آمده است. فرد کرد محروم از ارزش‌های ملی

و آزادیخواهی، با تمام نیرو به خانواده روی آورده است. چنان می‌پندارد که با تشکیل خانواده و دنیا آوردن فرزندان پشمار می‌تواند ادامه حیات دهد. اما با در نظر نگرفتن شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، آینده‌ای مطمئن برای نسل فردا آماده نکرده است. کودکان چنین خانواده‌هایی، شخصیتی جاهل، لمپن، ناآگاه و بی‌اصالت می‌یابند.

واقعیت خانواده در کردستان، کاملاً یک درام است. خانواده بعنوان محیطی پر از هیاهو و آشوب به یک مثلث شیطانی می‌ماند که در آن اندیشه‌ها دفن، اراده به سخره گرفته و انسان‌ها کاملاً نابود شده‌اند. در این میان، مرد کرد که در بیرون با هر نوع تحقیر و استعمارگران رودررو می‌ماند و در عین حال کلیه جوانب منفی اقتدارطلبی را در شخصیت خود حمل می‌کند، دق دل خود را بر سر اعضای خانواده خالی می‌کند. همین امر در او نوعی حس کاذب اقتدارگری را پدید می‌آورد و از راه تحمیل فشار بر خانواده، نیاز و حسرت رسیدن به قدرت، پادشاهی و استبدادگری خود را برآورده می‌سازد. مرد کرد واقعا در برابر دولت، روابط اجتماعی، و کسب ارزش‌های ملی - معنوی خود ناتوان است. اما در درون خانواده با زن روابطی استبدادگرانه برقرار می‌کند. تمام هم و غم مرد، برده و وابسته نگه داشتن زن به خود می‌باشد. مرد کرد که در برابر حاکمان دست به سینه می‌ایستد، حاکمیت و برتری جنسی خویش را بر زن تحمیل کرده و تلاش می‌کند تا شکست و فرومایگی در برابر سیستم استثمارگر و موقعیت بد اجتماعی‌اش را از این طریق تلافی کند. بدین شیوه در خود یک احساس دروغین اقتدار و حاکمیت‌گستری پدید می‌آورد. عدم برخورداری از روابط سالم سیاسی - اجتماعی و فشارهای اقتصادی، او را بیشتر در تنگنا قرار داده و وخیم‌شدن وضعیت، او را شدیداً در دام غرایزش اسیر می‌سازد. مرد در این اوضاع نابسامان، یگانه میدان اقتدار خویش، خانواده را به اطاعت‌پذیری از خود مجبور ساخته و از اعمال هر گونه فشار و خشونت پرهیز نمی‌کند.

افراد و به‌ویژه زنان پس از تربیت در چنین محیط خانوادگی‌ای به درون یک اتمسفر بسیار نامناسب اجتماعی رانده می‌شوند. این خانواده‌ها در لبه پرتگاه قرار دارند و در این بین، زنان در خطرناک‌ترین وضعیت به سر می‌برند. آنان نه تنها از آزادی بیان و اندیشه برخوردار نیستند بلکه حق

لب باز کردن هم ندارند؛ نه تنها برخورداري از قدرت تصمیم‌گیری، بلکه نمی‌تواند مطیعی درست و حسابی باشد! شدیدترین نوع فشار و استثمار در مورد زنان اعمال می‌شود. زیرا مردی که در بیرون کتک می‌خورد، فشار و آزار می‌بیند، دق همه آنها را بر سر زن خالی می‌کند. به بیانی، بی‌شخصیت‌سازی شدیدی که در مورد زن کرد به اجرا در می‌آید و همچنین دردهای عظیم او، تنها از زن بودنش ناشی نمی‌گردد، بلکه در عین حال، آخرین حدی که کلیه نتایج نامطلوب و منفی سیاست‌های استعماری و مزدوری در او تمرکز می‌یابد، باز هم زن کرد است. هر که دارای پول و اندکی قدرت باشد، می‌تواند زن دلخواهش را همچون کالایی بخرد. تعداد زنان متاهلی که هنوز به سن 14-15 سالگی نرسیده و هیچ آگاهی در زمینه زندگی ندارد، غیر قابل چشم‌پوشی است. به نام یک همسر خوب و یا دختر خوب خانواده، خارج از اراده‌اش به بردگی محکوم می‌شود. بدون ارزش دادن به آرزوها و عشق‌های زن، با او همچون ماشین تولید مثل و خدمتگزار بر خورد می‌شود. زن همواره مورد تحقیر واقع، بدون زبان و بیچاره رها شده و همیشه همچون کالایی بدان نگریسته می‌شود. بی‌زبانی و ناتوانی زن، پدیده‌ای طبیعی و خودبخودی نیست بلکه مرحله‌ای است از پیشرفت نظام روابط کنونی. وقتی پرستاری دشوار کودکان، محرومیت اقتصادی و فشارهای سیاسی - اجتماعی هم بر آن اضافه شد، زن از حالت انسان بودن بسیار دور می‌شود. به رغم تمام این دشواریها و ناملایمتی‌ها و در درون ساختار بسته، فئودال و سنتی جامعه کرد، زن توانست زبان، فرهنگ کردی و ارزش‌های اجتماعی را حفظ نماید. آنکه بیش از همه در نهاد خویش به گوهر ملی و روح میهن‌پرستی نزدیکی دارد، باز هم زن کرد است.

وجود فرهنگ نیرومند الهه مادر دوران نوسنگی، هنوز هم در نزد مادران کرد به شیوه‌ای بارز به چشم می‌خورد. زنان کرد با حفظ ادعاهایشان، چندان احترام قلبی و وابستگی حقیقی به دین، فرهنگ، و شیوه زندگی سیستم مرد سالارانه از خود نشان نمی‌دهند. از عصیان و سرکشی آنان به محض یافتن فرصت مناسب، چنان بر می‌آید هر آنچه را که قبول نموده‌اند در اثر وجود فشارهای مادی و معنوی و تحمیل سنتها بوده است.



مبارزه رهایی ملی به رهبری PKK در کردستان، زلزله‌ای شدید در ساختار شخصیتی زنان بوجود آورده و رفته رفته با جای گرفتن در امر سیاست، جنگ، تشکیلات و مدیریت به شیوه‌ای وسیع درصدد آشکار ساختن قدرت دگرگونی خود و جامعه برآمده است. این سطح پیشرفت زنان کرد، فرم خانواده، مرد و کاراکتر شخصیت کرد را تجزیه و در شکل‌گیری دوباره آن، گام به گام ارتجاع موجود را از میان برداشته است. فرد کرد که همواره به خاطر دیگران زندگی کرده بود، این بار به پاسداری از فرهنگ و هویت خویش به میدان آمده و به رغم تمامی سرکوبها و فعالیت‌های انحراف‌ساز استعمارگران از مبارزه و مقاومت خویش دست برنداشته است. از این لحاظ، انقلاب کردستان به همان شیوه که بعنوان انقلاب رسیدن به میهن و خلق به میان آمده باشد، در عین حال، انقلاب جستجو و بازآفرینی زن نیز می‌باشد.

#### جای نتیجه

هم اکنون کردها به عنوان مظلوم‌ترین ملت خاورمیانه، درصدد دفاع از خود و پایداری می‌باشند. تبعیض اعمال شده خارجی و ساختار فئودالی و عشیره‌ای جامعه کرد باعث شده که آنان در شرایط عقب‌مانده‌ای بسر ببرند. جامعه کرد از فشار این گیره‌های داخلی و خارجی به هیچ نحو رهایی نیافته است. ایدئولوژیهای دینی و ملی، همانند سایر ملت‌های خاورمیانه، نقش مثبتی در رشد سیاسی کردها نداشته است. اسلام و ملی‌گرایی برای عربها، فارسها و ترکها مفید بوده، زیرا قادر به ایجاد دولت و کسب هویت ملی خود شده‌اند. اما این دو عامل، نقش اساسی در اسپمیلاسیون کردها داشته‌اند. دین اسلام فئودالی و ایدئولوژی ملی‌گرایی سرمایه‌داری، هیچگاه به راهنمای کردها تبدیل نشده، بلکه باعث مارژینال‌شدن آنان گشته است. کردها بعنوان يك ملت فقیر روزگار می‌گذرانند و مردمانی هستند که بیش‌ترین خیانت را از سوی تمدن‌ها به خود دیده‌اند. به دلیل عقب‌ماندگیهای اجتماعی و ملی، همواره از ارزش‌های فئودالی و عشیره‌ای بهره گرفته و به مراحل پیشرفته‌تری دست نیافته‌اند.

این توضیحات مختصر نشان می‌دهد که تنها راه پیشرفت کردها در شرایط موجود، تحول دمکراتیک می‌باشد. پایان اعتبار گرایش‌های دینی و

ملی و فروپاشی نظام‌های فئودالی - عشیره‌ای سبب می‌شوند که شانس کردها در دستیابی به یک سازماندهی دمکراتیک افزایش یابد. رشد دمکراسی و رعایت اصول آن در سطح دنیا، روند مزبور را تحت تاثیر قرار خواهد داد. اعمال فشار کشورهای دنیا برای رشد دمکراسی در عراق، همچنین رشد اسلام دمکراتیک در ایران و رشد دمکراسی معاصر در ترکیه، همگی در راستای تامین منافع رژیم‌های حاکم در آن کشورها قرار می‌گیرد. رشد دمکراسی در این کشورها، تمامیت ارضی آنها را به خطر نخواهد انداخت. تمام این تحولات خارجی و داخلی سبب شده‌اند که برای اولین بار فرصت چاره‌یابی دمکراتیک مسئله کرد فراهم گردد. کردها باید به ضامن اتحاد در یک چارچوب دمکراتیک تبدیل شده و از حالت یک نیروی جدایی‌طلب و شورشی برای کشورهای که در آنجا زندگی می‌کنند، خارج شوند. شتاب‌گیری دوره دیالکتیکی فرآیند دمکراتیزه‌شدن، حل مسئله کرد را برای طرفین ضروری می‌سازد. راه آن نه شورش و جدایی‌طلبی، بلکه سازش دمکراتیک و صلح خواهد بود. برای اولین بار در تاریخ، فرصت برداشتن گام‌های موفقیت‌آمیز مشترک جهت ایجاد دمکراسی از سوی خلق‌های خاورمیانه فراهم می‌گردد.

تاریخ، در این مرحله نقشی استثنایی را به ملت کرد محول کرده است. تقسیم کردها در کشورهای خاورمیانه، اکنون برای آنان یک امتیاز می‌باشد. حتی مسموم‌شدن خلق کرد با ملی‌گرایی نیز نتیجه‌ای مثبت به بارآورده است. اگر خلق کرد در خود تحول دمکراتیک بوجود آورد، در کشوری که زندگی می‌کند، ملت آنجا را نیز وادار به انتخاب راه‌حل دمکراتیک خواهد ساخت. در گذشته، کردها به یک وسیله جدایی‌طلبی و آلت دست بیگانگان تبدیل شده بودند. امروزه بر خلاف گذشته، تحقق آزادی، صلح و برادری را تضمین می‌نمایند. جنبش کرد، پایه اصلی وحدت دولت و حفظ تمامیت ارضی می‌باشد. از این پس، کردها در هر جایی که زندگی می‌کنند، توسعه دمکراسی و آزادی را در خاطر‌ها متجلی خواهند ساخت.

کردها در ایران برای ایفای این نقش تاریخی، گام‌هایی استوار در راه ایجاد جمهوری دمکراتیک اسلامی و یا سیستمی مدرن‌تر برخواهند داشت. در عراق در چارچوب یک فدراسیون دمکراتیک به ضامن اصلی

تشکیل "عراق دمکراتیک" و "یا" فدراسیون عراق " تبدیل خواهند شد. در ترکیه نیز برای پیروزی جمهوری دمکراتیک و لائیک با گامهایی حساب شده و دمکراتیک، نقشی اساسی ایفا خواهند نمود. از سویی، نقش آنان در تاسیس سوریه دمکراتیک را نمی‌توان دست کم گرفت. بدیهی است که ایفای موفقیت‌آمیز این نقشها، تاسیس فدراسیون خاورمیانه را تضمین خواهد کرد. آنان به نیرویی اساسی در ایجاد صلح و دمکراسی در خاورمیانه تبدیل خواهند شد. کردها برای انجام این وظایف و ایفای نقش تاریخی خود با استفاده از علم و سازماندهی و تحت پیشاهنگی یک استراتژی واقع‌بینانه به سوی پیروزی گام خواهند داشت.

## بخش چهارم

تاریخ در عصر تمدن دمکراتیک بار دیگر نقش مهمی در خاورمیانه برای کردها قائل می‌شود. همانطوریکه در سپیده‌دمان تمدن، مادران و پدران کرد نقش مهدیت (گهواره بودن) و زیربنای تولد تمدن را در عصر سومریان ایفا کرده‌اند، امروزه نیز در همان دیار، در مقام ایفای خود بعنوان خلق اساسی در تولد تمدن دمکراتیک هستند. خلق کرد، در حین دمکراتیزه نمودن خود، تمدن برخاسته از بین‌النهرین را نیز به دمکراتیزه شدن وامی‌دارد. در اینجا هم، قشری که مهم‌ترین و موثرترین نقش را ایفا می‌نماید، بدون شک زنان می‌باشند. حذف جزمیات بزرگ، ارتجاع و سلطه موجود مرد در خاورمیانه، فقط با تحقق رنسانس زن در خاورمیانه میسر خواهد شد. زنان کرد که پیشاهنگی این امر را بر عهده خواهند گرفت، ضمن قرار داشتن در مقام نیروی اصلی در هر چهار بخش کردستان، با همبستگی نیرومندی که با جنبش‌ها، نهاد و ارگانهای مترقی دمکراتیک زن ایجاد خواهند کرد، همچنین از طریق سازماندهی‌های مشترک، به ضامن صلح و دمکراسی که در منطقه پیشرفت خواهد نمود، نیز تبدیل خواهند شد.

## ظهور PKK در کردستان

دیالکتیک تاریخی خلق کرد به رهایی از حصار کشیده شده بدوران متکی است. از تمدن سومر گرفته تا نظام بین‌المللی امروزی، با زیر منگنه قراردادن پدیده کرد سعی در تسلیم و تجزیه کردن آن شده است تا همواره بصورت یک آلت کاربردی مورد نیاز جهت استقرار نظام مطلوبشان در دست نیروهای حاکم باشد. هرگاه عده‌ای در برابر این وضع بپا خاسته‌اند، صاحبان نظام بلافاصله دست بکار شده و پس از ضرب و شتم عده‌ای، بقیه را دستگیر نموده است و عده‌ای را نیز به شیوه‌ای دردناک تادیب کرده و بدین ترتیب، در مدار دلخواه خود به حرکت

درآورده‌اند. تشریح این اسارت چنبرگونه کردها در بطن تاریخ تمدن، موضوع ارزیابی‌هایی گسترده است. به ویژه تاریخ در سده اخیر بحق تاریخ پست‌ترین توطئه‌هاست. توطئه‌گری، عنوان مهارت در سیاست و دیپلماسی بوده و خلق کرد قربانی تاریخ توطئه‌های بروز و رشد یافته از زمان ظهور جامعه طبقاتی تاکنون است. آنان که با آن برخوردی دوستانه داشته‌اند، شمارشان تا حدی ناچیز است که می‌توان از آنها طرف‌نظر نمود. زیان‌هایایی هم که مدعیان نمایندگی خلق به خود و خلق رسانده‌اند، از توطئه‌گران خارجی چیزی کم ندارد. نظام با پشتیبانی‌های داخلی و خارجی خود، توطئه‌گری را بحالت يك طرز زندگی درآورده است. بطوریکه همچون يك بیماری واگیردار در حال شیوع است.

ایستار کردها در برابر این امر چندان نیرومند نبوده است. چرا که آنکه وظیفه‌اش نگرهبانی باشد، نمی‌تواند خلاقیتی از خود نشان بدهد؛ همواره با نام دیگران نظارت می‌کند. مزدوری سنتی کرد، از این لحاظ ماهیت بی‌مصرف‌ترین، خائنانه‌ترین و پست‌ترین طبقه‌ایست که تاریخ بخود دیده است. بی‌شک در تنگنا قرار گرفتن از چهارسو، تاثیری تعیین‌کننده در این امر دارد. اما باز هم بسیار توخالی بوده و حتی در شرایط بسیار مساعد هم همچون بازچه‌ای بکار گرفته شده، و ماهیتاً، قادر به گام نهادن در مسیر هیچ پیشرفتی منظم، باورمندانه و سازنده نیستند، شورش‌هایی هم که آنرا پیشاهنگی نموده‌اند، بخاطر مینا قرار دادن منافع ناچیز خانوادگی و بکاربرده شدن از سوی دیگر نیروهای خارجی ناموفق مانده‌اند و از سرآغاز تاریخ تا به امروز، این ویژگی همواره در جهت منفی سیر کرده است.

کردهای نخستین در نظام برده‌داری سومر، با استفاده از جنسیت زن به انحطاط کشیده شده و همدست خود گردانیده شدند. دختران آموزش دیده معبد، کاملاً در این امر تاثیرگذار بودند. انکیدو، یعنی کرد آزاد جامعه کمون اولیه از راه این دختران پرستشگاه، در اندک زمانی از کوهستان به پایین آورده شده و به شهر عادت داده می‌شود. بار دیگر انکیدوها نمی‌توانند سرشان را از بلا برهانند. دیگر کلید فتح سرزمین‌های کوهستانی به دست آمده است. کبک صید شده در کوهستان به قصد شکار دیگر کبکها بکار برده می‌شود.

گیل‌گمیش در سفر مشهور خود و در عزیمت به سوی کوه‌های زاگرس - نزدیک‌ترین کوهستان - انکیدوی پرورش یافته در همان جا را به همراه خود می‌برد. ماهیت انکیدو، بعنوان مظهر نخستین کرد مزدور، از جریان افسانه به راحتی قابل درک است. انکیدو، گیل‌گمیش را درست به سمت صاحبان سرزمین کوهستان هدایت می‌کند. قوم خود را شکار خواهد کرد. هوواوا (خومبابا) اولین انسانی بود که در کوهستان با وی برخورد نمودند. از او بعنوان نگهبان کوهستان یاد کرده و او را بسان درنده‌ای نشان داده‌اند. ولی در اصل، بزرگ (رئیس) عشیره بوده و از میهنش دفاع می‌کند. اما از شکست به‌دست گیل‌گمیش که دارای سلاح‌های سازمان پیشرفته‌تر و موثرتر است، رهایی نخواهد یافت. بدین ترتیب اولین جنگاور آزادی کرد - که نامش تاریخ آمده است - به اسارت درخواهد آمد. گیل‌گمیش می‌خواهد هوواوا را نیز بعنوان مزدور نگه دارد. اما [انکیدو] چه دلیل از دست ندادن حاکمیت خود و یا هراس او بدلیل حضور در جنگل باشد (از تعلق به سرزمین خود در هراس باشد. م)، چه از ترس جایگزینی، گیل‌گمیش را راضی به قتل وی می‌کند. گیل‌گمیش با کشتن هوواوا، مرحله‌ای خونین را آغاز می‌کند. این داستان در واقع بیانگر یک رابطه و تضاد دیالکتیکی از این دست است که مدت مدیدی به طول می‌انجامد. کوه - دشت، عشیره - شهر، شاه - عاصی، میهن‌پرست - مزدور و متضادهایی از این دست، حکایتهای نسل به نسل نشر یافته را به شکل داستان در می‌آورد. نکته حائز اهمیت در رابطه با موضوع ما، بیان پیش‌ترده حکایت دردناک‌گرد در این اولین داستان مکتوب و آغاز تاریخ توام با توطئه کردها می‌باشد. سرزمین‌هایی که نفوذ بدانها بدون وجود یک مزدور پست داخلی اصلاً امکان‌پذیر نخواهد بود، با کمک و راهنمایی خائنانی که اغلب در جامعه شهری با استفاده از جنسیت زن به پستی کشانده می‌شوند، سقوط می‌کنند. از آن روز به بعد، این تاریخ عمق و گسترش یافته و ادامه خواهد یافت. آنچه درخت را بر زمین می‌افکند، کرم‌هایی است که در درونش پرورش یافته‌اند! از همان آغاز مراحل اساسی تاریخ، همواره اینگونه شخصیتها در برابرمان ظاهر شده و پیوسته مهر لعنتی خود را بر شکست‌های تراژدیک خلق کرد خواهند زد.

رابطه و واقعیت زندگی منحط بین دو جنس، به حالت يك گرداب بلعنده فرد در درياي اجتماعي و فرهنگي کرد درآورده شده است. در بروز چنین واقعي، زنهای جامعه تعیین‌کننده بوده است. فرد کرد به محض پا گذاشتن به عرصه‌اي که دولت و سياست را در رده بالا مرتبط مي‌سازد، همواره به مثابه انکيدو گرفتار شده است؛ بمدت هزاران سال، این گردونه توطئه تاريخي بواسطه واقعي که جنس زن و مرد در آن گرفتار آمده‌اند، عمل نموده است. زن، بدون آنکه نيازي به طرح جنبه ذهني مسئله پيش بيايد، به چنان وسيله انحطاطي تبديل شده است که از کارآزموده‌ترين جاسوسان خبره نیز پيشي بگيرد. زن در نظام دولتي کاهنان سومري، اساسي‌ترين وسيله رام کردن است که مرد را به نظام، سياست، دولت وابسته نموده است. چگونگی تربیت انکيدو، گوهر نظام را به صراحت تبیین مي‌کند.

در واقع PKK نيروي سازمان‌يافته يك جنبش انقلابي و آزادي‌خواه گسترده است که عليه این نخستين توطئه‌گري، نخستين ضد انقلاب که در حقيقت خلق کرد بر ضد خاورميانه، زن - مرد و بشریت صورت گرفته است و همچنين به عنوان نتیجه طبيعي دبالکتیک تاريخي در میان کردها ولي با نام تامامي خلق‌هاي خاورميانه و کل بشریت، پديد آمده است. تشکيلات داراي پایگاه اجتماعي اگر موفق به استحكام باورمندان و آگاهانه با ريشه‌هاي خود بوده و مبارزه را اينگونه آغاز کنند، تاريخ بار ديگر تجديد حيات يافته و با استفاده از روابط و تضادهاي موجود درصدد يافتن حيات تحت شرايط نوين برمي‌آيد. در این معنا، هر سازماندهي، يك دخالت اجتماعي است. بمحض ظهور، قبل از هر چيزي تامامي فرمهاي موجود حيات را بازجويي و محاکمه مي‌نمايد. ضمن يکي‌شدن با آنهاي که از درجه اعتبار ساقط نشده‌اند، براي آفرينش فرمهاي جديد با فرمهاي فاقد شانس حيات وارد مبارزه‌اي همه جانبه مي‌شود. مبارزه ممکن است از بُعد ايدئولوژيکي به بُعد خشونت کشيده شده و عرصه‌هاي زيادي را در برگيرد. از آنجايکه مرحله، مرحله مرگ و زندگيست آن به شيوه سپري شدن دردناک و خونين آن به‌ويژه در شرايط ظهور سپري مي‌شود. این امري گريزناپذير است. در پايان جنگي فرسايشي جوانب قابل حيات از موارد فاقد آن تمميز داده مي‌شوند. در این دوره موسوم به دوران

انقلابی در صورتیکه مبارزه با عمق کافی و شیوه‌های صحیح به انجام برسد، جوانبی که باید از بین بروند عموماً از بین می‌روند. اقدامی که باقی می‌ماند، آغاز دوران نوسازی است. کلیه این مراحل در عین حال، به مفهوم رستاخیز تمامی واقعیت‌هایی که جامعه در طول تاریخ به خود دیده است (قهرمانی‌ها و پستی‌ها، حقایق و انحرافات توطئه‌گرانه، زیبایی‌ها و پلیدی‌ها مردن و بر آمدن‌ها) این امر در سرزمین‌های خاورمیانه مبارزه‌ای اخص و بسیار شدیدتر را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. حتی از دست ندادن تعادل و توانایی ایستادن بر روی پای خود مهارت زیادی می‌خواهد. گذشته از این، به مبارزه طلبیدن تمامی پلیدی‌های طبقاتی و جنسی تمدن بدین گونه است که بدون دست برداشتن از ویژگی‌های اساسی موجودی که انسانش می‌خوانند و بر زبان راندن جمله «این خاکها، گهواره انسانیت است» و طرح ادعای بی‌نصیب نماندن از دختران و پسرانی که انسان‌های حقیقی هستند ممکن نمی‌باشد. این نیز مستلزم برخورداری از استعداد و قدرتی بسی فراتر از معیارهای مرسوم معاصر است.

پدیده PKK - هر چند هم که ناشناخته باشد - چنین ادعایی انسانی را در بطن خود داشته و همواره در مقام حفظ و پاسداری از آن بر آمده است. تبدیل پدیده کرد به پایه این ادعا از جانب PKK کاملاً واقعینانه و بجا بود. اگر بنا بود حقیقت کرد حیات خود را تداوم بخشد، آنگاه اینکار بطور حتم از طریق بازسازی خود بعنوان «انسان نوین» به شیوه‌ای گسترده مقدور می‌گشت. در پدیده‌ای که آنرا کرد می‌نامند، انسان طبقه استثمارگر و حاکم دچار سقوط گشته‌است. این وضعیت است که نمی‌توان از آن حسیزتر را یافت. هیچ چیزی نمانده که از دست نداده باشد. حتی زنجیرهای بردگی‌اش - بدلیل خوگرفتن شدید به آنها و محکوم بسر بردن در بردگی‌ای بسان خر بدون زنجیر - از دست‌آتش برداشته شده است. کافی است که بخوبی به این انسان پرداخته شود، [زیرا] محتملاً به کثافت‌ها و پلیدی‌های طبقاتی و جنسی آلوده نگشته است، اگر هم گشته باشد احتمال تبدیل آن به انسانی راضی به پاک‌شدن بدون عناد زیادی، بسیار بالاست.



PKK در هنگام ظهور خود با تعیین و بررسی تمام رویدادها، روابط و تضادهای تاریخی حقیقت خلقی که گهواره ظهور تمدن بوده اما نتوانسته است از قهر آن رهایی یابد، آن را شناخته و ادعای حل آن را می‌کند. تا بحال سعی شد مفهوم این امر در این ارزیابی، هرچند هم که محدود باشد، بیان گردد. اما مسئله درداور این است که این در جریان حیات PKK ظهور می‌یافت. تاریخ و عصر ناگزیر شد تمامی ویژگی‌های موجود خود را در پدیده کرد؛ اهداف و اقداماتش، حسن و سوء نیتش، روی زشت و زیبایش، صحت و اشتباهاتش، درستی و توطئه‌هایش یکبار دیگر در حقیقت PKK حیات بخشد. خلق کرد یا همچون انسان و ملتی آزاد به مسیر زندگی راه می‌یافت یا دچار مرگ می‌شد. هیچ مفهوم و برخوردی به غیر از این نمی‌توانست این حیات منفور و متعفن را تظہیرگرداند. در این چارچوب، ارزیابی تاریخ PKK بسیار آموزنده خواهد بود.

### **PKK و زن**

PKK، مبارزه بسیار شدیدی در راه برخورد "یا بعنوان انسان و خلق آزاد خواهد زیست یا خواهد مرد" با نام خلق کرد به انجام خواهد رساند. جنگ بازآفرینش، چگونگی ضرورت مطلق قرار گرفتن واقعیت کردی را که بر پایه يك انسان نوین، خواهد زیست از لحاظ نظری و عملی به شیوه‌ای بی‌امان به راه برد. زیرا آفرینش زندگی آزاد و انسان نوین در واقعیت خلق کرد که ناشناخته‌شدن اساسی‌ترین اصطلاحات و ارزش‌ها، همچنین تبدیل‌شدن به خائن، منحنط، منکر و مخرب زندگی، حالت يك وضعیت عمومی اجتماعی را بخود گرفته است، از مسیر فهم حقیقت و پرسیدن پرسشهای صحیح می‌گذرد. PKK با تلاش، در راه درک و تحلیل حقیقت خلق کرد که جزو باستانی‌ترین مردمان تاریخ است. واقعیت حیاتی را که در کردستان ایجاد شده و (خلق کرد) بدان محکوم شده است، مواخذه نموده و اولین گام‌هایش را نیز بر این مبنا برداشته است. در عمل نیز، اولین اقدامات بر پایه همین سئوال و جوابهای آن صورت گرفته است. بدون شك قوه ادراك از طریق تشخیص صحیح تضادهای اساسی زندگی و تعیین برخوردی صحیح در راستای حل آنها حاصل می‌شود. ظهور، پیشرفت و قوه ادراك دائما فرآینده PKK نسبت به خلق کرد و تغییراتی که بر این مبنا بوجود آورده است نیز به همین امر بستگی دارد. این بدین

معناست که تضاد و یا تضادهای اساسی مانع پیشرفت حیات با هویتی آزاد را درست تشخیص داده است. این تضاد از چه جایی در دیالکتیک پیشرفت اجتماعی کرد برخوردار است؟ چرا و چگونه بدون حل باقی گذاشته شده است؟ چگونه با استفاده از روش دیالکتیک تاریخی، تحلیل و سپری خواهد شد؟ با مطرح نمودن این پرسشها، و حیات بخشیدن به پاسخ‌هایشان، بزرگ‌ترین جنگ آزادیبخش تاریخ خلق کرد را به منصفه ظهور رسانده است. بدین معنا، یکی از بنیادی‌ترین ویژگی‌ها و در عین حال توانمندیهای PKK، شناخت عمیق کاراکتر تضاد و قدرت تصمیم‌گیری قاطعانه پیرامون ضرورت نحوه حل آن برپایه از میان برداشتن پدیده‌های مانع‌ساز فرا راه پیشرفت جامعه بر این مینا، می‌باشد. بنابراین PKK پیشرفت و آزادسازی جامعه را صرفاً بر پایه حل تضادی واحد استوار نگردانیده است، یا اینکه تضاد را به یکی از ابعاد آن محدود نساخته است. از هنگام ظهور و تاسیس تا به امروز، کلیه تضادها را به شیوه‌ای درهم آمیخته و توأم با روابط متقابل میانشان مورد بررسی قرار داده و به همین شیوه نیز درصد حل آنها بر آمده است. لیکن طی تشخیص و تصمیمات صحیح در مورد اینکه در کدام مرحله، کدامین تضاد و چه جنبه‌ای از تضاد وزنه بیشتری می‌یابد و تمرکز مبارزه بیشتر بر روی کدام یک خواهد بود، عمل نموده است. در این معنا، تضاد ملی - طبقاتی - جنسی را توأم بدست گرفته است. با منطق "مسئله ملی پس از انقلاب حل خواهد شد"، "مسئله زن پس از برقراری سوسیالیسم حل میشود" که منطق برخورد چپ کلاسیک است، برخورد نموده بلکه نگرش "در صورتیکه مشکل جنسی در بطن تضادهای ملی - طبقاتی با روابطشان و پا به پای آنها مورد حل قرار نگیرد، نه انقلاب سوسیالیستی بوقوع خواهد پیوست، نه ملت‌ها رهایی خواهند یافت و نه جنس هم نجات پیدا خواهد کرد" و حیات بخشیدن بدان را مینا قرار داده است. هنگامیکه تضاد ملی به منظور به قیام واداشتن خلقی جهت حرکت در مسیر آزادی را در کلی‌ترین گستره خود مورد پردازش و تحلیل قرار داد، رابطه آنرا با تضادهای طبقاتی و جنسی نگسسته، بلکه در حین تمرکز بر روی تضاد طبقاتی، رابطه آنرا با تضاد جنسی نیز عمیقاً مورد بررسی قرار داد. جنبش با تشخیص "گردستان مستعمره است" آغاز شد، اما تحلیلات

ایدئولوژیک مبنی بر چگونگی، زمان، روشها و ابزارهای تحقق مبارزه، پیوسته عمق یافت. این امر بازتاب روزانه خود را در طرز فکر و پراتیک جنگ - خط مشی - زندگی PKK، به شیوه‌ای نیرومندتر یافته است. پرداختن به پرسشهای "کردستان چگونه و چه موقع مستعمره شد؟" وضعیت کنونی بیانگر چیست و چگونه خواهد شد؟، تحلیل گسترده آن در ساختار اجتماعی کرد را در پی داشته است. بدین ترتیب با تحقق این امر، حلقه‌های اصلی تلفات مستعمره‌شدن کردستان در واقعیت شکست مداوم کرد، تشخیص داده شده است. این نیز رفته‌رفته PKK را به سوی پرداختن گسترده‌تر به مسئله جنسی سوق داده است. زیرا زیان اساسی نهفته در زیر کلیه تلفات فکری، اجتماعی، سیاسی و نظامی خلق کرد نیز همچون سایر خلق‌های خاورمیانه در این نقطه وارد شده است. این بدین معناست که تعیین صحیح مناسبات میان دو جنس که بعد اساسی مسئله "چگونه باید زیست" را تشکیل می‌دهد، اساسی‌ترین حلقه مسایل است. تحقق بنیاد شخصیتها شرط اساسی برای تنظیم مجدد زندگی می‌باشد. مرد و زن کرد زندگی آزاد و شخصیت آزاد را در همان بدو زندگی مشترک در رابطه میان دو جنس از بین می‌برند.

آنچه PKK وادار به حل مسئله‌ای همچون مسئله زن - که بحق جسارت می‌طلبد - نمود؛ تحلیل این زمینه - که "هرکس بیش‌ترین خطای خود را در مورد آن مرتکب شده و به‌ویژه در واقعیت اجتماعی کردستان هرکس خود را بیش از هرجا در آن فنا نموده و تمام هست و نیست مرد و زن را در آستانه زندگی هدر داده است" بوده است. یعنی آنچه PKK را به سوی مبارزه‌ای برخوردار از چنین اهمیتی تاریخی همچون از لحاظی نابودی زن و مرد کلاسیک بدون کشتن آنها سوق داده، این واقعیت بوده است. زیرا بدون حل این تضاد بزرگ در واقعیت کردستان، به پیش بردن زندگی و جنگ ممکن نیست. در کردستان که محل رشد آزادترین و زیباترین زندگیها و سرزمین مادری تمامی اصول و مبانی است. امروزه به جای نماندن هیچ اثری از این عظمتها سرچشمه تناقضاتی عظیم است. تا زمانیکه این تناقض برطرف نشود، پیشرفت امکان ناپذیر خواهد بود. مسائلی که بر این اساس بدانها پرداخته می‌شود. نه فقط بعنوان مسئله

جنسي بلکه همچون مسائلي که تمام زندگي را در برمي‌گيرد، ارزيابي شده‌اند. چرا که ارائه تحليلي صحيح از تامامي مواردی که پيرامون این مشکل در جريان است و نیل آنها به سوي حل - گشودن گره کوري که دار و ندار خلق کرد را بر باد داده و زن و مرد را محکوم احمقانه‌ترین زندگي کرده است، و همچنین بيرون آوردن زندگي از قعر سياه‌چال - نیازمند پرتو روشنايي است. تا زمانیکه ذهنيت، ايدئولوژي، سازمان و واقعيت استثماري تنیده شده پيرامون زن مورد پردازش واقع نشده، بر این مينا تعمقي در حل آن صورت نگیرد و به بياني تا زمانیکه انقلاب و در نتیجه جنگ به شیوه‌اي گسسته از زن بدان پرداخته شود، نه امکان مطرح بودن جنگ کاملاً بصورت جنگي آزادیبخش وجود خواهد داشت و نه اینکه آشتي متعاقب آن می‌تواند صلحي واقعي باشد. در PKK پس از ارائه راهکارهايي برای حل معضل زن، بیش از پیش مشاهده شد که جنگ و صلح مسئله‌اي مرتبط با زن است. تا زمانیکه اراده زن و شخصيت وي مطرح نشود راه‌حلهای صرفاً مبتني بر نگرشهای سلطه‌گرانه مرد، به خودي خود قادر به چاره‌يابي موارد جنگ و صلح نخواهند بود. بهمین خاطر، تحليل جاري پيرامون زن، امري حياتي است. بطورکلي نگرش هر عرصه‌اي، از خانواده گرفته تا اخلاق، حتي فلسفه و حیات دینی در مورد زن چیست؟ فراتر از این، در این مورد چه اقدامي کرده‌اند؛ چه مي‌اندیشند؟ با لذات، چگونه نظامي تاسيس شده است؟ تحليل تامامي این موارد حياتي است.

رهبري PKK با ارائه يك چنين تحليل حياتي، انقلاب آزادي را برای تغيير طرز زندگي زن و مرد کنوني همواره به پیش برده است. تحليلات ارائه شده در مورد زن، صرفاً از دیدگاهی تنگ‌نظرانه همچون "نصف جمعيت را تشکيل می‌دهد"، "انقلاب بدون زن ممکن نیست"؟ و برای گذران مرحله روزمره با مدنظر قرار دادن الزامات يك انقلاب رهايي‌بخش ملي به انجام نرسیده است. با آن ریشه‌دارتر و عمیق‌تر و همچون فعاليتي در حوزه فلسفه و روحيات برخورد شده است. با آن به عنوان لازمه تحقق برداشت سوسيالیستي PKK و يك پایه مهم آن، برخورد شده است. رهبر آيو بعنوان يك شخصيت مرد، از آنجايیکه پیوسته در جستجوي زندگي آزاد بوده است، به طرزي گسترده پيرامون پرسش "زندگي با زن

چگونه باید باشد؟" متمرکز شده و حزب را نیز بر این مینا تمرکز داده و همواره وارد بحث نموده است. در حین انجام این کار، آشکارا و بدون توسل به هیچگونه پیشداوری یا ارزش اخلاقی سنتی و با علم به وجود مشکلات، اهمیت فراوانی به برخوردهای دارای بعد جنسی، تسهیم زندگی با زن در کلیه عرصه‌ها و تشریک مساعی در سیاست و حتی فعالیت‌های تکوین ارتش و ضرورت بحث علنی پیرامون آنها داده شده است. لیکن مسئله صرفاً به دایره مباحثات نیز محدود نمانده است. بلکه با ارائه راه‌حلهایی انقلابی به شکلی که در سایر مراحل انقلابی جهان دیده نشده است؛ به عنوان یکی از اساسی‌ترین وظایف مبرم در راستای توفیق سوسیالیسم مقطع کنونی و همچنین پاسخگویی به اساسی‌ترین نیاز بشریت، ارزیابی شده است. بهمین دلیل PKK برپایه حل کلیه تضادها بر محور پرسش "چگونه باید زیست"؟ عمل کرده و پاسخ بدن را اساس کار خود قرار داده است. از این لحاظ تاریخ PKK، پاسخی گسترده است که به پرسش "چگونه باید زیست"؟ داده شده است. تاریخ پاسخ "چگونه باید زیست"؟ است. ظهور و پیشرفت PKK و پیشاهنگی آن برای تحولاتی مهم نه فقط مختص به کُرد و خاورمیانه، بلکه بنا به عظمتش در سراسر جهان پاسخی است که به "چگونه باید زیست"؟ ارائه داده است. بخاطر آن است که مبارزهای بی‌امان و بسیار شدید را پیرامون این پرسش به جان خریده است. همراه با این امر، رفته‌رفته با جستجوی فراوان در شرایط خاص کردستان، برای مبارزه آفرینش و پاسخگویی گسترده برپایه ایدئولوژی آزادی و یکسانی به پرسشهای؛ "واقعیت زندگی ایجاد شده در خاورمیانه چیست"؟ "با این زندگی چه چیز، چگونه بدست می‌آید؟" "چگونه از دست می‌رود؟" "در این زندگی زن بیانگر چیست"؟ "مرد بیانگر چیست"؟ "آیا این زندگی که بنا به سنن صدها ساله در جریان بوده است، برآستی آن زندگی است که می‌بایست جریان یابد"؟ "آیا زندگی کنونی در جغرافیایی که زادگاه بشر، سرآغاز تمامی مبانی بشریت، بانی روند تکامل انسانی و اجتماعی است، آیا زینده عظمت تاریخی 15 هزار ساله - آن می‌باشد؟" جریان یافته است. رهبری PKK، رهبری جای دادن تمامی این پرسشهای گرم در کانون کاوشهایش، آغاز مبارزهای در راه نیل به یک زندگی آزاد و عظیم،

و جاري ساختن اين كاوش به ساختار يك حزب و به ميان يك خلق بوده است. از اين لحاظ، PKK و رهبريت آن، در اصل كاوشگران عشق‌اند؛ كاوشگر عشقها و دوست داشتنهاي راستين گمشده در بين‌النهرين. اين، در عين حال لازمه بازگشت به ريشه‌ها، قدرت و گوهر تاريخي خود است. بدین معنا، تعريف *PKK بعنوان جنبش از نو رويايدن و نمو بخشيدن به زندگي آزاد در خاورميانه و بين‌النهرين اشتباه نيست*. زيرا بين‌النهرين كه عموماً گهواره بشريت ناميده مي‌شود، امروزه به حال گورستان بشريت در آمده است. و آنچه رهبري PKK انجام داد؛ نبش اين گور و افزايش مداوم اميد به برخاستن زنده‌اي از آن است. جنبش PKK مي‌تواند بعنوان جنبش احياي اندرونيها با شكافتن اين گور بتوني ضخيم نيز معرفي‌شود. PKK مي‌تواند بسان بيان احياي انسانيت مزوپوتاميائي ارزيابي شود. بنا بر اين آغاز مبارزه احيا نخست از عشتارها، زنوبياها و حتي كلئوپاتراها و سميراميس‌هاي خفته در اين گور؛ هم اجتناب‌ناپذيرترين و هم مبرم‌ترين كار بود براي بنا نهادن زندگي نوين. شروع كار با از بسياري از زنان ديگري همچون مريمها، فاطمه‌ها، زينب‌ها، عايشه‌ها - كه تاريخ جهان به خود ديده است- همچنين ابرزنان مشابه آن در تاريخ كردستان، شرط نخست و اجتناب‌ناپذير براي احياي عظمت تاريخي خاورميانه بود. در واقع مبارزه‌اي كه رهبري PKK انجام داد؛ نبش قبر اين زنان بزرگ و مشغوليتي عظيم به شيوه "ايا جاني دوباره خواهند گرفت؟" بود؛ مشغوليتي در اوج اميدواري برغم اوارهاي سهمگين كه ادوار سبب شده‌اند. مشغوليتي كه امكانات عظيمي براي يك زندگي شرافتمندانه آزاد، با استفاده از يافتن نشانه‌هاي حيات، براي سراسر خاورميانه و زنان بوجود خواهد آورد. مبارزه‌اي كه آن با شهامت گرفتن از ميراث عظيم تاريخي خاورميانه صورت گرفته است.

خاكهاي خاورميانه و بين‌النهرين پربركت است. هنوز خاك، اب و نورخورشيد در اين جا بيش‌ترين بازدهي تركيب مي‌شوند. اين امر بزرگ‌ترين زابندگي را پديد مي‌آورد. محصولآتش، لذيذترين است. انسان‌هايش مي‌توانند زيباترين زندگي را داشته باشند، چرا كه شرايط مادي چنين امكاني را مي‌دهد. اما زندگي كنوني بسيار متفاوت است. متقالبين همواره با نام خدايان برجاي مانده‌اند، و مومنانش واپسگرا

شده‌اند. زنان هم، پیوسته به بلای زندگی تبدیل شده‌اند. اثری از الهه‌ها برجای نمانده و خدایان عمدتاً مرد به پوست ناشناختگی و کهنه‌پرستی عظیمی خزیده‌اند. PKK، در چنین نقطه‌ای مبارزه تحلیل علمی تمامی این واقعیتها و آفرینش جایگزینی در روح، احساس، فکر و سازمان را به راه برده است. این، کاری تاریخی است و در نتیجه آن احیا در مقیاسی وسیع صورت پذیرفته است. این امر در سایه خلاقیت‌های تاریخی رهبری PKK تحقق پذیرفت که دمره‌دم برپایه فلسفه "هر کجا نیازمند عصاره باشد، دادن عصاره، هر جا نیاز به امید باشد، بخشیدن امید و آنجا که تقویت لازم باشد، توانبخشی" عمل نموده است. نیل به آزادی با وقف کامل خود در راه آن انجام پذیرفته است؛ هم با شکستن تمامی تابو و دگماهایی که مهر خود را بر حیات اجتماعی - سیاسی، زده‌اند، هم با آفرینش تمامی ارزش‌هایی که بایستی بدست آورند، سطح آفریده شده زندگی آزاد، پیوسته ارتقا داده شده است. مبارزه برای آفرینش زن آزاد و مرد آزاد به انتقام‌گیری از زن و مردی که نه صاحبان زندگی، بلکه تبدیل به محکومان و بلای زندگی شده‌اند، جریان یافته است. در واقع PKK چاره مشکل جنسی را در کشتن مفهومی زن و مرد معمول ساخته شده برپایه نظام صدها ساله دیده است. می‌توان این را جنبش طلاق عمومی زنانگی و مردانگی کلاسیک هم نامید. رهبری PKK این فلسفه را که نیازمند مبارزه‌ای عظیم است، برای اولین بار و به گسترده‌ترین شیوه برای خود مبنا قرار داده است. رهبری PKK، سطح زندگی آزاد یک خلق را با زن و مردش، در شخصیت خود آفریده است. تا این حد متمرکز شدن تاریخ و خلقی در وجود یک فرد، بسیار بندرت تحقق یافته است. همچنین راهبری تاریخ و خلقی از سوی یک فرد نیز، طی ره‌بریدنی تک و تنها تا بدین حد، بندرت دیده شده است. در این معنا، مبارزه‌ای که رهبر اپو در شخص خود به انجام رسانده است، به خود وی محدود نمانده، بلکه از معنای مبارزه نخستین و بنیادین آفرینش انسانیت، یک خلق، زن و مرد آزاد و زندگی آزاد برخوردار گشته است. پیروزی در شخص رهبر اپو، در PKK، و پیروزی در PKK، پیروزی در میان خلق کرد بوده است.

ایدئولوژی آزادی و یکسانی که PKK از آن برخوردار بوده و در راستای آن به مبارزه پرداخته، برپایه کاوش رهبری PKK از اوان کودکی به دنبال

زندگی آزاد شکل گرفته و پیشرفت نموده است. تاثیرگذاری عمیق فرهنگ نوسنگی بر جغرافیایی که رهبری PKK در آن دنیا آمده و بزرگ شده است، درپیدایش و کم‌کم تداوم یافتگی این کاوش سهم بسزایی داشته است. دراین جغرافیا نمی‌توان بحث از وجود يك فرهنگ نیرومند طبقاتی بمیان آورد. فرهنگ حاکم بیشتر فرهنگ خانواده آزاد روستایی است. حتی يك فرهنگ عشیره‌ای نیرومند وجود ندارد. فرهنگ سرمایه‌داری بتازگی رشد می‌یابد. این واقعیت، وضعیتی مختص به منطقه است. بقیه اثرات نیرومند فرهنگ کشاورزی نوسنگی، عاملی مهم در وجود احساسات یکسانی و همچنین بسر بردن زن نیز در موقعیتی کاملاً سرکوب نشده می‌باشد. همچنین موقعیت مادر و پدر در بطن واقعیت خانواده نیز در شکل‌گیری رهبری PKK بسی موثر بوده است. هدف رهبری مبنی برآنکه در برابر برخورد مالکیت‌گرانه مادر، خود مالک خود باشد؛ آغاز عمیق تضادها را در پی‌داشته است. فاصله خانواده با نظام پدرسالاری و وضعیت تعادلی که گردن فرازی عظیم مادر راهگشای آن بوده است، شرایط مناسب را برای بلوغ آزاد رهبری فراهم آورده است. بنیست اقتدار مادر - پدر در خانواده خلایی ایجاد کرده بود. رهبری PKK اولین فرصت رهروی آزادی را برپایه بهره‌گیری از این خلا مغتنم شمرده است. تاثیر چشمگیر داییهایش بر حاکمیت روستا نیز، در درگیرشدن وی با شرایط روستا، از همان سنین پایین موثر بوده است. واقعیت بر خوداری داییهها از موقعیت اجتماعی مدارسالاری را می‌توان بعنوان بقایای فرهنگ مزبور در جغرافیایی سنجد که رهبری PKK در آن رشد یافته است. همچنین درماندگی پدر و سرکشی نامحدود مادر در راهی که حق می‌دانست، در رشد نگرش مقابله به مثل - از خصایص رهبری PKK - موثر بوده است. رهبری PKK همچون فرجام این واقعیت‌هایی به يك بنیان شخصیتی و زندگی نه برپایه شکل‌دهی کلاسیک خانواده، مادر و پدر بلکه برپایه کاوش‌های خود دست یافته است. در چنین برداشتی از زندگی، برخلاف معیارهای کلاسیک جامعه، برپایه یکسانی، استعداد و هوشمندی دارای جایگاه است. برداشتی از زن و زندگی که حتی پس از ازدواج هم دست بردار دختران جوانی نبود که همبازیش بودند اما چگونگی در افتادنشان به دام سلطه مرد در آن قابل درک نبود.



این برداشت پایه نگرشی را تشکیل می‌داد که شانس مشارکت با اراده‌ای آزاد در جنگ، زندگی، سیاست و دستیابی به آزادی را برای هزاران زن در PKK، فراهم کرد. فرزند بین‌النهرین که هیچگاه در بازیهای دختران را فراموش نمی‌کرد، در حالیکه رفته‌رفته بعنوان رهبر يك خلق بر صحنه تاریخ ظاهر می‌شد؛ زن را نیز در کانون پروژه زندگی آزاد مورد نظرش قرار داده بود. زیرا همواره معتقد بوده که این جغرافیا به محض خیانت به فرهنگ الهه مادر و عظمتش شکست خورده است و تمامی پیروزیها، با بازگرداندن ارزش‌های شایسته الهه مادر به وی تحقق خواهد یافت. پیوسته به اصل "یا زندگی آزاد یا هیچ" پایبند و معتقد بوده که دوست داشتن و احترام از طریق اخلاق آزاد زیبا ممکن می‌باشد. زن را هم در کانون این امر نشانده است. با ایمانی عظیم به اینکه زن آزاد زاده پیکار آزادی و زندگی آزاد است، زندگی پیرامون آن، زیباترین و دوستانه‌ترین خواهد بود، بدون درافتادن در دام هیچ يك از عقده‌های مرد کلاسیک سلطه‌گر، با زن برخورد کرده است. بجای دین و جامعه مردسالار، به نگرش دین و جامعه‌ای با غالبیت اله‌های زن که حداقل یکسانی را منظور می‌دارد، معنایی عظیم بخشیده است. جهت استقرار آن هم کارگری عظیم عشق و آزادی زن را نموده است. به هیچ زنی با دیده مالکیت ننگریسته و برخورد ننموده است. مبارزه در راه این نگرش هر چند در زندگی با بسیاری از موانع سلطه مرد، اقدامات خنثی‌گر و تهاجمات او روبرو شده باشد، اما بدون ذره‌ای مسامحه با آن به سطحی در زمینه تحکیم خود در زندگی از طریق رشد و توسعه مداوم دست یافته است. دیدگاه وی نسبت به زن برپایه فلسفه مرد سلطه‌گر کلاسیک نبوده و از برخوردهای رهبران چپ کلاسیک - که تنگ‌نظرانه بوده و ریشه‌ای به مسئله پرداخته‌اند - عمیق و چاره‌سازتر بوده است. نه تسلیمیت و سازش با زن کلاسیک براحتی صورت پذیرفته و نه اینکه طرز برخورد فردی مرد کلاسیک که خود و زن را نابود می‌کند، مبنا قرار گرفته است. پیکاری عظیم برخلاف اوضاع جاری در کل جامعه برای نابود نشدن، از بین نرفتن با زن و از دست ندادن روح در برابر این واقعیت، جریان یافته است. شکست نخوردن در این ستیز همانگونه که عامل

بزرگ‌ترین پیروزی رهبری PKK بوده است، راه را بر آفرینش زندگی آزاد و عشق راستین نیز هموار ساخته است.

اساسی‌ترین برخورد نهفته در گوهر این امر؛ عدم استثمار زن و سواستفاده نکردن از نقاط ضعف او اما در عین حال، نپذیرفتن آنها و پیشبرد گام به گام زن آزاد با عناد، مبارزه و صبری عظیم است. در طرز رهبری PKK واداشتن زن به شرکت در راهپیمایی بزرگ آزادی وجود دارد. رفع کلیه شرمندگیها و گشایش زبان و قلب جنس زن مطرح است. کمکی فوق‌العاده در دادن زبان، اراده و تفکر به زن در کار است. دست‌برداشتن از مردمبایی که سرچشمه بدیها و زشتیهای فاحش است، به عنوان یکی از اساسی‌ترین شرطهای امکان بودن با زن، بودنی یکسانی و آزادانه در نتیجه اوج تفاهم، صمیمیت قلبی و حتی زیبایی مطرح است. این روشی است که زن ضعیف را به عنوان باعث رکود زندگی و حقارتی نسبت به آن مشاهده کرده و با آن به مبارزه‌ای بی‌امان می‌پردازد. از اینرو رابطه برقرار شده با زن، رابطه‌ای بوده که نظام مردسالاری و تمامی نیروهای ضد مبارزه آزادیبخش ملی کردستان را متحیر ساخته است. این نیروها از آنجایی که در رابطه خود با زن نوع رابطه رهبری PKK را مبنا قرار نداده‌اند، دچار تلفات سنگینی شده‌اند. این نوع رابطه چنانچه نیروهای مذکور پنداشته‌اند روابطی بر اساس برخوردی معمولی با زنان نبوده، بلکه برپایه گشایش عظیم روح و بیکرانگی‌شان بوده است. رهبری PKK دم‌به‌دم با مبارزه‌ای بینهایت دشوار و مستلزم از خودگذشتگی عظیم، نه با يك زن بلکه با اعتلای پیوسته پیروز آزادی زنان مشغول بوده است. تمامی مبارزه‌اش را در گرو بازستاندن قدرت از آنها می‌بیند که آنرا به ناحق تصرف نموده‌اند و بازگردان به صاحبان اصلی‌اش و سپس تقسیم عادلانه آن نهاده است که البته تقسیم عادلانه رنج - قدرت، گوهر سوسیالیسم است. از میان برداشتن محرومیت جنس زن از قدرت - که عمدتاً در آن به سربرده است و بازستاندن قدرت از نظام مرد سلطه‌گر و بازپس دادن آن به زن نیز همچون يك لازمه سوسیالیسم و سوسیالیست بودن بدان پرداخته شده است. از اینرو فعالیت‌های زنان در داخل حزب پیوسته همچون اساسی‌ترین معیار پیشبرد سوسیالیسم

علمي و حیات بخشیدن به آن مشاهده شده و پیرامون آن مبارزه‌ای گسترده جریان یافته است.

همچنین در PKK کاملاً در متن معادله پیروزی و عشق به فعالیت‌های آزادی زن پرداخته شده است. این بدین معناست که نگرش "اگر در این فعالیت و حل این تضاد موفقیت حاصل شود، پیروزی بدست خواهد آمد، حق دوست داشتن وجود خواهد یافت، در غیراینصورت از هر لحاظ شکست به بار خواهد آمد" مینا قرار گرفته است. این، پیوند خوردن با يك دوره دیالکتیکی و فلسفه سخت دشوار است. استفاده از این برخورد و فلسفه دیالکتیکی، کاوش گوهر راستین زندگی در واقعیت "حیات ساختگی" میباشد که در کردستان حالتی بدتر از مرگ یافته است. این نظر رهبری PKK يك کاوشگری زندگیست. با آشتیاق عظیمی که نسبت به آزادی احساس می‌کند در جستجوی جوازیست به پرسش "هست یا نیست"؟ اگر بناست حیاتی در کار باشد، چگونه باید باشد؟ چنین آشتیاقی، روش، آهنگ، بهره‌دهی و خلاقیت در فعالیت‌های باور نکردنی رهبری PKK را متجلی ساخته است. در فلسفه رهبری PKK ؛ عشق، آزادیست و نمی‌توان آنرا به ارزان زیست. زیرا عشق مقوله‌ای مقدس است و قتل عشق در احساس و فکر، به راحتی قابل قبول نیست. بر اساس چنین برخوردی فلسفی، رهبری PKK نه قلب خود، نه مغز خود و نه مبارزه خود را برپایه قرن بیستم (قرن نفي عشق)، شکل نداده است. PKK و خلق کرد را نیز بر این مبنا شکل نداده است. در این مورد بر خلاف همگان به فردپرستی منحرف نشده است. خود را با توسل به برخوردهای مرد کلاسیک تحلیل نکرده است. حتی اگر این امر، ضرورتی اخلاقی مطابق جامعه نیز باشد. رهبری PKK آنرا بدور از اخلاق یافته است. خصوصاً به جنگی سخت دشوار ابتدا در شخص خود با برخوردهای خطرناکی چون عدم رضایت خاطر، فقدان اراده آزاد و مبتنی بر قدرت در روابط با زن پرداخته است. از اینرو PKK برای مرد و زن، حقوق خودافرینی و پیروزیست. این حقوق، حقوقی است که طی مبارزه‌ای بی‌امان با فرهنگ، زندگی مبتنی بر سلطه مرد در هر کدام از ابعاد آن پدید آمده و هنوز هم در دوره خودافرینی بسر می‌برد. فرد در این حقوق دارای حق جذب به زندگی، حق برخوردار ساختن خود از اراده، حق ارزیابی

زیباشناسانه خود، حق زیستن، حق سازماندهی خویش و حق برخوردار نمودن خود از خواسته و آرزو است. مسلماً دستیابی به تمامی این حقوق نیز موضوع مبارزه‌ای بی‌امان بوده است. این مبارزه، نتایجی تاریخی به بار آورده است.

مبارزه ملی - طبقاتی - جنسی رشد یافته در طول تاریخ PKK را می‌توان به پیشروی دریک جنگل وحشی تشبیه نمود. هیولاهای بیشماري در این جنگل وحشی وجود داشت. علیرغم وقوف به این امر، بنا به ضرورت احترام به خلق، از انجام راهپیمایی گیل‌گمیش در جنگل فروگذار نشد. ولی گیل‌گمیش در جنگل رهبری خلق را شکست داده و راه رهبری پادشاهان را هموار می‌ساخت. رهبری PKK نیز، سلطانهای جنگل را شکست داده، گشودن راه بر رهبران خلق جهت بازستاندن حق مدیریت که با هزار و یک حيله، نیرنگ و زورگویی از خلق گرفته شده بود را هدف خود قرار داده بود. گیل‌گمیش، مزدور جنگلی خود را از طریق زن که از الهگی به فاحشگی در افتاده بود، شکار و رام نمود. حال آنکه رهبری PKK خلاف آن هدف نمود. زنی را که به حال و روزی بدتر از فاحشگی افتاده بود، به الهگی رسانده، بدین ترتیب در راه تبدیل دوباره مرد یعنی انکیدو به رهبر آگاه خلق مبارزه کرد. *نهاد الهگی را بعنوان نیروی پرورش دهنده مرد با استفاده از سالم‌ترین سرشت نهادی برابری و آزادیخواه نهاد رهبری خلق، بدست گرفت.* از این راه، جنگ بزرگی علیه واقعیت رهبری سلطه‌گرانه مرد که از ارزش نهادی بالایی برخوردار بوده و در عمل دردهای عظیمی را متوجه خلق‌ها و زن کرد، آغاز نمود. رهبری PKK که از بدو تولد پیکار زن را شروع نموده است، در حین گذار از حساس‌ترین صفحات تاسیس جنبش، پرسشی تاریخی از خود می‌پرسید. این صفحه حساس، دوران رابطه با شخصیت فاطمه بود که در مرحله پیدایش و تاسیس به مبارزه پیوسته و به قشر مزدور جاسوس در کردستان تعلق داشت. این موضوع از اهمیتی تاریخی برخوردار بود، چرا که به حقیقت رابطه‌ای مربوط می‌شد که آزادی و هویت خلق کرد را از دست وی گرفته بود. آیا در این مرحله، انکیدو وجود می‌یافت، یا نه؟ آیا با نشانندن مجدد الهه‌ها بر تخت، انکیدوها از دست روسپی‌های خصوصی و عمومی رهایی می‌یافتند؟ مسئله، برآستی تاریخی و حل آن سخت دشوار بود.

درگیری، عمق یافته و لذا به درازا می‌کشید، زیرا وضع متقابل نیروها چنین می‌طلبید. در يك سو، نظامی برخوردار از نهادینگی، تسلیحات و میراثی 5 هزار ساله - که بزرگ‌ترین توطئه را در مسئله کرد برای خاورمیانه و بشریت چیده و اعمال نموده بود - و حقیقت زن آفریده شده بدست آن قرار داشت. در سوی دیگر؛ يك خلق - که 15 هزار سال با نام خلق‌ها و بشریت، به کار تولید و آفرینش پرداخته و در بدو تکوین جامعه، نقش پیشاهنگی را ایفا نموده است، اما از آن پس به عمق انحطاط کشانیده شده است - و رهبری ظهور یافته بر صحنه تاریخ با نام آن قرار داشت. هدف در چنین اوضاعی، تحلیل روابط هزاران ساله و ایجاد تغییراتی با ارزش تاریخی است. دوره، دوره مبارزه‌ای چنین سخت بود. لحظات مرگ و زندگی، توطئه‌ای عینی و در صورت وجود ذهنی، در جریان بود. در اینجا موضوع، مرگ مادی - جسمی نبود. خطرناک‌ترین مرگ‌ها، مرگ به شیوه انکیدو بود. یعنی نوعی از مرگ که با خود، زن، مرد، خلق، زیباییها و روح را می‌کشت. مرگی بود که زندگی را بدتر از مرگ نموده و عشق، دوست داشتن و تمامی زیباییها را با خود خفه نموده، می‌کشت. ممکن بود بار دیگر زندگی يك خلق در شخصیت مرد کرد و زن کرد در گردنه پریچ و خم خانواده - زن، تلف شود. ممکن بود از سوی سیاهچالهای جامعه کرد بلعیده شود. زیرا سرنوشت هزاران ساله خلق و نقشه‌های توطئه‌گرانه‌ی نظام جامعه طبقاتی که این سرنوشت را آفریده بود، چنین می‌خواست.

بروز يك تجربه عشق برای شخص رهبری PKK، خسارت سنگینی برای خلق کرد در برمی‌داشت. اما مبارزات ملی و اجتماعی بدون جریان یافتن روابط دیالکتیکی حاکم و ایجاد تحول، انجام‌پذیر نیستند. از میان برداشتن برخی از روابط به گونه‌ای تراژیک، برای برقراری انواع جدید، اجباری است. بدون پاره کردن این گره کور، الهه عشق اصلاً قابل درک نیست. زن به هیچ‌وجه شناخته نمی‌شود. آنچه در این رابطه چاره‌یابی شد، تاریخ و طبقه‌ای بزرگ بود. آنچه مطرح بود، کهن‌ترین رابطه بردگی بود. از تاریخ و واقعیت اجتماعی يك خلق هم فراتر بود. تحلیل اینگونه این رابطه، هر چند هم رنج و تلفات بسیاری در پی داشته باشد، راهگشای راهیابی به اعماق حقیقت زن و تحلیل آن بود. انتقام به بازی گرفتن چنین

پست فطرتانه غرور و شرافت انسان کرد در طول هزاران سال گرفته می‌شد. زنانگی موجود در شخصیت يك زن، همچنین آن مردانگی که راه را بر این رابطه در شخص رهبري PKK می‌گشود، قاطعانه کشته شد. جوابي صحیح با نام انسانیت، میهن‌پرستی، یکسانی و آزادي، فقط با چنین اقدامي داده می‌شد. روي دادن هر نوع جنگي در عرصه خلق‌ها دشوار است. هر چند سخت و دشوار هم باشد، در صورتیکه چنین زني عليه يکي از رهبران وي، با استفاده از حيله‌هاي جنسي انجام یافته در طول هزاران سال، درصدد به انحطاط کشیدن آن برآيي، باید دریافت اینگونه پاسخي درخور آن را نیز بپذيري. با نام انسان، عظمتش و با نام عشق، اینگونه به موثرترین ابزار و روشهاي توطئه‌هاي تاريخي پاسخ داده شده است. با استفاده از عظمت نهفته و خفه شده در گوهر زن، جوانب پست و ضعفهاي مرد افشا شده است. روابط زن منفور و مرد، که ناشي از افتادگي و ضعف هزاران ساله زنان بوده و نتوانسته بودند از عهده آن برآیند، چاره‌یابی شده است. چهره باطني فاحشه‌خانه‌هاي خصوصي و عمومي کاملاً نشان داده شده است. اینکه شور راستین و عظیمي که نسبت به عشق احساس می‌شود، چگونه يك زندگي، چگونه قهرمانی‌هاي عظیم و چگونه زن - مرد را خواهد آفرید، تجلي داده شده است.

از همان آغاز ظهور PKK، ارزش زیادی برای جنگ مزبور عليه زن سنتي - کلاسیک در شخص فاطمه و جنبه‌هاي واپس‌گرای مرد در نظر گرفته شده و عشق بدست آمده بود. بقیه امر، به کرامت زن و مرد با اصالت بستگي دارد. اینکه الهه صاحب فرزندی شایسته این آب و خاک - که آنرا با استفاده از تمامی ارزش‌هاي تمدني خود و در راس آنها عشق، عظمت بخشیده است - شده از سوي رهبري PKK به اثبات رسیده است. تئوري و پراتیک عشق درست ارائه شده است. آنهایی که مشعل پیروزي آزادي در دست داشته باشند می‌توانند به الهه عشق نزدیک شوند و در این دیار که با رنج و کوشش الهه مادر به روي کشاورزي و دامپروري گشوده شده است، آنهایی که سزاوار عشق باشند، حق زندگي دارند. اینها قوانین عشق در این سرزمینه. از این قانون پیروي خواهد شد. در این معنا مبارزه آزادي زن که در PKK در جریان است؛

مبارزه بازآفرینی قوانین عشق در تقدس مادر و زن، از طریق قرار داد اجتماعی زن است. این مبارزه به شیوه‌ای عظیم در این اب و خاک جریان یافته است؛ سطح مهمی جهت میلاد دوباره عشق آزاد در خاکهای مزوپوتامیا بدست آمده است. مابقی به تلاش صادقانه و پیروزیهایی انسان‌های مدعی و مصمم در این باره بستگی دارد. برداشت "عشق حتما باید در این سرزمین تداوم یافته و از امروز جنگ‌های لازم را باید به انجام رسانید" در چارچوب PKK زن و مرد را به جنگ عظیم آزادی واداشته و تغییرات و پیشرفت‌های تاریخی بسیاری هم برای جامعه، و هم برای زن و مرد به بار آورده است.

يك جامعه و یا واقعیت اجتماعی مستعمراتی و حتی فراتر از آن تجزیه شده، خرد شده، از خود بیخود شده يك خلق چاره‌یابی شده و بعلاوه سطحی مهم در آفرینش سوسیالیستی قابل حیات به دست آمده است. واقعیت خلق کرد که دچار وضعیتی غیرقابل زیست، هرگونه تجزیه شدگی تا سطح خانواده، قبیله و عشیره، عمق عقب‌ماندگی بینش مادی و در هر کدام از موارد روابط تولیدی، سطح فرهنگ، هنر و معنویات، بسی فراتر از فشار طبقاتی و اجتماعی، با اهمال رویارو بوده، از خودبیخود گردانده شده و در خطر همسانی با دشمن در سطح بسیار پیشرفت‌های بسر می‌برد، سپری شده است؛ کرد 4 هزار سال پیش را به آزادترین جامعه کشانده است. بدین مفهوم، PKK در برابر کلیه اقدامات مرتجعانه و ضد انسانی امپریالیستی، بعنوان جنبش دفاع از خود و خود آزادسازی، با آفرینش ایدئولوژی مبارزه زن و زندگی آزاد پاسخ داده است و در مقابل نقشه‌های دشمنان خلق و نظام جامعه طبقاتی مبنی بر بیگانه‌سازی خلقتان با اجتماعی بودن؛ وصال بشریت، خلق‌ها و زنان با گوهرشان را با آفرینش هویت آزاد، مشخص ساخته است. از این لحاظ با استفاده از چاره‌یابی مسئله کرد که بیانگر واقعیت قعر انحطاط انسانیت بوده و کردها که بغیر از "یا مرده یا دیوانه؛ قادر نیستند نه به حیات و نه به گور راه یابند" تعریف دیگری نداشتند؛ خلق کرد پاسخی و پایبندی عظیم خود را نسبت به بشریت، درست بسان سرآغاز تاریخ خود، نشان داده است.

تمامی این نتایج حائز اهمیت تاریخی از طریق بررسی جسورانه و آفرینش قدرت حل مسئله زن - که جهان در مطرح ساختن آن دچار زحمت می‌شد - از سوی رهبری PKK بدست آمده است. تمییز و کندوکاو چنین حقیقت و هویتی که بر روی آن مقررات، سنن، اخلاق صدها و هزاران ساله و رفته‌رفته نرمها و موازین حقوق و سیاست، رشد و غایت عینیت یافته است، در آغاز زلزله‌ای در واقعیت اجتماعی پدید آورده است. آن واقعیت خلق که صرفاً به زندگی به شیوه وابستگی اراده خوگرفته و مطابق اراده‌های حاکم و مقررات از پیش تعیین شده تکامل یافته است، از همان آغاز انقلاب طردشدند. به عبارتی این طرز زندگی متوقف شده و زنجیرهای بردگی پاره شده است. زیرا چنان واقعیتی از زندگی وجود داشت که حتی در جایی که بیش از هر جا گفته می‌شد "آنچه جاوید و باقی است، خانواده، زن و ناموس است" نیز چیزی چندان امیدبخش، در دست نمانده بود. در مقابل، قیامی بسیار رادیکال شروع شده و مبارزه فتح دوباره زندگی‌ای که دولت - سیاست سلطه‌گرانه مرد و جامعه طبقاتی از خاورمیانه و زن و مردش دزدیده بود و بازآفرینی زیبا و پیشرفته‌تر آن آغاز شده و به فلسفه نسل‌کشی که کردها به مدت صدها سال آنرا با نام بقای نسل زیسته‌اند، پایان داده شده است. در مبحث زن - مرد، روابط نظام که مفهومی بجز بردگی و تلف شدن انسان دربر ندارد پذیرفته نشده و در عوض مبارزه در راه آفرینش زن آزاد ترجیح داده شده است. با استفاده از این ترجیح و مبارزه رشد یافته پیرامون آن، در صفوف PKK شانس و فرصتی به بروز جو اندیشه آزاد و رابطه آزاد داده شده است. تمامی منقذها بر روی نشست مفاهیم رایج رابطه و زندگی در متن نظام بسته شده و در عین حال همواره درها بر روی آزادی باز بوده است. غرق شدن در عرصه جنسیت خشن - که زن و مرد را پیش از هر چیز در آن مورد گول زده‌اند - گره کور انسان کرد بوده است. راه بروز قابلیت و قدرت فرد و جامعه، ابتدا از گشودن این گره کور می‌گذرد. این کار چنان مهم است که بدون آن، پیشبرد زندگی آزاد برپایه مبارزه آزادی زن امکان‌ناپذیر است. دام چیده شده برای تمامی زنان و مردان کرد را شخص رهبری PKK اینچنین برچیده و راه عشق راستین را باز نموده است. فرد که حتی در بنیادی‌ترین واحد اجتماعی نیز از خود بیخود شده



بود، آفرینش برپایه اراده آزاد را آغاز کرده است. شیوه مستقل ساختن فکر و آزادسازی دل و احساسات برای تمام جامعه بدست آمده است. در واقع، عصر روشنگری و رنسانس برای کل جامعه کرد آغاز شده است. عشق که در جامعه کرد بر خاک سیاه نشسته و به قتل رسیده بود، از نو در مسیر آفرینش قرار گرفته و بار دیگر زندگی با نام خلق‌ها، زنان و مردان آزاد در این سرزمین بنا شده است. تمامی زیباییهایی که استعمار و نظام سلطه‌گر از روح و دست خلق‌ها و زنان گرفته بود، بدین ترتیب بار دیگر بدست آمده است. در واقعیت کادر PKK، با اعضای يك حزب و رفته‌رفته واقعیت يك جامعه تسویه حساب شده است. تناقضی تاریخی، راه‌حل خود را یافته است. در شخصیت کادر، هر آنچه مورد نیاز خلق کرد و انسانیت، است پیشبرد آن داده شود. با نظم بخشیدن به روابط زن - مرد، در داخل حزب، گام‌هایی تاریخی در راستای آفرینش جامعه نو و جذب کل افراد جامعه به سوی زیبایی، درستی و نیکی برداشته شده است.

پیشرفت مبارزه آزادیبخش زن - که در داخل PKK رشد یافته است - در ارتباط با اصل مبارزه با هر نوع پدیده‌ای که حقارتی نسبت به زندگی بوده و آنرا بی‌الاید و از اینرو دست برنداشتن از آزادی و زیبایی بوده است. قبل از هر چیز مبارزه رهایی بخش کردستان، مبارزه ارائه پاسخ به پرسش "چگونه باید زیست"؟ است. از اینرو زن در کانون پرسش "چگونه باید زیست"؟ قرار داده شده است. زیرا هم نظام حاکم استعماری در کردستان، و هم نظام سلطه مرد که در جهان حکمفرماست، برای پست، زشت و بی‌معنی کردن زندگی، زن را مرکز هدف خود قرار داده‌اند. برگزیدن و حیات بخشیدن به اصل زندگی آزاد در برابر واقعیت موجود زندگی به دست زن از سوی رهبری PKK، کاملاً قابل درک است. زیرا نظام سلطه مرد، در ناحیه زن که زمینه‌ای است که این نظام بیش از هر زمینه دیگری در آن حیات یافته است، شکست‌پذیر بوده و مبارزه‌ای هم که به پیشاهنگی PKK در جریان است، این را هدف نموده است. زن به فناپذیرترین و بی‌مدع‌ترین موجود و همچون برگ‌های زرد و خشکیده زندگی تبدیل شده است. بازآفرینی از برپایه آزادی و زیبایی، به صورت مبنای پیشرفت آزادانه زندگی قرار داده شده است. بدین منظور، وصال

دوباره - که "زن و ژبان" در زبان کردی به معنای زن و زندگی می‌باشد - همچون سرآغاز حیات بشری و بعنوان اصل آزادی پذیرفته شده است. این هم فقط با حذف مرد سلطه‌گر و زن برده - کلاسیک که میان زن و زندگی فاصله انداخته و آنها را از همدیگر بیگانه ساخته‌اند، ممکن است. به همین دلیل رهبری PKK قبل از هر چیز رفاقت در زندگی و رابطه بدور از استثمار و فشار و بر پایه احترام یکسانی و آزادی را با زن مبنا قرار داده است. درست بسان وصال انسان‌های اولیه و با آشنایی آنها با یکدیگر سعی نموده است به سرآغازی که تمدن و یا جامعه طبقاتی آنرا آلوده نموده است، دست یابد. این نیز روش تازه‌ای بدور از استثمار طبیعی است که به قیمت رویارویی با دنیایی سرشار از استثمار عملی شده است. این جنگ اعلان شده بر ضد دنیای استثمار نیز نخست زنان آفریده این دنیا را هدف قرار داده است. همبستگی زن و زندگی با آزادانه‌ترین، بااراده‌ترین و نیرومندترین شیوه به یاری فلسفه "مفهوم سطح آزادی زن، میزان زندگی را نمایان می‌سازد. زندگی بنا شده بر پایه زن برده، پست و بی‌ارزش است. اگر خواهان زیبا و معنادار کردن زندگی باشی، زن برده را از هم می‌دري" و با از میان بردن زن پوچ، از بریده وطن و جامعه و به پست‌ترین شیوه وابسته به مرد، مورد هدف قرار داده شده است.

رهبری PKK خواسته‌است دو خصوصیت را که در طول تاریخ در زن عمیقاً شکل گرفته‌اند، از بین برده و جایگزین آنها را بیافریند. او حقیقت جنس و جنسیت را که سرنوشت زن را به عنوان قشر ستم‌دیده قدیمی‌ترین و زیرترین طبقات رقم زده و در واقع خود زن چندان هم از آن آگاه نبوده است، بدون ابراز هیچگونه احترامی نسبت به هیچ پوشش اخلاقی و دینی آشکار ساخته و خواست دستیابی زن به خاصیت و آزادی جنس خود، بدون بکارگرفتن جنسیتش همچون یک کالا را بعنوان اخلاق آزادی متجلی سازد. با این وصف، خواست شکل‌گیری زن را که در طول تاریخ بر مبنای اراده مرد صورت پذیرفته بود، از میان بردارد. از بُعد فلسفی گرفته تا بُعد پراتیکی، این را عملی ساخته، آفرینش زن آزاد را هدف نمود. شرط اولیه آنرا نیز، دستیابی زن به سه پدیده اساسی که پیوسته از آن گسسته است، تعیین نمود: ذهنی یعنی قدرت تفکر و ایدئولوژی، روح و عشق به جنس. پیشرفت و هماهنگی میان این سه

پدیده را بعنوان اهمیتی حیاتی برای زن مورد بررسی قرار داد. از این لحاظ نخست نابودی هویت کنونی زن و آفرینش هویت نوین زن را اصل اساسی انقلاب زن عنوان نمود. بنابراین در داخل PKK، مبارزه آزادی زن قبل از هر چیز معنای انجام مبارزه‌ای عظیم در برابر جوانب پلید زن را در بر دارد. هدف از این مبارزه، نقش براب ساختن هدف حیل‌کارها و دسیسه‌چین زن نظام از راه رسیدن به آزادی با استفاده از جنگیدن با واپسگرایی‌ها موجود در زمینه زن است. بدین منظور مبارزه‌ای گسترده علیه پستی و خفت زن به انجام رسیده است. نظام هزاران ساله فشار و استثمار، وحشیانه‌ترین قانونها را در مورد زن اعمال نموده و عشق را کشته است. از این لحاظ فعالیت‌های آفرینش زن که PKK در متن مبارزه ملی انجام داده است، انتقام کشتارهایی است که این قوانین وحشیانه در طول تاریخ نسبت به زن مرتکب شده‌اند. جایگزینی قانونها عشق راستین بر پایه آزادی، زیبایی و آفرینش زن آزاد به جای این قانونها وحشیانه است که اثری از روابط زن و مرد بر جای نگذاشته‌اند. بر این مبنا نخست با جنبه‌ها خطرناک و برده‌دارانه که زندگی زن را تهدید می‌کنند، به جنگ پرداخته شده است. دسیسه‌ها، دامها و ضعفهای احساسی موجود در پدیده زن، تحلیل شده و بعنوان خطری بزرگ شناخته شده است. اما این به مفهوم دست برداری از زیباییهای زن نمی‌آید. این نکته فراموش نمی‌شود که نظام پیوسته در برابر داعیه، هدف و جنگاوران آزادی، از ضعفهای نهفته در زیبایی زن سوءاستفاده کرده است. احساس نیاز به تربیتی عظیم، در پدیده زن که هزاران سال به حال خود گذاشته شده و از این رو در هر عرصه از زندگی محکوم به فقر عظیم تربیتی شده است، مورد توجه قرار گرفته و بر پایه نیاز به مبارزه پرداخته شده است. در حین آزادشدن زندگی، امکان بودن با زن، مورد بررسی قرار گرفته است. در نتیجه این مبارزه، بازخواست و بررسی، امکان همراهی با زن از لحاظ سیاسی - سازمانی و حتی در سخت‌ترین شرایط از لحاظ نظامی به اثبات رسیده است. حیاتی عظیم در عینیت زن آغاز شده است. در PKK برخورد با زن به نحوی برخورد با زندگی بوده است. زن به نیروی منادی، آگاه کننده و پرورش‌دهنده زندگی و از بین برنده بی‌احترامی بزرگ نسبت به زندگی تبدیل شده است. زن آزاد شده، زندگی آزاد شده و

جامعه آزادشده است. نتیجتاً آفرینش زن، بعنوان مبارزه ارتقاء انسان و مرد به درجه انسانیت و عنصر سازنده يك میهن مورد ارزیابی و استفاده قرار گرفته است. زیرا PKK همواره بر این باور بوده و هست که زن - هرچند آلوده و پلید شده باشد - اما در مقایسه با مرد از سرشتی کارآمدتر برخوردار است. بر این باور بوده که پدیده‌ای که باید زن را زیبا سازد، از ارزش احساسی و معنوی نیرومندی برخوردار خواهد بود. شکی نیست که این باوری ریشه در اعماق تاریخ خلق کرد دارد. فرهنگ نیرومند الهه مادر دوران نوسنگی، هنوز با قدرت به زندگی خود در وجود مادران کرد ادامه می‌دهد. زنان کرد فراخور حفظ ادعایشان، باطناً چندان پایبندی و احترامی برای دین، فرهنگ و طرز زندگی مردسالاری قائل نیستند. این که آنها چنین وضعیتی را بخاطر سنن و فشارهای اجباری مادی و معنوی پذیرفته‌اند، از سرکشی‌های گاه و بیگاهشان در اولین فرصت قابل درک است. این نیز نیروی خود را از الهه‌ها این اولین خالقان جامعه یکجانشین می‌گیرد. به عبارت دیگر؛ آنرا از جامعه در بدو تاسیس زن و عظمتی که در بامداد زندگی در خود تجلی بخشیده است، می‌گیرد. مهم‌ترین علت اینکه PKK، پیوسته مبارزه آزادی زن را پیشرفت داده و از لحاظ سطحی که در آزادی زن بدان دست یافته است، مقام نخست را در جهان داراست؛ دیدن این عظمت، ایمان آوردن به آن و رویت و کاوش رهایی بشریت، بازهم در همین عظمت نهفته می‌باشد. از این لحاظ PKK، هرگز ذهنیت سرکوبگر و استثمارگری را که معتقد است " زندگی بدون حاکمیت مرد ممکن نیست". مبنای خود قرار نداده است. مقابله با این ذهنیت را يك لازمه سوسیالیسم دانسته و اصرارش بر سوسیالیسم را به نیرومندترین شیوه در برخورد با این موضوع بروز داده است. رهبری PKK که فروپاشی رئال سوسیالیسم را در ارتباط با نیمه‌کاره ماندن تحلیل زن بررسی می‌کند - داعیه خود را مبنی بر "در انقلاب ما زن آفریده خواهد شد". همواره بعنوان لازمه تحقق سوسیالیسم رشد داده است. از نیروافتادگی زن در طول تاریخ تمدن را بعنوان امری طبیعی پذیرفته است. پدیده زن بودن را که مرتبط با تحولات اجتماعی و طبقاتی رشد می‌یابد، همچون پدیده‌ای سیاسی - اجتماعی ارزیابی کرده است. هر چند امروز زن بودن، عمق رکورد انسانیت هم باشد، از آنجایی‌که

سرشتی که از آن برخوردار است چندان آلوده نشده و جنبه‌های آلوده آن نیز برای پاک‌شدن مساعد است، در صورتیکه از طریق طرح يك سیاست کلی زن با آن برخورد شود، قطعاً قدرت و زیبایی بسیاری به دست خواهد آورد. PKK که اثبات این حقیقت است چاره تمامی مشکلات اجتماعی را در حقیقت آزادی رشدیابنده زن و در حقیقت شخصیتی که خود را با پیروزی پیوند زده است. به محض حیات یافتن اصل "زن آزاد، زندگی آزاد شده و جامعه آزاد شده است" تعمیق انقلاب را اساس گرفته است. از این لحاظ، معتقد بوده که عدم تناسب بین بسیار مردانه بودن مرد و بسیار زنانه بودن زن، باید از میان برداشته شود. زیرا در شرایط کردستان پیشبرد شخصیت زن آزاد به نحو دیگری ممکن نیست.

مبارزه تحول‌ساز بزرگی در مورد هویت جنسی که در طول تاریخ بیش از همه بر روی حقایق بسته مانده و به کارها بیهوده مشغول گردانده شده، صورت پذیرفته است. تلاشها ارزشمندی در راستای دگرگونی زن بر پایه آزادی شخصیتش انجام گرفته است. زنان بی‌صاحب خلقی بی‌صاحب آفریده شده‌اند. محدودیت افق دید زن، که تا به حال به صاحبانش، یعنی مردان محدود بود سپری شده است. در PKK، فقط آزادی می‌تواند صاحب زن باشد، فقط بینهایت می‌تواند صاحب زن باشد. تمامی زشتیها و پلشتی‌های موجود در زن که صاحبان گذشته‌اش را حیات می‌بخشیدند و کلیه ویژگی‌های زمینه‌ساز مرگ، همچون هر آنچه لازم به فروپاشی است ارزیابی شده و در فروپاشی آنها نتایج مهمی به دست آمده است. زن ضمن رها کردن خود از ملکیت دیگران، پیوسته اصرار و ادعای خود را در دستیابی به هویت آزاد و هویت ملی رشد و عظمت بخشیده است. با چنین ادعایی از زن بودنی که دیگران بکار گرفته و آفریده‌اند خارج شده است؛ شکوه تبدیل‌شدن به زن عاید میهنش و خلق را به دست آورده است. از زن خاص بودن خارج شده، در مسیر زن بودن مبارز اجتماعی عام قرار گرفته است. فلسفه "ناگزیر زن برخی‌ها بودن" را متلاشی کرده، اهداف ناچیز را در راه اهداف آزادی يك خلق فدا نموده است. در واقع برای اولین بار در چنان سطحی که در انقلابهای بورژوازی و انقلابهای پرولتری جهان دیده نشده است، زن آزاد و سطحی از آزادی زن پدید می‌آید که آزاد بوده، به هیچ مردی وابسته نبوده، به هویت،

شخصیت و قدرت بیان رسیده، احساسات و افکارش را به همراه تفنگش معنادار ساخته و بدین شیوه تحقق یافته است. ادعا نداریم که این امر پدید آمده، زیرا این رویدادی پیوسته در جریان است. زنان در هر جای دنیا وجود دارند اما به شیوه‌ای زن این و آن مرد هستند. زن با اراده ذاتی و هویت خود در اصل وجود ندارد. شاید در درون PKK هم تا به حال چنان که شاید و باید آفرینش آن کاملاً میسر نگشته باشد، اما پیشرفت تاریخی شگفت‌انگیزی به دست آمده است. يك رویداد بزرگ آفرینش مطرح است. زن در سراسر تاریخ خود را چنین آزاد بدون دخالت مرد نیافرید. معیارهای زیبایی، عشق و زندگی را با اراده خود تعیین نکرده و به سطح کنونی دست نیافته است. همچنین يك ویژگی ارزشمند زن آفریده شده در PKK ؛ اصلاً ارزیابی نشدن بعنوان مُلک و تنزل نیافتن به موضوع مُلکیت است. خارج ساختن انسان و به‌ویژه زن از موضوع ملکیت که بهانه تمامی جوامع طبقاتی و در نتیجه فشارها و قتل‌عامها است، به خودی خود در حکم انقلابی برای بشریت است. از این جنبه در محیط PKK، شانس زندگی به هیچ نوع نگرشی که زن را سرکوب نموده، تحت فشار قرار داده، به مال تبدیل ساخته، به معامله گذارده، دورو و متقلب سازد، داده نشده است. در عوض درهای شانس پیشرفت نامحدود بر روی آزادی که بهانه رهایی و آشتی است، باز شده است. آزادی نامحدود موجود در زن را نیز همچون بیانگر هم‌رهایی و هم‌فضای صلح آن ارزیابی نموده و آفریدن زن را بر این مبنا اساس گرفته است. این امر، بازآفرینی انرژی سرکوب شده زن را آشکار می‌سازد.

همچنین دستاوردی که با مبارزه در راه آفرینش زن آزاد بدست آمده است، دام چیده شده برای زن کردستان را برچیده است. از این پس دیگر کسی نمی‌تواند کسی را به انحطاط بکشانند. کسی نمی‌تواند بگوید: "زن بلااستفاده و شهوت‌پرست است" یا "مرد کرد چنین ضعیف است، خریداری شده است". چنین دورانی بسر آمده است. زن با چنین مبارزه‌ای احیا شده و قلبش بدست آمده است. زیباییها به پیروزی رسیدند و با لذت آفریده شدند. ایمانی عظیم به زن و قطعیت موفقیت زندگی حاصل شد. این روند، اوج گرفته، عمق و گسترش یافته و از این طریق ادامه می‌یابد و زن روز روشن بخود می‌بیند. زن که بشدت از قوه

درک محروم شده بود دوباره بدان دست یافت. زن قبلاً نمی‌توانست بدون اجازه شوهر حتی پای خود را از خانه بیرون نهد چه برسد به اینکه به بالای کوه‌های سربرافراشته صعود کند و به سفر تا بی‌نهایت گام نهد. زنی که تا دیروز نمی‌توانست نفس بکشد، امروز در PKK عروج و اعتلا می‌کند.

با مبارزه آزادیبخش زن که در PKK به وقوع پیوست، در شخصیت مرد کرد نتایجی حائز اهمیت تاریخی برای او و تمامی مردان بدست آمده است. PKK مشکل را بیش از آنکه یک مشکل زن باشد، به عنوان مشکل مرد مورد حل قرار داده است. آزادشدن زن را به عنوان شانسی بزرگ برای مرد هم مورد بررسی قرار داده است. زیرا آن واقعیت تاریخی که هم زن و هم مرد را به ضعف و ناتوانی کنونی محکوم کرده است؛ با دستیابی مرد به قدرت برپایه نابرابری آغاز شده است. مرد پس از قدرتمند شدن پایگاهی بر روی انسان‌ها به عنوان اولین عرصه اجرایی ایجاد می‌کند. چه پایگاهی؟ یا خود را به عنوان شخصیتی معنوی از طریق تبلیغات‌های فوق العاده با تمام بی‌تجربگی‌هایش مورد پذیرش قرار می‌دهد، یا اینکه با استفاده از ابزارهای اعمال فشار خود و با افزودن استعمار هم‌بدان انسان‌ها را ضعیف ساخته و درصد وابسته ساختن آنها به خود برمی‌آید. نحوه رشد قدرت که در مرد تمرکز یافته، اینگونه است. این پدیده در زن با بُعد بسیار خطرناکتری شکل می‌گیرد. بدین ترتیب مرد به محض آنکه قدرت را در شخص خود متمرکز ساخت، برخوردش با زن بسیار نامتوازن و خطرناک گشته و شکل انباشتی مادی به خود می‌گیرد. بُعدی بدان داده است که در واقع تاسف بر انگیز است. زن را در اسارت به شدت خرد می‌کند. به منظور ارضای خویش، زن را کاملاً تضعیف و بی‌اراده ساخته و همچون عروسکی به خود وابسته می‌سازد. به حالت سگ زینتی برای صاحبش درمی‌آورد و از این کار احساس غرور می‌کند چرا که ارضا شده است. به هر تقدیر وضعیت در کل جوامع طبقاتی بدین منوال است. با رشد جامعه طبقاتی، بخش عمده قدرت در دستان مرد متمرکز می‌شود. با انباشت نیرو در مرد، نیروی زن به شدت از بین می‌رود. در این دوره تاریخی، فرهنگ مرد که زن را متلاشی می‌کند، رشد می‌یابد. بنابراین رهبری PKK، با پرداختن به مسئله تحلیل، افشا و نابودسازی این واقعیت

مرد، از نو تعریف کردن مرد را بسیار ضروري یافته است. از همین رو نیز مبارزه‌اي دست‌کم در سطح مبارزه با واپس‌گرایی‌هاي زن، در برابر شکل‌مندی مرد سنتي - کلاسیک و سلطه‌گر به انجام رسانده است. واضح است مردی که زنی را زیر سلطه خود درآورد، اصلاً نمی‌تواند دمکرات و سوسیالیست شود. به همین دلیل خواباندن مرد در اتاق جراحی، کالبدشکافی و تحلیل احساسات مرد الزامی است و آموزش دادن مرد ضرورت دارد. رهبري PKK این امر را در شخصیت خود عملي ساخته است. در شخصیت خود، زنان جامعه را پرورش داده، مردانگی را تفسیر نموده و مرد را یعنی فکر، روح و احساسات مرد سلطه‌گر را کشته است و این را بعنوان یکی از اصول اساسی سوسیالیسم دیده است. زیرا کشتن مرد، کشتن اقتدار است. کشتن حاکمیت یک جانبه و نابرابری است. کشتن بدبینی در آنجاست. حتی رفته رفته کشتن فاشیسم، دیکتاتوری و استبداد است. تحلیل و دمکراتیزه کردن دولتی است که یکی از اختراعات مرد می‌باشد. تبدیل آن به یک ابزار هماهنگی بیانگر ظهور اراده خلق در آینده است.

جامعه امروزی به راستی جامعه‌اي با حاکمیت مرد است که تلفات بسیاری برای بشریت به‌مراه داشته است. مرد به راستی نیز بر زن حاکم است و یک جانبه هم سخن می‌گوید. مردان به محض به میان آمدن بحث زن می‌گویند: "عواطف من، نظریات من و ناموس من 99/9% مال من است و باید باشد." چنین فلسفه‌اي بسیار خطرناک است. زیرا زنی که 99/9% آن به مرد تعلق دارد، در جامعه به چه دردی می‌خورد، چه نفعی برای میهن‌پرستی دربرخواهد داشت؟ آیا در وجود زن چیزی باقی مانده تا بتواند در راه میهن‌پرستی، آزادی، سازمان، صلح و حتی برای حیات اقتصادی و اجتماعی کاری انجام دهد؟ چنین زنی چیزی ندارد که به جامعه و ملت بدهد. مرد هم چیزی برایش باقی نمانده است تا بدهد. زن کنونی به بردگی وحشتناکی دچار شده است این زن مرد کنونی را هم به تحکمی حیرت‌انگیز سوق می‌دهد. وضعیت مردی که در کردستان این چنین در افتاده است، بیشتر توجه PKK را به این موضوع جلب کرده است. این را که مرد پایمال شده در زیر نظام‌هاي سرکوبگر تمامی غصب خود را سر زن خالی می‌کند، مشاهده کرده است. از



آنچاپیکه مرد شخصیتی بسیار متناقض است، حتی می‌خواهد تمامی سرچشمه عشقش را در زن ببیند. خواهان عشق است اما می‌کشد. در طرز عشق او، مرگ وجود دارد. PKK این مرد را به شدت بیچاره یافت و به محض بیچاره یافتن آن، تحلیل او را به اندازه تحلیل زن مهم یافت. اکثر ایدئولوژیها با توجه به اینکه بر حاکمیت مرد استوارند، مرد را چندان مورد نقد و تحلیل قرار نمی‌دهند. مرد باید يك شخصیت عمیقاً سوسیالیست باشد وگرنه چندان وقعی به افکاری که اقتدارش را به خطر بیندازد، نمی‌نهد. نمی‌خواهد خود را چندان موضوع نقد قرار دهد. این، بیانگر وضعیتی به شدت درونگرا در وجود مرد است. درست در همین جاست که ضرورت ایجاد تحول مرد در برابرمان ظاهر می‌شود. آنچه رهبری PKK انجام داده است، بررسی واقعیت مزبور مرد به طرزی بی‌سابقه در طول تاریخ و سنجش شفاف و ژرف او از طریق انجام فعالیت‌های ایدئولوژیکی است. پیشبرد گسترده نقد و تحلیل واقعیت مرد کنونی از سوی رهبری PKK، بر پایه مبارزه آزادی با ایمان به اینکه "به رغم آنکه نظام سلطه‌گر هزاران ساله بیش از همه مرد را بی‌شخصیت نموده است، اما باز هم می‌توان مردان نیک آفرید"؛ نتایج حایز اهمیت تاریخی به بار آورده است. رهایی مرد به‌ویژه مردی که خود را از لحاظ جنسی مرد می‌پندارد و خیالهایی برپایه این پندار بافته، همچنین رهایی از هنجارهای ارزشی - اخلاقی و حتی بی‌اندیشگی ناشی از آن در شخصیت مردان داخل صفوف PKK، بعنوان شرط اساسی آزادشدن پیش روی کلیه مردان قرار داده شده است. محو مردانگی کلاسیک بدین شیوه برای آغاز حیاتی نوین، اجتناب ناپذیر دیده شده است. رهبری PKK نخست در شخصیت خود، آنگونه مردی را که زن را سرکوب ننموده، تحت فشار قرار نداده و مردانگی کاذب خود را به رخ زن نکشد، بعنوان الگو برای مردان کرد آفریده است. از آنچاپیکه معیارهای عینیت یافته در شخص رهبری PKK، موازین جهت‌دهنده جامعه برای مرد هستند، به اندازه واقعیت جامعه کردستان در کل نیز به مانعی در برابر فشارهای دشوار مرد تبدیل شده است.

دلیرترین مرد کرد همین که پای زن به میان آید، محوشدنی است. مرد کرد زن را به همسری درآورده، در حالیکه خود وی نیز ازسوی جهان به همسری درآورده شده است، یا بعبارتی دارای واقعیتی بدون اراده است.

رهبري PKK تعيين‌کنندگي اين تپ مرد را در سير صعودي رشد استعمار و نابودي ملي تا اين درجه - هر چند تناقض‌آمیز هم بنظر برسد - دیده است. به خصوص فلسفه جن‌زدگي مرد کرد "که هم مرد و هم زن را هلاک می‌سازد، نیرو نمی‌بخشد، با نام عشق و دوست داشتن، می‌کشد" در کشاکش اين دوره مبارزاتي PKK شناسايي و انتقاد شده و جایگزین ایدئولوژیک - فلسفي آن آفریده شده است. به جای عشق کورکورانه مرگ‌آور-کشنده، معیارهاي برخورد مرد با زن، دوست داشتن زن و با هم زیستن تعیین شده است. به فراخور رشد معیارهاي روابط بین دو جنس بر پایه برخورد صحیح، پراتیک آن نیز به نحوي که کیفیت زندگی را بالا ببرد، پیشرفت نموده است. راز با هم زیستن هزاران دختر و پسر جوان در کوه‌ها، بدون درافتادن به روابط زن و مرد کلاسیک - که هنوز هم دنیا بسان معجزه‌اي بدان می‌نگرند - و موفقیت در ارائه مبارزه دشوار آزادي در انستکه PKK از همان اوایل، حاکمیت مرد و که زندگی را مورد تهدید و پليدي قرار داده بوده، را در هم شکست. زندگی با مرد با ارائه پروژه تحول مرد از نو طراحي شد و با طرح اين پروژه سعی در جلوگیری از انحطاط مرد در طول تاریخ شده است. "زن کلاسیک - که مساعدترین شرایط برای ساختن مرد جعلی فراهم آورده است - از لحاظ فلسفي با نگرش "زن اعتلا یافته کرد، مرد رشد یافته کرد است" کشته شده است. این امر، شرایط ادامه حیات مرد کلاسیک را در محیط PKK بشدت محدود ساخته و وي را ناگزیر از خودسازي برپایه معیارهاي زندگی نوین کرده است. چنین وضعیتی در آغاز با واکنش و مقاومت از سوی مرد مواجه شد. مرد سلطه‌گر-کلاسیک که توجه زیباییانه به زن را نمی‌توانست در غرور خود هضم کند و به هیچ پنداشتن زن در روان خود خوکرده بود، پس از يك دوره مبارزاتي دشوار، معیارهاي رهبري در مورد زن، زندگی با زن و دوست داشتن زن را درك نموده است. مرد که هزاران سال عادت کرده بود زن را بدون هویت، اراده و سازمان ببیند، چیزی که بیش از هر چیز وي را به زحمت می‌انداخت این بود که زن پیش روی خود را شخصیتی مستقل به حساب بیاورد. مرد، چنین امري را براحتي قبول هم نمی‌کند. این امر، در نتیجه مبارزه‌اي سخت دشوار با واپسگرایی زن و مرد در داخل PKK به پیروزي رسیده است. این بدین معناست که چنان مردی آفریده

شده که قبل از هر چیز زن را صاحب هویت، اراده و قدرت و برخوردار از روح و احساس دانسته و یاد بگیرد وی را به عنوان انسان - که معنای زندگی است - بنگرد و ابراز احترام نسبت به او را بیاموزد. در صفوف PKK کمک به رهایی زن که آزادیش را مرد از بین برده است، همچون راه رفع ناراحتی مرد در مورد از دست دادن موقعیتی که با وجود آن زن را در زیر سلطه خود می‌یافت، مشخص شده است. در جنگ آزادی با اثبات این امر که زن رفیقی سالم است، به سوی اعمال روش صحیح ابراز علاقه نسبت به وی گام برداشته شده است. بر اساس نگرش "مرد باید رفیق آزادی زن باشد، نه ارباب او، نه پناهگاهش و نه شوهرش" یافته شده است، بیانگر شکست‌ناپذیر قدرت جسمانی و قدرت معنوی مرد می‌باشد. این در عین حال، مفهوم اجازه ندادن به درافتادن در دامی را در بردارد که پلیدی، انحطاط و ناتوانی زن برای مرد چیده است. برای مبنای برخوردهای بی‌ارزش فربیکارانه از سوی هر دو جنس، به ویژه برخوردهای سرکوبگرانه و بی‌اراده‌کننده مرد در قبال زن - حال از هر مقام و قدرتی برخوردار باشد - در داخل PKK چنان رد و نابود شده است که بار دیگر هیچگاه فرصت حیات نیابد. البته این بدین معنا نیست که افکار و عادات سلطه‌گرانه مرد به کلی از میان رفته است. اما مورد بازخواست قرار دادن برخوردهای نظام سلطه مرد، به ویژه در ساختار اجتماعی کردستان که بروز آنها به خاطر شکست‌خوردگی و ناموفق بودن در کلیه عرصه‌های حیات و مرد بودن ساختگی رواج زیادی داشته است و دستیابی به نتایجی قابل توجه در این خصوص، توفیقی نیست که بتوان آن را ناچیز شمرد. آغاز جستجو به دنبال معیارهای اخلاق، شخصیت و زندگی نوین از سوی مرد کرد و عدم نزدیک شدن بی‌پروایانه او به زن همچون سابق، احترام گذاشتن نسبت به او و حتی پذیرفتن زن - طرد شده از کلیه عرصه‌های زندگی، به عنوان پیشاهنگ زندگی و بروز برخوردی متناسب با این امر، پیشرفتی مهم در مرد کرد است. این یکی از مهم‌ترین موفقیت‌های PKK در جریان مبارزه آزادی است. به عبارتی؛ از لحاظ دستیابی به گوهر راستین زن کرد - پیشاهنگ انقلاب نوسنگی بود - نیز کاملاً بامعناست. برداشتی که چنین موفقیتی را به وجود آورد، برداشتی است که به مبارزه آزادیبخش در جریان به‌عنوان جنگ خودیابی زن و

به‌عنوان خودیابی دوباره مرد شکست‌خورده نیز بررسی می‌کند. وصال مجدد مرد با زن آزادشده بر چنین مبنایی، ارزشمند و با معناست. در اینجا دستاورد؛ معیارهای اخلاق، دوست‌داشتن و زندگی نوین است. جامعه‌ای که زن را از بین می‌برد، مورد انتقاد قرار گرفته و در مرحله بازآفرینی قرار داده شده است. زن و مردی که بر این اساس آفریده شده‌اند، قدرتی عظیم از لحاظ زندگی نوین تشکیل می‌دهند.

## **مشارکت زن در دوران انقلاب ملی و مراحل پیشرفت جنبش زن آزاد**

سطح پیشرفت يك حزب از ایدئولوژی آن قابل فهم است. رهبری که نمایندگی این ایدئولوژی را در بالاترین سطح بر عهده دارد، سطح عملی‌شدن آنرا با کلیه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... در زندگی خود می‌نمایاند. از این لحاظ، برخورد جنبش PKK با "آزادی زن" بوضوح خود را در رابطه بین رهبری حزب با زن می‌نمایاند. رهبری PKK که زن را به سوی آزادی می‌کشاند، رهبر تمامی زنان مدعی و کاوشگر آزادی است. برداشت، اندوخته‌ها و ارزش‌هایی که حزب زنان بر پایه آن اعتلا یافته است، در نتیجه مبارزات رهبری با مرد کلاسیک در شخصیت خود و با واقعیت زن برده در شخصیت فاطمه پدید آمده است. این مبارزه از لحاظ موضوعی به شکست هر آنچه مرد و زن را از گوهر راستین خود دور می‌سازد و پیروزی شخصیت زن و مرد آزاد انجامیده است. این نتیجه، به سطحی نخست حزبی و سپس اجتماعی دست یافته است. از همین رو نیز معرفی این مبارزه (PJA) به عنوان مبارزه بنیادین پدیدآورنده مبارزه زن آزاد، درست و بجاست. اگر زن برده - مزدور، رهبری PKK را در این مبارزه شکست می‌داد، در آن صورت نه مبارزان آزادی و نه سطح سازمان‌یافتگی بدست آمده زن در دوران حزبی‌شدن، هیچکدام بدست نمی‌آمد. زیرا شخصیت زن کلاسیکی که در شخص فاطمه مورد تحلیل قرار گرفت، بیانگر وضعیت کلی زن شکل‌گرفته در داخل نظام حاکمیت فعلی می‌باشد. چنین زن بودنی باعث از دست رفتن هزاران سال هم برای جنس‌ها و هم برای خلق‌ها شد. از این لحاظ تحلیل شخصیت‌های زن و مرد کلاسیک و جلوگیری از تخریبات آنها در طول مبارزه ده ساله‌ای که با فاطمه در جریان بود، راه آزادی زن و همچنین راه آزادی اجتماعی را

بی‌نهایت هموار ساخته است. شکست فاطمه (در اصل از خانواده‌ای جاسوس و مزدور در کردستان بود) که درصدد بود کلیه نیرو و ویژگی‌های این طبقه را با نام خلق کرد بیافریند و به منظور متلاشی کردن نهاد رهبری، سیاست و ارزش‌های آن نهاد، به کار گرفته شده بود اقدام رهبری PKK؛ در عین حال شکست جاسوسی اعمال‌شده در شخصیت زن بر ضد بشریت، خلق‌ها و زیباییها نیز بود. جریان هر نوع جنگ در عرصه خلق‌ها دشوار است. پاسخی شایسته به [اقدام نظام مبنی بر] بکارگیری اینگونه زن علیه رهبر خلقی که در وضعیتی سخت دشوار بسر می‌برد و سعی در به انحطاط کشاندن آن از طریق دسیسه‌هایی جنسی که هزاران سال است به اجرا گذارده می‌شود، داده شده است. این پاسخ، PJA و زن مبارز آزاد را آفریده است. در صورتیکه اینگونه به مسئله بنگریم، تاریخ PJA، تاریخ از هم پاشیدن و به شکست واداشتن جاسوسی و ضعفهایی که کل نظام طبقاتی و نماینده آن در بالاترین درجه یعنی نظام سرمایه‌داری، در وجود زن پدید آورده است با استفاده از سطح رفیع آزادی به وجود آمده در زنان است. در این مرحله با نام انسان، عظمت و عشق او به روش‌ها و نیز موثرترین ابزارهایی که توطئه‌های تاریخی علیه خلق‌ها بکارگرفته‌اند، پاسخ داده شده است. براین اساس زن؛ به اسلحه آزادی، زیبایی و حیات خلق‌ها تبدیل شده است. در هر کجا که نظام سلطه مرد، زن و در وجود وی جامعه را کشته است؛ احیا، در هر کجا به انحطاط کشانیده؛ اعتلا و در هر جایی که بزرگ‌ترین پستیها - بی‌اخلاقی‌ها را رواج داده است؛ اخلاق آزاد را آفریده است.

بدین لحاظ، تاریخ مبارزه آزادی زن که در آغاز بدور از هرگونه بینش جنسی به جریان مبارزه پیوسته بود، کم‌کم تجارب حائز اهمیتی پیدا نمود. از آن پس نخستین سازمان ویژه خود به نام YJWK (اتحادیه زنان میهن‌پرست کردستان) را بوجود آورد، سپس به تکوین ارتش زن و بعد به YAJK (اتحادیه آزادی زنان کردستان) ارتقا یافته و در نهایت به سطح حزبی‌شدن دست یافته و خود را مطرح نمود. تاریخ مبارزه پیشبرد گام به گام قدرت سازمانی، داعیه "آزادی و زندگی را در زن باید جست" می‌باشد. تاریخ حذف زن سابق از فکر، روح، خانواده و فرهنگ اکتسابی جامعه و دستیابی به زن آزاد است. تاریخ به اثبات رساندن اینکه؛ "هر زن

معتقد به شور و شوق آزادی و جنگ در راه آن، جنگاوری عظیم خواهد شد، با تقدیم صدها شهید قهرمان و سطح مبارزاتی‌اش است. دوران مبارزاتی تبدیل زن به سرچشمه یک زندگی بسیار قدرتمند و به شدت در جریان است. تاریخ خودسازی شخصیتی زن با اتکا به تلاش و کوششهای خود، تبدیل شدن او به یکی از طرفهای آزاد و تصمیم‌گیرنده زندگی، پیشبرنده معیارهای پذیرش و رد و تاریخ به وجود آوردن نیروی مقاومت در برابر شرایط فشار و نایکسانی مطلق است. مرحله آفرینش چنان زنی است که از همان ابتدا برای خود در جریان زندگی تصمیم گرفته، با استفاده از پیوند زدن زندگی خود با زندگی خلق - جامعه، بار دیگر راه استقرار در مرکز زندگی را در پیش گرفته است؛ از چنان زنی که هزاران سال پیوسته بیرون از دایره زندگی مانده، زندگی را غیر از خویش برای همه نظم بخشیده و اوج فداکاری خود را عمیقاً فراموش کرده است. به عبارتی؛ زن، کمی به خود آمد، به مکانیسم‌های تصمیم‌گیری و اجرایی و نیز سازمانیافتگی اینکه: "چه چیزی را می‌خواهد و چه چیزی را نمی‌خواهد"؟ دست یافت. در نتیجه؛ این دوره، دوره از میان برداشتن موانع موجود بر سر راه مشارکت اجتماعی زن است. تاریخ فرو ریختن فلسفه "هر جا زن باشد، بلا هست" در نظام طبقات - مردسالاری، و پایه‌ریزی و عملی‌ساختن فلسفه "هر آنجا که زن باشد، سرچشمه‌ای از زندگیست" است. مرحله تحکیم اصل "در هر جایی که زن وجود داشته باشد؛ پیشرفت‌های عظیمی حاصل شده، زندگی غنا خواهد یافت، و در هر جا که زن نباشد؛ غنا و شکفتگی (سرزندگی) خود را از دست خواهد داد" است. تاریخ زنده و گویاشدن زن به‌عنوان فعال‌ترین طرف "چگونه باید زیست"؟ است. بنابراین آنچه برای زن ضروری است؛ مبارزه آزادی، معنا و جنگاوری مقدس آنست. زیرا زن، جهان ارتجاعی وحشتناکی دارد که باید از آن انتقام بگیرد. مرحله رشد ادعا و قاطعیت "تا انتقاممان را نگیریم چگونه دوست خواهیم داشت، تا ننگیم چگونه انتقام خواهیم گرفت؟" و معنادار شدن زندگی زن است.

در ارتباط با زن، جنگ به شدت در عرصه اجتماعی جریان می‌یابد. تاریخ PJA تاریخ بازآفرینی زن، انسان، دوست‌داشتن و عشق زن است. با ورود زن به میدان جنگ، حقیقت برخوردهای انحرافی و بر پایه رانش

آزادی موجود در پیرامون زن، روشن و افشا گردیده است. بنابراین تاریخی است. در واقع آنچه رهبری PKK در اینجا به وجود آورد. آفرینش جنگاوری راستین زن بود. نمایش استوارشدن، دوست‌داشتن زن نزد مرد و دوست‌داشتن مرد نزد زن است که بر روی وابستگی‌های تا این حد ساختگی و ضعیف، بر روی خیانت‌های اعمال شده نسبت به گوهر زندگی در زن و مرد در عمل پیاده شده است. در واقع چنین کاری تلاش و مبارزه نقش بر آب ساختن پست‌فطرتانه‌ترین توطئه‌ای است که هزاران سال از به انحطاط کشاندن زن تا به امروز علیه بشریت به انجام رسیده است. از این نظر، انقلاب زن که در محیط PKK به وقوع پیوست يك فعالیت اساسی برای زن در سطح جهانی است.

تاریخ PJA تاریخ دستاوری دوباره زن به ارزش، معنی و بها برپایه نیروی ذاتی جنس زن است او که از نیرو و اراده محروم مانده و بدین ترتیب در دید جامعه بی‌ارزش شده است. از این رو جنبشی انتقام‌گیرنده از حقیقت جامعه طبقاتی عینیت‌افته در کارا کتر سلطه مرد که با هر دوره جدیدی که در پی داشته است، زن را اندکی بیش از پیش در قعر فرو برده، گم و گور کرده و بی‌ارزش ساخته است، می‌باشد. مبارزه، شهیدان و بهایی که در این راه پرداخته است، بایستی چنین درک شود. زن در هر شرایط، میزان نابرابری، فشار و خشونت، نباید براحتی تسلیمیت را بپذیرد. تسلیمیت زن در جریان PKK، درست بسان خیانت به میهن است. البته در جنگ زن، حقیقت "من تسلیم نمی‌شوم، خود را خاکستر می‌کنم/ما تسلیمیت هرگز قبول نخواهم کرد" مفهوم ارجمندی کل شهیدان، استقلال و آزادی حتمی وطن و خلق است. PJA، مبارزه دستیابی به زندگی و هویت آزاد رشدیافته بر پایه این نگرش است. به همین دلیل نیز، رهبری PKK، زن و سازمان آن، PJA را صاحبان قدرتمند آزادی مقدس ارزیابی می‌کند. برای مرد نیز اصل "دستیابی به زن و ابراز علاقه نسبت به زندگی مشترک، قطعاً ناگزیر از مرتبط بودن با درک از آزادی است" قائل شده است. بنابراین مبارزه دشوار موجود در PKK، مبارزه دستیابی به آزادی راستین برای هویت زن است.

زن که در عینیت‌یافتگی آزادی بعنوان ارزشی مساعد و پرمعنا بدان پرداخته می‌شود و دنیای زن دیگر آن دنیایی نیست که بتوان - چنانچه

نظام حاکمیتی آنها عادت داده بود - براحتی مورد تعرض، دست‌درازی و تهاجم قرار داد، خارج شده است. از این لحاظ تاریخ PJA، دوران متوقف ساختن هر گونه تهاجم و اشغال بسیار گستاخانه هزاران ساله به جانب دنیای زن، از میان برداشتن تأثیرات ناشی از این اشغالها بر روی هویت - دنیای زن و آفرینش دنیای خاص زن که با زیبایی، گوهر، قدرت و غنای زن آراسته شده است - می‌باشد. دوران آن زنی نیست که در برابر کلیه تجاوزات و تهاجمات، ایستاری درمانده و مردنی بروز داده و سکوت نماید، بلکه مرحله پیشرفت هویت، سازمان و رزمندگی زنی است که تمامی اینها را مورد بازخواست قرار داده و انتقام تاریخی خود را از هر آنچه لازم است با تاریخ دستیابی به شانس و تسلیحات انتقام‌جویی و مواخذه برای کلیه زنانی است که همزمان با گذار از نظام مدارسالاری به پدرسالاری، از چنان زندگی تراژیک‌تری برخوردار بوده‌اند که طی آن؛ وحشیانه قتل‌عام شده، صدها تنشان در مزارهای شاه - شوهر، زنده به گور شده، در جنگ‌های صلیبی و دیگر جنگ‌ها به شیوه‌ای بسیار کثیف مورد سوءاستفاده قرار گرفته، در طول صدها سال، صدها هزار تن از آنها تحت عنوان "جادوگر" به آتش کشیده شده، به فاحشگی کشانده شده و به معرض خرید و فروش گذارده شده، نخست با نام دین و سپس ناموس - عشق به قتل رسانده شده‌اند و خارج‌شدن این آرزو از حالت سخن و ارزیابی‌های صرفاً تئوریک، در پراتیک PJA برای اولین بار در چنین سطحی عملی می‌شود. چنان رهنمودی مبارزاتی به وجود آمده است که مطابق آن؛ در جایی که زن قدرتش را از داده است، اراده، امید و نیروی زندگی خود را هدر داده باشد، توانمندشدن در همانجا را اساس می‌گیرد. سازمان و مبارزه‌ای متناسب با آن پدیدار شده است. شاید مراحل گوناگون این دوره تاریخی، عناوین مختلف و یا مختصات خود را داشته باشند، اما سرشت و هدف همگی آنها همین بوده است. به هنگام سنجش مراحل گوناگون تاریخ PJA این حقیقت را همواره باید مد نظر داشت.

زن که امروزه به سطح حزبی‌شدن ارتقا یافته است، در اولین گام خود به منظور مشارکت در دوران انقلاب ملی، با موانع و پیشداوری‌های بسیاری مواجه شده و [این نخستین گام] مشقت‌بار بوده است. دوری



از بینش جنسی و آگاهی تاریخی - سازمانی، مشارکت‌های صورت گرفته در آغاز را ضعیف و احساساتی تر نموده بود. اولین زنی که در دوران گروه اولیه PKK به صفوف آن پیوست، همچون جزئی از انقلاب بدان نگریده شده و پیوستن وی با علاقه‌ای وافر مورد استقبال قرار گرفته است. از برابری و آزادی زن، بر پایه انقلاب ملی - دمکراتیک دفاع شده است. مشارکت‌های اولیه زن در انقلاب، بیشتر در میان قشر جوان روشن‌فکر - دانشجو صورت پذیرفته است. ویژگی‌های طبقاتیشان از بازتابی شدید در زندگی برخوردار است. در این هنگام، از آنجایی که پیوستن بر پایه معیارهای کلی انقلابی بودن است، برخورد عام سنتی کاملاً از میان برداشته نشده بود. به خاطر تازگی داشتن مرحله سازماندهی، هنوز مبارزه شخصیتی - طبقاتی جدی در درون آغاز نشده است. روابط موجود در داخل گروه، هنوز از سطح خواهر - برادری فراتر نرفته و برخوردهایی در حیطه معیارهای خانوادگی خود را بروز می‌دهد. در رابطه با کاراکترهای زن و مردی که نظام آفریده است، همچنین درجه انحطاط و بی‌شخصیتی زن و مرد در واقعیت خانواده و جامعه دست‌آفریده نظام مردصفت، بینشی در کار نیست. بهمین دلیل نیز، گروه هرچند هم برخورد چپ کلاسیک را مورد انتقاد قرار دهد، چندان آنرا پشت سر نهاده است. در نتیجه، [استثمار] زن بعنوان جزئی از استثمار اجتماعی دیده شده و ویژگی‌های خاص جنس زن نتوانسته است آشکار شود. فعالیت‌های این دوره عمدتاً؛ ایجاد بینش ملی و عملی ساختن پیوستن به مبارزه در این گستره، همچنین فعالیت‌های تبلیغاتی به منظور شناساندن مبارزه بوده و مشارکت مبارزان زن در بطن تشکیلاتی این فعالیت‌ها به حد کافی عملی نشده است. زیرا واقعیت اجتماعی کرد که مملو از واپسگراییهایی فتودالی است، هنوز چنان دگرگونی‌ای که قادر به پذیرش اراده زن - حتی در جنگ آزادی نیز - باشد، به خود ندیده است. بدین ترتیب زن هرچند هم در درون تشکیلات جای گرفته باشد، اما در آغاز به میان خلق راه نیافته و در فعالیت‌هایی همچون تشکیل جلسه، آموزش و غیره نتوانسته است مشارکتی تاثیرگذار بنماید.

در سال 1977 همزمان با گسترش جنبش در کردستان، امکان آشنایی زنان با آن فراهم شده است. دوران گروه اولیه، زنان، هرچند به تعدادی

معدود هم باشد در کمیته‌ها جای گرفتند. در يك سو؛ جنبشی همچون PKK خواستار تحقق جهشی انقلابی از طریق پاسداری از گوهر ملی، در دیگر سو؛ واقعیتی که با وجود فشار و استثمار هزارن ساله سرشت میهن‌پرستانه، زبان و فرهنگ خود را بر پایه هویت زن، در سطحی هر چند محدود حفظ نموده، حیات می‌بخشد. اینکه همبستگی این هر دو واقعیت پیشرفت مهم در زمینه کردستان پدید خواهد آورد، امری اجتناب‌ناپذیر است. PKK جنبشی بپاخواسته با نام ملیت و خواستار انجام جهش انقلابی آن بود. زن کرد از چنان واقعیتی برخوردار بود که با تأثیرپذیری از اسلام رفته رفته محصور شده، در چهارچوب خانواده محدود مانده ولی به محض دستیابی به نقطه همبستگی به سرعت به PKK می‌پیوندد. این واقعیت از دوران گروه اولیه تا به امروز، با وجود بعضی فشارهای اجتماعی و فنودالی نیز، پیوستن زنان [به صفوف انقلاب] را استمرار بخشیده است. بدون شك پیش‌کشیدن بحث اینکه PKK به محض ورود به کردستان تمامی ویژگی‌های فنودالی و واپسگرا را به یکباره از بین برد، امری واقعینانه نیست. پیوستن زن به انقلاب، نتیجه مبارزهای بزرگ بوده است. به مقابله برخاستن با ویژگی‌های خانواده و جامعه سنتی کار آسانی نبوده است.

اولین زنی که قبل از تبدیل شدن گروه به حزب، بدان پیوست فاطمه بوده است. به خانواده‌ای مزدور، آریستوکرات و کمالیست تعلق داشت. پس از آنکه گروه شکل حزب به خود گرفت، زن در تمام سطوح مبارزه جای گرفته است. اما تیپ زن مزدور به ویژه فاطمه، به دلیل طرز برخوردش، از جهات معینی دارای جنبه‌هایی از کاراکتر مرد بود. از چنان درجه‌ای از برخورد حاکمیتی برخوردار بود که نتواند پیدایش جایگزینی در هویت زن را بپذیرد. برخوردهایی از قبیل: تضعیف زن جای‌گرفته در مبارزه و برخورد از پتانسیل پیشرفت در مبارزه و یا وابسته نمودن آن به خود، گسلاندن آن از گوهر خود و به نوعی از میان برداشتن و یا خنثی ساختن او، بروز داده است. برخورد فاطمه با زن، ضرورت حل مشکل زن بر پایه‌ای انقلابی را بیشتر مطرح ساخته است. پیشرفت تدریجی جنبش آزادی زن، رفته رفته عرصه عمل را بر فاطمه تنگتر کرده است. با این وجود نیز، تلاش‌های وی در راستای بی‌تأثیرکردن و در تنگنا قراردادن زنان ملحق

شده به انقلاب، یکی از عوامل مهمی بوده است که تا مدتی بر پیشرفت جنبش زن تأثیر منفی داشته است. فقط مقاومت‌هایی که در زندان به انجام رسید و شهادت‌هایی که در میان گروه‌های تبلیغات مسلحانه به وجود آمد، از نظر عاطفی زن را تحت تأثیر قرار داده و در مقیاسی وسیع به صفوف مبارزه کشانده است. آنچه در ابتدا مهر خود را بر پیوستن‌ها زده است، بیشتر میهن‌پرستی و احساسات بوده و مرحله رشد بینش ملی به تدریج عمق یافته است. همچنین از میان رفتن زمینه برقراری رابطه سنتی بین زن و مرد در بطن حیات سازمانی، با پیشبرد سریع بینش سازمانی و مبارزه طبقاتی درون‌سازمانی از سوی رهبری، پیوستن زنان به انقلاب را شتاب بخشیده است.

PKK از بدو ظهور تا به امروز، از نظر جنسی زن را در طول تاریخ تحلیل نموده و شرایط آزاد شدن زن را فراهم نموده است. بر اساس این امر از شکل‌گیری گروه اولیه به این سو، رهایی جنسی را به شکل اصل اساسی رهایی اجتماعی در دست گرفته، و در همین راستا نیز جایگاه عمیقی را در صفوف مبارزه به جنس زن اختصاص داده است. آگاه‌سازی زن کرد که می‌بایست به مبارزه رهایی از وابستگی‌ها و معیارهای سنتی - که در سراسر تاریخ، زن را از لحاظ ملی، طبقاتی و جنسی به خود وابسته کرده‌اند - می‌پرداخت، درباره موقعیت محرومیت از حق بیان و تصمیم‌گیری، بردگی و سرسپردگی عمیقی که در آن بسر می‌برد و جذب وی به متن مبارزه آفرینش زن آزاد و صعود دادن وی به بلندای کوه‌ها، از طریق واژگون نمودن تمامی برخوردها و معیارهای نظام حاکم، مبارزه‌ای انقلابی می‌طلبید. امکان دستیابی به قدرتی مبارزاتی جهت آفرینش زندگی نو، جامعه نو و انسان نو با ایمان به بازآفرینی و آزادسازی زن از راه تخریب تاریخ نفرین‌شده منسوب به زن، در عین حال بیانگر پیشرفتی با بالاترین ضمانت در راستای بازگشت بشریت به خویشتن نیز می‌باشد. زن کرد که بهر حال از انسان‌بودن طرد شده، عقب‌مانده، ضعیف و وابسته بوده و حتی قادر نیست نیروی بر زبان آوردن حرفی و یا گرفتن تصمیمی را از خود بروز دهد، برای بدست گرفتن فرصتی که به وی ارائه شده است در هر صورت به بطن مبارزه PKK سرازیر شده است. با علم به اینکه، چیز چندانی برای از دست دادن ندارد، بدون هیچ

واهمه‌ای به هر عرصه‌ای که لازم است در آن اظهار وجود کند، پا نهاده، با شور و شوق رهایی از زنجیرهای هزاران ساله بردگی، نقشه‌های مهمی در جریان مبارزه ملی بر عهده گرفته است. زن کرد که در فکر، روح، احساس و محبت، تحول ملی - مردمی خود را آغاز نموده است، در حالیکه در جنگ با نظام استعمارگر، همواره در صف مقدم جای می‌گیرد، در زمینه متوقف ساختن چرخه‌های نظام اجتماعی موجود نیز نقش اول را ایفا نموده است. به ویژه در متلاشی ساختن هنجارهای پوسیده اجتماعی، روابط ارتجاعی فئودالی و هرگونه معیار ان، خیزهای انقلابی مهمی برداشته است. همچنین شروع به ایجاد دگرگونی در مرد که مجری سیاست‌های بیهوده‌سازی و بی‌شخصیت‌سازی زن است و خانواده - که زمینه [ اجرایی ] آن است - نموده، درصدد زمینه‌سازی برای توانایی ایجاد ساختاری دمکراتیک و عادلانه‌تر بر آمده است. نقش و وظایفی که زن کرد با استفاده از سطح پیشرفتی که در اندک زمانی به دست آورده است، در بازآفرینی جامعه کرد و مرد کرد معلوم گردیده و تعیین کنندگی‌اش را در دستیابی خود و خلقتش به جایگاه شایسته آشکار ساخته است.

در حوالی 1980، هرچند هم زنان به انقلاب پیوسته باشند، اما پیشرفتی در سطح عالی، خودشناسی برپایه هویت خود و یا مشارکتی کاملاً متناسب با برخورد رهبری، پیرامون پیشبرد جنبش آزادی زن به وقوع نپیوسته بود. با این وجود، از سال 1980 به بعد بوده که زنانی به صفوف مبارزه پیوسته و قهرمانانه به شهادت رسیده‌اند. شهادت ترکان درین در سال 1980، بسی انوش در 1981 و ادیفه ساکیک و خانم یاورکایا در 1985، به سمبل قهرمانی و پایبندی زن کرد ذوب شده در خطمشی آزادی تبدیل شده است. این شهادت‌ها، در عین حال بیانگر اشتیاق به آزادی زن کرد که عقب نگه‌داشته شده‌ترین قشر زن در میان کل بشریت است و کین و خشم او نسبت به حمله به آزادی می‌باشد. گام‌های آغازین آفرینش عشق و زندگی و زنده کردن زینبایی است که به خاطر ضعف و درماندگی در سراسر تاریخ خلق کرد، شانس زیستن و حیات بخشیدن عشق را نیافته‌اند، هستند. این شهادت‌ها در عین حال به سمبل تکامل و تحقق رغبت به آزادی نیمه‌کاره بسه و ظریفه تبدیل شده که به خاطر

مقاومتهایی که در شورش‌های ناکام کرد - که به سبب پیروی از استراتژیهای اشتباه، نتیجتاً شکست خوردند - نامشان در تاریخ به ثبت رسیده است. این شهادت‌ها که از لحاظ تاریخی آنها را چنین درک می‌کنیم، زن کرد را در آستانه ورود به سده 21، بیش از پیش به آزادی، هویت آزاد و ادعای زندگی نزدیک ساخته است. این دوره، چنان مرحله‌ای است که زن با حقیقت مبارزه، سازمان و ایدئولوژی کاملاً فاصله داشته و پیوستنش [به انقلاب] به تمامی برپایه سرشت میهن‌پرستی بوده است. پیوستن به صفوف مبارزه برپایه بینش جنسی هنوز رشد نیافته است. بهمین دلیل، اغلب بعنوان فرد در مبارزه جای گرفته است. اما همین پیوستن‌ها و مجموع قهرمانی‌ها و تجاربی که پدیدار ساخته‌اند، اندوخته و زیربنای مستحکم کسب بینش جنسی و سازمان‌یابی خاص زنان را در مراحل بعدی تشکیل داده است. پیوستن‌ها و شهادت‌ها در این دوره، پیشاهنگان راه آزادی، روشنایی و زندگی باشرف و صاحب هویت با نام زنان خلقی کاملاً فئودال، عقب نگه‌داشته شده، و دور از زندگی و زمان نگه‌داشته شده، هستند. این گام‌ها که به سبب عدم پیشرفت کافی آگاهی، فقط با جسارت، فداکاری و پابندی کامل از سوی این اشخاص بزرگ برداشته شد، بینهایت با معنا و ارزشمند است و از گوهر نقشی که زنان کرد در سرآغاز تاریخ ایفا نموده‌اند، برخوردار است.

از سوی دیگر در از میان برداشتن بسیاری از پیشداوری‌ها، نگرش‌های ارتجاعی و بی‌اعتمادی‌های بروزیافته در میان خود زن، مرد و کل جامعه در رابطه با زن، نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. از این جهت در حکم اولین ضرباتی است که بر پیکر خانواده کرد - که تمامی نظام‌های استثمار را پیوسته در بطن خود پرورانده و زن را در میان چهار دیواری حبس نموده است - و در وجود آن بر نظام استثمار - حاکمیتی وارد کرده است. این، اقدامی تاریخی است. رفقای زن بسیاری وجود داشتند. که در میان گروه‌های مسلح اولیه به میهن باز گشته، در درگیری‌ها به شهادت رسیده و پابندی و فداکاری خود را در بالاترین سطح نشان داده‌اند. هر چند هم در ابتدا، پیوستنی زنان با وقوف بر بینش جنسی، پیوستن به حزب از طریق جهتابی در راستای کاوش آزادی در بُعد جنسی چندان بارز و نیرومند نباشد. باز هم ادعا و مصمم بودن خود را برای شرکت در انقلاب

به اثبات رسانده‌اند. سازماندهی ویژه زنان که جنبه منحصر به فرد انقلاب آزادیبخش کردستان است، به شیوه‌ای مستحکم پایه‌ریزی شده است. پرسش "زن چگونه و در کجای این انقلاب جای خواهد گرفت؟" را خود زن و با سطح مشارکتی خود، پاسخ گفته است.

در برخورد با زن و پرداختن به مسئله خانواده، تا سال 1986 مشکلاتی جدی در نتیجه بازتابیدن ویژگی‌های اجتماعی و بعضی از برخوردهای آگاهانه فاطمه که مهر خود را بر نحوه روابط و زندگی درون حزبی زده بود، بروز یافته است. رهبری PKK در جریان مبارزه با فاطمه در شخصیت خود، تا سال 1986 به مبارزه با این مشکلات پرداخته است. تحلیل این مسئله بر پایه‌ای صحیح و علمی در شخص فردی که رهبری حزب و خلقی را بر عهده دارد، جنبش را نیز بینهایت نیرو بخشیده است. در حساس‌ترین مرحله مبارزه و در رابطه با برخورد نسبت به مسئله‌ای که می‌بایست در اوج حساسیت بدان پرداخت، دستیابی به چنان درجه‌ای از حل فراهم گشته که رفته رفته سراسر حزب و خلق را در بر می‌گیرد. سرنوشت یک خلق، پیروزی و یا شکست آن، پیشرفت و یا عدم پیشرفت روابطی بر پایه آزادی میان دو جنس با استفاده از این مبارزه به وضوح دست یافته است. پس از پیروزی در این مبارزه در سال 1986، نتیجه آن به سطح حزبی ارتقا یافته و رفته‌رفته بعنوان چاره‌ای اجتماعی مطرح شده است. نتایج حاصله از این مبارزه 10 ساله میان رهبری حزب و فاطمه، با استفاده از ارزیابی‌های عمیق ارائه شده در کنگره سوم PKK و تحلیلات به عمل آمده پیرامون مسئله زن و خانواده، به ملأ کل سازمان در آمده است. از نظری، تحلیلات و ارزیابی‌های صورت پذیرفته، مداخله‌ای گسترده به جانب معیارهای زندگی سنتی و نحوه روابط سنتی میان زن و مرد - که تا آن زمان در درون سازمان ادامه داشت - می‌باشد. در صورتیکه این طرز رابطه و زندگی به شیوه‌ای صحیح تحلیل و سپری نشود، عبارت از متوجه‌شدن با بالاترین درجه ریسک، به شکست انجامیدن انقلاب و قرار دادن سازمان در برابر آن است. تعمیم مبارزه‌ای که رهبری PKK در شخصیت خود و به نفع رابطه آزاد و زن و مرد آزاد به انجام رسانیده است، اهداف فعالیت ایدئولوژیکی رهبری می‌باشد. میزان تهدیدی که زن برده، مرد مرتجع، غرایز برطرف نشده، احساسات عقب‌مانده و زندگی‌های اسیر

اهداف حقیر برای انقلاب در بر دارند، مشاهده شده، و برای رفع آن به مبارزه ایدئولوژیکی اولویت داده شده است. تحلیلات مربوط به زن و خانواده که در 1987 شروع شده و بتدریج وسعت یافت، نقطه عطفی پیرامون روشنگری ایدئولوژیکی که در مبارزه آزادیبخش ملی و تاریخ پیشرفت جنبش آزادی زن پدید آورده است. این امر، برانگیختن احساس نیاز به آزادی و برانگیختن آزادی با تحلیل انکی قلابی و زن برده و بسیاری از موارد دیگر است.

در سال 1987، اقدام به نخستین سازماندهی زن بر پایه این اولین تحلیلات گسترده زن و خانواده صورت گرفته است. نخستین سازماندهی زن - که بیانگر نیروی سازمان یافته زن است - YJWK می باشد. YJWK که عبارت از اولین سازمان زن کرد است، فعالیت های خود را وابسته به ERNK و بیشتر در عرصه اروپا انجام داده است. از آنجایی که اعضای سازمانی زن در دوران تشکیل YJWK هنوز ارتجاع اجتماعی خود را پشت سر نهاده بودند، نتوانستند پراتیکی متناسب با این سازماندهی از خود نشان دهند. هرچند YJWK سازمان یابی در کل عرصه کردستان را هم هدف نموده باشد، اما در عمل به اروپا محدود ماند. برخورد اشتباه آمیز زن در بطن شرایط به ظاهر نامتناقض اروپا، نیاز به مبارزه ای جدی را پدید نیاورده و نتوانسته امکانات و زمینه لازم برای سازمان یافتگی خاص در درون فعالیت های عام را فراهم نموده و رشد دهد. تخریبات، ارتجاع و فساد که نظام استعماری چه در زن و چه در مرد پدید آورده است، به اندازه کافی بررسی نشده، وجوه خاص مسئله جنسی دیده نشده و بروز اراده ذاتی در توان نبوده است. برخوردهای سلطه گرانه مرد نیز در برابر اجرای فعالیت های خاص مانع ساز بوده است. مرد سنتی و حاکم در رابطه با ضرورت و هدف از اقدام به ایجاد YJWK و به قرار دادن مسئله زن پیش روی جامعه چندان متقاعد نشده است. در برابر این امر، زن نیز در زمینه بروز رفتار و مبارزه ای آگاهانه از خود، بسیار ناقص مانده است. از آنجایی که خود را از مشارکت در زندگی و مبارزه با نگرش مرد و تنظیم سطح احساس، فکر و عمل خود مطابق آن نرهاییده است، نتوانسته دینامیک های ذاتی خود را نمایان سازد. هر چند تحلیلات انجام گرفته در مورد زن، پاسخهایی گسترده به مشکلاتی که در این مرحله بروز

یافته‌اند ارائه بدهد، اما عقب‌ماندگی اعضای زن از نظر ایدئولوژیکی، آنها را در رسیدگی [ به مشکلات ] و بجای آوردن به موقع ضروریات، در سطحی ضعیف نگه‌داشته است. اما با وجود تمامی این نواقص نیز، تحلیلات رهبری در مورد زن، درجه مهمی از تاثیرگذاری و تکان‌دهندگی را خواه در زن جامعه و خواه در زنان عضو سازمان پدید آورده و به شیوه‌ای نیرومندتر به سوی جستجوی آزادی سوق داده است. زن کرد که به چنین بیداری و بینشی دست یافته است، با از بین بردن مرزهای ارتجاعی فئودالی با تعمق و از خود گذشتگی بیشتری در فعالیت‌ها مشارکت نموده است. میزان رشد مشارکت زن در مبارزه، به دلیل عدم دستیابی سازمانیافتگی YJWK به نفوذ و تاثیرگذاری لازم در زمینه تحول و سازماندهی بر پایه آموزش ایدئولوژیکی، بسیار ناقص مانده است. سرچشمه بسیاری از نواقص بروز یافته در این مرحله، بی‌تجربگی‌ها اماتوری و بیگانه نبودن ناشی از طرد هزاران ساله زن از سازماندهی بوده است. فقط در این دوران در پرتو تحلیلات رهبری پیرامون زن، از لحاظ جذب زن به صفوف انقلاب، آشنا ساختن وی با بینش ملی، پیشبرد پایبندیش به ارزش‌های میهن و خلق و مشاهده موقعیت بردگیش، فراهم ساختن زمینه وصال با طلب آزادی، پیشرفت‌های مهمی حاصل شده است. از این لحاظ، YJWK هر چند هم در متمرکز ساختن فعالیت‌های زنان و متکی ساختن زن به نیرو و اراده ذاتی و تحکیم سازمان‌یافتگی یکپارچه اعضای زن از کفایت لازم برخوردار نبوده باشد، اما در موارد مهمی همچون آگاهی و بیداری به دست آمده ملی، حفظ و رشد پایبندی به میهن و ارزش‌های ملی، دوست داشتن جنس خود و احساس نیاز به سازماندهی، سطحی از پیشرفت پدید آورده است. لذا این مرحله در زمینه برانگیختن زن به آزادی، بیانگر مرحله مهمی است.

در اواخر دهه 1980 متعاقب اقدام حزب به گسترش مبارزه مسلحانه و آشنا ساختن و پیوند زدن خلق به حزب از طریق انجام تبلیغات مسلحانه در میان خلق، فروپاشی نسبتاً مهمی در فئودالیتة اجتماعی نیز به وقوع پیوسته و شهادت‌هایی که در جریان عملیات و در گیربها اتفاق می‌یافتاد، کاملاً راه تازه‌ای برای پیوستن به مبارزه می‌گشود. انقلاب آزادی کردستان به چنان ماهیت انقلابی دست یافته بود که انسان‌ها از هر



ملت و طبقه می‌توانستند بدان بیوندند. زن نیز در کنار مرد به شیوه‌ای یکسان، آزاد و آگاهانه و با اراده و شخصیت خود بدان پیوست. از این رو می‌توان انقلاب کردستان را به تمامی بعنوان يك انقلاب آزادي زن، انقلاب اجتماعي زن تعبیر نمود. نامزد پیشاهنگی آن انقلاب، زنان که برای اولین بار به امکان پیشرفت در سطح جهانی دست می‌یابند. زن به محض دستیابی به هویت ملی در داخل مبارزه رهایی‌بخش ملی کردستان، گام برداشتن به سوی آزادی جنسی را نیز آغاز نموده است. به ویژه شهادت گریلاهای زنی که به انجام فعالیت‌های سازمانی در میان خلق می‌پرداختند، خلق را با وجود تمامی فشارها و اعمال خشونت‌خونین حکومت، به قیام واداشته است. آنکه در بطن قیام‌ها بیش از همه متأثر شده و مشارکت جسته، زن بوده است. مشارکت فعال زنان در قیام‌ها و جای گرفتن‌شان در صفوف مقدم، حملات شدید حکومت را به دنبال داشته است. بازداشت و شکنجه‌ها و در مقابل آن مقاومت‌هایی که زنان از خود بروز داده‌اند، هم دیدگاه جامعه نسبت به زن را تغییر داده و هم اینکه پیشرفت مهمی در زمینه هدایت و جهت‌دهی زندگی از سوی زن با اراده خود، حاصل نموده است. این وضعیت از لحاظ محو اثرات کلیه برداشته‌های سنتی - فئودالی نسبت به زن و همچنین بیداری ملی و ایفای نقش در مبارزه، در حکم قیام زن است.

تحلیلات مربوط به زن و خانواده که پس از 1987 انجام پذیرفت، به سرعت در میان توده‌ها بازتاب یافته است. شهادت رفیق بریوان (بنفش آغال)، در سال 1989 که با شوق عظیم به آزادی بر پایه این تحلیلات به انقلاب پیوسته بود. نقطه آغاز مرحله قیام توده‌ای را تشکیل داده است. توده‌های خلق که به میهن‌پرستی می‌گراییدند، برای اولین بار در چنین گستره‌ای به قیام برخاسته و یکپارچگی خود را با حزب زنانه - مردانه ابراز داشته و آغوش خود را بروی آن گشودند. بریوان، نماد خروج زن از زیر حاکمیت مرد، خواه پدر یا برادر و خواه شوهر و فدا کردن خود در راه خلق، میهن، تاریخ و جنس خود است. سمبل پاسخ داده شده در وجود تحقیر، تضعیف و بی‌اراده شده هزاران ساله زن به دستیابی وی به چنین سطحی است. رمز از میان برداشته‌شدن بیگانگی زن - زندگی، زن - جامعه که مقدس‌ترین یگانگی‌ها در سرآغاز تاریخند و همبستگی زن و

خلق‌ها - که از آغاز تاریخ دارای سرنوشتی مشترک بوده‌اند، بر پایه آزادی است.

زن کرد در حالیکه از بینش آزادی و تجربه مبارزاتی و سازمانی حائز اهمیت و سنگرهای آزادی مستحکمی برخوردار گشته بود، وارد دهه 90 شد. سازماندهی زنان تا دهه 90، با قیام‌های رو به رشد توده‌ای و همچنین رشد کمی و کیفی پیوستن‌ها (به حزب) پس از سال 90 به زمینه‌های شکوفایی دست یافته است. با شروع قیام‌ها ملحق‌شدن به انقلاب به ویژه از ناحیه زنان افزایش یافته است. زیرا رویارویی زن با تناقضات، خواه ناشی از وضعیت اجتماعی موجود خود و خواه ناشی از تهاجمات نظام استعماری، وی را به جستجو واداشته است. زن با اعتقاد به اینکه با پیوستن به صفوف PKK پاسخی برای این کاوش‌های خود خواهد یافت، به شیوه‌ای غیر منتظره به صفوف آن سرازیر شد. اما ناتوانی در پاسخگویی به موقع به این مشارکت گسترده متأثر از قیام‌ها، ناتوانی در آموزش و سازماندهی و منعکس نشدن جنبه کیفی آن در محیط حزب، منجر به بروز مشکلاتی عمده شده در میدان‌های جنگ با دیده سرچشمه بسیاری از مشکلات و به زن نگرینسته شده و به بهانه فرستادن به فعالیت‌های توده‌ای، از ارتش طرد شده است. این اقدامات در نتیجه برداشتهای فنودالی - سنتی مرد سلطه‌گر که قدرت و نفوذ را در جنگ بدست گرفته بود، به میان آمده است. مرد مرتجع قدرت‌گرا با گفتن "زن، زندگی را بهم می‌زند. در جنگ، بار گران است" کوشیده است او را - که به خود ناباور بوده و به عنوان يك قدرت به خود نگرینسته است - از مبارزه دور سازد.

پس از پیشرفت‌هایی که مبارزه ما پس از سال 90 شاهد آن بود، حکومت دست به تهاجم، فشار و شکنجه زد. در پاسخ به این اقدامات دولت، قیام‌هایی صورت پذیرفت و همزمان با آن پیوستن فوق‌العاده زنان به صفوف PKK تحقق یافت. این پیوستن کمی زن، عمدتاً برپایه رهایی ملی بود. ایستار درون سازمانی پیوستن زنان که به شیوه‌ای متداخل با بیداری ملی صورت می‌پذیرد، بیانگر چنان پتانسیل عظیمی است که بر پیشرفت حزب تاثیر خواهد گذاشت. عدم ارزیابی صحیح این پتانسیل از چنان ماهیتی برخوردار بود که تاثیر منفی بر انضباط و حیات سازمانی

می‌گذاشت. این پتانسیل زن که هنوز به یک بینش جدی جنسی دست نیافته بود، کلیه عقب‌ماندگی‌های سیستم را نیز به درون حزب منتقل ساخته و بر زندگی ارتش تاثیر می‌گذارد. در کنار این موارد، اینکه نیروی زن با مشارکت فعال در جنگ، بیانگر نیروی مهمی در داخل ارتش بوده است، هم با شهادت‌های قهرمانانه و هم از طریق مقاومت و فداکاری‌های عظیم ظهور یافته است. عملیات‌هایی که زکیه الکان در نوروز 1990 در آمد (دباریکر) و رهشان دمیرل در سال 1992 در ازمیر به انجام رسانیدند، بیان روشنی برای از احساس و بینش ملی زن بوده‌اند. در عین حال نشان داده‌اند که هیچ چیزی نمی‌تواند مانع از زنی شود که بخواهد به مبارزه آزادی پیوندد. این عملیات‌ها، همچنین بیانی شگفت‌انگیز از کاوش پیوسته رو به رشد آزادی در میان زنان جامعه است. این عملیات‌هایی که از سوی زنان انجام پذیرفت، همانگونه که پایندی بی‌حدومرز ابرازشده نسبت به آزادی و نیروی کین و نفرت عظیم احساس‌شده نسبت به بردگی هزاران ساله زن را می‌نمایاند، جنبه تراژیک مسئله را نیز مبنی بر ناتوانی در بروز پراتیکی کافی و متناسب با جستجو و ایدئولوژی آزادی، بیان می‌کند. به ویژه در سال 1992 که در آن نیروهای بین‌المللی و حکومت ترکیه به اتفاق نیروهای ملی‌گرای ابتدایی، تهاجمات گسترده‌ای علیه انقلاب آزادی صورت دادند، نیروی زن فعالانه در جنگ جنوب مشارکت نموده و طی آن عظمت شوق خود به آزادی را در سخت‌ترین شرایط به اثبات رسانیده است. مقاومتی که رفیق گلناز کاراتاش (بریتان) در پاسخ به این حملات از خود نشان داد، بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود که بر پیکر خیانتکاران مزدور فرود آمد. همزمان بیانگر پافشاری و مصمم بودن زن بر آزادشدن و اثباتی بر مقاومت تا آخرین لحظه در برابر موانع موجود بر سر راه آزادی بوده است. مقاومت قهرمانانه رفیق گلناز کاراتاش (بریتان)، در عین حال نمایانگر آن است که دیگر زن به چنان سطحی رسیده که می‌تواند به اندازه رشد کمی در درون ارتش، قدرت فرماندهی و تکوین ارتش خاص خود را نیز مطرح نماید. بروز مقاومت و عملیات‌های قهرمانانه بر این مبنای جامعه و زن را از بنیان تکان داده است. تحت تاثیر این امر، پیوستن کمی زنان افزایش یافته و این نیز رشد مقاومت‌های قهرمانانه در گریلا را پدید آورده است.

پتانسیل زن که تا سال 1993 از نظر کمی رشد یافته و بتدریج از کیفیت برخوردار می‌شود، در داخل حزب رفته‌رفته وزنه بیشتری یافته است. چنین امری زمینه مهمی در رابطه با ارتش زنان تشکیل داده است. با این وجود تا سال 1993 زن از لحاظ غیرت و اراده ذاتی و تبدیل شدن به سازمان، وضعیت چندان پیشرفت‌هایی ندارد. پراکنده بوده و تحت مدیریت عملی مرد، فاقد بینش جنسی و بیشتر وابسته به او بسر می‌برد. زن، اگرهم از سطح معینی درباره جستجوی هویت و جستجوی آزادی برخوردار بوده باشد، اما این کاوش بر پایه بینش جنسی شکل نگرفته و به سطح بالایی ارتقا نیافته بود. پیوستن زن، سرچشمه روحی و معنوی بزرگی بوده است. از سویی، منعکس ساختن ویژگی‌های مثبت زن در حزب، نتایج مثبتی به بار آورده است. اما رهایی‌نیافتن زن از ویژگی‌های کلاسیک خود، ایستار غیر سازمانی وی و عقب‌ماندگی در پیشبرد زمینه خاص [برای فعالیت خود]، تاثیرات مشکل‌آفرینی بر روی زمینه سازمانی و تکوین ارتش گذارده است. با فرارسیدن سال 1993 برغم وجود تمامی جوانب ناقص، زنان در شرایط بسیار دشوار و نابرابر در مقایسه با مرد و برخوردهای طرد کننده مرد در داخل ارتش در مراحل نخستین، در درون ارتش جای گرفته و از نظر جنگاوری خود را به اثبات رسانیدند. دیگر هنگام سازماندهی این جنگاوری و دستیابی آن به نیروی سازمان یافته ذاتی فرا رسیده بود. زن با مشارکت و ایستار خود نشان داد در صورتیکه پتانسیل سازمان یافته زن - که از بالاترین شوق به آزادی برخوردار است - در جهت جنگ رهایی بخش خلق کانالیزه شود، پیروزی در جنگ حتمی خواهد بود. جنگاوری زن این پیام را به کل خلق و حزب داد که تکوین ارتش زن به مرحله آغاز و به چنان درجه‌ای رسیده که از قابلیت پیشرفت برخوردار باشد. گوهر این پیام "سرشت ما علی‌رغم بردگی هزاران ساله چندان آلوده نشده و اگر هم جوانب آلوده شده‌ای داشته باشیم، از چنان اشتیاقی به آزادی و بازگشت به گوهر خود برخورداریم که می‌توانیم آنها را با آتش و خون پاک گردانیم و قطعاً آزاد خواهیم زیست"، بیانگر آن است که زن با وجود تمامی آلودگی‌ها، پوسیدگی‌ها، زنجیرهای بردگی و تاثیرپذیری عوامل تضعیف کننده هزاران ساله، موفق به آشکار ساختن گوهر خویش شده است. آنچه می‌ماند

بکارگیری سازماندهی و هدایت این سرشت به سوی واقعیت مبارزاتی رهایی‌بخش است. واقعیتی که رهبری PKK مشاهده کرد، ارزش بسیاری برای آن قائل شد و با فعالیت‌های تشکیل ارتش زن، بدان پاسخ گفت نیز همین است.

در هیچ کجای دنیا کسی جرأت نمی‌کند زن را همچون و همپایه PKK وارد ارتش نماید. زن در برخی از انقلابها و همچنین در ارتش‌های موجود در نظام بورژوازی در سطحی معین جای گرفته، یگانهای تشکیل داده شده و در جنگ شرکت نموده است، ولی فعالیتی که رهبری PKK در گستره فعالیت تکوین ارتش زنان به انجام رسانده است، نخستین می‌باشد. این فعالیت در میان خلق کرد که در طول تاریخ از واقعیتی فاقد سازمان برخوردار بوده صورت گرفته است. حقیقت آن است که خلق کرد از لحاظ نظامی‌گری نیز پذیرش خدمتگزاری به هرکسی غیر از خود را بعنوان فلسفه پذیرفته است. چنین وضعیتی در واقعیت کلیه خلق‌های استعمار زده موجود است. از خود بیگانگی و دوری از آفریدن برای خود، به شیوه‌ای دردناک در روند تشکیل ارتش نیز انعکاس یافته است. در حالیکه ایجاد ارتش از خلقی که بدور از حیات سازمانی بوده‌اند، بخودی خود یک مشکل است، بروز برخوردی که این کار را بیش از پیش دشوار سازد یعنی مشارکت دادن زنان در ارتش، از بالاترین درجه ریسک برخوردار است. با این وصف در حالیکه چنین واقعیتی از خلق مطرح است، چه چیزی باعث شد رهبری PKK گامی اینچنین جسورانه بردارد؟ چه پشتوانه این گام تاریخی را برداشته است؟ این امر با آن کاوش در زندگی مرتبط است که رهبری PKK از آغاز دارا بوده است. داعیه و اصرارش در رابطه با سازمانی کردن تدریجی این جستجو و به مَلک جامعه درآوردن آن، باعث شده است این فعالیت را هر اندازه هم دارای ریسک باشد، در پیش گرفته و فعالیت‌های خود را در زمینه تشکیل ارتش زن تا نهایت به شیوه‌ای آگاهانه و برنامه‌ریزی شده‌تر به انجام برساند. زیرا هدف اساسی تکوین ارتش زن؛ پیشبرد زندگی بر پایه یکسانی و آزادی است. یکی از شروط مهم اینکار نیز، تبدیل زن به یکی از طرفهای مدعی و نیرومند زندگی است. با این وصف ضرورت تکوین ارتش زن که برای اولین بار در تاریخ جهان و در چنین سطحی از سازمان‌یافتگی بعنوان تدریجی در

راستای پیشبرد آزادی زن مطرح شد است و همچنین جواب سوالهایی چون از چه معنایی برخوردار است؟ چرا لازم دیده شده است؟ درک گردیده است؛ زیرا که سازماندهی و نهادینه کردن ارتش زن در هر سطحی، امری اجتناب ناپذیر برای رسیدن به برابری و آزادی است. اگر زن خواهان بازگشت به خویشتن خویش و اعتلای جنس خویش است، بناچار بایستی نیازمندی خود را به سازمان بیش از مرد درک نموده و سازماندهی و تکوین ارتش در حوزه تاثیر خود را با شور و شوق و مسئولیت پذیری ای همپایه میل شدید خود به موفقیت برساند. این را فقط زن می تواند به موفقیت برساند. زیرا مرد از آنجاییکه در مورد از دست دادن حاکمیت خود در هراس است، از نیرومندی زن می ترسد. این مرد بیشتر اوقات، یا کارفرما یا ارباب و یا سرور زن و یا رئیس خانواده است. یعنی همواره زمینه ساز فشار است؛ همواره زمینه ساز استثمار است. بنابراین پذیرش تعالی بعنوان يك اصل برای زن امری حیاتی است. از این رو تکوین ارتش زن مفهومی اصولی دارد. فعالیت های تکوین ارتش زن که از بسیاری جهات ویژگی نخست بودن را داشته و در سال 1993 شروع شد، بعنوان محصول این برخورد اصولی صورت پذیرفت و اندوخته های عظیمی در رابطه با تاریخ زن پدید آورد. قبل از پرداختن به تجزیه و بررسی فعالیت تکوین ارتش زن و سطح پیشرفت آن ارائه سنجشی کلی به ویژه از ارتش شکل گرفته در بطن نظام حاکمیتی مرد حائز اهمیت است. زیرا درک اهمیت تکوین ارتش زن برای زنان خلق ها و بشریت و پی بردن به ارزش آن بدون درک این امر و بدون پی بردن به تاثیرات ناشی از نتایج تاریخی حاصله از این ارتش بر روی حیات خلق ها و تحولات تاریخی، امکان پذیر نیست.

پدیده قدرتمند و یا خواست قدرتمند در سراسر تاریخ و حتی امروزه نیز برای بشر یکی از بنیادی ترین اساس ها بوده است. بی شک پدیده قدرت در گستره اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی تحقق پذیر است. قدرتمند به وسیله اجتناب ناپذیر وجود و همچنین حاکم ساختن نظام تبدیل شده است. اگر در مسند قدرت باشی، هستی و اگر در مسند قدرت نباشی یعنی اینکه محکوم به نابودی هستی. به همین دلیل در طول تاریخ بشریت تمامی جوامع و خلق های خواستار قدرتمند، بنا به

شرایطی که در آن بسر برده‌اند، برای نهادینه کردن قدرت خود، استفاده از بسیاری از راهکارها و ابزارها را اساس گرفته‌اند. بر پایه این امر در بسیاری از دوره‌های تاریخی، ارتش را که یکی از ابزارهای [اعمال] خشونت است، بعنوان یکی از اساسی‌ترین ابزارها برای دست یافتن به اقتدار مشاهده می‌کنیم. همچنانکه می‌دانیم؛ پس از یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ بشریت، ملتها و دولت‌ها برای تبدیل شدن به قدرتی که بتوانند موجودیت خود را حفظ نمایند، فعالیت‌های تکوین ارتش را رشد داده و بیش‌ترین سرمایه‌گذاری را در این زمینه نموده‌اند. همچنین همانگونه که می‌دانیم، ارتش يك ابزار خشونت است. جمع سازمان‌یافته انسان‌های مسلح است که حکام به منظور پاسداری و تضمین منافع خود به وجود آورده‌اند. در دوران مدارسالاری جمع انسان‌های مسلح که ابتدایی‌ترین شکل ارتش است، وجود ندارد. اگر سلاح‌هایی هم به منظور دفاع از خود در برابر طبیعت وحشی و جانوران - که البته این امر از مکانیسم دفاعی انسان ناشی می‌شود - آفت شود. هیچ عنوان مفهوم اعمال خشونت انسان در برابر انسان برای منفعت و یا هدفی نبوده است. اگر هم بحث از اقدام تجمعات انسانی به کشتن همدیگر به دلایل مختلف به میان بیاید، از نگرشی مبنی برحاکم‌شدن و استثمار برنخاسته است. بدین معنا در دوران مدارسالاری به هسته‌های تکوین ارتش برنمی‌خوریم.

با پیدایش تولید اضافی که نقطه عطف مهمی در تاریخ بشر بوجود آورد، تکوین نخستین مجتمعات انسانی سازمان‌یافته و مسلح را مشاهده می‌کنیم. اقلشاری که ثروت را در دست داشتند، نیروهای مسلح را هرچند به شیوه‌ای ابتدایی برپایه حفظ تولید اضافی و تداوم استثمار پدید آوردند. این نخستین سازماندهی‌ها با رشد استثمار، بیش از پیش گسترش پیدا کرده‌اند. سازماندهی رو به رشد ارتش از طریق نهادینه شدن آن، نقش مهمی در مبارزات اقتدارطلبانه طبقات و خلق‌ها بر عهده داشته‌اند. ارتش که ابزار خشونتی در دست حکام بود، تحت فشار و نظارت درآوردن توده‌ها را عملی ساخته است. زور هر اندازه برای حکام در حکم ابزار ستم و فشار بوده است برای ستم‌دیدگان هم يك ابزار قیام و مبارزه بازیابی آزادی‌های از دست رفته‌شان بوده است. ارتش که بر

پیدایش م آزاد تولید استوار است، خصوصیت خود را از خصوصیت نظام حاکمیت مرد گرفته است. خشونت، فشار و حاکمیت موجود در خصوصیت مرد، مهر خود را بر شکل‌گیری کل ارتش زده است. ارتش در سراسر تاریخ از سوی مرد ایجاد شده و گسترش یافته است. بدین لحاظ، ارتش‌ها ابزارهایی هستند که در بالاترین سطح خصوصیت مرد حاکم را بیان می‌کنند. در ارتش‌ها نشانی زن به چشم نمی‌خورد و همگی به مرد تعلق دارند. ارتش، نگرش مرد و خصوصیت نظام تحت سلطه مرد را به وجود آورده و تقویت نموده است. خشونت که به شیوه‌ای نامحدود مورد استفاده قرار می‌گیرد، بعدها رشد فاشیسم را نیز تسریع نموده است. بدین معنا، قشر حاکم و صاحب ارتش؛ همواره افشار محروم از یکسانی، آزادی، اراده و قدرت را سرکوب کرده است. ارتش در سراسر تاریخ نقش ابزار نیروی سرکوبگران علیه سرکوب‌شدگان را ایفا کرده است.

پیوستن زن به این نهاد تحکم و خشونت، در کل تاریخ به حدی کم است که می‌توان آن را نادیده گرفت. وجود نمونه‌های بسیار استثنایی، تغییری در این واقعیت ایجاد نمی‌کند. به غیر از جنگ‌های صلیبی و یا جنگ‌های قرون وسطی که در آن زن در حرمسراهای سلطان یا پادشاه جای می‌گرفت - که البته این‌هم نشانگر سطح وابستگی و استعمالی است که مرد زن را بدان دچار ساخته است - مورد دیگری از مشارکت زن در جنگ و یا ارتش یافت نمی‌شود. زنان در دوران اخیر در رواج و رشد انقلابها و همچنین در ارتش دولت‌های مختلف جای گرفته‌اند. با این وجود، مشارکت در رده‌های بالا و صفوف مقدم نبوده، بلکه در پشت جبهه است. نحوه برخورد سلطه‌گرانه مرد بصورتی است که اگر هم زن را در ارتش پذیرفته، جای او را در پشت جبهه تعیین کرده است. امروزه نیز هر چند در بسیاری از کشورهای امپریالیستی زن در سطوح فرماندهی هم جای می‌گیرد، اما از دیدگاه و هویت زن بدور بوده و کاملاً در سطح مشارکتی با پوشش خصوصیات مرد است. به عبارتی در ارتش‌ها که اختراع منطق حاکمیتی مرد است، جا فقط برای زنان مرد شده وجود دارد. در شرایطی که ارتش‌ها صرفاً به یک جنس تعلق دارند، نمی‌توان از یکسانی دو جنس بحث به میان آورد. اگر به بیانی صریح هم باشد؛ آشکار است در جامعه‌ای که تمامی تسلیحات در دست مرد باشد،



موازنه قدرت برضد زن رشد می‌یابد. ارتش‌ها در سراسر جهان اساسی‌ترین سرچشمه قدرت سیاسی هستند و بنیاد همگی آنها را نیز مرد تشکیل می‌دهد. *درجه تشکیل ارتش‌ها بر پایه حاکمیت مرد، بطورکلی بیانگر درجه وابستگی زن است*. این به معنای حاکمیت مرد بر ارتش است. هیچ کسی نمی‌تواند منکر این واقعیت شود. شخصیت فوق‌العاده تحقیر شده زن با چنین برداشت مردانه از ارتش در ارتباط است. این مسئله در مورد خلق‌های ستمدیده نیز به همین شیوه است. صاحبان ارتش، سرکوبگرند در ارتش. اصطلاحی به نام برابری وجود ندارد. هر جا برابری باشد ارتش نیست. ارتش‌ها در جاییکه برابری نیست، سر برمی‌آورند. یکی ارتش ستمگران و دیگری ارتش ستمدیدگان است. در جاییکه پیوسته ارتش مرد وجود داشته باشد، وجود زن کاملاً سرکوب شده در آنجا، مطرح است. *چنانچه زندگی از هر لحاظ موید این حقیقت است*. در آنصورت در یک تشخیص کلی باید تکوین ارتش زن را دارای ارزشی بنیادین برای یکسانی دید. در واقع تشخیص علمی‌ای که تکوین ارتش زن در داخل PKK بر آن استوار است، همین می‌باشد. PKK مشاهده کرده است که بنا نهادن زندگی آینده بر پایه تکوین ارتش زن، واقع‌بینانه‌ترین راه‌حل است و حل مسئله زن را اینگونه تعریف نموده است. یعنی معتقد بوده است که زن، آزادی خود را فقط با مشارکت فعالانه در مبارزه، ایستاری برپایه نیروی ذاتی و با انقلابی که طی آن خود را به سطح تشکیل ارتش (فعال‌ترین ابزارها در جنگ) برساند، بدست خواهد آورد و بر همین مبنا زنان را در صفوف خود جای داده است. بنابراین از سطح جنبش عمومی زن موجود در بطن مبارزه، گام مهمی در راستای تکوین ارتش زن یعنی سازماندهی خاص زنان و رفته رفته آزادشدن برداشته شده است.

چرا تکوین ارتش زن؟ آشکارترین پاسخ به این پرسش چنین خواهد بود: زیرا "بنیادی‌ترین ابزار برابری است". این بدان معناست که هدف از آغاز صرفاً تکوین ارتشی نظامی نبوده است. PKK کمابیش واقعیت چاره‌ناپذیری مشکل یکسانی و آزادی بدون تکوین ارتش زن یا عبارتی سازمان‌یابی زن در اقتصاد و بسیاری از نهادهای حیات اجتماعی همچنین از لحاظ سیاسی و به ویژه در عرصه فرهنگی را همواره اساس

کار خود قرار داده است. رهایی جنس زن از طریق سازمان‌یافتگی‌اش از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی بر پایه واقعیت جنسی و ماهیت ذاتی خود، یعنی تکوین ارتش وی امکانپذیر می‌شود. از اینرو پدیده تکوین ارتش زن بعنوان نخستین گام سازمان‌یابی در راستای گشایش راه آزادی، تشخیصی صحیح و بجاست. این گام از نظر درهم شکستن خشونت نظام حاکمیتی مرد که برخوردی خشن در جنگ - که بیانگر اوج فشرده‌گی و عمق سیاست است - و ابزار آن (ارتش) نمایانده است و همچنین از نظر آشکار ساختن نیروی ذاتی زن حائز اهمیت است. تکوین ارتش زن در صورتیکه بدان برحسب معیارهای معمول جهانی، معیارهای زن و مرد سنتی و هنجارها و معیارهای ارزشی جامعه بنگریم، برخوردی کاملاً جداگانه را بیان می‌دارد. مهمتر اینکه؛ عملی ساختن آن با پرداختن به چنین واقعیتی در سطح مباحثاتی، پدیده‌ای است که در جهان امروزی بی‌نهایت جرات می‌طلبد. زیرا تکوین ارتش زن در این مورد، بیانگر زنی است که [ مرزهای ] استثمار جنسی را درنور دیده، بندهای وابستگی به مرد را پاره کرده و بجای طرز زندگی سنتی، آزادی را هدف خود قرار می‌دهد. اگر رهایی اجتماعی در رهایی جنسی باشد این رهایی نه با سازمان‌یابی‌های صرفاً سیاسی بلکه با سازمان‌یابی نظامی امکانپذیر خواهد شد. ایجاد سازماندهی‌هایی سیمای زن در برابر مرد که مهر خود را صد در صد بر سیاست و نظامیگری زده، امری ضروری و حیاتی است. خلق کرد در برابر ستم‌دیدگی صدها ساله، ارتش ذاتی خود را با نام ARGK (ارتش رهایی‌بخش خلق کردستان) بوجود آورده است. از میان برداشتن برخوردهای مرد حاکم و زن برده در بطن واقعیت این ارتش نیز کار چندان آسانی نبوده است. با علم به این، گام برداشتن PKK به سوی تکوین ارتش زن، از اهمیتی تاریخی برخوردار است. در جهان انقلاب‌های بورژوازی متعدد و انقلاب‌های بسیاری به پیشاهنگی پرولتاریا به وقوع پیوسته است. اما در هیچ کدام از آنها زن نه تنها به اقتدار نرسیده است حتی در آن هم سهیم نشده است. همگی آنها نیز توسط ارتش‌های مردان تحقق یافته و از ماهیت حاکمیتی مرد برخوردار بوده‌اند. انقلاب کردستان این جنبه از تاریخ را نپذیرفته و به باد انتقاد می‌گیرد. بنابراین ارتقا بخشیدن زن - (بخش عظیمی از جامعه) - به موقعیتی تاریخ‌ساز و

سهیم در اقتدار را مدنظر قرار می‌دهد. از اینرو ارزیابی تکوین ارتش با دیدگاهی علمی و تعبیر آن با واقعیت تاریخی، حائز اهمیت است. تکوین ارتش زن در PKK و نقش زن در جنگ بر این مبنا، از چنان بعدی برخوردار است که قابل مقایسه با هیچ واقعیت انقلابی نباشد. این امر بیانگر سطحی از سازمان‌یافتگی است که در مبارزات انقلابی موجود در تاریخ و سایر جنبش‌های آزادی‌زنان، امکان تحقق نیافته است. بعلاوه جذب زن کرد که در واقعیت خلق ستم‌دیده ما در درون وضعیت‌های هزاربار بدتر از آن قرار دارد. به میدان جنگ و تکوین ارتش وی، بیانگر جهش آزادی‌خواهان‌های است که بر ضد برخوردهای معمول و مرسوم صورت گرفته است. زیرا گوهر اساسی تکوین ارتش زن، اجتماعی و حتی فرهنگی است. این تکوین ارتش تنها در صورتی می‌تواند در عرصه نظامی و سیاسی بازتاب یابد که نقش خود را در این زمینه ایفا کرده باشد وگرنه تکوین ارتش زن با برخورد صرفاً نظامی و جای گرفتن در گرماگرم جنگ هم‌خوانی نخواهد داشت. آنچه باید از تکوین ارتش زن فهمید آنست که جنبه پیشرفت ایدئولوژیکی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن از وزنه بیشتری برخوردار است. نکته لازم به درک در تکوین ارتش زن؛ سهم ایدئولوژیکی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن و تشکیل سازمان آزادی است. بنابراین تکوین ارتش زن، تشکیل ارتشی در مفهوم ظاهری آن نیست، برعکس انتقادیست به جانب منطق ارتش که از آغاز ظهور تا به امروز رشد یافته است. ارتش برخوردار از ماهیت مردانه اصطلاحاتی مرتبط با استثمار همچون سرکوب و فشار، خشونت، حکمرانی و اشغالگری را بیاد می‌آورد. تکوین ارتش زن که در PKK رشد یافته است از نقش مهمی در ماهیت افزودن سیمای زن و گوهر ذاتی وی به ارتش خلق، ممانعت بعمل آوردن از آنکه ویژگی‌های فئودالی ناشی از شکل‌گیری اجتماعی مهر خود را در تکوین ارتش خلق بزنند و دستیابی ارتش به سرشتی انقلابی برخوردار است. برداشته‌شدن نخستین گام‌های تکوین ارتش زن و رفته‌رفته رشد آن، در عین حال که خصوصیتی متفاوت از ارتش‌های انقلابی کلاسیک به نیروی آن ارتشی می‌بخشید که ARGK به نام اراده یک خلق مطرح ساخته بود، به موازات آن از لحاظ دگرگون ساختن تصویر ارتش حاکم هم که در طول تاریخ رشد

یافته بود، جهشی تاریخی بوده است. پرداختن به شیوه تك بعدی همچون رئال سوسیالیسم، به معنی شکست بود. به همین دلیل، رهبری PKK هیچگاه رشد انقلابی تك جانبه را اساس نمی‌گیرد. برخوردی از نوع پیشروی از طریق راه رفتن بروی يك پا و یا با تکیه بر نیروهای اقتدار شخصی، در کار نیست. پیشبرد انقلاب از طریق دستیابی آن به زمینه ذاتی خود را اساس گرفته است. اگر انقلابی بر پایه زن - که ستم‌دیده‌ترین اقشار است - برپا شود و خلقی بر این مینا راهی شود، آن انقلاب شکست‌ناپذیر است. اتحاد شوروی که این واقعیت را نادیده گرفته و نتوانست ماهیتی دمکراتیک به روابط زن و مرد ببخشد، سده‌ای دوام نیاورد و از هم پاشید. اتحاد شوروی نمونه‌ای جالب توجه در رابطه با عدم امکان پیشرفت سوسیالیسم در ساختاری است که ازاده زنان را مشارکت نداده و دارای چنان روش مدیریتی است که زن سهمی در آن نداشته است یعنی نیمی از بشریت در زیر فشار باشد. PKK نتایج عظیمی از این درس تاریخی بدست آورد. بر این اساس تکوین ارتش زن را در عین حال بعنوان فعالیتی در راستای حفظ و رشد گوهر سوسیالیستی ایدئولوژی خود به پیش برده است. زیرا هر جایی که برابری نباشد، سرکوب و بیدادگری هست و سیستمی اینگونه نمی‌تواند سوسیالیست باشد. در بسیاری از موارد از جمله تجربه زندگی سازمانی، نظامی و سیاسی، حاکمیت در برابر طبیعت و غیره، برای زنان در PKK نیز شرایطی نایکسان وجود داشت. برای از میان برداشتن این نابرابری، تقویت ضعفا یعنی زنان لازم بود. این گوهری راستین است. تکوین ارتش زن بعنوان يك لازمه سوسیالیسم بدان پرداخته شده است. در حقیقت این فعالیت PKK، فروپاشی يك واقعیت تاریخی هزاران ساله است. تکوین ارتش زن در حالیکه بعنوان انتقاد از ارتش کلاسیک که مرد بیش از همه از آن خود دانسته و پیش از همه خود را با آن موجودیت بخشیده است و همچنین جایگزین عملی آن رشد می‌یابد. آنچه در اینجا فرومی‌باشد، خصوصیت حاکمیتی مرد است. ارتش محصول خصوصیتی است که مرد بدان دست یافته، به فشرده‌ترین شیوه سازمان داده، خشونت متلاشی‌کننده زندگی را نهادینه ساخته و قدرتش را به قاطعانه‌ترین شیوه در آن تجلی بخشیده است. کانون آفرینش قدرت

مردسالاری، مهر خود را بر زندگی زده است. با این وصف، انجام هر نوع تغییری در زندگی و نظام از این نقطه نظر، بسیار معنادار است. جای دادن به زن در عرصه ارتش که اعتماد به نفس نظام مردسالاری و نظام جامعه طبقاتی در آنجا بیش از هر جای دیگری متمرکز بوده و آنرا در سرکوب خلق‌ها و زنان بیش از همه مورد استفاده قرار داده و در محدود ساختن آزادی‌های‌شان با توسل به فشار و تهدید بیش از همه بدانجا مراجعه نموده است، نهادینه ساختن تدریجی سرشت و سیما و اراده زن، از معنایی صریح و آشکار برخوردار است. این امر، به لرزه درآوردن بنیان نابرابری، اجحاف و بیدادگری است. ارائه شانس به صلح به جای جنگ است. اگر بنا باشد جنگی درگیرد، کشاندن آن جنگ به محدوده مقررات است. بازپس‌گرفتن ارزش‌های به تاراج رفته خلق‌ها و زنان می‌باشد. با نگریستن از این دریچه، تکوین ارتش زن فعالیت به غایت ایدئولوژیک است. ضربه زدن بر پیکره نظام مردسالاری - جامعه طبقاتی استوار بر حاکمیت یک جانبه، از قوی‌ترین ناحیه آن با استفاده از تشکیل ساختار ایدئولوژیک و سازمانی نوینی برای مستحکم‌ترین نهاد نظام و خلع سلاح کردن آن است.

یکی دیگر از اهداف تکوین ارتش زن، پیشبرد خط‌مشی جنگ متناسب با خط‌مشی ایدئولوژیک است. رهبری PKK که مبارزه عملی شده زن را بعنوان پیشرفته‌ترین ارزش انقلاب و نیرو و سلاح سازمان ارزیابی می‌کند، مبارزه‌ای بی‌امان علیه تاثیرات جامعه طبقاتی در ابعاد ایدئولوژیک، حیاتی و سازمانی ارائه داده است. تلاشی عظیم در عدم انعکاس این اثرات در خط‌مشی جنگی صرف کرده است. منطق ارتش و نظامی‌گری تحمیلی از جانب خط‌مشی اشرار مزدور و برداشت آنان در مورد خشونت را به هیچ‌وجه نپذیرفته و در تحلیلات ایدئولوژیک خود، پیوسته از آن انتقاد نموده است. از اینرو تکوین ارتش زن، تدبیری سازمانی، ایدئولوژیک و عملی است که در برابر خط خرابکار - مزدور، گرایش‌ها و تلاش‌های مبنی بر انعکاس آن خط در مسیر راستین جنگ اتخاذ شده است. اگر توجه شود سال 1993 که فعالیت‌های تکوین ارتش زن در آن شروع شد، در عین حال نخستین دعوت PKK به آتش بس - بود که از سوی خرابکاران و مزدوران موجود در داخل دولت و PKK عقیم گذاشته

شد. تکوین ارتش زن در واقع برای از میان برداشتن خصوصیت دولت ترک، که اعتنایی به آتش بس مزبور ننموده و آن خطمشی درون حزب بود که آگاهانه چنین گامی تاریخی را نقش بر آب می‌ساخت که می‌توانست جنگ را به پایان رسانده، گذار به راه‌حل سیاسی را امکان‌پذیر و صلح را عملی سازد. همچنین، فعالیت ایجاد تغییر در روش انقلابی با بنیانهای تاریخیست. سرشت هر دو دسته شرارت، چه در درون دولت و چه در داخل PKK؛ خطمشی است که جامعه طبقاتی و نظام مردسالاری آنرا بوجود آورده و با خوردن خون خلق‌ها و قتل و عام زنان ادامه حیات داده است. بدون تحلیل، نقد، افشا و از میان برداشتن این خطمشی، برقراری صلح، برادری، برابری و آزادی به هیچوجه امکان‌پذیر نیست. در آنصورت سازماندهی و به مبارزه واداشتن قشری که رشد چنین پدیده‌هایی از جانب وی و حاکمیتش بر زندگی را هدف نموده، هم خویش و هم زندگی را وقف این کار کرده و بیش‌ترین تأثیرات را از پیشرفت جنگ، توحش و خشونت نظام مردسالاری پذیرفته، امری اجباریست. امری که با تکوین ارتش زن عملی شده، نیز همین است. در این معنا، فعالیت تکوین ارتش زن، تداوم گوهر دعوت به آتش بس اعلام شده در سال 1993 و ضامن پیشبرد خطمشی جنگ متناسب با ایدئولوژی PKK است. در تاریخ PKK عملیات‌هایی انجام شد که به خطمشی ایدئولوژیکی آن تعلق نداشتند. شکل‌مندی مرد در بُعد در این امر موثر است. در صورتیکه این شکل‌مندی از طریق کانالیزه نمودن سرشت زن به درون مبارزه مورد تغییر و تحولی برپایه خط ایدئولوژیکی PKK قرار نمی‌گرفت، از این نقطه به بعد امکان داشت جنگ تحت جهت‌دهی نگرش‌های خارج از خطمشی حزب رشد یابد. رهبری PKK با اعتقادی عظیم نسبت به این که زن از چنان سرشت و نیرویی برخوردار است که بتواند هم مرد و هم گرایش‌ها و نگرش‌های ضد طبقاتی موجود در داخل حزب را در راستای حقیقی و صحیح به متن جنگ بکشاند، زن را با مسئولیت و سازمان‌یافتگی پیوسته روبه‌رشد در فعالیت‌های ارتش جای داد. از این زاویه، تکوین ارتش زن - که پیشرفتی تاریخی زن، حزب و خلقمان است - از طریق ارائه پاسخ‌ها و تهدیدهایی بسیار جدی که پایه‌های نظام امپریالیستی و خط مزدوری -

خرابکاری را به لرزه درآورد و با حمله‌ای انقلابی، روزنه امید نوینی را برای جنبش آزادی و خلق گشوده است.

مورد مهم دیگری که رهبری PKK در حین تحقق بخشیدن به تکوین ارتش زن اساس گرفت، تغییر آن منطقی بود که با توجه به آن زن از لحاظ جسمانی ناتوان بوده بنابراین تنها می‌تواند در برخی از فعالیت‌ها بطور محدود شرکت نماید. تکوین ارتش زنان ممکن است برای آنان که محکومیت انسان را در شرایط جغرافیایی سخت دشوار کردستان و دولتی که اراده خلق‌های بسیاری را درهم شکسته بران حکمرانی کرده است را درک کنند، در حکم معجزه‌ای باشد. اما PKK به زن صرفاً از لحاظ جسمانی ننگریسته بلکه وی را با اراده ذاتی و نیروی فکری در نظر گرفته و با اعتقاد به اینکه بر اثر رشد اینها به مرور زمان جسم زن نیز نیرومند خواهد شد، این امر را از حالت معجزه بودن خارج ساخته به واقعیتی عینی و قابل لمس تبدیل ساخت. باقی گذاشته شدن زن در حالت ناتوانی از لحاظ جسمی طی هزاران سال و به اسارت درآوردن جسم وی، پیوسته بردگی را عمق بخشید و ضعفی که با آن مواجه بوده بهانه‌ای برای حقارت‌های بسیاری تبدیل شده است. مرد باگذار به جامعه طبقاتی در حالیکه از طریق دست‌آزی به وسایل تولید، بر فرایند تولید حاکمیت می‌یافت، از طرفی دیگر جنبه ایدئولوژیکی اقتدار خود را نیز بوجود آورد. ضمن مشروعیت بخشیدن به نظام ایدئولوژیکی مبتنی بر حاکمیت یک جانبه مرد و نهادینه ساختن آن، روشی که بسیار بدان توسل جسته است؛ به ذلت کشاندن جسم زن اوکه بسیاری از ارزش‌های تاریخ بشری را آفریده، و ناتوان، زشت و شرم‌آور نشان دادن آن بوده است. احساس شرم - نخستین احساسیست که از بچگی به زن آموخته می‌شود - همواره بر طرز فکر ناقص بودن زن از نظر جسمانی استوار گردانده می‌شود. ایدئولوژی خانواده و جامعه کلاسیک که زن را ناقص، گناهکار و معیوب می‌داند، از لحاظ جسمانی نیز او را پیوسته ناگزیر از پذیرش و بجای آوردن واجبات خود می‌نماید. یعنی زن از همان اوان کودکی حق استفاده مستقل از جسمش را از وی می‌گیرند. این بدین معناست نقطه‌ای که بردگی در آن به وی شناسانده و چشانیده شده، جسم او بوده است. از اینرو یکی از نخستین زنجیرهای بردگی که

باید پاره کرد، وابستگی و ناتوانی جسمانی است. نمی‌توان مشکل را صرفاً کسب نیرو در بُعدی خشن و رقابت با مرد در این زمینه بررسی کرد. اما اینکه زن از جسمی مختص به خود برخوردار بوده و در صورتیکه به فکر و اراده آزاد دست یابد حتی همین جسم ظاهراً بسیار ناتوان می‌تواند به منشأ قدرت نامحدودی تبدیل شود، صحت دارد. در اصل یکی از نگرشهای بنیادینی که تکوین ارتش زن در PKK بر آن استوار است، نیز همین می‌باشد. این به معنی شروع از نقطه ناتوانی و وابستگی جسمانی - که زن در آن محبوس شده - و بدین ترتیب شکستن بردگی زن و تحقق جهش از سوی او می‌باشد. این امر از طریق تکوین ارتش با موفقیت به انجام رسیده و حداقل اندیشه "من هم می‌توانم مسلح باشم و در کوه‌هایی که سابقاً جرات صعود کردن به آنها را نداشتم، بروی پاهای خود بایستم، می‌توانم حرف بزنم و دارای قدرت باشم" را در زن پدید آورده است. در اوایل بسیاری از شهادت بسیاری از رفقای زن در صفوف گریلا از خطاهای بسیار ناچیزی و از نحوه شکل‌گیری اجتماعی و شخصیتی آنان ناشی شده بود. زن از لحاظ جسمانی با مشکل بزرگی مواجه بوده است. برای مثال، واکنش زن در خصوص دفاع از خود در برابر تهاجم دشمن و یا خطرات طبیعی، بسیار ضعیف بود. این وضعیت نتیجه بیگانگی زن با طبیعت و زندگی بود. یک چنین ساختار شخصیتی در زن پدید آمده بود زیرا از زمان پیدایش جامعه طبقاتی تا به امروز همواره در میان یک چهار دیواری اسیر مانده بود. دین معنا، تکوین ارتش زن به اندازه ابعاد ایدئولوژیکی، سازمانی، سیاسی و فرهنگی آن، از لحاظ نظامی نیز در موارد شناخت طبیعت، طرح تاکتیک، دفاع از خود، اقدام به ضد حمله در برابر تهاجماتی که با آن مواجه شده و... نیز برای زن آموزنده بوده است. بدون شک، نیرومند شدن در بُعد نظامی به تنهایی کافی و یا هدف نخستین نیست. با این وجود، عرصه‌ای مهم در رابطه با بازیافتن نیروی جسمانی، فکری، بروز واکنش و تولیدی زن بوده است که اساساً متعلق به خود وی، اما با آنها بیگانه شده بود. انباشت نیرو به نفع زن، در دنیای مردسالاری که عدم توازن نیرو بر زندگی حکمفرماست، منجر به تحلیل پدیده خشونت - که در سراسر حیات با آن مواجه بوده - و کسب تجربه چگونگی شکست دادن آن شده است. زن حتی در میدان جنگ هم از



وضعیتی که بعنوان نیرویی دیده شود که همچون سابق به راحتی بتوان آنرا درهم شکست خارج شده است. به شکل چنان نیروی سازمان‌یافته‌ای در آمده که هر کس بسیار از آن واهمه داشته و از آن حساب می‌برد. همچنین، آموزش نیروی زن در رشد انضباط نظامی در جریان فعالیت ارتش و پرورش جسمانی به شیوه‌ای نیرومند و سازمان یافته‌تر برای دستیابی به قابلیت جنگی بیش از پیش در برابر نیروهای طبیعی و دشمن موثر بوده است. این امر نقش بسیار مهمی در زمینه رشد انضباط در ارتش و پیشبرد مقررات زندگی نظامی هم ایفا کرده است. لازم است از زاویه مرد هم به تکوین ارتش زن نگریست. از طریق تکوین این ارتش اثرات برده‌سازانه زن، خطر پیوند خوردن با درماندگی و ناگواریهای ناشی از فانی بودنش بدست مرد برطرف شده است. زنی درمانده و ناتوان در جامعه، فضای زندگی را هم برای خود و هم برای مرد بشکل شکنجه، درمی‌آورد. ساختار اجتماعی حتی در صورتیکه در نهایت ضعف بسر برد، پیوسته معتقد به ضرورت حفظ اقتدارساختگی مرد و نیروی ساختگی اوست. از اینرو مرد در سراسر زندگی حافظ زن بوده و زن نیز در طول حیات به او پناه می‌برد. بازتاب این نگرش در صفوف مبارزاتی ما در مراحل اولیه انقلاب، حتی در نخستین مراحل فعالیت‌های تکوین ارتش زن به شکلی گسترده جریان داشته است. این امر هم در متن زندگی و هم در جریان جنگ، راه را بر بروز مشکلات و تلفات سنگینی همواره و باعث تلفات بی‌مورد بسیاری شده است. در این معنا، هدف از تکوین ارتش زن، ضربه‌زدن بر این حالت پناه‌جویانه، چشم‌براه و منتظر ناجی، در زن است. همچنین، مشاهده زن بعنوان باری گران و نگریستن به آن همچون مالی است که باید حمل کرد، بر آن افزود و هنگام مواجه‌شدن با دشواری نیز آنرا دور انداخت. سرآغاز يك دوره مبارزاتی گسترده با این نگرشها است. آنچه که نگرش اقتدار ساختگی در مرد از آن تغذیه می‌کند؛ ابراز وابستگی زن نسبت به مرد و نگریستن به وی به عنوان سرچشمه قدرت است. تا زمانیکه زن خود را نیرو نبخشیده است، نگرش مرد هم نسبت به نیرو به شکلی صحیح بوجود نمی‌آید. تکوین ارتش زن در عین حال در حکم مداخله‌ای در این واقعیت است. مداخله‌ای به جانب این نگرش موجود در زن و مرد است

مبني بر اينكه "اگر بنا باشد ارتشي وجود داشته باشد، جنگي در كار باشد فقط تحت فرماندهي مرد خواهد بود" مداخله‌اي شديد در بي‌اعتمادي زن به خود مي‌باشد. درهم شكستن نگرش "زن هيچ است و به درد هيچ كاري نمي‌خورد" مي‌باشد كه از سوي حكام به مدت هزاران سال بروي تحميل شده و از سوي خود زن نيز كاملاً پذيرفته شده است. نگرش "اگر بخواهيم هر كاري مي‌توانيم انجام دهيم، حتي مي‌توانيم تشكيل ارتش دهيم" را در زن پديد آورده است. به منظور پيشبرد اين امر، زن در وهله نخست از لحاظ جسمي از مرد جدا شده است. با جدائي زن از مرد، به همان اندازه كه زن جوانب قوت و ضعف خود را ديده، اينرا هم كه مرد همواره شكستهاي خود را با استناد به وجود زن توجيه مي‌كند افشا کرده است و اين نيز به هر دو جنس نيرو بخشیده و آنها را در راستاي دستيابي به شخصيتي مستقل نهادينه کرده است. زيرا راه نيرومندشدن از مستقل بودن مي‌گذرد. انجام آزمونهاي جدائي برپايه ويژگي‌هاي خاص زنان، گام عملي واقعي است كه براي نخستين بار رهبري در رابطه با اولويت ابعاد فرهنگي و اجتماعي در تكوين ارتش زنان بر زبان آورده است. با تحقق يافتن جدائي از لحاظ جسمي، بازگشت زن به گوهر خویش و اقدام وي به شناختن نيرو و هويت خود با استفاده از تكوين ارتش زن، صورت پذيرفته است.

نيروي زن براساس تحليلات ارائه شده پيرامون تكوين ارتش زنان، تقسيمات نويني را در داخل ارتش بخود ديد. در اين مرحله، نيروي زن موجود در ارتش به شيوه‌اي كه مشابه آن در تاريخ ديده نشده، سازماندهي خاص خود را آغاز نمود. جنبش در شرايط جنگ طبيعيا مي‌بايست به سازماني متناسب با شرايطي كه در آن ظهور يافته، دست مي‌يافت. برپايه اين امر، سازماندهي خاص زنان در آغاز بشكل يگانهاي مستقل زنان بوجود آمد. در سال 1993 اقدامات آغازين بسياري جريان يافت. زنان بشكل يگانهاي مستقل در كوه‌ها سازماندهي شدند. در امر آموزش، استقرار نيرو، زندگي، تشكيل جلسه و عمليات نظامي در شرايط مكاني و زماني مناسب، استقلال و كفايت حائز اهميتي را كسب نمودند. اين براي زن در حكم مرحله‌ايست كه در آن آشنائي، وصال و قربت بسياري نخست با هويت و جنس خویش برقرار ساخت. نابراين

مرحله‌ایست که زن ملی آن شکل‌دهی اجتماعی و روحی زن از نو عملی ساخته، همچنین مرحله‌ای بوده که در آن خود را از دیدگاه مردسالارانه نسبت به جنس زن نیرو و زیبایی‌ها، کسب نموده و ایمان و اعتقاد بزرگی با بروز برخوردی به دور از پیشداوریها، کسب نموده است. این وضعیت را که بعنوان يك زن نتوانسته است در زندگی با توان، خواسته و اراده خود وجود یافته و مشارکت نماید، بهتر مشاهده نموده و بازخواست بر این مینا، ضرورت کسب آگاهی و تعمق، تلاش و کوشش حائز اهمیتی را به او نشان داده است. البته نخستین اقدامات عملی فعالیت تاریخی همچون فعالیت تکوین ارتش زن چندان راحت و بلامانع جریان نیافته است. زن که در بطن واقعیت اجتماعی و در چارچوب محدوده ترسیمی برایش به شیوه‌ای دور از واقعیت زندگی رشد یافته است، بدون شك در رویاروی با ابعاد جداگانه زندگی با دشواریهای معینی مواجه می‌شود. اما این دشواریها به زمینه‌ای برای پیشبرد فعالیت تبدیل شد. این فعالیت در گام نخست با واکنش زن و مرد کلاسیک و با برخوردهای خنثی‌گر از لحاظ عینی مواجه شد. نخستین واکنش زن در برابر این گام تاریخی بیش از مقابله با برخورد مرد سلطه‌گر و یا ناتوانی خود، از لحاظ عینی علیه خود ارتش - که تا می‌رفت گسترش می‌یافت - از خود نشان داده بود، گریزگرایانه بوده و حتی از آنجایی که نتوانسته جدایی از مرد را درک نماید هر از گاهی برخوردهایی واکنش‌آمیز از خود نشان داده و نسبت به خود برخوردی ناباورانه داشته است. او در سایه نیروی مرد به چنان موقعیتی درافتاده بود که نتواند اراده ذاتی خود را آشکار سازد. زن برای رفع وابستگی به مرد که در ناخودآگاهش بسیار نیرومند است، با دشواریهای زیادی روبه‌رو شده است. برخورد اساسی و خطرناک وی، پافشاری بر بی‌سازمانی - که زن هزاران سال بدان خوگرفته - بوده است. علت اصلی نهانی در این امر نیز؛ ناتوانی در درک اینکه فعالیت ایدئولوژیکی مزبور برای انتقام‌گیری از بی‌سازمانی تاریخی زن به راه برده شده است.

در جریان تکوین ارتش زن، کمیته‌های آزادی و برابری به منظور حضور یکسان نمایندگی زنان در سطوح مدیریتی یعنی در مراکز اداری و تصمیم‌گیری سازمانی تاسیس شدند. زن با استفاده از این سازماندهی

کمیت‌های، از لحاظ کمی نیز در سطحی برابر در اراده مدیریتی مشارکت جسته و در اتخاذ تصمیمات شرکت کرده است. هدف از تشکیل این کمیته‌ها چندان درک نشده و به حد کافی عملی نگشته است. با این وجود، عدم آمادگی کافی زن برای تبدیل شدن به سازمان و اراده و همچنین عدم استفاده از امکانات آزادی ارائه شده به وی، باعث بررسی جدی و پی بردن به عمق حقیقت بردگی خود و تکان شدیدی در وجود زن نشده است. این امر اولین تجربه در رابطه با مشارکت زن در پدیده مدیریت در سطحی یکسان بوده است. زن در این آزمون اولیه شفافیت بسیاری مهم در رابطه با اینکه باید چه چیز را در خود بوجود بیاورد، چه چیزی را از میان بردارد و چه چیزی را تقویت نماید؟ بدست آورده است. تجربه تکوین ارتش زن و دستیابی وی به سطح نمایندگی و سطوح مدیریتی از طریق کمیته‌های برابری و آزادی، نیاز به آزادی را در سطح بالایی در زن برانگیخته است. نتایج مهم دستیابی نیروی زن به یک سازماندهی جداگانه از لحاظ عملی بر روی حقیقت خود پدیدار گشته است. قبل از هر چیز زن به شکلی بسیار واضح به ناتوانی خود پی برده است. نیروی زن که به هنگام حضور در زمینه‌ای مشترک با مرد چندان قادر به بررسی واقعیت نبود، با استفاده از تجربه و آگاهی‌ای که در این مرحله به دست آورد، چنان بازخواستی را آغاز نموده که تا سرچشمه ناتوانی و علت ضعیف نگه داشته شدن خود تا این درجه در رابطه با توانایی ایستادن بر روی پاهای خود به شیوه‌ای مستقل در گریز از زندگی، پیش رفته است. مسلماً هدف از استقرار جداگانه نیروی زن از مرد و دستیابی‌اش به تشکیلات ویژه خود در ارتش نیز همین است. به بیان دیگر هدف از این امر ایجاد چنان شرایطی مادی است که در آن زن بتواند تنها مانده، خود را شناخته و به شیوه‌ای واقع‌بینانه در مورد قدرت - ضعف زن و مرد به تفکر فرو رود. یعنی تامین شرایط لازم برای روبروشدن زن محبوس در محیط خانواده و اماکن بسته و محدود طی هزاران سال، با طبیعت و واقعیت زندگی مجرد است. بدین ترتیب زن به شانس از میان برداشتن فاصله خود با هر آنچه با آن بیگانه شده است از طریق شناخت مجدد آنها با چشم، دل و مغز خود و با استفاده از نیرو و کوشش ذاتی خود دست یافت. شاید کشاندن زن به زمینه فعالیت‌های بسیار دور از

واقعیتش در نگاه اول برای افشار متعددی بیرحمانه به نظر برسد. لیکن با تجزیه و بررسی عمقی مسئله و نتایج ناشی از آن دریافت خواهد شد با وجودی که چنین کاری زن را دچار برخی مشکلات نموده و بدلهایی برایش دربرداشته باشد، اما به منظور از میان برداشتن ناتوانی زن صورت گرفته است. ناتوانی‌ای که به بهانه تمامی قتل‌عامها و تهاجمات وحشیانه علیه زن در سراسر تاریخ، تبدیل شده است. چکیده مطلب اینکه، این فعالیت، فعالیت رفع اجحاف و بیرحمی‌های تاریخی علیه زن می‌باشد. این کار برپایه آشکارسازی قدرت ذاتی خود زن و با اتکا بر کوشش ذاتی وی به انجام رسیده است. البته نخستین اقدامات عملی فعالیت تاریخی همچون فعالیت تکوین ارتش زن چندان راحت و بلا مانع جریان نیافته است. زن که در بطن واقعیت اجتماعی و در چارچوب محدوده ترسیمی برایش به شیوه‌ای دور از واقعیت زندگی رشد یافته است، بدون شك در رویاروی با ابعاد جداگانه زندگی با دشواریهای معینی مواجه می‌شد. اما این دشواریها به زمینه‌ای برای پیشبرد فعالیت تبدیل شد. این فعالیت در گام نخست با واکنش زن و مرد کلاسیک و با برخوردهای خنثی‌گر از لحاظ عینی مواجه شد. نخستین واکنش زن در برابر این گام تاریخی بیش از مقابله با برخورد مرد سلطه‌گر و یا ناتوانی خود، از لحاظ عینی علیه خود این گام بروز یافته است. برخوردی که زن در آغاز در مقابل فعالیت‌های ارتش - که تا می‌رفت گسترش می‌یافت - از خود نشان داده بود، گریزگرایانه بوده و حتی از آنجایی که نتوانسته جدایی از مرد را درک نماید هر از گاهی برخوردهایی واکنش‌آمیز از خود نشان داده و نسبت به خود برخوردی ناباورانه داشته است. او در سایه نیروی مرد به چنان موقعیتی درافتاده بود که نتواند اراده ذاتی خود را آشکار سازد. زن برای رفع وابستگی به مرد که در ناخودآگاهش بسیار نیرومند است، با دشواریهای زیادی روبه‌رو شده است. برخورد اساسی و خطرناک وی، پافشاری بر بی‌سازمانی - که زن هزاران سال بدان خو گرفته - بوده است. علت اصلی نهانی در این امر نیز؛ ناتوانی در درک اینکه فعالیت ایدئولوژیکی مزبور برای انتقام‌گیری از بی‌سازمانی تاریخی زن به راه برده شده است.

برخوردهای مرد نیز بیشتر برپایه نگرشهای سلطه‌گرایانه صدها ساله بروز یافته است. برخوردی مبنی بر بی‌اعتمادی نسبت به نیروی زن، ناباوری، ندیدن او به عنوان نیروی اساسی در جنگ و ارتش، قرار دادن او بیشتر در درجه دوم اهمیت و ممانعت از عملی شدن قدرت او از خود بروز داده است. بی‌اعتمادی زن که اراده‌اش از هزاران سال قبل درهم شکسته شده بود در برابر این برخوردها بیش از پیش عمق یافته و از شناخت نیروی خود دور گردانده شده و او هم مرد را به عنوان یگانه نیرو دیده است. برخورد زن که مستقیماً از مرد که جنگ را صرفاً بر نیروی جسمانی استوار می‌گرداند، تاثیر پذیرفته و نسبت به جنگ برپایه‌ای مشابه رشد یافته است. زن در مراحل اولیه در مواردی همچون روش فرماندهی، طرز مدیریت و برخورد نسبت به نوع جنگ ارتشی مخصوص به زن، ضعیف مانده و تا حدودی هم راه اسان را برگزیده است. بدین ترتیب صرفاً به مقلد طرز و روشهایی که از مرد دیده و آموخته، پرداخته است.

جهت‌دهی زن به سوی آشکار ساختن نیروی ذاتیش از هر لحاظ، شرط اولیه استقلال زن است و تکوین ارتش زن با تعمیق مداومش به عنوان فعالیت به جای آوردی این شرط در کلیه ابعاد آن و ارتقا به گستره‌های جداگانه صورت گرفته است.

بر این مینا، در مرحله دو ساله بین 1993-95 دانش و تجارب مهمی در رابطه با شناخت زن پیرامون ناتوانیهای خود و برخوردهای مرد کسب شده است. رهبری PKK تا سال 1995 فعالیت‌های ایدئولوژیکی را در رابطه با مسئله زن از طریق پیشبرد مداوم تحلیلاتش عمق بخشیده است. اما تا سال 1995، خودشناسی، دوست‌داشتن جنس خود و درجه کسب هویت جنسی چندان قابل توجه و سریع رشد نیافته است. گسترده‌تر نمودن این فعالیت و درک عمیق‌تر تکوین ارتش زن با استفاده از انتقادات و تحلیلات انجام شده، حاصل شده است.

رهبری PKK در حین اینکه سعی نموده است به زن بفهماند که باید خود او زندگی‌اش را سازمان بخشیده و نیروی اراده خود را آشکار سازد، حیاتی از قبیل عدم قبول جدایی، واکنش عینی و در نتیجه ابراز وابستگی نسبت به مرد به شیوه‌های جداگانه و عدم شناخت کافی

نسبت به جنس خود به میان آمده بود. فقط از سال 1995 به بعد در نتیجه برانگیخته شدن خواسته آزادی در زن، جدایی به عنوان يك ضرورت مطرح شده است. فعالیت‌های تکوین ارتش زن که در سال 1993 شروع شده بود، به عنوان پاسخی به شوق به آزادی رشد یافته است. این وضعیت هر چند هم تا حدی زمینه‌ساز بروز درگیری و سختی در بطن خود بوده باشد، اما از لحاظ ارادی، سازمانی و بینش، باعث رشد زن شده است. تا 1995 زمینه سازماندهی خاص گسترده‌تری فراهم شده، همچنین هنگامه گذار به مرحله نوینی از لحاظ سازمانی در مبارزه آزادی فرارسیده است.

این زمینه در مارس 1995 طی کنگره اول ملی زنان کردستان ارزیابی شده و تاسیس اتحادیه آزادی زنان کردستان YAJK مقرر گردیده است. سازماندهی YAJK بیانگر دستیابی زن کرد سازمان‌یافته تحت عنوان اتحادیه زنان میهن‌پرست کردستان YJWK به يك سازماندهی پیشرفته‌تر بود. جنبش آزادی زن که تحت عنوان YAJK سازمان می‌یافت، از حالت قبلی خود بعنوان شاخه‌ای وابسته به ERNK خارج شده و فعالیت‌های خود را مستقیماً تحت نظارت رهبری PKK آغاز نموده است. نیروی زن بر پایه این امر چنان سازمان یافتن که بتواند در هر عرصه از مبارزه نوعی نمایندگی مرکزی داشته باشد. بدین ترتیب نیروی زن برای نخستین بار در سازماندهی به مکانیسمی تشکیلاتی در سطح مرکزی و نیروی اداری آن دست یافت. بدین شیوه، فعالیت مبارزاتی آزادیبخش زن در قرارگاه‌های مرکزی تشکیل شد. نیروی YAJK که در بسیاری از عرصه‌ها به نمایندگی‌هایی در سطح مرکزی دست یافته بود، در عین حال در درون ارتش هم با يك سازماندهی در سطح یگان و گروهان، ضریب فعالیتی بالا در نیروهای زن پدید آمد.

اگر در این مفهوم به YAJK بنگریم؛ نیروی سازمان‌یافته ایدئولوژی رهایی زن است. همزمان با عینیت بخشیدن به ایدئولوژی آزادی و رهایی در زن، تبدیل آن به يك خط‌مشی سیاسی و نیروی سازمانی، و تعریف نحوه تبدیل آن به يك کلیت رفتاری عمیق و مبدایی زندگی آزاد در نیروی گرینلا (مختص به تکوین ارتش) برپایه ویژگی‌های مشخص هر عرصه و در تمامی عرصه‌های دیگر می‌باشد. ارتقا زن - که به مدت هزاران سال

بدون سازمان مانده بود - به مرحله‌ای پیشرفته‌تر در سازماندهی ذاتی خود بر روی کلیت ارزش‌هایی می‌باشد که در جریان مبارزه آفریده است. آشکار ساختن نیروی سازمان‌یافته زن و گردآوردن تمامی زنان در زیر این سقف سازمانی، پیشبرد جسمانی، روحی و فکری زن در هر عرصه از طریق آموزش و مبارزه با مظهر تمامی عقب‌ماندگی‌ها توسط این شخصیت در حال رشد و متحول ساختن جامعه در راه‌هایی، از اهمیت شایانی برخوردار است.

همان طوری که رهایی اجتماعی بدون سازمان ممکن نیست، بحث از رهایی زن بدون سازمان، خیالی بیش نخواهد بود. کما اینکه تجارب فاقد سطح سازمانی جنبش‌های زنان در تاریخ، این موضوع را روشن ساخته است. تشکیلات YAJK که با استفاده از ارزیابی این تجارب تاسیس شد. یک سازماندهی حائز اهمیت تاریخی با بنیانهای مستحکم ایدئولوژیکی است که انجام چنان تغییر و تحولی اجتماعی را در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی و حتی ایدئولوژی را که هیچ کدام از انقلابها و از سازماندهی‌های زنان قادر به انجام آن نبوده‌اند، هدف خود قرار داده، گام‌های لازمه آن را برداشته و از ادعا و ایمانی عظیم برخوردار است. تشکیلاتی است که خارج ساختن زن از حالت درماندگی در جامعه را از طریق پاسخ‌گویی به تمامی میل و رغبت‌های زن به آزادی، هدف نموده است؛ هدف آن تثبیت واقعیت "با زن برده و کلاسیک زندگی خلق نمی‌شود"، است که به عنوان یک شیوه بسیار دقت‌برانگیز در جامعه کرد نمایان شده است. آفرینش زن آزاد به عنوان یک قدرت ارادی در عرصه‌های سیاست، جامعه، خانواده و در متن روابط زن و مرد، تعیین معیارهای جامعه آزاد، تغییر کاوش‌های زندگی، وادار ساختن مرد به ایجاد تحول در خود با انتقادگیری از وی در گستره این معیارها و پیشبرد واقعه عظیم رد عقب‌ماندگی‌های هر دو جنس؛ از وظایفی اساسی هستند که YAJK باید به جای آورد.

YAJK عبارت از مشاهده رابطه نیرومند متقابل بین جنگ و آفرینش سطح آزادی است. علت پیشبرد YAJK به شیوه‌ای خاص در درون حزب؛ پیشبرد سطح آزادی در درون حزب و به تدریج در جامعه است. اساس گرفتن ضرورت آفرینش فرد نوین با انجام مداخله‌ای به جانب



عقب‌ماندگی‌های عمیق موجود در اشخاص است. در اینجا می‌توان آن را به عنوان فعالیت تنظیم زندگی اجتماعی مبارزان در میدان جنگ و آفرینش نوعی از زندگی، روابط و فرهنگ که بتواند مدلی برای جامعه باشد نیز ارزیابی نمود. زیرا زیستن طی سال‌های طولانی در خارج از جامعه و تحت شرایط بسیار سخت طبیعت، با این وجود هم از دست ندادن اجتماعی بودن و وحشی نشدن فقط با استفاده از یک رهنمود ایدئولوژی گسترده و نگرش از زندگی که روزبه‌روز آن را عملی سازد، امکان‌پذیر است. بدین مفهوم پایبندساختن پیکارگر آزادی به مبارزه با پیوندهایی مستحکم‌تر، از طریق طرح این مدل زندگی و جامعه آینده ممکن می‌شود. راه این امر، اساساً آفرینش سطح آزادی در وجود زن است. فروپاشی نظام کنونی اجتماعی و آفرینش شخصیت‌های نوین است. تنها با آفرینش زن می‌توان از آفرینش مجدد زندگی بحث به میان آورد. با تجزیه و تحلیل کردن شخصیت زن، دنیا دگرگونه زیبا می‌گردد. با زن برده فقط جاسوسی است که رشد می‌یابد.

بررسی و شناخت YAJK - که نخستین سازماندهی نظامی، سیاسی و اجتماعی زندگی آزاد و نوین مدنظر است - از بسیاری جهات و غور در اعماق آن از اهمیت والایی برخوردار است. قبل از هر چیز YAJK مبین گام برداشتن جدید و خاصی در راه آزادی زن و به عنوان سازمان پیشبرد مبارزه‌ای زن در راه آفرینش زندگی آزاد با از میان برداشتن هر نوع نابرابری و بردگی، رشدیافته است. مباحثات، گروه‌های حایز اهمیت تمرکز و تصمیم‌گیریها درزمینه YAJK جریان یافته و در نتیجه تمامی اینها هر لحظه از زندگی همچون عرصه‌ای از فعالیت که از طریق ایدئولوژی آزادی بدست خواهد آمد، دیده شده است. بنابراین YAJK بازگشت به خویشتن خویش زن است. کلیه معیارهای ارزشی خانواده و یا نظام، در عین حال که دشمن زندگی است، دشمن زن هم می‌باشد. زن تنها با حضور در میدان جنگ آزادی می‌تواند زن شود. YAJK، خود این زن و عبارت از حقیقت زن‌شدنی آزاد و قابل حیات است. از این لحاظ YAJK کانون پیشرفت زن برخوردار از روح اشتراکی است. YAJK کانون برخاستن به بحث و صحبت از خود و توان‌بخشیدن اراده و دیدگاه زن است. دارای چهار اصل با ارزش حیات است که در مورد هر دو جنس زن و مرد مصداق دارد.

نخست؛ YAJK عبارت از پایبندی تا آخرین لحظه به اصل میهن‌پرستی است و واقعیت این اصل چنین است؛ هرکس از وطن دست برمی‌دارد و هرکس از جنگ میهن‌پرستانه دست برمی‌دارد، اما YAJK دست‌بردار نیست. به عبارتی اگر بحث ازدواج متداول زن هم مطرح شود، YAJK وهله اول مبین ازدواج با میهن‌پرستی است. خاکش را، میهنش را برتر از هرچیز می‌بیند.

دوم؛ YAJK بخش غیرقابل تفکیک واقعیت جنگ است. در این جا يك جنگ رهايي ملي در جريان است. اگر دقت شود نخستين سخن زن در جريان PKK "مي‌خواهم در جنگ حضور داشته باشم" است. اين بدین معنا است که YAJK، حتي اگر در سطحي عاطفي هم باشد، اساساً يك واقعيت پيكارگري است. زيرا مي‌داند که در خارج از حوزه اين جنگ، معنایي دربرنخواهد داشت. نظامي‌گري يعني جنگ هم در احساس و هم در فکر، يکي از بنيادي‌ترين اصول YAJK است. اين، صرفاً محدود به مفهوم نظامي آن نیست، بلکه به ويژه ابراز تعهد نسبت به کليه ضروريات مبارزه درون حزبي، مبارزه سازمانی و زندگي آزاد است. اين موارد همگي در محدوده پديده جنگ قرار دارند. YAJK بايد به عنوان يك عرصه گسترده جنگ و مبارزه با استفاده از برخورد "ارزشمندترين و مستحکم‌ترين نيروي جنگ و زندگي حريمان بايد خود YAJK باشد"، آفريده شود.

سوم؛ YAJK، يك نيروي حزبي است. به بياني، بايد آنرا بعنوان سازمان‌يافته‌ترين نيروي زنان ارزيابي کرد. نيروي است که بايد بيش از همه به اصل حزبي پاييند باشد. زيرا زن فقط از طريق سازمان موجوديت مي‌يابد. واضح است که بدون سازمان حتي يك زن آزاد هم وجود نخواهد داشت. بنا بر اين ضرورت نشان دادن بيش‌ترين تعهد YAJK نسبت به اصول سازمانی حزب، يك عامل پاييندي است. YAJK که ارزش آزادي بدست آمده با رنج و زحمات رهبري PKK، شهيدان و مبارزان زن است، به سنگري مبارزاتي گسترده در برابر ارتجاع درون حزبي و اسلحه نيرومندسازي در براي جنگ با تمامی نگرشهاي ناصحیحي که ممکن است در رابطه با زندگي، روابط و جنگ در داخل سازمان رشد پيدا کنند، تبديل شده است. به همين دليل نيز، گسترش و تقويت سازمانی YAJK

از وظایف بسیار مهمی است که هم در رابطه با جنبش آزادی زن و هم در رابطه با حزبمان باید بدان پردازیم.

به بیانی دیگر، YAJK / ابزار انتقام از کلیه مظاهر ارتجاع، انحطاط و در رأس آنها خطرناک‌ترین جوانب شخصیت مرد است.

YAJK / ابزار زیبایی‌آفرین در برابر کلیه پلشتی‌ها و ارزش‌های بر باد رفته زن است که بصورت حقیقت زیبایی، مفهوم می‌یابد. YAJK نیروی میهن‌پرستی، آزادی و پاسداری از سرزمین و پایبندی به خلق و یک / ابزار جنگ است.

YAJK ، ابزار عشق‌ورزی است. این ابزار بعنوان سازنده‌ترین و پیشرفته‌ترین حس در انسان - که بازمانده بنیان اجتماعی بودن در وجود ما است - به اهداف اصولی خود دست می‌یابد. از اینرو، YAJK پاسخی است به خواسته و کاوش عشق هزاران دختر جوان که در پی عشق راستین بر آمده‌اند. این دختران هر روز هزاران بار از سوی نظام حاکم به قتل می‌رسند.

آنان از این نظام عشق‌گش گریخته و در جستجوی عشق راستین به سر کوهستانها و به درون PKK آمده‌اند، اما هنوز نتوانسته‌اند به چگونگی دستیابی به عشق راستین و حقیقت بیرحمانه مرد آگاهی یابند. این امر، زمینه‌ساز برخی مشکلات سازمانی نیز شده است. اگر تدابیر ویژه رهبری PKK نبود، مردان فرمانده و هم‌رزم در صفوف مبارزه، زنان را تحقیر کرده و یا با عواطفی ساختگی آنان را به منجلا ب می‌کشاند. بازهم وضعیت سرکوب زن در برابر واقعیت مرد کلاسیک با توسل به نیروی خشنش بروز می‌یافت. این مورد بعنوان مشکلی مهم دیده شد و از اینرو تدابیری بمنظور جلوگیری از بروز مشکلات گوناگونی که آمدن به کوه‌ها برای جستجوی عشق راستین به بار می‌آورد، اندیشیده شد. YAJK بعنوان شکل سازمانی چنین تدبیراندیشی‌ای یعنی تدبیری گسترده در برابر خطر استفاده از وضعیت نامتوازن علیه زن در هر عرصه‌ای از زندگی پدیدار گشت.

YAJK برای پیشگیری از زایل نشدن ادعای زن مبنی بر "بدون اتکا بر نیروی مرد راهی میهن خواهیم شد، آزاد خواهیم زیست، به فراز کوهستانها خواهیم رفت، و آزادانه خواهیم جنگید"، تاسیس شد. زیرا

مردان حاضر در صحنه مبارزه هم چنان در نادانی، نفهمی و بی‌احساسی بسر می‌بردند که قادر به درک این ادعا و احساس زنان نبودند. از سویی، به دلیل عدم درک این آرزوی هزاران ساله زنان ممکن بود که در نتیجه برخوردهای خشن، آنان را به کام مرگ روانه سازند. زنان را مایه دردسر و مشکل‌آفرین و بار در میدانهای جنگ می‌دیدند. درست در همین نقطه، YAJK همان سازمانی است که تلاش برای آفرینش مرد آزاد را طی جنگی دشوار بر ضد این واقعیت خشن شخصیت مرد به پیش می‌برد.

چرا تشکیلات YAJK؟ پاسخ چنین است که: YAJK برای به راه آوردن مرد سنتی موجود در جامعه در وجود مرد موجود در حزب تاسیس شد. آنچه باید به منظور به راه آوردن انجام داد و آنچه باید فهمید؛ ایجاد تغییر و تحول در شخصیت مرد است. در اینجا مبارزه‌ای که زن علیه مرد به انجام می‌رساند، جنگ در مفهوم خشن آن نیست. باید این موضوع را درست فهمید. مرد در مقابل زنی که نیرومند و سازمان‌یافته نباشد، ذره‌ای مایل به تغییر برخورد خود نیست و نزدیک او نمی‌شود. چیزی از عشق و احساس نمی‌فهمد؛ حتی احترام گذاشتن برای آزاده‌ترین زن را هم نمی‌داند. با این وضع زن با چنین مردی چه خواهد کرد؟ آیا این مرد را شایسته زنی قهرمان، آگاهی و سازمان‌یافته خواهد دید؟ آیا چنین مردانگی‌ای را که قادر نیست ارزش و مفهومی فراتر از مرزهای جنسیت محض به زن بدهد، نحوه برقراری رابطه را نمی‌داند و همواره مایل است بر سر زن بترکد، خواهد پذیرفت؟ آیا مردی را که نمی‌تواند نیرویی به زندگی ببخشد، با دشمنی که بدون پروا بر اساسی‌ترین ارزش‌های ملی، انسانی و حیاتی خلق می‌تازد، به مبارزه‌ای ثمربخش برخیزد، نمی‌تواند از یک طرح عملیاتی و نگرش سازمانی جدی برخوردار باشد، زندگی را تحلیل کند و در نتیجه آن هم مداوم با گفتن "تو سد راه جنگ می‌شوی" بر زن هم‌رزمش می‌تازد و می‌خواهد با تکیه بر نفوذ و رتبه خود، انتقامش را از زن بگیرد، خواهد پذیرفت؟ اینها پرسش‌هایی با اهمیتی هستند که باید جهت آفرینش زن آزاد طرح و به درستی پاسخ داده شوند. اینها سرچشمه مسائل جدی در زندگی هستند. YAJK درست سازمان‌یافتگی آن است که زن با پرسش این سوالات از خود و با بازخواست عمیق خود به عمل آورد. بر این مبنا باید زنی معمولی نشده

و به سادگی مرد را نپذیرد، همچنین معیارهای این امر را به آزادی پیوند دهد. به عبارتی واقعیت مرد در وجود مرد حاضر در عرصه سازمان و بتدریج در کل جامعه، ناگزیر از تغییر و تحول یافتن است. راه این کار نیز؛ سازمان دادن YAJK است. زن با استفاده از این سازمان امکان سازماندهی خود به نحو احسن در برابر مرد کلاسیک را بدست آورده است. دستیابی مرد به چنان موقعیتی که با انجام تغییر و تحول کافی در خود بتواند به شیوه‌ای یکسان، آزاد، با احترام و اندکی هم با عشق با زن برخورد کند، از طریق YAJK امکان‌پذیر شده است. نگرش پایه‌ای "اگر خواستار رفع عقب‌ماندگی‌های مرد هستی، زن را تحقق خواهی بخشید. جانب زن را گرفتن و برخوردار ساختن وی از مبانی اصولی و جایگاهی مستحکم، بسیار مهم است"، راهگشای پیدایش YAJK بوده است. کما اینکه به محض رشد سازمانی YAJK، برخوردهای بی‌پروای مرد در برابر زن و منطق وی مبنی بر "با این دختر با چنین نیرویی برخورد کنم" با تکیه بر قدرت و نفوذ خود، با مانع روبرو گشته، است. این پیشرفت، زمینه‌ای غایت نیرومند برای میلاد دوست‌داشتن و عشق راستین است.

زن که هزاران سال در وضعیت عقب مانده، رشد نیافته و بدون افق نگه‌داشتن شده است، در حین تلاش برای آشکار ساختن نیروی خود در چنین سطحی برای اولین بار در تاریخ، کاستی‌های گوناگون و برخوردهای اشتباه‌آمیزی به خود دیده است. عدم درک کافی رهنمودهای آزادی‌ارائه شده از سوی رهبری PKK و اجرای ناکافی آنها، برخوردهایی اشتباه‌آمیز در پی داشته است. به ویژه در گرماگرم میدان جنگ دو نگرش اساساً نادرست بر YAJK تحمیل شده است؛ اولین آنها؛ به شکل بروز رفتاری بوده که خود را به وفور هم در زن و هم در مرد می‌یابد و بر نفعی کامل مسئله زن استوار و خواستار در پیش گرفتن کامل برخورد سنتی در داخل حزب بوده است. این رفتار آشکار شده به همان نسبتی که برده‌گونه است، انضباط سازمانی را برهم زده، مایل به شناخت برخورد آزادی‌نوده و از نظام و زندگی سنتی سرچشمه می‌گیرد. البته این وضعیت قبل از سازماندهی YAJK با شدت بیشتری جریان داشت. در مرحله تشکیل YAJK هم زن‌انوی وجود داشتند که روند آزادشدن را به چشم مردشدن و به شیوه خشن آن نگریسته و منحط‌ترین برخورد را از

خود نشان می‌دادند. مرد نیز در اوایل تا حدودی با اضطراب و تردید با این گام آزادی برخورد نموده است؛ گویی دارابیش از دست می‌رود. زیرا به مدت هزاران سال به تعلق همیشگی زن به خود کاملاً خو گرفته است. این برخورد و نگرشها که اغلب در دوران مبارزه مسلحانه PKK بروز یافته‌اند؛ به ویژه از سوی خط مزدور - خرابکار آگاهانه سعی بر رشد و گسترش آنها شده است. نگرش خرابکار و باندگرا، نیروی زن را که رهبری PKK درصدد پیشبرد آن بر روی چهار اصل اساسی و تبدیل آن به ضامن سازمان، آزادی و روابط آزاد و به همان نسبت نیز ضامن خط صحیح جنگی بود از ارتش بیرون رانده، سعی بر فاسد نمودن گوهر انقلابی آن با کشاندنش به درون روابط کلاسیک نموده و کوشیده است تا نگرش " زن نمی‌تواند بجنگد، زن نمی‌تواند تشکیل ارتش بدهد. در ارتش جایی برای زن وجود ندارد" را هم بر اعضای حزب و هم بر زن تحمیل نماید. همچنین به عادت‌ها و ضعف‌های گوناگون موجود در زن که با رشد جامعه طبقاتی پدیدار شده‌اند توسل جسته و بعدها نیز سعی بر بکارگیری آنها علیه این گام تاریخی برداشته شده از سوی حزب نموده است. گویی سعی شده تا اثبات شود که زن به جز ایجاد اختلال در نظم و انضباط ارتش و دشوار کردن جنگ به هیچ دردی نمی‌خورد، تکوین ارتش زن گامی اتویپایی بوده و با حقیقت زندگی و مرحله در تضاد است. این وضعیت، با تحقیق در رابطه با تخریباتی که خط‌مشی خرابکارانه در تاریخ PKK به وجود آورده است و آشکار ساختن آنها، بیش از پیش قابل درک خواهد بود. اما موضوع آشکار این است که؛ این نگرش ضد حزبی کوشیده تا این گام تاریخی را که درصدد کانالیزه نمودن انرژی زن در بالاترین سطح به سوی خلق، مبارزه آزادی‌بخش آن و سازماندهی برآید، خنثی ساخته، به انحطاط کشانده و به شکست حتمی وادارد. زنان و مردان بسیاری در داخل حزب علی‌رغم صداقت خود، به سبب بی‌بهرگی از عمق ایدئولوژیکی، با تاثیر پذیرفتن از تلاش‌های خط مزبور، قادر به درک YAJK نبوده‌اند و از لحاظ عینی آن را بی‌تاثیر ساخته و یا اینکه به زحمت انداخته‌اند. با خطاب به احساسات پیش پا افتاده و واکنش‌های معمولی زن؛ از همان آغاز سازماندهی سعی بر برانگیختن وی علیه سازماندهی ذاتی خود شده است. زن که در آغاز به علت فقدان آگاهی به آلت دست

این برخوردها شده بود، به محض شناخت مفهوم و قدرت سازماندهی خاص خود، پایبندی عظیمی نسبت به YAJK نشان داده است. دومین برداشت نادرستی که در نخستین مراحل سازماندهی YAJK ظهور یافت؛ به صورت برخوردهایی بوده است که تمایز YAJK و آزادشدن آن را به شیوه‌ای مستقل و جداگانه از دیگر مشکلات و مسائل عمومی حزب و به شیوه‌ای مرتبط با ضروریات اجتناب ناپذیر آن مورد بررسی قرار نداده و بدان به عنوان موضوعی صرفاً اجتماعی نگریسته است. این امر بازتاب خوگرفتن زن سنتی به جستجوی همیشگی پناهگاهی برای خود و یا ایجاد پناهگاه در سازماندهی YAJK می‌باید که آفرینش زن نیرومند و آزاد را هدف خود قرار داده است. زن پناه جوینده به پدر، شوهر و برادر در سابق، بدین مفهوم است که اکنون به زن سازمان یافته و در نتیجه نیرومند شده و سازمان آن پناه می‌برد. این هر دو خصوص از سوی رهبری PKK بسیار خطرناک دیده شده است. هم برخوردهای مبتنی بر نفی و هم نگرش و برخوردهایی که به آزادی پناه برده و وظایف بنیادین سیاسی و نظامی را رها کرده‌اند، نادرست تشخیص داده و با آنها مبارزه شده است.

این برخورد و نگرشهای اشتباه‌آمیز در واقعیت مدیریتی به شیوه متفاوت‌تری آشکار شده است. رهنمودهای گسترده‌ای که رهبری PKK در اولین کنگره ملی زن برای مدیریت مرکزی ارسال داشته و کادریایی که شخصا برای فعالیت‌های YAJK آموزش داده و اعزام نموده، به خاطر نبود بینش تاریخی، تجارب سازمانی و مدیریتی و وحدت جنسی، از سوی آنها به حد کافی درک نگردید.

جستجوی آزادی دائمی برانگیخته شده در زن از يك سو و موقعیت ضعیفی که زن در آن به سر می‌برد از سوی دیگر؛ تناقض اساسی بوده است که مهر خود را بر دوره مبارزاتی 1995-1999 آزادی زن زده است. اما این مرحله در عین حال به عنوان سیر پیشرفت طبیعی جنبش آزادی زن هم ارزیابی می‌شود. سالهای عملی‌ای هستند که زن حاضر در جریان جستجوی آزادی به شکل ناکامل سازمانی - مجهز در آن به سر برده است. آنچه که مهر خود را بر هر دوره زده است - صرف نظر از اینکه چه نواقصی در خود داشته باشد - جستجویی در راه بخشیدن قدرت،

سازماندهی، دستیابی به شرافت - هویت و آزاد شدن زن است. همچنین اقدام اساسی‌ای که مهر خود را در این دوره زده است؛ گسستن زن از جوانب عقب مانده خود و وابستگی به مرد، پیشروی گام به گام در راه کشتن زن و مرد کلاسیک است. رفقا زیلان و سما، نمادهای اوج این واقعیتند. دوره‌ای با شکوه و تاریخی است که زن در آن با شتابی عظیم از حالت طرف ناتوان زندگی خارج شده، چشمانش را به زن نیرومند و رفیع دوخته است و زمینه‌ای که اقتدار، نیرو، و نگرش عشق ساختگی مرد بر آن رشد یافته است، ذره ذره از میان برداشته شده است. YAJK مقطع مبارزاتی است که گام تکوین ارتش که پاسخ ارائه شده به جنگاوری زنی که خود را بر پایه قهرمانی، فداکاری پایبندی وقف نموده است، تحقق یافته یعنی گام سازمان‌یابی خاص زنان را چون گوشت و استخوان به هم پیوند داده، آن را گسترش و عمق بخشیده است. زن، تجربه سازمانی و مدیریتی مهم در این دوره کسب نموده است. با کوشش ذاتی خود اراده مدیریتی را که به مدت هزاران سال از آن طرد و با آن بیگانه شده بود، آفریده است. بنابراین مرحله‌ای است که در آن زن، روشنی به خود دیده و به اندازه بازگشت به خویشتن خویش، قدرت بدست گرفتن بیش از پیش سرنوشت خود را به دست آورده است. هر سال، اشتباهات گوناگونی رخ می‌دهد. با این وجود، دستاوردهای خاصی هر سال نیز وجود دارد. در جلسات دوره‌ای به مشکلات و برخوردهای اشتباه‌آمیز بروز یافته در هر سال رسیدگی شده و با برخوردهای حل‌آمیز، پیوسته از میان برداشتن آنها اساس گرفته شده است. هیچ مانع، مشکل، سختی و یا خسارتی زن را از جستجوی آزادی باز نداشته، کاملاً برعکس وی را به پیشبرد مداوم سطح آزادی تشویق نموده است. در این دوره، دو نگرش اساسی، مهر خود را بر عملکرد جنبش آزادی زن زده است؛ نخستین نگرش به شیوه مطرح‌شدن طرز مدیریتی زن - که فاقد هر گونه تجربه مدیریتی مختص به خود است - همچون کاریکاتور و تقلید مرد، رشد یافته است. توانایی بروز وجه تمایزات زن نگرش و طرز مدیریتی مورد نیاز آن مشاهده نشده است. به جای تمرکز و تحقیق در این مورد و کوشش در راه پیشبرد نحوه مدیریتی زن بر پایه وجوه تمایز؛ به اجرا گذاردن نگرش مدیریتی خشن مرد که تنها روش



مدیریتی است - که سالها با آن آشنا بوده و گاه گاه با جای گرفتن در بطن آن، از آن برخوردار گشته - رشد یافته است. یعنی برای رسیدن به آزادی تلاشی که باید انجام می‌گرفت، به انجام نرسیده و مبارزه به حد کافی رشد داده نشده است. همچنین برای مقابله با برخوردهایی که در اوایل نشانگر بی‌اعتمادی در مرد بوده است به حد کافی وظیفه‌شان را انجام نداده‌اند. در ارائه پاسخ و تدابیر سیاسی - ایدئولوژیک، سازمانی و عملی، نواقصی جدی بروز یافته است. این وضعیت توأم با بی‌اعتمادی نسبت به سازماندهی YAJK در اعضای زن و مرد، بحث ضرورت و یا عدم ضرورت چنین سازمانی در شرایط جنگ را نیز به پیش کشیده است. از طریق تحلیلات و ارزیابی‌های ایدئولوژیک و انتقادهای ارائه شده در میهن و در آکادمی معصوم کرکماز دخالت‌هایی در این مورد صورت پذیرفته و به مسیر صحیح کانالیزه شده است. دومین نگرش ظهور یافته؛ بر خط زن مزدور استوار است. اقدام مدیریت YAJK که از معیارهای آزادی زن، عمق ایدئولوژیک و همچنین حقیقت و تاریخ جنسی دور بوده است، مبنی بر اولویت ندادن به منافع سازمانی و جنسی و هدر دادن این زمینه دستیابی به اقتدار - که پس از گذشت هزاران سال در چنین سطحی حاصل شده بود - در راستای حرص، آز و منافع اقتدار فردی، مورد نقد قرار گرفته و محکوم شده است. به جای آنکه اعضای زن و نیروی سازمانی YAJK را آموزش داده و با استفاده از سازماندهی آنان از ناتوانی خارج ساخته مبدل به یک نیرو کنند؛ به اعضای زن همچون عینی‌ترین ارزش آزاد شده ننگریسته، با دیدگاهی که بیشتر از مرد برگرفته است به سوی ضعف و ناتوانی‌های موجود در خود و اعضا منحرف گشته و در نتیجه به جای آنکه در جستجوی تبدیل شدن به قدرت و مدیریت بر پایه انتقال سیمای خود به درون مدیریت حزب از طریق اراده و نیروی ذاتی زن و سازمان‌یافتگی آن باشد، بر تکاپوی کسب نیرو و مدیریت از طریق عملکرد ائتلاف با مرد بوده است. در حین انجام این کار هم حساب‌هایی بر روی نیروی زن که رفته رفته با سطحی از سازمان‌یافتگی و کسب بینش که از آن برخوردار شده بود، به حالت نیرویی ایدئولوژیک - سازمانی و سیاسی در داخل حزب در می‌آمد، باز شده است. این نیرو را به عنوان ساختاری ارادی، نیازمند به آزاد شدن و آزادسازی جامعه در وجود خود

نگریسته و به عنوان ساختار شرایطی که بتواند اقتدار شخصی خود را بر روی آن تعالی بخشید، دیده است. این خطمشی تحمیل شده بر YAJK که به عنوان یک ارزش آزادی اجتماعی پدید آمده بود؛ همچون خطمشی زن مزدور تعریف شده و محکوم گردیده است. این خطمشی که به جای مبارزه با برخوردهای سلطه‌گرا نه مرد، همدستی با حرص بر اساس شرطهایی چند را مبنای کار خود قرار می‌دهد؛ با کلیه معیارهای فلسفی، ایدئولوژی، سازمانی و اخلاقی اساس گرفته شده در پدیده آزادی زن در PKK مغایر بوده و از این لحاظ خطرناک است. خط مذکور پیش از آنکه نیرو و اراده زن را متجلی سازد، جریان را به سوی آفرینش آن نوعی از زن که در سایه مرد به راه افتاده و به یدک وی تبدیل شده می‌برد. این امر کاملاً با نگرش آزادی ریشه‌ای در PKK در تضاد است. این تیپ زنان مزدور؛ از آنهایی که نسبت به جنس خود بی‌اعتماد و بی‌باور بوده، نتوانسته کاملاً خود را از سلطه مرد برهاند و وارد پراتیک مستقل از مرد مرتجع - که وی را به عنوان تنها نیرو در تاریخ، باطناً پذیرفته - تشکیل شده است. این تیپ، مورد تحلیل قرار گرفته و نتایج آن در اختیار تمامی اعضای زن گذاشته شده است. *از طریق انتقاد و ارزیابی‌های ارائه شده، به تمامی اعضای زن و مرد فهمانیده شده است؛ موضوعی که باید قبل از هر چیز مورد توجه و آگاهی قرار داد، این است: نباید YAJK را به هدفی در برابر خطرات ناشی از برخوردهای زن مزدور - برده و مرد سالارانه تبدیل کرد. یکی از اصول بنیادین که در آن دوره صراحتی آشکار شد چنین است: هیچ کس اعم از زن و مرد نمی‌تواند بر روی YAJK حساب باز کند، شاید بتوان هر چیزی را موضوع تجارت قرار داد، اما YAJK را اصلاً نمی‌توان مورد بازرگانی قرار داد. زیرا ارزش‌هایی عظیم، ارزش‌هایی آتشین در بنیاد YAJK نهفته است. بر پایه چنین تحلیلاتی، اولین کنفرانس زن برگزار گردید. ظرف این مدت، دو خط اساسی، که مهر خود را بر تجارب مدیریتی زن زدند و اشتباهات و دستاوردهای دوره 1995 (تاسیس YAJK) تا 1996 بصورت مواخذه - مباحثات مهمی در کنفرانس مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. در عین حال اعضای مرکزی YAJK منتخب در کنگره اول، مورد باز بینی قرار گرفته‌اند.*

نخستین کنفرانس ملی زن در حال و هوای در جریان بودن تدارکات توطئه علیه رهبری PKK و به اوج رسیدن تصفیه‌گرا نگرش اشرار ( امیدبخشی آن به توطئه‌های خارجی) و بروز اقدامات پاکسازی از درون برگزار شد در زیر حملات بانددگیان درونی و همچنین زنان عقب‌مانده همدست آنان، بر پا شد. با این وجود، به سطح مهمی از تصمیم‌گیری دستافته است. زکی (شم‌دین ساکیک) که پیشاهنگی فکر طرد زن از ارتش را در سال 93 برعهده داشت، اینبار با وانمود کردن به طرفداری ازگام‌های آزادشدن زن، یعنی با سیاستی کاملاً متضاد گذشته، در صد پاکسازی جنبش زن بر آمد. رهبری PKK با این خطمشی که در هر فرصتی تقاضای زندگی با زن ضعیف را دارد، با گفتن "از زن نیرومند در هر/سند" صراحتی مطرح ساخت. ستیز ایدئولوژیکی شدیدی را به راه برده است. وابستگی و مزدوری زن در این کنفرانس محکوم گردید. رابطه مبتنی بر جاه‌طلبی گستاخانه‌ای که با پلیدترین و مرتجع‌ترین مرد بر پایه تقدیم دو دستی جنسیت خود و ارزش‌های خلق برقرار شده بود، با ابعاد آن بیش از هر چیز در خصوص پامال کردن اصول YAJK به تفصیل مورد تجزیه و بررسی قرار گرفته است.

بزرگ‌ترین پاسخ به تمامی برخوردهای اشتباه‌آمیز و ساختگی در مورد مبارزه آزادی، به زنی که خود را صددرصد وقف مشکل آزادی خود نمی‌کند و به مردی که در برابر مبارز شدن و آزاد شدن پایداری می‌کند را رفیق زیلان با عملیاتی که در 30 ژوئن 1996 در درسیم به انجام رسانید، ارائه داده است. عملیات فدایی که رفیق زیلان انجام داد قدرت راستین جنگی، ارتشی، سازمانی و زندگی زن را آشکار ساخته است. این عملیات که علیه امپریالیسم که از بین بردن مبارزه PKK را در وجود رهبری PKK هدف کرده بود و علیه خطمشی مزدور - اشرار که در درون رشد می‌یافت، انجام گرفت ثابت کرده است که زن به تنها پیکارگر مبارزه آزادی نیست، بلکه ضامن شکست‌ناپذیری و پیروزی آن است. پرقدردترین پاسخ را به خطمشی مزدور - اشرار که زن را ناتوان ساخته، علیه انقلاب بکار می‌گرفت و سوءقصدي که در 6 ماه مه با جسارت‌گرفتن از این خط به جانب رهبری PKK صورت گرفت، داده است. سیاست امحاگرانه آنها را که در وجود رهبری PKK با مبارزه آزادی خلق کرد

دشمني مي‌کردند، نقش بر آب ساخته است. رفیق زیلان با این عملیات، به عنوان مانیفست آزادی کل مبارزه پذیرفته شد. عملیات رفیق زیلان همچون سوگندی ارزیابی شد. مقدس‌ترین و نتیجه بخش‌ترین عملیات در جنگ رهایی‌بخش ملی ما است. شخصیت رفیق زیلان؛ شخصیت جنگ، سازمان‌یافتگی، آزادی، آرزوهای بزرگ درباره زندگی و عشق است. با دیدگاهی حیاطمند، سرشار از دوست داشتن، شخصیت جنگی، و جسارت ذاتی و رهبری راستین برای زن، يك خط زندگی است. راه تضمین پیروزی است. عمق احساس و اندیشه‌ای که این عملیات آفریده و سطحی از بازخواست و حسابرسی وجدان که در میان تمامی اعضای حزب به وجود آورد، از سویی تحلیل گسترده رهبری PKK در خصوص ارزش شایسته این شخصیت عظیم؛ اوج و نقطه عطف مهمی در تاریخ مبارزه آزادی پدید آورده است. این عملیات به اندازه اثبات اینکه رغبت به آزادی از سوي هیچ نیرویی نمی‌تواند ممانعت شود؛ به طرزی شگفت‌انگیزی رشد نامحدود امکانات آزادی را تعبیر می‌نماید. با تاثیراتی که به وجود آورد، تمامی اعضای حزمان و به ویژه اعضای زن را به شدت تکان داده است. معیارهای قبول و رد را کاملاً مشخص کرده و عینیت بخشیده است. بسیاری از برخوردهای تردآمیز بروز یافته بر پایه بی‌باوری نسبت به تکوین ارتش زن، با این عملیات جای خود را به ایمان و اطمینان دادند. این عملیات، عزم مبارزاتی نیروی زن را بیش از پیش حدت بخشیده است. کاوش زن به دنبال آزادی را ریشه‌دارتر و مصمم‌تر گردانده است. این عملیات با رغبتی که نسبت به زندگی و آزادی مطرح ساخت، با اثبات این حقیقت که با حداقل امکانات نیز می‌توان عظمت یافت، مهر خود را بر مرحله پس از خود زده است. به ارزشمندترین و موثرترین عملیات در تاریخ مبارزه رهایی‌بخش ملی کردستان تبدیل شده است. این، صرفاً شیوه عملیاتی در بُعد نظامی نیست، بلکه يك بیانیه آزادی و قانون عشق است. نتیجه‌ای است که فکر "اگر در تو میل به آزادی وجود داشته باشد، باید عملیات چنین با شکوه، پایدار و راسخ باشد" آن را به بار آورده است. در این نقطه، این عملیات در واقع انتقام‌گیری و حساب‌خواهی از تمام کسانی است که مدعی مبارز شدن در صحنه مبارزه آزادی بوده ولی بر جنبه‌های کلاسیک، حزبی نشده و

سوسیالست نشده خود اصرار می‌ورزند. پاسخی به طرز عملکردی است که با وجود راستای ایدئولوژیکی، به هیچ وجه قادر نیست خود را بر مسیر صحیح جنگی قرار دهد. به عبارتی؛ اعلام پایان یافتن آن طرز است. عملیاتی است که راهگشای زندگی و راهگشای جنگ بوده است. طرز - مسیر زندگی نوین است. ضربه‌ای است بر پیکره واقعیتی که راه زندگی را مسدود نموده و قادر به مبارز شدن و آزاد شدن نیست. این عملیات نشان داده است در صورتی که زنی نیروی ذاتی خود را به درستی سازمان داده و به شیوه‌ای منظم و برنامه ریزی شده در جهت زندگی - مبارزه، کانالیزه کند، مبارزه میل و مصمم بودن او در راه آزادی بی‌نهایت رشد خواهد یافت. از این لحاظ رفیق زیلان، نشانگر زنده شدن دوباره فرهنگ نیرومند الهه مادر - دوران نوسنگی - در خاکهای بین‌النهرین است. زیرا آن الهه‌ها نیز زندگی آزاد را آفریده‌اند. قریب به 2 هزار سال با حملات مرد سلطه‌گر که بعدها به جانب آن زندگی سوق داده شد، به مبارزه پرداخته و با آن درگیر شدند. پایداری عظیمی نشان دادند. همچنین در این مرحله زنان بسیاری برای آنکه تسلیم سلطه روبه رشد مرد نشوند، پس از مقاومتی قهرمانانه به جای تسلیم شدن به مرد، خود را با مرگ شکوهمندشان به سمبل آزادی و اثبات میل زن به آزادی تبدیل کرده‌اند. عملیات رفیق زیلان را نیز باید این گونه درک کرد. رفیق زیلان با برقراری پیوندی مستحکم با ریشه‌های تاریخی خود نشان داده است که دیار الهه‌ها (بین‌النهرین) در گوهر خود چندان از آن ریشه‌های نبریده‌است؛ نگسستن زن از گوهر خود و این آب و خاک و نقل جوانب نیرومند آن فرهنگ را نشان داده است. انفجاری که علیه اوج نهادینگی نظام مردسالاری خفه کننده، تهدیدگر و پلید کننده زندگی امپریالیسم صورت داد، از مفهومی صرفاً نظامی برخوردار نیست. این، يك انفجار آزادی است. عملیات پاسداری از تمام اجزای زندگی آزاد، در صورت لزوم با به آتش کشیدن و خاکستر نمودن خود است. این عملیات زیباترین نمونه امکان ناپذیر بودن پوشاندن به زور لباسهای بردگی بر مغز و احساسات انسان و در صورت ازمودن این امر، توانایی تبدیل حتی به ظاهر ناتوان‌ترین‌های، زن به چنین انفجار پرشکوهی است. کما اینکه پایبندی به میل آزادی در رفیق زیلان چنان است که حاضر است در راه آن

خود را تا تارگیسوانش تکه تکه کند. یعنی انسان، به ویژه زن نمی‌تواند هیچ چیزی را بهانه آزاد نشدن و نیرومند نشدن خود قرار دهد. زیرا خط زیلان تمامی بهانه‌های موجود را همراه با بدن خود تکه تکه کرده است. کلیه حیاتی‌ها با اهداف کوچک و شخصیت‌های پیش پا افتاده را افشا نموده و به همراه خود به آتش کشیده است.

در شرایطی که گرایش درونی مزدور - اشرار درصدد استقرار خود به عنوان یک نظام بود، چنان تصور می‌شد که به مقابله برخاستن با آن غیر ممکن است. در واقع آنچه که مقابله با آن را امکان‌پذیر می‌سازد تمایل ما به آزادی است. اگر سکوت اختیار شده، این واقعیت با میزان پایبندی به جستجوی آزادی در ارتباط است. انجام چنین عملیاتی و درک رهبری در غیر منتظره‌ترین شرایط از سوی رفیق زیلان به عنوان رزمنده‌ای یک ساله، با مشاهده سطح نیاز و مبارزه خلق در ارتباط است. ارائه پاسخی به تمامی اینها با درک بسیار عمیق تهاجم دشمن، بر حسب منطق بهانه‌جو ممکن نیست. اما تمامی اینها برای انسانی که میل به آزادی را در سطحی بسیار رفیع در خود دارد، ممکن گشته است. در این نقطه آشکار شده که عامل تعیین‌کننده، ادعای آزادی موجود در انسان است.

مهم‌ترین جنبه رویداد 30 ژوئن، پاسخ بودن آن به نگرش زندگی و مارژینال نمودن تحمیلی خط مزدور- اشرار در رابطه با کل مبارزه است. زیلان، رعد است. همچون برقی درخشید و روشنایی بخشید. از این پس تداوم راه به مبارزان آزادی بستگی دارد. اگر رفیق زیلان زنده می‌بود قطعاً در فعالیت‌های دیگر، پیشرفت قابل توجهی بروز می‌داد. زیرا قدرت وی صرفاً انفجار بشکل عملیاتی نظامی به روی دشمن نبود. رفیق زیلان می‌توانست در عین حال همچون انفجار آگاهی ظهور یابد می‌توانست به انفجاری در پیشرفت سازمانی مبدل شود. عامل تعیین‌کننده در اینجا، نامتناهی بودن میل به آزادی موجود در خط‌مشی زیلان است. این عملیات در سخت‌ترین شرایط و با حداقل امکانات تحقق یافت. ضربه‌ای بود بر پیکره کادری که پتانسیل خود را صددرصد در راستای انقلاب کانالیزه نکرده و به برخورهای که صددرصد خود را بر روی انقلاب متمرکز نمی‌کنند. انرژی خود را تا جایی در خدمت انقلاب قرار می‌دهند، اما بقیه آن را در تداوم ویژگی‌های سنتی خود هدر می‌دهند. رفیق زیلان، معنایی

نیرومند به تاسیس YAJK از لحاظ پیشرفت مبارزه آزادی زن بخشید. به عنوان يك زن، به آن با میل آفرینش پاسخی در خور برخورد نموده؛ با غوری که بدان دست یافت مسیر آزادی، رهروی جنبش آزادی زن را آفرید. مجموع کلیه قهرمانی، شهامت و پایداریهای بروز یافته در سراسر تاریخ مبارزه را در ایستار و عملیات خود تجلی بخشیده است.

پس از این عملیات رفیق زیلان، رهنمودهای بی‌نهایت قدرتمند مبارزاتی بر پایه تحلیلات پیرامون زن که از سوی رهبری PKK انجام شده و ابعاد تازه‌ای یافته بود، به مدیریت و کادرهای YAJK ارائه شده است. YAJK پس از کسب تجارب 1996 و با نیرو گرفتن از اولین کنفرانس ملی زن و بازگشت ده‌ها کادر آموزش دیده از سوی رهبری، به شیوه‌ای نیرومند به سال 1997 پل نهاد. همچنین کل تجارب حاصله تا این مرحله با استفاده از تحلیلات مفصل ایدئولوژیکی، يك جهش علمی و اندوخته در خور توجه تئوریکي - ایدئولوژیکی به وجود آورد. تشکیل قرارگاه و متمرکز شدن فعالیت‌های آزادی زن صورت گرفت. به دستورالعمل داخلی خود دست یافت. بنیان مهمی در رابطه با دوست داشتن و وحدت جنسی در اعضای زن ایجاد شد. اما دشوارتر بودن مبارزه جنسی در مقایسه با مبارزه ملی- طبقاتی و به اندازه بررسی علمی - ایدئولوژیکی، نیازمندی آن به ظرافت و مهارت عظیم در برخورد عملی، به حد کافی درک نشد. ناکافی ماندن سطح تمرکز فکری و برخوردهای ناپاسخگویی YAJK پیرامون مقابله با جنگ بزرگ تحمیلی 1997، نقشه بر آب ساختن آن، نحوه استفاده از نیروی میهن‌پرستی خود و تعیین راه و روش‌های واداشتن مرد به ایجاد تغییر در خود بر پایه معیارهای آزادی به اندازه جذب وی به شیوه‌ای نیرومند به جنگ؛ استوار بودن این تمرکز و برخوردها بر منطق خشک ردگرایانه، مهر خود را بر پراتیک نیز زده است. بر این اساس در سال 1997 برخورد خشک ردگرایانه به منظور گذار از خط مزدوری و تقلید - کاریکاتور مرد بودن به شیوه‌ای خشن که در گذشته در مسیر آن قرار گرفته بود، مبنا قرار گرفته شد. بدین ترتیب نواقص عمده‌ای در برخورد با مبارزه عمومی ظهور یافته است. YAJK در پاسخ به برخوردهایی که در سالهای 96- 1995 بروز یافتند برای مداوم حیات خود با تکیه بر نیروی ذاتی زن - موانع، دشواریها و بهای آن هرچه باشد، حفظ

مرکزیت و اراده ذاتی خود حتی در سخت‌ترین شرایط جنگی و ارائه پیام آنکه نیروی زن قدرت انجام این کار را دارد، در سال 1997 مصمم بودن و قاطعیت عظیمی از خود نشان داده است. از این نظر سال 1997، سال جهشی نیرومند در رابطه با جدایی زن از مرد، شناخت و آزمایش نیروی مستقل خود بوده است که سرشار از تجارب، اندوخته‌ها و درسهای مهم است. درسهایی در رابطه با قدرت عمل و توفیق نیروی زن با استفاده از یک سازماندهی منضبط، هم درسهایی مبنی بر اینکه اشتباهات رخ داده در سازماندهی، تصمیم‌گیری، تعیین هدف و برنامه‌ریزی پیش‌بینانه و تعیین وظیفه و هدایت و اداره و بی‌تجربگی موجود در این مورد می‌تواند چه نتایجی در برداشته باشد و چگونه می‌توان آنها را برطرف ساخت؟ وجود دارد. هم درسهایی پیرامون چگونگی بروز واکنشهای مرد در برابر حقیقت زن سازمان یافته، مستقل و آزادشده و در نتیجه جدایی از مرد، وجود دارد. در عین حال سرشار از درسهایی پیرامون زیانهایایی است که مرد و زنی که به راه آزادی نمی‌آیند و به معیارهای آن دست نمی‌یابند به مبارزه آزادی می‌رسانند. یعنی برای پیشبرد مبارزه آزادی زن قطعاً باید واکنش منفی، جهل و ارتجاع مرد، تحلیل و از میان برداشته شود. حقیقت این امر در پراتیک سال 1997 با نمونه‌های بسیار شگفت‌انگیز بروز یافته است. نتیجه مهم بدست آمده از این لحاظ نیز این است که؛ مبارزه‌ای که زن برانگیخته و بیدار شده در رابطه با کاوش آزادی اگر بی‌بهره از قدرت، کفایت و فرم‌اسیون کامل ایدئولوژیکی- سیاسی و سازمانی - عملی، هر چند با نام آزادی به انجام برساند، خطرآفرین بوده و تلفات سنگینی به بار خواهد آورد. بکارگیری سطحی، تنگ‌نظرانه، دگماتیک، شکلی، خشن و انکارگرانه و مقولاتی همچون "زن همدست"، "تقلیدگرایی مرد" و "جدایی" که رهبری PKK با تحلیل دوره‌های پراتیکی سپری شده مطرح ساخته است، از سوی مدیریت زن؛ مانع از استفاده موثر و نتیجه بخش سنگرها و سلاحهای مهم آزادی بدست آمده در سال 1997 شده است. بعلاوه برخی از ت صرفاً ت و اقداماتی که مرد بر روی نواقصی پدید آمده در عملکرد YAJK از خود بروز داده است، مبارزه کلی حزب را نیز به نسبی معین تحت تاثیر قرار داده است. YAJK که در برابر این برخوردها در دستیابی به زبان و قدرت سازمانی کم آورده بود، از



لحاظ عینی رسیدن به سطح تغییر و تحول مدنظر رهبری PKK را به تاخیر انداخته است. تجارب، فعالیت‌های پراتیکی، گونه‌بندی و ایستارهای بروز یافته از سوی مدیریت زن در این سال، در دومین کنفرانس ملی زن که در بهار 1998 به پیشاهنگی رهبری PKK در سوریه برگزار شد مورد بررسی قرار گرفته و رهنمودهای نیرومندی در رابطه با مبارزه آزادی زن ارائه گردیده است. با تحلیل گونه‌های زن مرتجع کنونی؛ رفقا زیلان و سما به عنوان سمبل مسیر زن آزاد تعیین شده‌اند. آنان که با معیارهای پیروزی عینیت یافته‌اند. این کنفرانس پلاتفرمی شده که برای اولین بار ایدئولوژی رهایی زن و تشکیل حزب زنان مطرح و به بحث گذارده شده است. در همان سال نیروی زن حاضر در صحنه جنگ نیز، بر پایه این کنفرانس اقدام به برگزاری کنفرانس‌هایی در تمامی عرصه‌ها نمودند. این کنفرانس‌ها و دومین کنفرانس زن در سوریه، سنگ زیربنای دومین کنگره ملی زن - که منجر به اعلام تشکیل حزب زنان می‌شود - را به وجود آوردند. این کنفرانس، معیارهای برقراری رابطه میان زن- زن و زن- مرد و نیروبخشی متقابل را به شیوه‌ای گسترده و دقیق‌تر از قبل مطرح ساخته است.

YAJK که نیروی اجرایی مبارزه آزادی بین سالهای 99- 1995 بود، مهر خود را بر مرحله‌ای که پیشرفت‌های عظیمی برای زن در برداشته، زده است. زن که برای اولین بار، در تاریخ خود به نیروی ارتش دست می‌یافت خودباوری را در داخل سازمان YAJK فرا گرفته، با دوست داشتن جنس خود، و آشکار ساختن نیروی آن، تسهیم و مشارکت را آموخته است. پیشرفت‌هایی جاویدان در تاریخ زن پدید آورده است.

از سوی دیگر، YAJK که پتانسیل موجود زن را از لحاظ کمی و کیفی سازمان داده، تنظیم و تقسیمات لازم را انجام داده و در هر عرصه‌ای از زندگی و جنگ متجلی ساخته، زن را چنان ارتقا داده که نه تنها بار نباشد بلکه قدرت باشد. قبل از هر چیز بر پایه ضرورت آشکار ساختن اینکه "چه و که بوده است؟"، از طریق سازمان‌یافتگی و جنگاوری خود، زن که خودشناسی را با YAJK شروع کرده است، به محض تحلیل خود، پایه پیشبرد بینش جنسی را افکنده است. زن که با دستیابی به بینش جنسی، با موفقیت به خود نزدیک شده است، جنبه‌های قوت و ضعف خود را روشن‌تر درک نموده و راه نمایان ساختن قدرتش در فکر، روح،

جسم و مرتبط با آن سازماندهی را شناسایی کرده است. از این لحاظ، بروز حالتی که در آن مرد بتواند از ضعفهای جنسی زن استفاده کند. به حداقل کاهش داده شده است. زیرا زنی که به خود آزادی و میهنپرستی تعلق دارد، زنی است که از خطر تبدیل شدن به ابزاری در دست مرد خارج شده است. YAJK زن را برچنین مبنایی به سوی جستجوها و اهداف نوین جهت داده است. در این چارچوب، فعالیت‌های آزادی زن در داخل PKK، به فعالیتی استراتژیک در سطح جهانی تبدیل شده است. این، دستیابی به سطح تعمق در ایدئولوژی سوسیالیستی رهبری PKK در زمینه سازمانی و قابلیت اجرایی از طریق تشکیلات YAJK است. رهبری PKK بالفعل با تحلیل و آموزش مبارزه YAJK در سطحی آکادمیک، مبارزه آزادی زن را از لحاظ کیفیت کادری و فرماندهی نیرومند ساخته است. اقدامات پی در پی رهبری PKK به متمرکز ساختن و تعمق بخشیدن به کادرها، به علت اشتباهات و نواقص آنان در برابر رهنمودهای زن، و پافشاری وی بر از میان برداشتن جهلی که زن به مدت هزاران سال در آن به سر برده است؛ پیشرفت‌هایی با اهمیتی فوق‌العاده در شخصیت و سازماندهی زن پدید آورده است. مبارزان YAJK دشواریهای عظیمی که در آن به سر برده و با آن مواجه شده را با قدرت ماندن در کوهستانهای آزاد، توانایی سازمان‌یافتگی خاص در چنین سطحی، توانایی بحث پیرامون دنیای آزاد خود و آگاه شدن بر این امر که این حیات، ارزشمندترین چیزها برای زن است، پشت سر نهاده‌اند. قدرت تعلیم رهبری PKK درباره زن در چنین سطحی، تعیین‌کننده بوده است. در داخل PKK به همان نسبی که آزادی ملی، آزادی خلق و وحدت سازمانی خلق مورد اهمیت قرار گرفته، به هویت آزادی زن نیز به همان نسبت اهمیت داده شده است. به میزان رابطه این امر با جنگ، جنگ زن نیز با ساختن هویت آزاد خلق در ارتباط است. به همین دلیل مبارزه زن، موضوعی بوده که قبل از همه ارزیابی شده است.

### **ایدئولوژی‌های بر محوریت زن**

در هر دوره از مراحل اجتماعی تضادهای مشخصی اولویت یافته‌اند. پیشرفت‌های اجتماعی نیز با حل این تضادها مرتبط گشته است. قرن بیستم قرنی بود که در آن مشکلات ناشی از تضاد ملی به حل

مشخصی دست و دوران مبارزاتی بر پایه تضادهای نوین طبقاتی جریان یافته است. رویدادها نتایج مثبت و منفی به وجود آوردند. تضاد طبقاتی مهر خود را بر این تحولات زده است. این تشخیص که قرن بیست و یکم *سده‌ای خواهد که در آن تضاد جنسی با شدت وحدت بیشتری جریان پیدا خواهد کرد*، در سال 1996 از سوی رهبری PKK انجام شده است. در این وضع، پیوند زدن تضاد جنسی به یک پایه مستحکم ایدئولوژیکی، امری اجتناب ناپذیر است. ظاهر ساختن نیروی سازماندهی آن به شیوه‌ای مرتبط با این پایه ایدئولوژیکی یک ضرورت بود. *این سازمان‌یافتگی هم، حزب زنان است*. یک برخورد ایدئولوژیکی متناسب با تضاد بنیادین این قرن و آشکار شدن یک نیروی سازمان‌یافته بر پایه آن پیشرفتی به موازات کاراکتر PKK است. زیرا PKK در هر دوره با تحلیل موانع موجود بر راه پیشرفت سالم جامعه و زندگی آزاد، تضاد اساسی را تشخیص داده و مبارزه خود را بر روی آن تضاد به پیش برده است. برای مثال در دهه 1970 مشکل ملی در کردستان اولویت داشت. تضاد بنیادینی که تمامی ویژگی‌های زندگی جامعه را مسدود می‌کرد، تضادی بود که بر پایه تضاد ملی جریان داشت. PKK جنگ بسیار شدیدی در این گستره به انجام رسانده است. نگرشهای رفرمیستی- مزدوری و حملات خارجی بسیاری علیه مبارزه ظهور یافت؛ پس از مرحله‌ای معین، PKK مبارزه طبقاتی بسیار شدیدی را در این دوره به خود دیده است. با توجه به خصوصیت قرن، سیر پیشرفتی که PKK در زمینه ملی و اجتماعی شدن آغاز نمود، اجتناب ناپذیر بود. زیرا دیگر تضاد تا حدودی حل شده بود و در شرایطی قرار داشت که بیش از پیش رادیکالیزه شود. از این مرحله به بعد، تضاد موجود در نقطه زندگی نوین و آفرینش زن و مرد آزاد، بیش از پیش شناخته شده و به بحث گذارده می‌شود. در مرحله پس از آن، مطرح ساختن برخورد مبنی بر حل پایه ایدئولوژیکی رهایی زن، پیشبرد مبارزه و نیروی سازمانی آن اهمیت داشت. این وضعیتی مغایر با سیر پیشرفت دیالکتیکی PKK نبوده، بلکه بعدی بود که سیر پیشرفت طبیعی آن بدان می‌انجامید. PKK از آغاز ظهور تا به امروز هر سه تضاد اساسی را با هم بدست گرفته و پیشبرد حل‌شان را به شیوه‌ای درهم آمیخته، مبنا قرار داده است. با این وجود، در جریان زندگی و در هر مرحله‌ای،

كدام يك از آنان فرا روي پيشبرد جامعه دمكراتيك آزاد، تاثيرش بيشتر محسوس شده باشد، تشكّل و روش مبارزاتي مبني بر حل آن تضاد اهميت و اولويت يافته است. در واقع با نگرستن از يك دیدگاه عميق ايدئولوژيكي، تضاد بنياديني كه ريشه دارتر از همه در جريان بوده، بيش از همه جامعه كردستان را به انحطاط كشانده، ناتوان ساخته و زندگي را براي جامعه كرد بدتر از مرگ نموده است، تضادي جنسي مي باشد. از آن جايي كه در اين مورد شكست خورده، زشت و منحط شده، در تامامي موارد ديگر به اسارت در آمده است. اما بدون شك مشاهده و درك اين امر از سوي جامعه و به خود ديدن تغيير ريشه اي در اين مورد بدون انجام مبارزه برپايه اين تضاد، امكان پذير نبود. روش صحيح مبارزه آن بود كه عمومي تر بوده، هر قشر جامعه را در بر گرفته و حتي نظام بين المللي را تحت تاثير قرار دهد. به محض راه يافتن حل اين تضاد يعني تضاد ملي به مسير و سطح معيني، پيكار طبقاتي و جنسي در داخل PKK، بيش از پيش عمق يافته و به تدريج اولويت بيشتري به تحليل و حل اين تضادهاي اساسي - كه خلق كرد را پيوسته محكوم به شكست نموده اند - داده شده است. به بياني ديگر، مبارزات لازم براي پيشبرد مبارزه و حل بر پايه عميق ترين و نهفته ترين تضاد انجام پذيرفت. با رسيدن به سال 1998 به شيوه اي مرتبط با تحولات در جريان بروز يك برخورد مبارزاتي گسترده تر و ايجاد بُعد سازماني آن بر پايه حل تضاد جنسي، كه بنياد جامعه نوين را هدف خود قرار دهد، ضرورت خود را نمايان ساخته است. ابلاغ ايدئولوژي رهايي زن كه چكيده آن در پنج اصل اساسي ارائه شد، در 8 مارس سال 1998 از سوي رهبري حزبمان، پاسخي بود كه به اين نياز داده شد. ايدئولوژي رهايي زن كه رهبري حزب حول پنج اصل اساسي بيان نمود، مدعي آفرينش حل كليشه مشكلاتي است كه بشريت در آستانه ورود به سده بيست و يك با آن روبرو است. پرمعناترين پاسخي كه زن در مفهوم پايبندي به اصول مزبور بر اين مبنا ارائه خواهد داد، چنين است: خود را به چنان درجه اي از قدرت برساند كه بتواند توانايي حيات بخشيدن به اين ادعا را در هر عرصه از زندگي از لحاظ عملي نشان دهد. اين نيز از طريق آفرينش يك قدرت برنامه ريزي شده، پروژه سازي همه جانبه، غني و مولد امكان پذير است.

پدیده از خود بیگانگی، که با جامعه طبقاتی ظهور یافت، زمینه‌ساز بروز مشکلات بسیاری بوده است. مشکلات زیست - محیطی ناشی از بیگانگی انسان با طبیعت و مشکلات اجتماعی پدید آمده با بیگانه‌شدن انسان با انسان وجود دارند. در کنار اینها وجود نهاد اقتدار مطرح است که بر پایه ایدئولوژیهای مرد محور ظهور یافته‌اند. با انتقاد از تمامی اینها باید باز گشت انسان به سرشت خویش، و باز گشت زن به سرشت خود تحقق پذیرد. بازگشت به گوهر زن، شکل‌گیری مجدد انسانیت بر پایه آن گوهر است. با توجه به این که ایدئولوژی یک نظام فکری است که بر پایه منافع اجتماعی فرموله می‌شود، باید برای فرموله نمودن منافع بشری از لحاظ فکری، برخوردی با استفاده از تشخیص منافع بشری بروز داد. مدل موجود در مرحله کمون اولیه، مدلی شکل‌گرفته بر پایه یک نظام فکری مبتنی بر برابری، آزادی و دادپروری بود که کل منافع بشر را اساس می‌گرفت. با الگو قرار دادن این مدل مشاهده خواهد شد که ایدئولوژی‌های زن تنها یک ایدئولوژی جنسی نبوده، بلکه یک ایدئولوژی‌های اجتماعی بشری و در نتیجه یک ایدئولوژی‌های مرد است. از سوی دیگر، از آنجایی که جنس زن، سرکوب شده‌ترین قشر است، رهایی باید از زن شروع شود. در تحلیل آخر اگر بنا باشد نظامی دمکراتیک بر پایه یکسانی و آزادی برقرار شود، باید پذیرفت که این امر بدون وجود چنین ایدئولوژی‌ای امکان پذیر نخواهد بود.

انسان با فکر وجود یافت، از حیوان بودن خارج شد. جنبه اساسی متمایزکننده انسان از حیوان؛ برخورداری از اراده، قدرت تصمیم‌گیری و مهمتر از همه قدرت تفکر است. ایدئولوژیها که به عنوان وحدت منظم تدوین افکار ظاهر شده و در راستای اهداف مشخص رشد یافته‌اند که در هر تحول اجتماعی بر پایه بنیان جداگانه‌ای ظهور می‌یابند. هر چند افکار، شیوه‌های تولید و ساختارهای اجتماعی تغییر یابند اما این اصل تغییرناپذیر است که فرد و یا اجتماعات نمی‌توانند فاقد ایدئولوژی باشند. مدعیان فرد ایدئولوژیک هم، ایدئولوژی‌های برای خود دارند. خاورمیانه از ظهور بشریت تا به امروز همواره صحنه پیدایش ایدئولوژی‌های بزرگ بوده است. هر سه دین بزرگی که مهر خود را بر جهان امروزی زده‌اند و دین زرتشت هم که پایه هر سه را تشکیل می‌دهد، در این سرزمین ظهور

یافته‌اند. همچنین تولید و پیشرفت ایدئولوژیکی به شیوه‌ای مرتبط با جستجوی زندگی والا در این جا به اوج خود رسیده است. بدون شك رابطه این موضوع با امروز بایستی درك شود زیرا رابطه روز آمد بودن با تاریخی بودن تنگاتنگ است. ناتوانی در تفسیر و یا ارزیابی تاریخ، ناتوانی در تفسیر روز نیز می‌باشد. از این نظر پی بردن به علت اینکه چرا ایدئولوژی‌بهایی تا این حد بزرگ در خاورمیانه ظهور یافته‌اند و چرا امروزه خلق‌های خاورمیانه تا این درجه ناتوان بوده و به چنان موقعیتی افتاده‌اند که مدام در شکست به سر ببرند؟ حائز اهمیت است. باید بتوان علت شروع تاریخ بشری با الهه‌ها به جای شروع با آبا و خدایان مرد را فهمید و رابطه آن را با امروز برقرار ساخت.

رهبری PKK تاریخ را بر خلاف نگرش‌های کلاسیک، تاریخ، را از دوران نوسنگی و الهه‌ها آغاز و بدست می‌گیرد. دوران نوسنگی را مصرانه تحلیل می‌کند، آن را موضوع بحث زن و رفته رفته کل بشریت قرار می‌دهد. زیرا آدرس آغاز دوباره و نیرومندان زندگی به ویژه برای زنان و خلق‌های خاورمیانه دوران نوسنگی است.

نظام مدارسالاری نظامی است که با ایدئولوژی‌ای بر محوریت زن حیات یافته است. فروپاشی این نظام نیز، با ظهور نظام ایدئولوژیکی دیگری ممکن گشته است. در دوره مدارسالاری يك سنت الهه‌گی که زن با نیروی احساس و اندیشه خود آفریده و همچنین ویژگی تعیین‌کننده آن وجود داشت. برخورد به دور از منفعت و حساب موجود در سرشت زن، زمینه‌ساز تولید و توزیع مشترک برای کل جامعه گشت. نبود منفعت و حساب و همچنین عدم امتیاز یکی بر دیگری، برابری و حقوق آن را در جامعه پدید آورد.

با تغییر شیوه تولید به محض دستیابی مرد به خصوصیات جداگانه‌ای در عرصه‌های تولید، ساختاری نوین و يك شکل‌مندی متفاوت به وجود آمد. تفاوت موجود در ساختار روحی و ویژگی‌های اکتسابی از لحاظ فکری، به شیوه‌ای مرتبط با شرایط مادی رشد یافت. احساس، اندیشه و روح مرد سالارانه بر پایه‌ای متفاوت از زن خالق جامعه نوسنگی و رفته‌رفته بعنوان جایگزین آن رشد یافت. این نیز به مرور زمان ساختاری نوین و متفاوت از جامعه مدارسالاری و به مثابه جایگزین آن را پدید آورد.

بدین ترتیب، نظامی حول محور ایدئولوژی مرد سالاری با نهادینه ساختن خود در کلیه عرصه‌های حیات رشد یافت. این بدین معناست که مرد، نظام جایگزین برای نظام زن محور را نخست در احساس، روح و اندیشه آفرید و سپس آن را نهادینه کرد. این نیز طبیعتاً جنگ سیستم را به میان آورد. بیگانگی به شیوه دورشدن از گوهر انسان تحقق یافت. این هم، دورشدن مرد از گوهر انسانی بود. می‌توان گفت: نخستین نظام جامعه طبقاتی مردسالار، از نظر ایدئولوژیکی بر پایه ضدیت با گوهر انسان ظهور یافته و شکل گرفت.

اما دست به دست شدن وسایل تولید در گذار از مرحله مادر سالاری به پدر سالاری و خوردن مهر مرد بر تولید، در مدت زمان چندان کوتاهی حاصل نشده بلکه دوره‌ای تقریباً دو هزار ساله را در بر گرفت. ولی این انتقال در حالی که در جوامع کشاورزی خصوصیتی تدریجی داشت، در دیگر جوامع با ماهیت انقلابی‌تری رشد پیدا کرد. در حالی که تغییر شرایط زندگی مادی جامعه نوسنگی در این دوره گذار، در مدت زمان کوتاهی صورت گرفت، تغییر ساختار ایدئولوژیکی یعنی فرهنگ الهه، زمانی حدود دو هزار سال به طول انجامید. با وجودی که نظام مردسالار جایگزین شدن در ابعاد جداگانه را با سرعت به پیش می‌برد، نتوانست این کار را در بعد ایدئولوژیکی به اسانی به انجام برساند. زیرا ایدئولوژی آفریده زن، یک ایدئولوژی بسیار ریشه‌دار و مرتبط با گوهر انسان و خاک است.

نظام مردسالار به محض آنکه شروع به جایگزینی خدا از طریق ترفندهای اسطوره‌ای دینی به جای الهه نمود، نظام الهه شروع به فروپاشی نمود. یعنی از دست دادن حقیقت الهه شدن از سوی زن، نقطه اصلی شکست او بوده است. زن با از دست دادن ایدئولوژی خود دیگر شروع به از دست دادن تدریجی هر چیز نمود.

مرد سالاری پس از خلق اصطلاح "خدا - شاه" یعنی ایدئولوژی جایگزین، نظام خود را پایدار ساخت. ساختاری ایدئولوژیکی که بر روی جامعه طبقاتی در دوران فئودالی رشد یافت - که بیش از پیش ریشه دوانیده - مستقر گشت. از بین رفتن گام به گام فرهنگ الهه شدن، به ویژه با پیدایش دین یهود، نشستن خدا (نماد نظام مردسالاری) به جای

وي و در دستيابي اصطلاح خدا به تقدس و مصونيت؛ پوشانیدن قالبی مقدس به نظام پدرسالاری و به گفته خود آن "جاودانه" ساختنش بوده است.

با استقرار ایدئولوژی دینی تک‌خدایی، ایدئولوژی زن‌محوریت از پیش محو شد. چنان نظامی بر پا شده بود که اگر جاودانه هم نباشد هزاران سال ادامه داشته باشد. همین نظام است که امروزه نیز ادامه دارد. در واقع نگرستن به دوره تکاملی که امروزه در آن به سر می‌بریم به عنوان یک دوره گذار و مرحله‌ای میانی هم ممکن است. گذار از نظام امروزی نیز به نظامی جایگزین بر پایه ساختار جداگانه ایدئولوژیکی، کارچندان‌آسانی نیست. زیرا از ساختار، نهادینگی و مهمتر از همه ذهنیتی هزاران ساله برخوردار است. خلق نظامی جداگانه، نیازمند دوره‌ای انتقالی است. دیگر سیر پیشرفت بشری متفاوت بوده، پیشرفت وسایل تولید و سطح بازتابش آن در زندگی متفاوت است. بنابراین آوانتاژهایی هم که نظام حاکم داراست، متفاوتند. از همین رو یک مرحله مبارزاتی سخت دشوار در پیش است. این نکته را باید زن‌پیش از هر کس احساس کند. بایستی زن جبر موفقیت این دوره انتقالی را به منظور آفرینش نظامی جایگزین، به حوزه دانش خود در آورد.

آزمون رئال سوسیالیسم - که در اتحاد شوروی به وقوع پیوست - نیز با ادعای تبدیل‌شدن به جایگزینی برای نظام جامعه سرمایه‌داری به راه افتاد، اما متلاشی شد. اساسی‌ترین علتش این بود که؛ جاگزین سیستم را نتوانست در حوزه ایدئولوژیکی به وجود بیاورد. داعیه و مصمم‌بودنش بر استقرار ذهنیتی جایگزین برای نظام امپریالیستی استوار بود، اما آنچه روی داد شکست آن در برابر ذهنیت سرمایه‌داری بود. یعنی از آنجایی که نتوانست جایگزین آن را در فکر و ایدئولوژی به وجود بیاورد، با متضادش شباهت یافت و سپس تسلیم آن شد.

با فروپاشی نظام سوسیالیستی رئال، بیش‌ترین تبلیغاتی که نظام سرمایه‌داری به راه انداخت؛ نابودی ایدئولوژی سوسیالیستی و طرح ایدئولوژی بورژوازی به عنوان یگانه ایدئولوژی حاکم و جاودانه بوده و اینکه دیگر در دنیا جایگزینی برای آن وجود ندارد. این را در اوج اعتماد به نفس و طیب خاطر تبلیغ نمود. زیرا می‌دانست که طرف شکست خورده در فکر و



ایدئولوژی، در سایر موارد مهم شکست‌پذیر است. بنابراین سعی بر آن شد که عقب ماندن و محکوم بودن جستجوی زندگی به غیر از زندگی مادی موجود، از سوی انسانیت به شکست با بمباران‌های شدید ایدئولوژیکی مورد تأکید واقع شود. طیب خاطری که شکست اتحاد شوروی - که نخستین آزمون وجدان، دل و اندیشه بشر در راستای آفرینش فرم‌اسیون اجتماعی جداگانه‌ای از نظام جامعه طبقاتی بود - در نظام به وجود آورد، قابل فهم است. زیرا بدین ترتیب کاملاً ایمان داشت که انسان‌ها دیگر از اتوپیای آفرینش نظام و حیاتی جدای از واقعیت نظام کنونی و جایگزینی برای آن در اذهان خود دست نخواهند داشت. بنابراین برای آنکه يك بار دیگر چنین آزمونی تکرار نگردد، تلاش خود را در راه تسخیر اندیشه، وجدان و دل انسان، با توسل به هزار و يك روش، بر این پایه به پیش برد که چنین کاری با ماهیت نظام سرمایه‌داری همخوانی دارد. زیرا نظام سرمایه‌داری با دور ساختن انسان از انسانیت، و نزدیک ساختن آن به حیوان‌شدن، تبلور یافته است. به همین دلیل نیز زمینه‌ای که بتواند وی را تداوم بخشد، تنها می‌تواند آن زمینه‌ای باشد که در آن انسانیت به حیوان‌شدن می‌گراید. به محض اینکه انسان، خود را با فکر و ایدئولوژی مسلح ساخته و حیات بخشد، نظام سرمایه‌داری که پیشرفته‌ترین مرحله نظام طبقاتی است و در نتیجه آن نظام مردسالاری هم به پایان خواهد رسید. نظام که با توجه به آزمون رئال سوسیالیسم این واقعیت را تحلیل نمود، راه نابودی اتوپیا و ایدئولوژی را در انسان تحت عنوان نظم نوین جهانی در پیش گرفته و در راه رسیدن به این هدف کوشید. به همین دلیل نیز، بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی به خاورمیانه که در پدید آوردن ایدئولوژی و میل انسان‌ها به خلق نظام‌هایی نیرومند از طریق ایدئولوژی‌های قوی دارای میراث عظیم تاریخی است، هجوم آورد. این امر با نقش نیرومند تاریخی خاورمیانه مرتبط و معنادار است. جایگزین‌شدن در اندیشه، جایگزین‌شدن در اقتدار را در پی دارد و اگر بخواهی جایگزینی در اندیشه را از میان برداری، نخست با سرزمینی که زادگاه ایدئولوژی و خیال‌هاست به مبارزه برخاسته و اتوپیا و اندیشه را به هر شکلی هم که باشد، در اینجا نابود خواهی کرد. شاید نظام موجود بتواند جاودانگی و شکست‌ناپذیری کامل خود را اعلام کند. اما نظم نوین

جهاني در اين دوره 10 ساله نتوانست خود را در هيچ عرصه‌اي به معني كامل كلمه مستقر گرداند. شايد توانسته باشد قسماً تغييراتي چند در برخي از مناطق به وجود بياورد و حداقل تا حدودي، به مسير دلخواه خود بکشاند و يا به خاطر اينکه آنها را كاملاً از از جوهر خود تهی کرده است از موقعيت خطرآفريني خارج سازد، اما به هيچ وجه نمي‌تواند اين امر را به معنای واقعي كلمه در خاورميانه به پيروي برساند. *زيرا در خاورميانه قدرتي جداگانه؛ برگرفته از جغرافياي خاك و تاريخش وجود دارد. مسلماً نبايد آن را به معني صرفاً مادي خاك در نظر گرفت، بلكه بايد در ارتباط با تاريخ بدان نگرست. اين قدرت چيست؟ اين قدرت، آن گوهر ايدئولوژيكي است كه پيدايش انسانيت، از سرآغاز تكوين جامعه در خاورميانه و "اولين" هاي بسياري از شاخه‌هاي علوم و فنون امروزي را آفريده و هزاران سال خاورميانه را در مقام پيشاهنگي پيشرفت بشري ابقا نموده است. اين نيز حقيقتي متكي بر دوران نوسنگي و برخورد از ريشه‌هاي مستحكم تاريخي است. خاورميانه انقلاب نوسنگي را به پيروي رسانده، هزاران سال با اندیشه و نظام زن محور آن حيات يافته است. هر اندازه هم ناتوان گردانده شده باشد، اين حقيقت هنوز در گوهر خاورميانه نهفته است و هستي‌بخش PKK و يك جنبش نيرومند زن آزاد در بطن PKK نيز همين گوهر پنهان و قوي است. رهبري PKK اين گوهر تاريخي را كشف نموده و بر روي آن جنبش ملي دمكراتيک خلق كرد را به پيش برد. علت اساسي توطئه بين‌المللي صورت گرفته عليه كل خلق كرد و كل خاورميانه، در وجود رهبري PKK ، نيز همين بود. مسلماً نظام امپرياليستي تهديد از ناحيه قدرت آفرينش انسان، جامعه و زندگي جايگزين خود را از سوي جنبشي كه هنوز بر روي اين خاكها پا برجا ايستاده، ادعای آفرينش آزادي براي بشريت را همچون سرآغاز تاريخ حفظ نموده و در راه آن شرافتمندانه مي‌جنگيد، نمي‌توانست قبول كند. به ويژه با رسيدن سال 1996 حملات بر روي رهبري PKK كه مركز ايدئولوژيكي بوده و پيوسته به آفرينش آن ايدئولوژي - كه بتواند جايگزين نظام را به وجود بياورد - مي‌پرداخت، شدت گرفت. زيرا وي همواره پتانسيل جايگزين شدن براي نظام درست مانند خاورميانه را در خود داشت. تبديل شدن به جايگزين، نخست در ايدئولوژي ممكن است. در*

صورتی که در ایدئولوژی و فکر بتوان جایگزین شد، شاید سالها بتوان در داخل سیستم ناتوان ماند، اما به عنوان گوهری جاودانه در فروپاشی و نابودی نظام می‌تواند ایفای نقش نمود. خرد یا اهمال‌شدن از لحاظ فکری و با پذیرش هرچیز همان گونه که هست، به مفهوم پایان یک جنبش است و نظامی که در چنین وضعی به سر ببرد مسلماً از حالت خطرآفرینی خارج می‌شود.

قرن 20 با انقلاب‌های بزرگ شروع شده و قرن‌ی بود که شاهد پیشرفت‌هایی انقلابی بوده است. امپریالیسم در آستانه ورود به قرن 21 برای اعلام پیروزی خود، انقلاب کردستان را به عنوان آخرین انقلاب موجود در دنیا و رهبری PKK را نیز به عنوان آخرین انقلابی مورد هدف قرار داده است. توطئه بین‌المللی در حالی که تدارکات خود را بر پایه از میان برداشتن آخرین کانون انقلابی می‌دید، رهبری نیز در ارزیابی‌هایی که در آن زمان ارائه داد؛ در آستانه ورود به قرن 21، ادعای شکست ناپذیری انقلاب کردستان و رویارویی حتمی این قرن با یک انقلاب را مطرح ساخته است. ایدئولوژی رهایی زن که در هشتم ماه مارس 1998 از سوی رهبری PKK بر این اساس ابلاغ گردید، یکی از ابعاد بسیار مهم این ادعا است. به مبارزه طلبیدن هر گونه سلطه استثمار، بیدادگری و نابرابری، از سوی رهبری PKK، با محکوم نمودن کل ایدئولوژی نظام طبقاتی سرمایه‌داری- امپریالیستی و پدرسالاری در وجود مرد از طریق ارتقاء سوسیالیسم به ابعاد نوین، با استفاده از رهنمود ایدئولوژی رهایی زن، گوهری ایدئولوژیکی است که هیچ یک از رهبران سوسیالیست نتوانسته‌اند بدان دست یابند. ایدئولوژی رهایی زن محور که عبارت از حل عمیق‌ترین تضاد جامعه طبقاتی یعنی تضاد جنسی می‌باشد، در عین حال گوهر ایدئولوژیکی بنیادین PKK است. بعنوان نظام امپریالیستی بالاترین سطح نهادینگی مردسالاری، خطر چنین اظهاراتی را برای نظام بهتر از هر کس درک نموده است. این موضوع را به خوبی ارزیابی کرده است که؛ PKK صرفاً یک جنبش رهایی ملی نبوده بلکه مولدترین نماینده ایدئولوژی سوسیالیستی و همچنین نیرویی با بزرگ‌ترین ادعا در حیات بخشیدن بدان است. برخورد رهبری PKK مبنی بر نگرستن به مسئله آزادی زن به عنوان مسئله رهایی بشریت، تبلیغ‌های امپریالیستی پس از

فروپاشي رئال سوسيالیسم ميني بر ختم اتوپيائي سوسيالیستي، پايان چنين جستجوبي در انسان‌ها و جستجوهاي زندگي جايگزين را نیز نقش بر آب ساخته است. جنبه اساسي در ديالكتيك پيشرفت انقلابها؛ خودسازي پيوسته تضاد يعني نيروي تضاد است. تضاد جنسي با چنان شدتي در PKK در جريان است که صرفاً به PKK محدود نمانده، مبارزه اجتماعي را بیش از پیش اوج و شدت بخشیده و گسترش بیش از پیش بُعد انقلاب دمکراتيك را پديد خواهد آورد. این وضع نه فقط بر ترکیه و خاورميانه بلکه بر سراسر جهان تأثیر خواهد گذارد. يکي از اساسي‌ترين پديده‌هايي که باعث خشم نظام امپرياليستي و اقدام آن به طرح‌ريزي يك توطئه بين‌المللي شد، نیز در واقع خود این واقعيت بود. از این لحاظ اعلام ايدئولوژي رهايي زن از سوي رهبري PKK، صرفاً انجام حمله‌اي در فعاليت‌هاي زنان نیست. در عين حال، مفهوم عقيم گذاشتن مرحله مقدماتي توطئه بين‌المللي عليه رهبري PKK - که اصرار بر مبارزه زندگي آزاد جايگزين را در شرايط خاورميانه با به شکست واداشتن خطمشي مزدور - اشرار در درون حزب مطرح ساخته بود - و عليه خلق کرد و خاورميانه در وجود وي از طريق انجام ضد حمله‌اي با نام خلق‌ها و بدست درافتاده‌ترين سلاحشان را نیز در بر دارد. به عبارتي، حمله تهاجمي نظام مرد سالاري عليه مبارزه آزادي و چارچوب ايدئولوژيكي حمله آزادي‌اي است که رهبري PKK با نام خاورميانه، خلق‌ها و زن صورت داده است. گامي نیست که فقط زن را مرتبط سازد؛ ارتقاء ايدئولوژي سوسيالیستي در چنين سطحي از شکوفايي و تعمق، براي اولين بار در طول تاريخ جهان است. ابلاغ ايدئولوژي رهايي زن، اقدام رهبري PKK به انجام حمله‌اي به جانب نظام با پرداختن به کهن‌ترين و نهفته‌ترين تضادي که بشریت در آن به سر برده و از طريق برانگيختن حل آن است. بدین مفهوم، *يك ايدئولوژي تنگ جنسي صرفاً مربوط به يك جنس نبوده، بلکه يك ايدئولوژي اجتماعي است.* اگر جنبش سوسيالیستي مدعي حل مشکلات جاري بشریت در قرن بيست و يك باشد آن گاه ناگزير بايد اين ادعاي حل خود را بر پایه يك ايدئولوژي زن محور استوار گرداند. زیرا راه‌حل کليه مشکلات، از رشد صلح و دمکراسي گرفته تا حل تامامي مشکلات بنيادين اجتماعي بشریت، از این ايدئولوژي مي‌گذرد. در اصل؛ ايدئولوژي

رهایی زن از این لحاظ، ایدئولوژی رهایی انسان است. هر ایدئولوژی فراخور میزان عمق و گستردگی خود، در سازماندهی بازتاب می‌یابد. این بدین معناست که خیزش ایدئولوژیکی در عین حال رشد در سازماندهی است؛ رشد در سازماندهی هم، رشد در فعالیت‌های اجرایی، و در نتیجه مبارزه است. در صورتی که ایدئولوژی رهایی زن به عنوان شکوفایی و بعد عمقی ایدئولوژی PKK سنجیده شود، آشکار است که مفهوم رشد در سازمان و عملکرد را نیز در برخواهد داشت. در این نقطه است که در نظرگرفتن ایدئولوژی رهایی زن به عنوان یک ایدئولوژی صرفاً متعلق به جنس، با خطر مواجه ساختن آن می‌باشد. این برخوردی است که بر پایه برداشت غلط "فقط طبقات می‌توانند ایدئولوژی داشته باشند، جنس چنین قابلیت ندارد" ظهور می‌یابد. حال آن که با توجه به این واقعیت که اولین استثمار بر روی زن صورت گرفته و با عمق یافتن آن به استثمار طبقاتی تبدیل شده است، برخورداری زن به عنوان نخستین ملت، طبقه، و جنس سرکوب شده از ایدئولوژی، امری کاملاً طبیعی و ضروری است. کما اینکه فکر و ایدئولوژی در سطح ابتدایی هم باشد از سوی زن شروع شده که در آن اصلاً جایی برای نابرابری و استثمار نیست. اگر چنین ایدئولوژی روز آمد شود، حل بسیاری از مشکلات اساسی را با خود به‌مراه خواهد آورد. با پذیرش چنین ایدئولوژی‌ای، ایدئولوژی‌های مرد محور جامعه طبقاتی ظهور یافته از زمان پایان زندگی زن‌محور تا به امروز، ناگزیر از رد شدن می‌مانند. نهادهای شکل گرفته بر پایه ایدئولوژی‌های مرد محور ناگزیر از رد شدن هستند. نهادهایی که در راس جای می‌گیرند؛ نهاد خانواده، ارتش و دولت هستند. ایدئولوژی رهایی زن، نقد واقعیت جامعه طبقاتی از بنیان را شامل شده و بر نقد تمامی پدیده‌های شکست‌آور بشریت استوار است. آغاز بیگانگی در انسان، به ظهور جامعه طبقاتی برمی‌گردد. ناتوانی نظام موجود در قرن بیست و یکم در حل مشکلات جاری بشری نیز به این واقعیت بستگی دارد. از این نظر هرگز فراموش نکردن کامل روح جامعه کمون اولیه (دوران نوسنگی) و پیوسته حیات بخشیدن به آن از سوی رهبری PKK، پرمعنا است. زیرا این امر نشانگر عدم تسلیمیت کامل به تمدن در هیچ زمان می‌باشد. همواره معنای جوانب مرتبط با سرشت انسانی را در ابتدائی بودن یافته است.

به همین دلیل، نزدیک ساختن بشریت به گوهر موجود در آغاز یکجانشینی جامعه را همواره اساس گرفته است. از همین رو نیز ضرورت اولیه؛ طبیعتاً اندیشه دوران نوسنگی یعنی ایدئولوژی زن محور است. از این لحاظ ایدئولوژی رهایی حول محور زن؛ ایدئولوژی پیشبرد خاورمیانه بر روی تجدید بسیاری از اکتشافات سرآغاز تاریخ، و تطبیق فرهنگ نوسنگی با امروز است. یعنی روز آمد کردن اندیشه زن محور موجود در آن زمان (شکل ابتدایی) که انسانیت را آفریده، اجتماعی شدن را به باعث گردیده و استثمار، نابرابری، منافع خودخواهانه و جنگ را به گوهر خود راه نمی‌داد؛ به منظور آفرینش حل مانند سرآغاز تاریخ برای مشکلات حادی - که امروز گریبانگیر بشریت شده است - صورت می‌پذیرد.

ایدئولوژی رهایی زن ادعای آن را دارد که به منظور رهایی بشریت، رویش را به سوی دوران نوسنگی، آن نخستین نظام ابتدایی اجتماعی بدور از استثمار و نابرابری متوجه گردانده و بعنوان باز زایش "انسان راستین" بر روی ریشه‌هایش مهر خود را بر رهایی بشریت بزند. از این لحاظ ایدئولوژی رهایی زن؛ نقطه‌ای است که ما را به ایدئولوژی سوسیالیستی زن محور، و آنالیز علمی تاریخ جوامع، می‌رساند. اهمیت شایان این ایدئولوژی در زمینه رهایی بشریت را تجارب مبارزات اجتماعی گذشته و شرایط عینی امروزی قرن 21 آشکار کرده است.

رهبری PKK ایدئولوژی رهایی حول محور زن را بر پایه نقد و انتقاد از رئال سوسیالیسم، و برداشتی ناشی از شرایط تحمیلی امروزی در دنیای سرمایه‌داری لیبرال نسبت به زن، فرموله کرده است. این ایدئولوژی نیست که دیدگاهی فمینیستی یعنی صرفاً رهایی زن را اساس بگیرد. از چنان دیدگاهی برخوردار است که رهنمود حل کلیه مشکلات روزمره اساسی بشریت، از جنگ گرفته تا برقراری صلح جهانی بر پایه آزادی، از تضادهای طبقاتی گرفته تا تضاد انسان-طبیعت، تضاد تولید-طبیعت و تضادهای میان دو جنس را بدست می‌گیرد.

ایدئولوژی‌هایی که تا به امروز بر بشریت حاکم بوده‌اند همگی مهر حاکمیت مرد بر پیشانی داشته و با غالبیت مرد بوده‌اند. بدون شک این ایدئولوژی‌ها دارای بعدی طبقاتی و جنبه‌های استعماری - امپریالیستی هستند. اما به شیوه‌ای شگفت از جنبه حاکمیتی مرد نیز برخوردارند.

برخورد حاکمیت مردسالارانه حاکم بر جامعه، این جنبه را صدها سال همواره مخفی نگه داشته است. بنابراین ضرورت افزایش يك ایدئولوژی زن‌محور جایگزین آن، سازماندهی آن برای مبارزه، برای بشریت نیز حائز اهمیت است.

ایدئولوژی رهایی زن‌محور يك ایدئولوژی اعمال فشار نیست. ایدئولوژی نخستین مرحله سازمان‌یابی اجتماعی و بر محور زن استوار است. نخستین خدای این مرحله در واقع الهه است. خداوندان مرد، بعدها ظهور یافته و یا خداوندان مرد، بعدها خود را به شکل خداوندان ظاهر ساخته‌اند و از آن پس برخوردها، ایدئولوژیها و در نتیجه کلیه سازماندهی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، و غیره متکی بر آنها، مردسالارانه بوده و زور، استثمار، تشکیل طبقات و جنگ‌های با مرکزیت مرد را در بطن خود جای داده‌اند. این سقوط زندگی نیز اسارت جنس زن را به همراه داشته است. سقوط جنس زن نیز، به معنی سقوط زندگی است. پس از سقوط زندگی، اسارت جنس زن، تمامی جامعه را به اسارت کشانده و کلاً جامعه زیان دیده است. بدین ترتیب تماماً راه بروز جنگ‌های ددمنشانه مستمر تا به امروز باز شده است. درست به همین دلیل ایدئولوژی رهایی زن‌محور، تمامی سازماندهی‌های مردسالار را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و به انتقاد صرف نیز بسنده نکرده، بلکه مبارزه متحول ساختن تدریجی آنان بر محوریت زن را اساس می‌گیرد. زیرا اطمینان دارد که به هیچ شیوه دیگری، جنگ‌ها پایان نخواهد پذیرفت و صلح جهانی نیز برقرار نخواهد شد.

نهاد خانواده را نیز بسان نهادهای میلیتاریستی - که در آن حاکمیت مرد، در نظام جامعه طبقاتی پدرسالاری، در پیشرفته‌ترین سطح قرار دارد - در این گستره ارزیابی می‌کند. یعنی خانواده نیز نهادی با حاکمیت مرد است. سیاه‌چالی عمیقی که سقوط مرد و زن در آن به خطرناک‌ترین شیوه صورت پذیرفته است. امروزه نمی‌دانند تا چه حد در آن سقوط نموده و در چه سطحی از عمق و ظلمت آن فرورفته‌اند. خانواده، زمینه‌ای است که کل نظام‌های امپریالیستی- استعماری خود را در آن رشد داده‌اند. در بطن خانواده کنونی، وجود دیکتاتوری و مالکیت مطرح بوده، زن از هر گونه حقی محروم بوده و با هر گونه درد و رنجی مواجه است. کاملاً

به دیده تحقیر به او نگریسته می‌شود. از لحاظ جسمانی، قبل از هر چیز رو به فناست. به همین خاطر زن احساساتی شده و از ابراز طلبی جدی دور مانده است. این وضع، زن را به حالت يك موجود صرفاً زنده با احساسات و غرایز خود در آورده است. بزرگ‌ترین بی‌احترامی و تهاجم علیه حقوق انسانی در داخل این نهاد صورت گرفته است. به همین دلیل ایدئولوژی رهایی زن، جو خفه‌کننده کنونی زن در خانواده را ناپذیرفتنی قلمداد کرده و نوعی از خانواده نوین دمکراتیک متشکل از زن آزاد و مرد آزاد و یکسان را مد نظر و هدف قرار می‌دهد.

ایدئولوژی رهایی زن محور، دارای چنان برخوردی نیست که فقط رهایی يك جنس (جنس زن) را مبنا قرار دهد. بلکه يك ایدئولوژی اجتماعی است که رهایی کلیه اقشار جامعه را اساس می‌گیرد. نظام جامعه طبقاتی پدرسالاری با اسلحه "مردانگی" بر این اقشار ضربه زده است. نیل هر دو جنس زن و مرد به سرشت مرحله نخست تکوین جامعه بشری، با مشاهده تخریبات چهارهزار ساله‌ای که منطبق مالکیت خصوصی مردسالاری در شخصیت زن و مرد به وجود آورده، با تغییر ریشه‌ای این اثرات منفی - که مغایر با طبیعت اولیه انسانی است - را هدف خود قرار می‌دهد. بدون انجام این مبارزه برای بازگشت به جوهر خویش، یقیناً نمی‌توان زن آزاد، مرد آزاد، رابطه آزاد، خانواده دمکراتیک - مساوات‌طلب و در نتیجه جامعه‌ای آزاد و دمکراتیک را آفرید. این بدین معنا است که آموزش، تحول و آفرینش نوعی از انسان را که بتواند آزاد بیندیشد و اراده‌اش را آزادانه مطرح سازد، به پیشاهنگی زن برای ساختن جامعه‌ای آزاد اساس می‌گیرد. اما قبل از این کار لازم است جنس زن نیز با طبیعت ذاتی خود آشنا شده، به سرشت انسانی خود دست یافته و بر این مبنا در تحرکات اجتماعی شرکت جوید. بدین ترتیب، زن شکست خورده در تاریخ، خود را تحقق بخشیده، به مشارکتی ارادی در زندگی اجتماعی و قدرت تصمیم‌گیری دست خواهد یافت. بر این مبنا است که می‌توان چنان زمینه اجتماعی پدید آورد که به اندیشه زن اعتماد نموده و به اراده وی احترام گذاشت.

بر این مبنا، ایدئولوژی رهایی زن محور - که رهبری PKK در نتیجه آنالیزهای عمیق ایدئولوژیکی و تاریخی، به تملک خانواده بشری در آورده -



از پنج اصل اساسی تشکیل شده است. این اصول ماهیتاً با اصول بنیادینی که برای YAJK ارائه شده، یکی بوده که به نظام ایدئولوژیکی قویتری دست یافته است.

بر این اساس، ایدئولوژی رهایی زن، اصل میهن‌پرستی را به عنوان نخستین اصل میپذیرد. یعنی اصل پایبندی به زادگاه، نخستین اصل ایدئولوژی رهایی زن است. هیچ نظام فکری و ایدئولوژیکی فاقد ریشه قادر به حفظ موجودیت خود نیست. فکری که جدا از جوهر خود شده، اعم از اینکه در خدمت کدام نظام و یا طبقه باشد، نمی‌تواند به هدف برسد. تغذیه یک فکر، نخست از جوهر خود، پایبندی به خاک و یافت آن در گوهر میهن‌پرستی مهم است.

دومین اصل ایدئولوژی رهایی زن، اصل پیشبرد اراده آزاد و اندیشه آزاد است. زیرا همزمان با رشد جامعه طبقاتی، اراده هر دو جنس در هم شکسته شده است. انسان‌ها بر پایه نظامی از لحاظ فکری محدود شده، از قدرت مستقل فکری دور گردانده شده‌اند. به تغییر واداشتن این پدیده تاریخ، نخست در زن و کم‌کم در جامعه از طریق دومین اصل ایدئولوژی رهایی زن، آفرینش جامعه آزاد و برخوردار از قدرت - نفوذ تعیین سرنوشت خود در نهاد زن است. بطوریکه بتواند آزاد و مستقل بیندیشد، تولیدکند و با اراده آزاد خود قادر به تصمیم‌گیری باشد.

سومین اصل، اصل دستیابی زن به یک سازماندهی مبتنی بر اندیشه و اراده آزاد است. زیرا که از لحاظ ارادی دچار بیش‌ترین لطمات شده، و از فکر دور نگه‌داشته شده است. زنان و خلق‌ها در طول تاریخ، قبل از هر چیز و هر کس تحت سلطه ایدئولوژیکی قرار گرفتند. زن با توسعه این حاکمیت، نظام هزاران ساله زن‌محور و سازمان یافتگی آن را از دست داده و محکوم بی‌سازمانی و پراکندگی شدیدی گردانده شده است. ساختار جامعه مدارسالاری، از نظامی استوار بر یکسانی، دادروری و آزادی و بر پایه نیروی ذاتی زن برخوردار بود. این سیستم نیروی خود را از جریان اجتماعی بودن از سازمان‌یافتگی نیرومندی به پیشاهنگی زن می‌گرفت. با از دست رفتن این سازمان یافتگی، تاریخ شکست زن، خلق‌ها و کل بشریت آغاز گشت. در واقع سومین اصل ایدئولوژی رهایی زن، متوقف ساختن این شکست و آفرینش دوباره سطحی نیرومندی از

سازمان‌یابی اجتماعی در نهاد زن برای جامعه، بسان سرآغاز تاریخ، می‌باشد. از اینرو ایدئولوژی‌های زن، یک زندگی یکسان و سازمان‌یافتگی بر پایه آزادی را لازم می‌بیند. *انسان فاقد سازمان*، هیچ است. زیرا گذار از حالت حیوانی به انسان از طریق سازماندهی و تلاش سازمانی صورت گرفته است. نخستین سازماندهی از سوی زن بر پایه رفتار مادرانه و نیاز نگهداری فرزندان که به دنیا آورده بود آغاز شده است. از همین رو نیرویی که بایستی بیش از همه سازماندهی را اساس بگیرد، نیروی زن است. مرد می‌تواند فاقد سازمان باشد و یا اینکه سازمان‌های مرد در حوزه نگرش حاکمیتی خود به وفور یافت شوند. در مقابل زن که بیش از همه نیازمند سازمان‌یافتگی است، لازم است سازمان مختص به خود را تشکیل داده، نهادینه ساخته و سیمای خود را در تمامی عرصه‌های اجتماعی منعکس سازد.

چهارمین اصل؛ اصل تسهیم مشترک زندگی از طریق رشد مبارزه بر اساس اراده آزاد است. این اصل بیان می‌دارد که حیات یافتن سه اصل نخست و در نتیجه آن آفرینش زن آزاد - جامعه آزاد از انجام مبارزه‌های نیرومند گذشته و برابری نیز در راستای چنین مبارزه‌ای قابل زیست خواهد بود. ایدئولوژی‌های زن لازم است توأم با این سازمان‌یافتگی، مبارزه را لازمه کل حیات بدانند. زیرا زن به خاطر عدم مبارزه، در یک چهار دیواری حبس شده، کارهای خانه و آشپزخانه به او سپرده شده و محکوم به انجام و رتق و فتق کارهای کوچک و جزئی شده است. یعنی کارهای پوچ و بیهوده بر شخصیتش تحمیل شده است. بنابراین لازم است در رابطه با تمامی موارد، ابتدا بنیان‌های ایدئولوژیکی - سیاسی سپس سازمان‌یافتگی، فرهنگ و به طور خلاصه هر عرصه‌ای که بتواند به وی نیرو ببخشد، مبارزه طلب باشد. بایستی در بطن مبارزه‌ای مداوم نه برای محکوم‌شدن در سراسر عمر به نگهداری بچه و کارهای خانه بلکه برای انجام مشارکتی موثر در تمامی زمینه‌های حیات، از جمله تبدیل‌شدن به سازمان‌دهنده، سیاستمدار، هنرمند و دانشمندی نامدار و سایر موارد مشابه باشد. یعنی ایدئولوژی‌های زن برای نجات تن از موقعیت ضعیف، نابرابری انسان درجه دوم - که نظام حاکمیتی زن را دچار آن ساخته - تبدیل همیشگی زندگی به یک زمینه مبارزاتی را پیش رویش

قرار می‌دهد. زیرا راه‌های انسانی از چنین مبارزه‌ای پیوسته و فعال می‌گذرد.

در حالی که چهار اصل ذکر شده در فوق، مبارزه با خطرناک‌ترین پدیده‌های تحمیلی بر زن، در نتیجه بر جامعه و انسانیت و متحول ساختن آنها بر پایه مبارزه را هدف خود قرار می‌دهند؛ اصل پنجم، آفرینش و زیباسازی مجدد پیشرفت‌های پدید آمده بر این مبنای پایه نگرش، معیار و روش نوین را هدف قرار می‌دهد. یعنی بر پایه "تازه را به جای کهنه فرسوده و منحنی" ساختن زیبایی در فرد، جامعه، و کلیه عرصه‌های حیات را بیان می‌دارد. همانگونه که طرد زن از زندگی، بسیاری از عرصه‌های تولید زندگی را عقب انداخته و وابسته نموده‌است، برای خود نیز جهانی تنیده به دور ذهنیتی بسیار عقب‌مانده، تنگ، بی‌رنگ و غیر قابل زیست به وجود آمده و زیستن فرد اعم از زن و مرد در چنین جهانی، بسان سرنوشتی تحمیل شده است. این فشار و تحمیل، رفته رفته شخصیت‌های زن و مرد را هم با خود و هم با یکدیگر بیگانه ساخته، به خیانت واداشته و از گوهر خود دور گردانده است. این وضعیت در عین حال، از خود بیگانگی انسان است. زن - جامعه بریده از فکر، سازمان‌یافتگی و مبارزه، به عبارتی تسلیم شده، زشت و پلید است. بدین مفهوم به محض اینکه زن از زندگی طرد شده است؛ یا کورکورانه با سرنوشت تعیین شده برایش ساخته، یا اینکه شکلی از مشارکت در زندگی را مطابق خود تعیین کرده است. در هر دو حالت نیز به سبب ناتوانی و عدم امکان مشارکت، بر پایه گوهر خویش، زشت و پلید و به مَلُک تبدیل شده است. زیبایی هر آنچه در فرد، جامعه و هر عرصه از حیات در وجود زن منحنی و پلیدگردانده شده است. نیل به بعد زیبایی(استاتیسم)، بیان خود را در پنجمین اصل ایدئولوژی‌های زن یعنی اصل زیبایی‌شناسی می‌یابد. زن بایستی همزمان با مبارزه، از حالت زشتی‌ای که بدان درافتاده رهایی یابد. زیرا ایدئولوژی زن امکان زیست توأمان هر دو جنس را به اصل استاتیسم و زیبایی‌شناسی نیز ربط می‌دهد. از آنجایی که حالتی از زشتی که نظام حاکمیتی چهار هزار ساله زندگی را بدان دچار ساخته است، با فشار و استثمار ارتباط دارد، زنی که خواهان زندگی باشد قطعاً نباید هنر، زیبایی و فرهنگ را از نظر

دور بدارد. از زیبایی جسم گرفته تا زیبایی اندیشه، از سخنوری گرفته تا روشنایی روحی، باید به یک طرح و اصل زیبایی پایبند باشد. قرابت زن با زندگی، با استفاده از این معیارهای و زیبایی‌شناسی جسمی، فکری، روحی و زبانی، با خود سنجش و تحول جنبه‌های مردانگی خشن، زشت، زورگویانه، رقابتگر و سلطه‌جویانه موجود در مرد را نیز به همراه خواهد آورد.

از آنجایی که این امر به خودی خود صورت نمی‌پذیرد، لازم است زن حاضر در جریان مبارزه، با رهنمود ایدئولوژی رهایی زن بر پایه قراردادی که این معیارهای قبول - رد را مبنا قرار دهد با مرد رابطه برقرار کند. بدین ترتیب بایستی از هر لحاظ زشتی‌هایی را که ذهنیت حاکمیت پدرسالاری در هر دو جنس از لحاظ جسمی، فکری، روحی، احساسی و سایر موارد مشابه به وجود آورده است مجدداً به زیبایی‌های موجود در نخستین سرشت آلوده نشده انسان تبدیل کند. بدون چنین تحولی، نه زن و نه مرد از قدرت، قابلیت زندگی توأم با دوست داشتن برخوردار نخواهند بود. زیرا احترام به زندگی را از دست داده و آنچه برایشان مانده، زندگی محقری به شیوه مورچگان است. آلام عظیمی است که رابطه‌ای سخت‌ظالمانه، فشار، سرکوب‌آمیز و همچنین رابطه ظالم - مظلوم، استثمارگر - استثمار شونده میان هر دو جنس با نام عشق و دوست داشتن است. ایدئولوژی رهایی زن، کاشت این معیارهای زیبایی‌شناسی در شخصیت را به منظور ایجاد یک رابطه نوین سرشار از دوست داشتن از طریق مبارزه‌ای که بدین منظور جریان خواهد یافت، به عنوان یک اصل می‌پذیرد.

ایدئولوژی رهایی زن که بازگشت بشریت در محدوده پروژه جامعه و زندگی آزاد به گوهر اولیه، یکسانی، آشتی، برادری، دادپوروی پروری، آزادی، زیباییها و همچنین دوست داشتن، بدون چشمداشت و نامحدود - که بر عصر نوسنگی حاکم بود - را اساس می‌گیرد. پاسداری از طبیعت و آب و خاکی که انسانیت در آن زاده شد و بر روی آن زیست را نیز اصل نخست خود قرار می‌دهد. زیرا گذار انسان به نخستین مرحله اجتماعی‌شدن، با صرف تلاش و کوشش دسته‌جمعی مادرانی که از فرزندان‌شان محافظت کرده و اجتماعی که برای آوردن آنها بنا نهاده‌اند یعنی با آفرینش زمینه تولید اشتراکی تحقق پذیرفته است. زن که

استفاده از نعمتهای اهدایی از خاک و طبیعت را یاد گرفت، با غریزه ذاتی خود قرابت بیشتری با خاک و طبیعت دارد. حتی این در نظام اجتماعی مدرسالاری که رنگ طبیعت مادری را به خود دارد، خاک و طبیعت با خصوصیت "مادری" مترادف بوده، در هم آمیخته و از لحاظ نیروی آفرینش مجدد حیات از آن به نعمتهای "مادر خاک" و "مادر طبیعت" تعبیر شده است.

دنیاپی که تا به امروز بر روی آن زیسته‌ایم، توازن طبیعی‌اش با رشد منطق مالکیت خصوصی به هم خورده و با خطری همچون در افتادن به وضعی که ظرف چند صد سال آینده نتوان بر روی آن زندگی کرده روبه‌رو مانده است. امروزه برای ارضاء غریزه سودپرستی مالکیت خصوصی همزمان آغاز تولید و مصرف نامحدود، بسیاری از گونه‌های جانوری و گیاهی که بر روی جهان ما زندگی می‌کردند نابود شده و لایه از ن به سبب تابش اشعه‌های قرمز به خرابی می‌گراید. ایدئولوژی رهایی زن، رهایی خانواده بشری را به پیشاهنگی زن، هدف خود قرار داده است. بدین مفهوم حفظ تعادل زیست‌محیطی جهانی که خانواده انسانی باید بر آن زندگی کند، همچنین تامین ادامه حیات موجودات زنده‌ای که با نابودی مواجه‌اند را اساس می‌گیرد و بدین منظور چاره‌جویی را لازم می‌بیند.

ایدئولوژی رهایی زن‌محور، به غیر از حق دفاع مشروع با جنگ، قتل‌عام و همچنین تسلیحاتی که خشونت را اساس می‌گیرند در مقام مخالفت بر می‌آید. در سطحی اصولی به موضوع ادامه حیات انسان و کلیه جانداران در هر شرایطی می‌پردازد.

یک بعد مهم دیگر ایدئولوژی رهایی زن نیز، تئوری جدایی است. تئوری گسستن، بازخواست اثرات چهار هزار ساله ناشی از واقعیت نظام حاکمیتی مدرسالاری است که هر دو جنس را با منطق مالکیت خصوصی از معیارهای ارزش انسانی و گوهر انسانی خود دور گردانده است. مواخذه و محکوم نمودن رابطه برده - ارباب میان هر دو جنس است راهیست که به آفرینش رابطه آزادانه ختم می‌شود. روش متوجه ساختن هر دو جنس پیرامون واقعیتی بردگی آغاز شده از هزاره دوم قبل از میلاد، ادامه آن تا به امروز و رهیافت به سوی زندگی آزاد است. تجلی دوباره

گوهر انسان - که نظام حاکمیتی آن را از بین برده است - و بخشیدن دوباره آن به زندگی است.

" تئوری گسستن " که به پیشاهنگی رهبری حزبمان به منصفه ظهور رسید، هدف آفرینش زن سوسیالیست و مرد سوسیالیست، یعنی انسان سوسیالیست، زندگی آزادی که اینان در آن بسر خواهند برد را دنبال می‌کند. این، گسستنی فمینیستی نیست. یک روش مبارزه‌ای است که جدایی هر دو جنس از نظام حاکمیتی، و استقلال آنها را هدف می‌کند. زن تحت سلطه اثرات استثمار چهار هزار ساله، نظام حاکمیتی را با استفاده از برقراری جدایی جسمی زن و مرد در داخل PKK شناخته و قبل از هر چیز آشنایی وی با حقیقت بردگی جنس خود و سپس جنبش به سوی بازخواستی درونی را باعث شده است. زیستن زن با همجنس خود در یک محیط و به بحث گذاردن وضعی که بدان در افتاده، در کنار آنان به شیوه‌ای مستقلانه و وقوف به معایب و مشکلی که در آن به سر می‌برد و چاره‌جویی آنها را مورد هدف قرار داده است. سطحی از حزبی‌شدن که نیروی زن موجود در داخل PKK امروزه بدان دست یافته، به لطف حیات یافتن این تئوری گسستن کسب شده است.

دست نیافتن زن به استقلال در داخل تشکلهای سوسیالیستی گذشته، از عدم تحقق این گسستن سرچشمه می‌گیرد. روابط زنان و مردان داخل PKK نیز همچون هر سازمان سوسیالیستی در راه سوسیالیست شدن، سالیانی دراز تحت تاثیر نظام حاکمیتی که در گذشته در آن زیسته‌اند، تحت تاثیر ویژگی‌های عقب‌مانده اجتماعی ناشی از آن مانده‌اند. برای از میان برداشتن این تاثیرات، نبرد شخصیتی شدیدی در طول تاریخ مبارزاتی PKK به پیشاهنگی و تحت نظارت رهبری آن جریان یافته است. با این وجود، از میان برداشتن تاثیرات روحی و روانی ناشی از نظام چهار هزار ساله حاکمیتی موجود، کار آسانی نبود و پیکار آزادی را با دشواری مواجه ساخته است. تئوری گسستن، همچون یک راهکار این شخصیتی رشد یافته و با استفاده از این روش در راه از میان برداشتن زمینه‌های حاکمیت مرد و بردگی زن، کوشش به عمل آمده است. در نخستین مراحل که سعی بر اجرای تئوری گسستن در داخل PKK گردید، به دلیل عدم دریافت کافی آن از سوی مرد و زن، باعث

پیدایش برخوردهای اشتباه و مشکل‌ساز شده و صرفاً به صورت جدایی جسمانی و مکانی هر دو جنس از همدیگر درک و به اجرا گذارده شده است. تئوری گسستن که زمینه‌ساز بروز برخورد ردگرایانه و خشن زن و دریافت مرد صرفاً به مفهوم جسمانی آن از لحاظ جنسی و طرد کامل آن و اولویت دادن مرد به جوانب حاکمیتی تا هر جایی که بتواند و عکس‌العمل‌های از این دست بوده، به مرور زمان در نتیجه کسب درجه‌ای از درک بر پایه تشریح و توضیحات ایدئولوژیکی رهبری PKK، در مسیر تصحیح و درک صحیح قرار گرفته است.

این گسستن، اساساً گسستن از هر چیزی است که بیانگر خروج از زندگی است. گسستن، از نابرابری و زشتی و پلیدی‌هایی است که با خود به همراه آورده است. گسستن از خفقان زندگی است. زیرا در بطن حیات نابرابر موجود، که نظام حاکمیتی پدید آورده است، هر چیز مختص به حاکمیت وجود دارد. زور، اشغال، بردگی، استثمار و هر مورد مشابهی که با سرشت و ذات انسانی مغایر است در آن یافت می‌شود. اما هیچ چیزی مبنی بر انسانیت و طبیعت انسانی در آن به چشم نمی‌خورد. این گسستن؛ گسستن از چنین واقعیت، شکست، پایان و هدر رفتن است. برقراری هر گونه رابطه حتی جزئی هم با مرد با وضع حاکمیتی کنونی‌اش، راه را بر وضعیت سرکوب‌گرایانه و فشارآمیز می‌گشاید. نظام فکری مختص به زن را نابود می‌کند، اراده‌اش را فلج می‌کند. این وضعیت در رابطه با دستیابی زن به موقعیت یک نیرو بسیار خطرناک است. زن برای نیل به اراده و شخصیت آزاد؛ بایستی زمینه خودشناسی، با ارئه شناختی از خود، تجلی اراده ذاتی و نیل به اعتماد به نفس را فراهم سازد. با استفاده از تئوری گسستن سعی بر آن شده که چنین زمینه‌ای در داخل PKK آماده گردد. این زمینه، احساس نیاز به آزادی و ابراز نیروی مقاومت در برابر هرگونه حاکمیتی را در زن پدید آورده است. طرز رابطه‌ای نوین که راه صحیح یکسانی با زن عازم آزادی و رفته رفته شکل‌گیرنده را می‌پیماید در حال آفرینش است.

زیرا تئوری گسستن رفته‌رفته زمینه را برای خودیابی مرد نیز فراهم می‌کند. همانگونه که زن هم‌زمان با این گسستن راه پیروزی را فرا گرفت، هم پایه آن، احساس آزادی کامل در اصول، رفتار، احساسات،

اندیشه و حتی وجود تجدید، وجود جسمانی، تصمیم در مورد زندگی را نیز خواهد یافت. دیگر زمینه آن که مرد بتواند به خودی خود و یا با تکیه بر امتیازاتی که جامعه با نیروی اقتدارش به وی بخشیده است در برخورد با زن، فریفتن، در زیر فشار قرار دادن وی و بکارگیری قدرت حاکمیتی خود، رابطه‌ای یک جانبه از لحاظ ارادی برقرار سازد از بین رفته است. زیرا چنین وضعیتی با تفسیر اصل برابری و آزادی متناقض بوده و مغایر با اخلاق نوین ایدئولوژی رهایی بر محوریت زن است.

ایدئولوژی رهایی زن محور، که سعی بر حیات یافتن آن با استفاده از تئوری گسستن شده، با عملیات‌های رفقا زیلان، سما، فکری عینیت پیدا کرده است.

سال 1998 که زمان برنامه‌ریزی توطئه است، در عین حال زمانی است که رهبری‌مان ایدئولوژی رهایی زن‌محور را ابلاغ نموده و شروع به تفهیم آن به اعضای سازمان نموده است. عملیات رفیق سما در 21 مارس 1998 ارتجاع و عقب‌ماندگی‌های زن سنتی را همراه با بدن خود به آتش کشید. این اقدام بیانگر درجه اصرار جبهه زن بر حیات بخشیدن به پروژه زندگی زن‌محور، طرح شده از سوی رهبری حزب در کوتاه‌ترین زمان است. این عملیات در عین حال در حکم پاسخی به اقدامات خرابکارانه شم‌دین - که بیانگر زمینه‌سازی مقدمات توطئه در داخل است - می‌باشد. جواب دندان‌شکن زن کرد به حاکمیت مردسالارانه امپریالیستی است. پس از این عملیات دوره‌ای آغاز شده است که در آن YAJK، که هویت کلیه اعضای زن موجود در PKK را تشکیل می‌دهد، خود را در برابر کلیه معیارهای آزادی مورد بازخواست قرار داد. این سطحی که حزبمان بدان ارتقا یافته است، جهش نیرومندتر سوسیالیسم را نشان می‌دهد.

عظمت عملیات رفیق سما نشات گرفته از تفسیر بسیار قوی کلیه اصول از جمله تئوری گسستن در ایدئولوژی رهایی زن است. تفسیراتی که رفیق سما در رابطه با ایدئولوژی رهایی زن ارائه داد، این حقیقت را آشکار می‌سازد. رفیق سما؛ حقیقت بازخواستی در سطح بسیار بالا است. جنبه اساسی آن؛ اوج‌گیری در مورد حزبی‌شدن، اوج پیشرفت عزم و تصمیم بر همبستگی با ایدئولوژی است. در نتیجه مواخذه‌ای



مشخص، این حقیقت را که؛ دو آفتاب در آسمانی نمی‌گنجد لذا برای زن نیز وجود دو ایدئولوژی غیر ممکن است، را روشن نموده است. از این لحاظ، خود سوزی رفیق سما، گسستن از تمامی جوانب عقب‌مانده شخصیت است. بروز قدرت انجام این عملیات، بر درگیری بسیار شدیدی استوار است. رفیق سما حضور خود در گرماگرم شدت درگیری هزاران ساله بر زبان آورده است. پاک‌شدن از کلیه ضعف‌های بشری را احساس می‌کند. بدون تمامی اینها هم، بروز عزم و جرأتی در این سطح ممکن نمی‌بود. در اینجا غور رفیق سما به اعماق بازخواست و خودانتقادی به چشم می‌خورد. در میان تمامی خلق‌ها، گاهی چنان شخصیت‌هایی هستند که مرحله‌ای را تعیین می‌کنند. و اینان انسان‌هایی هستند که بر اساس کتاب یعنی مطابق با ایدئولوژی زندگی می‌کنند. رفیق سما شخصیت نیرومندی بود که این حقیقت را تجلی بخشید.

رفیق سما که در خانواده‌ای آریستوکرات به دنیا آمده بود، تضاد جنسی را نیز به شدت احساس نموده و با حقیقت مردمی که با آن مواجه بود، بعد جداگانه‌ای از این تضاد را زیسته است. سرانجام درجه تصمیمی که بدان نائل شد باعث گردید از طریق توفیق در انجام گسستی عظیم از آن واقعیت، راه رهبری یعنی راه آزادی را به عنوان یگانه مرکز ایدئولوژیکی پذیرفته و خود را به آن پیوند دهد. در شخصیت رفیق زیلان بیشتر جنبه تئوریک و ایدئولوژیکی و در شخصیت رفیق سما سطح عملی درگیر با مشکلات حاکم است. رفیق زیلان علیه تهاجم به رهبری در سال 1996 عملیات خود را به انجام رساند. رفیق سما هم عملیات خود را به عنوان پاسخی به خطمشی مزدور - خرابکار و توافق بین‌المللی ایجاد شده بر ضد حزب به انجام رسانده است. رفیق فکری بایگلدی پایندی خود به رهبری را بسیار واضح و شیوا بیان کرده؛ خود را به عنوان سرباز تحت فرمان زن کرد آزاد شده و ارتقا یافته به درجه فرماندهی دیده است. بدین ترتیب عملیات خود را بر پایه گسست از مردانگی و ویژگی‌های عقب‌مانده و سلطه‌گر انجام داده است. او نشان داده که در مرد نیز نیاز، اشتیاق و همچنین عملیاتی برای آزادی و گسستن از خصوصیت مرد سلطه‌گر، رشد و ظهور می‌یابد. رفیق فکری سمبل رفاقت با زن بر پایه آزاد و دوست داشتن حقیقی است. این

مقاومت‌های قهرمانانه هویدا شده‌اند و زن با چنین گسستی، زمینه آفرینش نظام خود را به عنوان جایگزین نظام مردسالاری فراهم ساخته است.

زن در داخل این نظام نوین، با به میان آوردن معیارهای قبول - رد خود، ایجاد تحول در زن و مرد را برای وحدت نوین مورد نظر بر پایه برابری و آزادی اجتناب ناپذیر ساخته است. در چنین نظام نوینی، گسستن از دشمنی‌ها، پستیها، نابرابری و بیدادگریها و فشار و خشونت دست آفریده نظام مردسالاری، و گذار از واقعیت انسان شکست خورده و از بین رفته، و بازیافتن هر آنچه مختص به انسان است و به تملک بشریت درآوردن آن، اساس گرفته می‌شود. برداشت از روابط مبتنی بر عادات و معیارهای عقب‌مانده اجتماعی در شخص زن و مرد کلاسیک به شدت متأثر از نظام جوامع طبقاتی، محکوم می‌گردد. بدین ترتیب، جنس زن از موضعی رادیکال در برابر معیارهای اخلاقی و اقتداری یک جانبه عقب‌مانده و سلطه‌گرانه، مشتمل بر فشار و زور مرد برخوردار می‌گردد. این اقتدار که کاملاً علیه زن است با حقیقت زن ناتوان، بی‌اراده، کالا شده و تبدیل شده به ابزار تولیدمثل ارتباط دارد.

به عبارتی، تئوری گسستن - که رهبری PKK در چارچوب ایدئولوژی رهایی زن محور ارائه داده‌موثرترین روشی است که زن با استفاده از آن با شکستن دیدگاه مردسالارانه - که زن آن را عمیقاً پذیرفته است - به هویت ذاتی خود دست یافته است. همچنین در راستای وقوف به این واقعیت که جنبه‌های سلطه‌گر مرد، نشانه موقعیت بردگی‌اش است و ایجاد تحول مجدد در خود و تحقق پروژه زندگی آزاد که بر پایه برابری و آزادی رشد خواهد یافت به پیروزی مشخصی دست یافته است. تئوری کار آزموده گسستن از نظام حاکمیتی، از هر لحاظ، ویژگی‌های روحی، فکری، عاطفی، روانی و... ناشی از آن و راهیابی به سوی آزادی است.

ابلاغ ایدئولوژی رهایی زن که از پنج اصل بنیادین تشکیل شده، انجام جهشی نیرومند و ارتقاء به نقطه عطفی تاریخی را در سال 1998 الزامی ساخت. بیان ایدئولوژی رهایی زن در آن مرحله، هیجان، اشتیاق و علاقه بزرگی را در میان اعضای زن پدید آورد. اما با توجه به این که سطح

بازخواست، تعمق و تحقیق و بررسی‌ای متناسب با این گستره ایدئولوژیکی به حد کافی بدست نیامده بود، نواقصی جدی در حیات بخشیدن به آن مشاهده شده است. برخوردهایی اشتباه‌آمیز بروز یافته است. برداشتهای غلط زن در تفسیر این ایدئولوژی و برخوردهای ناقص و سطحی در این رابطه، باعث شده مرد ایدئولوژی رهایی زن را به چشم يك ایدئولوژی صرفاً جنسی بنگرد. به زمینه‌ای برای مقاومت مرد در برابر متقاعدشدن در مورد این ایدئولوژی که حل مشکل آزادی مرد را نیز در بر می‌گیرد، همچنین عدم علاقه وی نسبت به مبارزه جنسی و حتی بروز برخوردهای واکنش‌آمیز و خنثی‌سازنده، تبدیل شده است. در واقع با توجه به دفاع زنان از ایدئولوژی رهایی زن و نگرستن به این ایدئولوژی، چه در زن و چه در مرد، چنانکه گویی تفاوت فاحشی با ایدئولوژی PKK داشته و یا اینکه دو ایدئولوژی جداگانه منافی یکدیگر باشند، ظهور یافته است. در آغاز این موضوع که؛ ایدئولوژی رهایی زن، شکوفایی ایدئولوژی PKK بوده، ایدئولوژی‌ای متفاوت و یا متضاد با ایدئولوژی PKK نبوده و قبول ایدئولوژی PKK و عدم قبول ایدئولوژی رهایی زن یا برعکس پذیرش ایدئولوژی رهایی زن و عدم پذیرش ایدئولوژی PKK نمی‌تواند جای بحث باشد، به خوبی درک نشده است. این اشتباهات نیز به شیوه‌ای مرتبط با عدم درک کافی کاوش زندگی، اهداف و در نتیجه افق ایدئولوژیکی مبارزاتی حقیقت رهبری PKK رشد یافته است. همچنین بروز آنها نشات گرفته از عدم درک ماهیت گوهرین PKK بوده است. موضوعی که بیش از همه برخوردهای اشتباه‌آمیز در خصوص آن رخ داده، تئوری گسستن بوده است. این تئوری که یکی از ابعاد مهم ایدئولوژی رهایی زن را تشکیل داده و به محض گسترش و عمق یافتن، اهمیت والایی در آفرینش زندگی نوین و شخصیت‌های نوین خواهد داشت، تنگ نظرانه با آن برخورد شده است. تئوری مذکور عبارت از جداشدن از کلیه واقعیت‌های وابسته‌ساز و برده‌ساز بر پایه دستیابی به اراده و شخصیتی مستقل و هم پایه گسستن از حاکمیت مرد، به معنای تحقق گسست از ارتجاع زن شکل گرفته در طول هزاران سال می‌باشد. نتیجتاً هدف از زندگی، خلق يك سازمان یافتگی بر پایه سهم مشترك است.

موضوعاتی همچون چگونگی خلق انسجام سازمانی لازم برای يك ساختن زندگی‌ای مبتنی بر تسهیم و چگونگی رابطه زن با مرد در جریان آفرینش و معیارهای برقراری رابطه بر اساس ایدئولوژی‌های زن تعیین شده است. اما تفسیر اشتباه تئوری گسستن، تا حدودی جنبش آزادی زن را به انحراف کشیده و باعث شده مرحله جریان تغییر و تحولات گسترده به شیوه‌ای اشتباه‌آمیز بدان پرداخته شود. با یکی‌شدن طرز برخورد ناکافی با روند توطئه بین‌المللی و انحراف موجود در برخورد ایدئولوژیکی، رشد نادرست نگرش سازمانی را نیز در پی داشته است. اشتباه؛ در نقطه نگرستن به تئوری گسستن به دیده گسستن از مرد در مفهوم ظاهری و تنگ آن بوده است. گسستن جسمانی از مرد، فعالیتی بود که از 1993 به بعد در جریان بوده و سطح معینی در این راستا کسب شده بود. نگرستن به تئوری گسستن همچون گسستنی از لحاظ پیوند سازمانی و برخی از برخوردهای عملی ناشی از این اشتباه پدیدار گشته است. در اینجا اشتباه دیگری که در این نگرش پدید آمد چنین است؛ ارزیابی نظام مردسالاری به عنوان نظامی که صرفاً زن را تحت فشار قرار می‌دهد. حال آن که این نظام، نظامی است که به مدت هزاران سال خلق‌ها و فرد، اعم از زن و مرد را تحت فشار و استثمار قرار داده است. زن و مرد، ساختار فکری و اراده کلیه افراد از سوی نظام تحت فشار قرار گرفته و مفلوج گشته است. این امر که پی‌آمد منفی فرهنگ پدرسالاری در افراد است، در مرد نیز طرز فکر و عمل بر همین اساس عینیت می‌یابد. از این لحاظ مرد نیز در واقع با مسئله گسستن؛ گسستن از نظام حاکم، ساختار فرهنگی و منطقی و عادات ناشی از آن روبرو است. برای آن که مرد بتواند زمینه جدایی از واقعیتی را که وی را بی‌اراده ساخته فراهم نماید، نخست گسستن زن - مرد و بدین ترتیب مستقل‌شدن وی با رهایی از جوانب وابسته به مرد الزامی است. در صورتی که زن همچون زمینه‌ای برای ارضای پدیده قدرت‌ساختگی و احساس حاکمیت مرد باقی بماند و برتداوم حیات عقب‌ماندگی‌ها اصرار ورزد، اقدام مرد نیز به موازات نمودن خود در این مورد و رهایی وی از طرز زندگی، عادات و برخوردهای ناشی از فرهنگ پدرسالاری ممکن نیست. گسستن به همان اندازه که پدیده‌ای است که در درجه اول زن با

پرداختن به آن باید مبارزه‌ای انجام دهد، پدیده‌ای است که مرد را نیز مرتبط می‌سازد. دو جنس به اندازه گسست از همدیگر، گسستی سالم که در درون خود نیز به وجود می‌آوردند، باعث پیدایش زندگی مشترک دو جنس با یکدیگر در دراز مدت می‌شوند. گسترش تئوری گسستن رفته رفته در میان زنان و مردان با برخورد سالم و علمی که بر پایه جریان و تحلیل برخی از مراحل اشتباه‌آمیز بدان پرداخته می‌شود، تنها محدود به زمینه سازمانی مبارزه آزادی نمانده در عین حال دیرین نمی‌پاید که به چنان سطحی برسد که در کل جامعه فراگیر شود. چارچوب آن نیز، قرارداد زن آزاد با جامعه خواهد بود.

### تکوین حزبی زنان

با وجود آن که مبارزه آزادی زن تا سال 1999 پیشرفت‌های مهمی به خود دیده است، ولی عاری از عیب و نقص هم نبوده است. بنابراین تبدیل نیروی فکری - احساسی عمیق، تجربه سازمانی و دستاوردهای زندگی تا آن زمان به نیروی اراده و آگاهی مبتنی بر هویت ذاتی و خارج نمودن زن از "عین" به "ذهن"، از اهمیت و ضرورتی فوق‌العاده برخوردار شده است. تکوین حزبی، گامی پر مدعا در این راستا است. با استفاده از این سازماندهی، تمامی زنان به دفاع از اراده، بینش خاص و آزاد و تسهیم صحیح اجتماعی یعنی روبنای جامعه، تعیین موقعیت خود در شکل‌گیری مجدد، زیربنا با فروپاشاندن دنیا و جامعه هزاران ساله مردسالاری فراخوانده می‌شوند. این امر، بیانگر خودسازی مجدد زن با استفاده از برنامه، سازمان و طرز زندگی است. اصولی و مستحکم‌تر ساختن رهروی زن بر این مبنا است. بدین ترتیب فراخواندن زن به تبدیل شدن به زن زیبایی، دوست داشتن و خلق به جای تبدیل شدن به همسر مردی - قبل از آنکه متولد شود - می‌باشد. از این لحاظ، تکوین حزبی زنان، فعالیت متناسب با خصوصیت آشتی و دمکراسی قرن 21، در راستای رشد بیش از پیش کرامت اصیل خود و تبدیل شدن به نیروی محرک آزادی به شیوه‌ای زیبا به جای نیرویی وابسته و برده‌وار می‌باشد. سازماندهی فداکاری، جرات، قدرت، و اصالت ظاهر شده در میدان جنگ گرم در هر عرصه فعالیت قرن جدید است. حزب زن آزاد PJA بر اساس چنین برخوردی؛ رهنمود ایدئولوژیکی و سازمانی‌اش را از قدرت

پیشاهنگی رهبری PKK می‌گیرد. رهبری PKK که سوسیالیسم را همچون ایدئولوژی رهایی زن محور تعریف می‌کند، PKK را بر پایه این اصل اساسی پیشاهنگی نموده و در نتیجه نقش رهبری ایدئولوژیک جنبش زن را نیز با مسئولیتی عظیم بر عهده می‌گیرد. دیگر رهبران انقلابی در تاریخ، سد راه خواسته پیشرفت و عزم مبارزاتی خاص زنان شده و آن را بی‌مورد پنداشته‌اند، اما رهبری PKK شخصا با تشویق فراوان زن را به سوی آزادی می‌کشاند. فراهم نمودن زمینه دستیابی مجدد زن به سرشت و جوهر از دست داده خود، خواه از نظر حل مسئله خاص جنسی، خواه از نظر قرار گرفتن زن در موقعیت ستمدیده‌ترین طبقه در تاریخ، و آفرینش رهنمود و روش مبارزه علیه حاکمیت موجود و شکل سازمانی آن را پیشاهنگی می‌کند.

تکوین حزبی زنان؛ درآوردن YAJK بصورت جامعه است. انتقال دستاورد آزادی YAJK به جامعه است. پروژه خارج کردن مرد از موقعیت کنونی، و مشارکت دادن وی در جامعه آزاد با استفاده از توسعه پروژه زندگی آزاد YAJK است. این فعالیت، مستلزم کوششی عظیم و دشوار است. مادران در سرآغاز تاریخ، بذرهایی نخستین اجتماعی‌شدن را نخست در میان خود و فرزندانشان پرورش داده و سپس طی مبارزه‌ای وسیع، اما گام به گام، مرد را نیز در این فرایند اجتماعی‌شدن مشارکت دادند. خلق کرد نیز خلقی طرد شده از تاریخ است. به عبارتی در مقام خلقی تازه وارد به صحنه تاریخ است. از همین رو ورود به صحنه تاریخ به همراه زن، ضروری، طبیعی و اجتناب ناپذیر است. این بدین معنا است که زن آفریننده معیارهای اساسی جامعه آزاد، و زن و مرد آزاد در واقعیت YAJK است. او دیگر باید مرد و تمام جامعه را بر پایه این معیارها تغییر دهد.

دیگر زمان آن فرا رسیده است که زن آفریننده سطح مهم ایدئولوژیکی و حیاتی بر پایه مبارزه‌ای درازمدت، در درون خود و با خود، خود را در جامعه شکوفا ساخته و مبارزه آفرینش جامعه بر پایه معیارهای نوین را آغاز کند. این به معنای اقدام به بررسی عمیق‌تر و در سطح پیشرفته‌تر تضاد هزاران ساله جنسی و حل کهن‌ترین و گسترده‌ترین تضاد بشری است. بنابراین آغاز دوره مبارزاتی بس دشواری است. تکوین حزبی زنان برای صلح و حفاظت از محیط زیست، کشاندن جامعه مبتنی بر مرد

شدیداً آلوده و تا حدودی فاشیست شده به سوی کاراکتر آشتی و همچنین رسیدن به ساختاری اجتماع، که طبیعت دوستی و صلح اجتماعی را در خود پدید آورد ضروری بوده و نقش حیاتی خواهد داشت. این در طبیعت رهایی زن وجود دارد. از همین رو، از آنجایی که تضادی عظیم فقط با حزبی بزرگ رفع خواهد شد، تکوین حزب زنان الزامی است. اساس این حزین آفرینش زن و خلق رها شده از دستان جامعه به جای زن و خلق گرفتار در دست جامعه مردسالار است. مسلماً در دست مرد کرد و خلق کرد، جامعه‌ای سالم وجود ندارد. حتی نهاد خانواده همچون پایگاه جاسوسی وابسته به دشمن است. بنابراین راهی برای جلوگیری از این وضعیت، از تبدیل زن به جامعه می‌گذرد. هدف YAKK اساساً؛ آفرینش جامعه زن با استفاده از وطن و زندگی متمدنش، نجات مرد نیز از دستان سلطه مردسالارانه و نظام جامعه طبقاتی است.

PKK حزبی است که خود را نخست بر پایه تکوین حزب زنان، وقف سوسیالیسم کرده است. زیرا گوهر سوسیالیسم، گوهر نوسنگی زن است. دستیابی سوسیالیسم به امکان حیات، با استفاده از آفرینش انسان سوسیالیست یعنی زن و مرد سوسیالیست امکان‌پذیر است، این، رهنمودی انتزاعی نیست بلکه گونه انسانی است که در نظام اجتماعی مادر سالاری در شکل ابتدایی خود از سوی زن آفریده شده است. اما آنچه تا به امروز خود را در اقتدار یافته است - حتی در سوسیالیسم شوروی نیز - زنانگی - بردگی سابق زن و مردانگی - حاکمیت سابق مرد - بوده است. دیکتاتوری، زور و پلشتی موجود در بطن مردانگی، سوسیالیسم شوروی را به نابودی کشاند. سوسیالیسم هر اندازه از میان برداشته شدن زور باشد، از میان رفتن زور عینیت یافته در شخص مرد برای زن هم هست. ضمن برپایی نظام سوسیالیستی، زور مردم‌محور هم از بین خواهد رفت. این، درعین حال گذار به افراد آزاد هم خواهد بود. نیل به فرد آزاد در عین حال خود آزدسازی زن هم خواهد بود. این فرمول اساساً، فرمول‌بندی جدید سوسیالیسم و خواست رهبری PKK مبنی بر رفع عوامل به بن‌بست کشاننده رئال سوسیالیسم است. افق بخشیدن دوباره به انسان بی‌اتوپیا و بی‌افق شده، و بخشیدن افقی گسترده‌تر به سوسیالیسم تنگ افق، قرن 20 است. این هم از طریق

تحقق بزرگ‌ترین و آخرین انقلاب در روابط میان دو جنس یعنی با پاسخ به نخستین ضد انقلاب صورت پذیرفته در عرصه جنسی پدید خواهد آمد. رهایی اجتماعی با رهایی زن به پیروزی خواهد رسید. حزب زنان آزاد PJA صلح و آزادی را در قرن بیست و یکم بر محور مبارزه آزادی زن رفعت خواهد بخشید. بخشیدن ابعاد تازه‌ای به سوسیالیسم و محکوم کردن ایدئولوژی تمامی نظام‌های سرمایه‌داری- امپریالیستی، و جامعه طبقاتی، در مرد و به مبارزه طلبیدن هر گونه حاکمیت، استثمار، بیدادگری و ناپکسانی در چنین سطحی با استفاده از رهنمود ایدئولوژی رهایی زن، به گوهري ایدئولوژیکی بستگی دارد که تا به امروز هیچ رهبر سوسیالیستی نتوانسته است بدان دست یابد. آن گوهر ایدئولوژیکی که رهبری PKK بدان دست یافته و سازمان بخشیده، ایدئولوژی رهایی زن محور است، که عبارت از حل عمیق‌ترین تضاد جامعه طبقاتی - جنسی می‌باشد. این در عین حال گوهر ایدئولوژیکی اساسی PKK نیز هست. از اینرو PKK در اصل يك حزب زنان است.

هدف بازتابانیدن نخستین گوهر انسان‌ساز زن در PKK است. هدف، آشکار ساختن نخستین گوهر ناب، کلکتیو، یکسانی‌طلب، دادپور، آشتی‌خواه و اجتماعی زن از طریق نبرد شخصیتی و حاکم ساختن آن بر تمام زنان و مردان PKK است که نظام اجتماعی موردنظر PKK را با خود به همراه می‌آورد. این نیز مفهوم جایگزینی ریشه‌دار برای نظام طبقاتی پدرسالاری که به مدت چهار هزار سال بر انسانیت جهان سلطنت کرده را در بر داشته و عبارت از مورد هدف قرار دادن و لرزه افکندن بر اندام سلطنت هزاران ساله حاکم توسط این پروژه است. این امر هم فقط با تکوین حزبی ممکن است. زیرا تنها با يك رهایی جنسی مواجه نیستیم، بلکه در اینجا به طور کلی سطح آزادی اجتماعی تعیین می‌شود. از همین رو يك جنگ، انضباط در جنگ، سازمان‌یافتگی و مهارت تاکتیکی مواردی هستند که باید بیش از مرد مد نظر قرار گیرد. این موارد برای زن ضرورت بیشتری دارد. با نبود سازمان و انضباط سازمانی، نظام حاکمیت موجود و فرهنگ و طرز زندگی آن، زن را وحشیانه به قتل می‌رساند. از زاویه‌ای دیگر؛ هر اندازه خیال و زیبایی زن موجود باشد، همگی تنها از طریق سازمان حیات می‌یابد. آنچه رهبری را از سایر رهبران



سوسیالیستی متمایز می‌سازد و از آنها فراتر می‌برد، فلسفه "اگر رهایی در کار باشد با رهایی زن تحقق خواهد یافت. زن آزاد؛ جامعه آزاد، آینده آزاد و جهان آزاد است"، می‌باشد که در آستانه قرن بیست و کم پروژه زندگی گسترده‌ای همچون تکوین حزبی زنان را مطرح ساخته است. این موضوع سطح برخوردی فلسفی است که رهبری PKK در برخورد با زن از اوایل دارا بوده و سیاست زنان بدان ارتقاء یافته است. فعالیت‌ها است که با نگرش "در PKK فقط زندگی زن انقلابی و زنی بسیار شگفت‌انگیز وجود خواهد داشت" بدان پرداخته شده است. مسلماً کلیه فعالیت‌های انجام شده تا زمان تشکیل حزبی زن، تلاش و کاوش آفرینش معیارهای "زن چگونه خلق می‌شود؟"، "چگونه می‌توان به احساس والا دست یافت؟"، "زن زیبا و جذاب چگونه آفریده می‌شود؟" و "زنی تاثیرگذار و پیشاهنگ چگونه خلق می‌شود؟" است. هیچگاه در PKK جای به زن منحط و برده و عادات زندگی تحمیلی وی داده نشد. در این مورد جنبشی بسیار رادیکال است. در PKK، فقط بازآفرینی انسان ممکن است. زن نیز قطعاً ناگزیر است انسان باشد و بنابراین مجبور است خود را از هر جهت باز یابد. حدود و معیارهای اینها در PKK با قدرت بسیار وضع شد. زن به خودی خود جذب صفوف نشد. زن غرق شده در پوسیدگی، انحطاط و تسلیمیت شدید؛ طی عصیانی عظیم، و با ردی عظیم به واقعیت اجتماعی کشانده شد و جنگی بی‌امان برای دستیابی وی به معیارهای قابل قبول جریان یافت. طرزی که رهبری PKK بر پایه نگرش جنس از آن برخوردار بوده و در مورد زن به اجرا گذارد، طرزی بوده است که پیوسته زن را با نفوذ کرده و رشد داده است. گستره جنگ در گرفته در این میدان، از شناخت اعطایی PKK به شخصیت زن آزاد سرچشمه می‌گیرد. شخصیت زن آزاد مدنظر PKK؛ عبارت از آن زندگی‌ای است که در صورت لزوم نه یک حزب، نه یک واحد فعالیت، حتی یک ملت را تحت تاثیر قرار دهد. چنین حیاتی نیز فقط از طریق یک سطح سازمانی بسیار وسیع امکان پذیر است. این سازمان‌یافتگی، تکوین حزبی است. این سازماندهی از طریق آفرینش هویت لازم خود برای تمامی زنان، نیل‌شان به تحقق بالاترین سطح آزادی را تامین می‌کند. همچنین زمینه موجود در بنیان نظام‌های فعلی را برمی‌دارد. نظام ایدئولوژی رهایی زن دارای بعدی

جهاني بوده و يك ايدئولوژي نيست كه صرفاً زن را شامل شود. اگر اين ايدئولوژي به زندگي راه يابد، حل بسياري از مشكلات جهان تسريع خواهد شد اين هم فقط با يك سازمان يافتگي متناسب با وسعت اين ايدئولوژي ممكن است كه آن هم تكوين حزبي است. اين اقدام، جهاني كردن ايدئولوژي رهايي زن است. در اصل تكوين حزبي زنان را مي توان غالبيت بخشيدن به زن در زندگي، سياست، فرهنگ و هنر به منظور حفظ جهان ناميد. به همين دليل تكوين حزبي زنان و تبديل افت و تحقير جنسي به رشد و توسعه اجتماعي، سياسي و حتي نظامي است.

تكوين حزبي كه گستره ايدئولوژيكي آن براي پايه بررسي شد، در كنگره دوم ملي زن برگزار شده در ماه مارس 1999 رسماً با نام PJKK تاسيس شد. PJKK با عينيت بخشيدن هدف و پايه هاي سازمان ياش از طريق برنامه و اساسنامه، حيات مبارزاتي نويني را بر پايه تجارب بدست آمده طي يك دوره مبارزاتي دراز مدت آغاز كرد. بدين ترتيب مبارزه آزادي زن وارد مرحله اي نوين، مرحله تاسيس حزب گشت. PJKK نخستين حزب زنان است كه به سطحي اجرايي در تاريخ زن دست يافته است. از اين نظر، به مفهوم پاسخي به پليدترين توطئه مي آيد كه انسانيت به خود ديده و نظام مردسالاري توطئه گر در وجود رهبري PKK به جانب خلق كرد و خلق هاي خاورميانه صورت داد. اين پاسخ؛ پاسخي ارائه شده با نام تامامي زناني كه نظام مردسالاري از آغاز تاريخ خود با توطئه هاي عليه زن آغاز گر تاريخ نفرين شده بشري با چيدن نخستين توطئه براي الهه ها؛ آنها را به قتل رسانيده، با نام جادوگر به آتش كشيده، با فحشا آلوده و در جنگهاي آزادي به شهادت رسانيده كه واقعيت اين نظام است. بايد آن را چنين فهميد كه تنها تحت نام زنان يك خلق نيست. هر چند اصل آن كردي هم باشد زناني از بسياري از خلق هاي خاورميانه در اين حزب جاي گرفته به شهادت رسيده و هنوز مبارزاني از آنها وجود دارند. از اين لحاظ يك حزب زنان است كه هر چند در آغاز فعاليت در خاورميانه هم باشد، به آغوش كشيدن تدريجي تامامي زنان جهان را مورد هدف قرار مي دهد. پر معنا ترين پاسخ به ذهني، خصوصيت، فرهنگ و نظام مرد كه مي خواست با توطئه بين المللي خاورميانه و در نتيجه سراسر جهان را بار ديگر در جنگ، خون و ظلمت غرق سازد؛ انتقال گوهر صلح آميز و قدرت

زندگی موجود در سرشت زن، ارتقاء و سطح تجلی یافته روشنگری به سازمان یافتگی است. مفهوم تکوین حزبی زنان نیز، همین است. قدرتی سازمانی است که روشنگری زن و رنسانس زن را آفریده و آن را در جامعه حیات خواهد بخشید.

برگزاری دومین کنگره ملی زن و اعلام PJKK به عنوان پاسخی به ظلمانه‌ترین توطئه در تاریخ است. از اینرو، اهمیتی تاریخی دارد. با این وجود نواقص بسیاری به سبب برداشتن گام‌های نخستین حزب پیش آمده است.

در راس اشتباه بنیادینی که مرتکب شد، برخوردهایی بوده که خود را از PKK گسلاند. اعضای آن که به عمق اهداف رهبری از تشکیل حزب زنان و ایدئولوژی رهایی زن محور پی نبرده بودند به خود بعنوان یک حزب صرفاً جنسی و یک حزب زنان که صرفاً رهایی زن را اساس می‌گیرد، نگرسته و دچار دوگانگی‌ای شدند که جنبش‌های سابق زنان در آن افتاده بودند. با نگاهی به تاریخ انقلاب‌های جهان می‌بینیم جنبش‌های زن بسیاری در سخت‌ترین مراحل انقلاب جای گرفته و تلاش نموده‌اند، اما در نقاط عطف انقلاب شکست خورده‌اند. دوگانگی‌ای که زنان در این نقاط عطف با آن مواجه شده‌اند؛ دوگانگی بین منافع عام انقلاب و منافع خاص زنان بوده است. در واقع این وضعیت با حل ایدئولوژیکی و عملی آن انقلابها و سازمان‌های تحقق‌بخش آنها برای مشکل زن هم مرتبط است. یعنی ماهیتاً، جنبه نگرستن به زنان جای گرفته در صفوف انقلاب باز هم به دیده پیروی از مرد و عموم غالبیت دارد. به محض قرار گرفتن انقلاب در مراحل دشوار، درخواست کنار گذاشتن وجه تمایز خاص از زنان مطرح شده است. یعنی قرار دادن آن در برابر گزینه‌ای ساختگی همچون "یا منافع حزب یا حل مشکل زن" در واقع انقلابی که زن را از لحاظ فلسفی، ایدئولوژیکی، سازمانی و عملی به طور صحیح بنگرد و مستقر سازد، ممکن نیست به یک چنین دوگانگی بیفتد. این بدین معنا است که مشکل در نگرستن به زن است و این مشکل در بسیاری از مراحل انقلابی بروز یافته و به طور کلی دو نتیجه؛ یا زنان یا سازمان زنان در پی داشته است" گفته‌اند "منافع عام اولویت دارد" و از پیشبرد مبارزه آزادی زن دست کشیده و جوانب خاص خود را در بطن فعالیت و مشکلات عام

به مرور زمان از دست داده‌اند. یعنی این جوانب سرکوب شده‌اند و یا اینکه برعکس گفته‌اند: اول آزادی زن، و بدین ترتیب خود را از مشکلات عام انقلاب و مشکلات اجتماعی گسیخته و منحرف شده‌اند. پتانسیل نیروی زن که می‌توانست به سوی انقلاب و جامعه کانالیزه شود، بدون استفاده مانده است. در واقع این هم از طرفی دیگر وجه تمایز زن را ذوب کرده است. بیش از آنکه جایگیری صحیح ایدئولوژیکی و سازمانی در مبارزه و فراتر از آغاز پیکاری بنیادین علیه برخوردهای مردسالارانه و مبارزه آفرینش مرد نوینی که بتوان با آن زیست، پدیده حاکمیت در مرد صرفاً از لحاظ جنسی بررسی و موضعی خشن - ردگرا اتخاذ شده است. در اصل مشکلی که PJA نیز در میان سالهای 2000 - 1999 با آن روبه‌رو بوده، درماندگی در مورد سپری کردن چنین دوگانگی‌ای بوده است. در واقع این دشواری و تناقضی کلی بود که جنبش‌های آزادی زن در درون انقلاب‌های دنیا در این مرحله از انقلاب با آن مواجه شده‌اند. به همین دلیل نیز برطرف نمودن آن با حل از طریق برخوردی صحیح، دردسر بود. در اصل علت اساسی نهفته در زیر این همه سختی‌ها به عدم وقوف عمیق نسبت به گستره ایدئولوژی رهایی زن و مسئله تکوین حزبی بستگی داشت. و گرنه PKK از آغاز ظهور، برخوردی استراتژیک با مسئله رهایی و آزادی زن داشته است. حتی در سخت‌ترین شرایط جنگی هم از پیشبرد آن فروگذار نکرده است. مشکلاتی که شخصیت ناتمام زن و مرد، فرا راه روند تکامل حزبی زنان به وجود آورده است؛ بر دشواری مرحله بیش از پیش افزوده است. همچنانکه در مرحله تکوین ارتش نیز مشاهده شد به درستی رابطه میان هدف - وسیله درک نشده است. گراییدن به عملکردی خشن - دگماتیک رخ داده است. زن با نام رد حاکمیت مرد از نقشی که می‌بایست در درون سازمان و مبارزه ایفا کند، دور افتاده است. از سویی، مسئله آزادی بر اثر فشارهای تحمیلی مرد مرتجع - کلاسیک به گستره‌ای صرفاً جنسی محدود مانده و در آن یک دوره بن‌بست پدید آمده است. تئوری گسستن مطرح شده از سوی رهبری حزب به منظور توانایی زن در بروز قدرت ذاتی، نیل وی به اعتماد به نفس و دستیابی مجددش به سرشت از دست رفته خود، به عنوان تدبیری در برابر برخوردهای مردسالارانه موجود در PKK اتخاذ شده است. این تئوری

هدف آشکار ساختن گوهر اساسی PKK در زمینه زن از این لحاظ و تعمیم بخشیدن آن به کل حزب را در بر می‌گیرد. با این وجود این وضعیت در عمل به شیوه‌ای غلط مورد بررسی قرار گرفته است. شیوه مبارزه‌ای محدود به خود، بسته، و ناتوان از به کارگیری صحیح تمرکز فکری و ارزش‌هایی که در زمینه خود متجلی ساخته، در برابر ارتجاع مرد و زن در عرصه آزادی و از اینرو منتزع از مشکلات اجتماعی اساس گرفته شده است. همچنین در مرحله‌ای که جنبش زن - که پیوسته به پیشاهنگی رهبری PKK پیشرفت می‌یافت - تنها مانده بود؛ با وجودی که اندوخته‌ها و تجارب تاریخی مهمی را با نیروی ذاتی خود به دست آورده بود، به جای به حرکت انداختن این جوانب نیرومند، بیشتر به جنبه‌های ضعیف خود میدان داده است. این امر، نیروی زن را نسبت به خود بی‌اعتماد کرده و بیشتر به موضعی دفاعی کشانده است. نیروی زن با این وضعیت روانی دفاعی برای مدت زمان معینی از جریانات مبارزه عمومی دور مانده است. در اصل در اینجا حکمفرمایی و رشته کلام بدست ویژگی‌های زن کلاسیک بوده است. خصوصیات ناکافی، دگماتیکی، مکار و سیاست موازنه‌ای کادر مدیریتی با ریشه طبقاتی خرده بورژوا در بروز این نواقص تعیین‌کننده بوده است. نیروی زن با دوری جستن از تکوین حزبی از هدف اساسی خود - در نتیجه برخورد بر اساس معیارهای منطقی خرده بورژوازی - خواه با مرحله سیاسی و خواه با تحلیل و رهنمودهای ارائه‌شده از سوی رهبری PKK دور شده و در به جای آوردن نقش سوپاپ اطمینان که می‌بایست در این مرحله در برابر توطئه ایفا کند، ضعیف ماند. تمامی این اشتباهات در دومین کنگره ملی زن در ماه‌های 78 و 79، سال 2000، با بحث‌هایی گسترده و تصمیمات متخذه، برطرف شده و به حل صحیح راه یافت.

سومین کنگره زن، با ارزیابی و محکوم نمودن برخوردهای سازمانی ممهور خصوصیات طبقاتی خرده بورژوازی و عملکردی که بر این مبنا ظاهر شد؛ سطح تصمیم‌گیری نیرومندی را در نگرش صحیح سازمانی پدیدار ساخت. این، گامی بسیار مهم و از لحاظ پیشرفت مرحله بر مسیری صحیح بود. از لحاظ اینکه اقدامی مثبت، هر چند با اندکی تغییر، بود، به امتیاز مهمی برای رهیافتن به قرن جدید تبدیل گردید. بازخواستی به

جانب تجلی گوهر خود را تقویت نمود و از نظر برداشتن گام‌های بعدی نیز بر پایه خود انتقادی و تفکری مواخذه‌گر و علمی به آغازی نیرومند برای دستیابی به بحث و سطح تصمیم‌گیری تبدیل شد. نیروی زن با بهره‌گیری از تجارب مرحله قبل از کنگره سوم، درجه سختی مبارزه آزادی در آغاز قرن بیست و یک، نیاز به برخوردی دقیق - ماهرانه و اینکه تعهد در برابر وظیفه‌ای که داراست پدیده‌ای مستلزم جدیت، احساس مسئولیت و کوشش عظیم است را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز در درون واقعیت زندگی اموخت. همچنین به مشکلاتی که در صورت عدم بروز برخوردی بر این مبنا پدید خواهد آمد و این مشکلات سطح آزادی زندگی را تا چه حدی تنزل داده و به همین دلیل نیز آزادی و مبارزه در راه آن را انصراف‌ناپذیر می‌سازد، عمیقاً پی‌برده است. این مرحله که مصادف ورود به استانه قرن آزادی زن یعنی قرن بیست و یک بود، در واقع از یک نظر آزمونی بسیار سخت برای نیروی زن بود؛ مرحله آشکارسازی جنبه‌های خودفریبی، سطحی‌نگر و ضعیف زن بود. درعین حال، نیروی پتانسیل ناخودآگاه، آشتیاق به آزادی و دیگر نقاط قوت وی را نیز به طور کلی مشخص نمود. گام نهادن به بیست و یکم، طی درگیری در زمینه‌ای سرشار از سختی، زد و خورد و پیکارگریانه، کاملاً تاریخی بود.

کنگره سوم، پیرامون انتقال انقلاب ملی دمکراتیک جریان یافته از سوی رهبری PKK و ارزش‌های آن، به ویژه سطح پیشرفت نیروی زن از طریق مبارزه آزادی زن و پی آمدهای شدیداً موثر آن بر تحول جامعه، به بحث و تصمیم‌گیری پرداخته است. از زمانی که رهبری PKK مسئله تغییر و تحول استراتژیکی را مطرح ساخت، موضوع اصلی تمرکز PJA نیز؛ مردمی کردن سطح حل پدید آمده طی مبارزه سی‌ساله، یعنی حیات بخشیدن به استراتژی نو بوده است. در وهله نخست حل مشکلات بروز یافته سازمانی، مورد بررسی قرار گرفت. بزرگ‌ترین پاسخ PJA به کاوش و احیاء شروع شده پس از سال‌های 2000 در میان جنبش‌های زنان، برگزاری سومین کنگره زن بوده که امید، ادعا و باوری را در تمامی زنان با تکیه بر خودانتقادی گسترده پدید آورده است. این واقعیت، در بنیان خود مبارزه در راه آزادی، دمکراسی و صلح را رشد بخشیده است. این کنگره، کنگره‌ای متناسب با نقش زنان در مرحله تغییر و تحول دمکراتیک بوده

است. روش مبارزه غلطی که سازماندهی خاص زنان را صرفاً در محدوده حزبی دیده و مرزهای مبارزه را، با مشاهده مبارزه را تنها به عنوان پیکار درون حزبی میان زن و مرد بسیار محدود می‌گرفت، در این کنگره محکوم شده است. تا سال 1998 مبارزه بیشتر به عنوان نبرد شخصیتی با خود و جریان آن همچون مبارزه جنسی درون سازمانی فهمیده شد. زیرا قبل از هر چیز ارتقاء به سطح معینی از تمرکز و بحث در داخل سازمان و پس از مشخص شدن وضعیت گنجاندن آنها در معیارها الزامی بود. بدون دستیابی به دستاورد معینی در داخل حزب، انتقال آن به جامعه ممکن نیست. از این لحاظ روند مذکور یک سیر طبیعی پیشرفت بود. طرح گشایشهای گسترده و متفاوت‌تری در زمینه ایجاد تحول درمرد با مطرح نمودن بحثهای تکوین حزبی زنان در سال 1998 از سوی رهبری حزب، با هدفمندی معطوف به تعمیم سطح بدست آمده در این رابطه مرتبط است. پس از کنگره سوم زن، درجه تمرکز فکری پیرامون حل مشکل در بعد اجتماعی به سرعت شروع به پیشرفت کرده است. تمرکز فکری در این موارد رفته رفته به حالت پروژه‌هایی عینی و قابل اجرا با خروج از حاکمیت یک جنبش کادری و با استفاده از آن رسیدن به توده‌ها بروز یافته است. منشا آن توسط فعالیت‌های آموزش و جلسات برگزار شده به مورد بحث گذارده شده است. PJA از طریق کنگره سوم زن، شروع به تشخیص صحیح موضوع به طرز متناسب با نقش خود و ماهیت قرن بیست و یکم نموده است. PJA برخوردی آگاهانه‌تر از هر زمان با مسئولیتی که در تفهیم نقش تاریخی‌ای، که زن به عنوان ضامن مرحله دمکراسی و صلح با آن روبه‌رو است و رشد و تعالی ایمان به پیروزی دمکراسی به دست زن، و بر این مبنا رشد مبارزه، را از خود نشان داده است. زیربنای تحول دمکراتیک جامعه، با مبارزه‌ای سی‌ساله پایه‌ریزی شده است. زبان دگرگونیها در مراحل گذشته تا به امروز، انقلاب بوده است. این مبارزه تغییر - تحول همزمان با تغییرات استراتژیکی به زبان تکامل تدریجی دست یافت. نقش فعال در این مرحله بر عهده PJA قرار می‌گیرد.

قرن بیست و یکم، قرنی خواهد بود که نظام مرد سالاری - که آلام عظیمی متوجه خلق‌ها کرده است - در آن دچار بن‌بستی عمیق و

رفته‌رفته فروپاشی خواهد شد. همچنین عصری هم خواهد بود که در آن خلق‌ها و به ویژه زنان که در جنب‌وجوش عظیمی در راستای درخواستهای دمکراسی، آزادی و آشتی به سر می‌برند، بیداری، آزادشدن و تولد راستین خود را خواهند زیست. با فروپاشی و نابودی تمدن پنج‌هزار ساله حاکمیت کلاسیک، شانس پیشرفت عصر تمدن دمکراتیک - که مظهر آزادی زن بر آن نقش خواهد بست - بالا می‌گیرد. این، جان گرفتن دوباره تمامی رنگ‌ها و زیباییهای محو شده بر پایه بازیافت تمامی آنچه که خلق‌ها و زنان از دست داده‌اند خواهد بود. نخستین ضد انقلابی که تمدن جامعه طبقاتی شکل گرفته بر پایه بردگی جنسی زن، علیه زن صورت داده است، توسط حمله‌ای دمکراسی - که با پیروزی مبارزه آزادی زن به پیش خواهد رفت - نقش بر آب خواهد شد. مانیفست تمدن دمکراتیک که توأم با پروژه‌های معین حل، ابعاد تاریخی، حال و آینده این واقعیت را با دیدگاهی زن‌محور عمیقاً بدست می‌گیرد؛ افق و رهنمود مبارزه دمکراسی و آزادی خلق‌ها و زنان در قرن بیست و یک را مشخص کرده است. امروز زن به عنوان کهن‌ترین و پایین‌ترین طبقه در زیر فشار استثماري چند لایه‌ای قرار دارد. مسئله زن که به تازگی راه آن گشوده می‌شود، موضوعی به حدی گسترده است که نمی‌توان آن را در محدوده جامعه سرمایه‌داری گنجاند. آزادی زن به عنوان معیار کلی تمامی آزادیها هنوز در حال تدارک برداشتن نخستین گام‌های خود است. گذار از عصر زن به عصر مرد، راهگشای خسارتهای عظیمی برای زن بوده است. تاریخ پنج هزار ساله جامعه طبقاتی، بیش از همه به زیان زن بوده است. فشار همه جانبه، تحقیر، تبعیض جنسی و هر گونه نابرابری در مورد زن روا دیده شده است. زن که انگار سوخته و سوزانده شده است، به تازگی با پاک نمودن خود درصدد بیرون آمدن از زیر خاکستر است. در حالی که شناختن بدون قید و شرط کلیه حقوق فردی برای زن می‌بایست در صدر تمامی موضوعات بیاید، اما مطرح‌شدن آن در آخر، آن هم به شیوه‌ای محدود، با عمق و ابعاد تاریخی اجحاف مسئله در ارتباط است. موضوع به حدی گسترده است که بتواند به یک رشته علمی جامعه‌شناسی تبدیل شود و به اندازه‌ای مهم است که به خودی‌خود آغاز مبارزه سیاسی و حقوقی دمکراتیک، برنامه‌ریزی شده، منظم و سازمان یافته را در بلند



مدت ایجاب می‌کند. از لحاظ باطنی و ظاهری وجه تمایز بیشتری از مبارزه ملی و طبقاتی داشته و از آنها حیاتی‌تر است.

### **عصر تمدن دمکراتیک، عصر زن آزاد خواهد بود**

خصوصیت اصلی عصر ما، بحران و رکود تمدن متکی بر جامعه طبقاتی است. در عین حال، ویژگی‌های دوره گذار نیز به چشم می‌خورد. علیرغم اینکه هر دو نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری به دلیل خصلت متفاوت خود به جنگی وسیع با یکدیگر پرداختند، اما هیچکدام قادر به غلبه کامل بر دیگری نشدند. این در حالی است که این تثنیه «سیاه یا سفید» با قوانین اساسی طبیعت در تضاد می‌باشد. طبیعت و جامعه که شکلی از آن می‌باشد، همواره در میان «بی‌نهایت و نهایت» در حال تغییر می‌باشد. اگر علوم اجتماعی و مباحث پیرامون تمدن در یک چارچوب تنگ تثنیه «سیاه و سفید» ارزیابی شوند، انحراف ایدئولوژیکی پدید می‌آید که زیان‌ناهی فراوان در پی خواهد داشت. در دنیای رنگها، سیاه و سفید در راس آنها قرار دارند که به سرعت در حال تغییر هستند. غنای واقعی رنگها در طیف میان آن دو جای گرفته است. مد نظر قرار دادن این موضوع در ارزیابی تحولات اجتماعی به لحاظ شکل‌گیری یک ایدئولوژی صحیح، حائز اهمیت است. انتخاب سیاه یا سفید به معنای انتخاب فاشیسم یا رئال‌سوسیالیسم است. در اینصورت سایر رنگهای زیبا را چه باید کرد؟

تنگنای بوجود آمده فرا روی سوسیالیسم علمی ناشی از شیوه‌های غلط اجرای آن بوده که نتیجه آن ویرانی و زیان بوده است. یکی از مهم‌ترین وظایف طرفداران سوسیالیسم است که با استفاده از تجارب گذشته، مناسب‌ترین نوع جدید سوسیالیسم را پدید بیاورند.

تاریخ در قرن بیستم با تحمیل هر دو شکل افراطی فاشیسم و رئال‌سوسیالیسم رودررو ماند. بشریت در این قرن تحت فشار نیروی بی نظیر فن‌آوری مجبور به "خبر دار ایستادن" در مقابل پرچم سفید یا سیاه بوده است. خونهای زیادی بر زمین ریخته شد و بشریت رنج‌های بسیاری را متحمل گشته رنگ زندگی تنها رنگ خاکستری نیست؛ نهایتاً جریان رنگارنگ دیالکتیک وضعیت تحمیلی فوق را از میان برداشته است. ماهیت نظام سیاه تمدن طبقاتی که در آن خدایی قهار و مطلق حکومت می‌کند

به نظام تك رنگ «كمونيسم سفيد» شباهت داشت. هر دو نظام نيز نظام‌هاي موهوم، خيالي، اتوپيك و عوامفريب هستند كه بشريت هيچگاه - برعكس آنچه تصور مي‌شود - به آنها نياز ندارد.

از اين پس بشريت با ايجاد تنوع در رنگهاي جامعه - همانند طبيعت -، زندگي خود را ادامه خواهد داد. از اين لحاظ، اساطير سومري در مقايسه با اديان تك خدايي، انساني‌تر و عادلانه‌تر هستند. البته برخي از جوانب اساطير، نظام سپاه خدايان يعني پادشاهان را بوجود آورده اند. با تحقيق در تاريخ كليۀ اساطير و اديان مشاهده مي‌كنيم كه يك نظام سپاه مطلق در ميان آنها وجود ندارد. يعني علي‌رغم داشتن ويژگي‌هاي دگماتيكي، تنوع رنگها را فراموش نكرده‌اند.

نظريه علمي تبديل ماده - انرژي، تئوريهاي تكامل، فيزيك كوانتوم، تغييرات انرژي و رابطه نسبي زمان - مكان، اين واقعيت را اثبات نموده‌اند كه رنگها و يا نظام‌هاي سپاه و سفيد ثابت نيستند. اين وقايع بطور كامل در قرن بيستم آشكار گرديدند.

در صورتيكه جامعه در اين چارچوب فلسفي و علمي بررسي شود، مشاهده مي‌شود كه اضداد اجتماعي به مدتي طولاني در پيوند با هم و محتاج به يكديگر به سر مي‌برند. پيروزي دمكراسي معاصر در اواخر قرن گذشته، در واقع از خصلت قرين به واقعيت آن سرچشمه گرفته است. موفقيت دمكراسي معاصر به دليل تكيه آن بر فلسفه‌اي كه تمامي غناي طبيعت و جامعه را در بر مي‌گيرد و همچنين پيش‌بيني علمي تحولات تكاملي بوده است. نيروي خود را از علم و فلسفه اخذ مي‌كند. تمدن دمكراتيكي معاصر به دليل درك عميق قوانين پيشرفت و با تحت تاثير قرار دادن تحولات اجتماعي، به تدريج به ملك كل بشريت درمي‌آيد. اين، امري تصادفي نبوده بلكه يكي از مهم‌ترين نتايج نيروي علم است، زيرا علم از خصلتي دمكراتيكي برخوردار است. در تمدن دمكراتيكي معاصر، علاوه بر ساختارهاي دگماتيكي كهن، برخي از ساختارهاي اتوپيك جامعه جديد نيزجاي خواهند گرفت.

اگر دمكراسي معاصر را تنها سازش ميان دو راس مذكور بدانيم، اشتباه بزرگي خواهد بود. نکته مهمي كه بايد در اين رابطه درك شود اين است؛ تا زمانيكه هر دو راس به اصول دمكراسي احترام بگذارند، از حق

حیات برخوردار خواهند بود. گسترده‌ترین جامعه قطعاً از تنوع رنگهای اجتماعی برخوردار می‌باشد. دموکراسی معاصر اغلب بر تنوع اجتماعی تکیه دارد. دموکراسی معاصر به جای اینکه به سازش بین دو راس تبدیل شود، بهتر است به صورت نظامی که تمام تنوعات تاریخی جامعه را در برمی‌گیرد، تعریف و ارزیابی گردد. دموکراسی معاصر به تمام اقشار جامعه احترام گذاشته و حقوق آزادی بیان و سازماندهی را برای آنان به رسمیت می‌شناسد. این، از اصول اساسی سیستم دموکراسی معاصر می‌باشد. این سیستم، یک تئوری غنی برای پیشرفت جامعه است. یک تئوری معمولی اقتدار سیاسی نیست، بلکه شکلی گسترده و طولی‌العمر از تمدن است. سیستم دموکراسی معاصر، اجزای طبقاتی و غیر طبقاتی جامعه را در برمی‌گیرد و ترکیبی از رنگهای آنان را به شیوه‌ای آزادانه بوجود می‌آورد. تئوری و جنبه علمی پیشرفت آزادانه را فراهم می‌آورد. خشونت را به غیر از مورد دفاع مشروع - که تعریف حقوقی آن واضح است - رد می‌کند. پرچمدار حقوق زنان و کودکان، یعنی قدیم‌ترین اقشار تحت ستم می‌باشد. علاوه بر تضادهای درون جامعه، به بررسی تضادهای رو به رشد طبیعت و جامعه نیز می‌پردازد. مدافع ایجاد تغییرات و تحولات در چارچوبی صلح‌آمیز است.

تعریف مکرر دموکراسی معاصر از اهمیت آن در تشکیل چارچوبی برای هویت ایدئولوژیکی جدید تمدن دموکراسی ناشی می‌گردد. بر پرچم هویت ایدئولوژیکی قرن بیست و یک، «تمدن دموکراتیک معاصر» نوشته شده است. تمدن دموکراتیک معاصر حتی از ساختارهای قدیمی بشریت در جهت تجدید و سود بخش بودن خود بهره می‌گیرد. تحت لوای پرچم آن می‌توان گذشته، حال و آینده را فتح کرد. اما این امر مستلزم آگاهی در مورد اصول اساسی، شناخت قدرت نهادها و ادای احترامی پرستش‌گونه به آنان می‌باشد. شخصیت دموکرات نمی‌تواند غرق در فردپرستی‌ای جنون‌آمیز و منطبق با اصول سودپرستی سرمایه‌داری زندگی کند. شیوه زندگی او بصورت "اتوپیاپی در آینده" و یا طریقت‌های انگل‌وار جامعه نمی‌باشد. فرد تا آنجایی که می‌خواهد می‌تواند فردی آزاد باشد، اما باید متعهد به تاریخ و خلاقیت علمی آینده بوده و خود را بسازد. باید نه اسیر دگماها و نه محکوم اتوپیاها باشد.

تنها از طریق علم می‌تواند به این موضوع پی ببرد که یگانه راه رسیدن به زندگی آزاد، داشتن بینش کافی درباره تاریخ و آینده است. بخاطر دگماها و اتوپیاها نباید از «فرد آزاد» صرف نظر کند و یا اینکه با انکار به تحقیر آنها بپردازد. در این رابطه باید به فردی آزاد تبدیل شود که به کسب آگاهی در زمینه دگماها و اتوپیا - بدون تسلیم شدن در برابر آنان - پرداخته و به یک نیروی عظیم علمی و فلسفی دست یافته است. این احکام در هویت ایدئولوژی‌ای که قبول خواهیم نمود، درج شده‌اند. این احکام، احکامی نامنظم و قدرگرا نمی‌باشند. تا به آخر احکام علمی و آزادی هستند.

دومین جنبه مهم هویت ایدئولوژیکی جدید پس از فرد باوری، جامعه مدنی است. برای درک بهتر می‌توان آنرا «عرصه سوم» نامید. می‌توان گفت که تمدن دمکراتیک بر سه پایه اساسی یعنی جامعه دمکراتیک، سیاست و دولت تاسیس می‌شود. دمکراتیزه کردن جامعه قدیم به دشواری انجام می‌گیرد. همچنین دمکراتیزه کردن دولت نیز بنا به ساختار کلاسیکی آن، دشوارتر صورت می‌پذیرد. تبدیل دمکراسی معاصر به تمدن دمکراتیک، مستلزم انجام مبارزات فراوانی است. این امر در گذشته با قیام‌های مردمی امکان‌پذیر بود، اما اکنون دولت که به تدریج به یک نیروی عظیم ایدئولوژیک و عملکردی دست یافته است، بر خواسته دمکراتیزه کردن جامعه اعمال محدودیت می‌کند.

ترک و دگرگون ساختن راهکارهای کلاسیک دشوار نمی‌باشد. سپری شدن زمان انقلاب و ضد انقلابها در این باره نقشی اساسی دارد. از این پس، تحقق اجباری سیاست دمکراتیک و اشکال اجرایی و ابزاری آن در میان دولت و جامعه مطرح می‌شود.

تاکنون عرصه‌های دولت و جامعه، بصورت دوران در تاریخ دیده شده‌اند. در حالیکه ملتها فریاد و خواسته‌های خویش را بصورت قیام‌هایی ابراز نموده‌اند، اما موجودیت دولت بعنوان قدیمی‌ترین ابزار اقتدار به نحوی به چنان سرنوشتی تبدیل شده که رهایی از آن ناممکن می‌باشد. به ویژه دولت‌ها و جوامع کلاسیک خارج از مراکز تمدن سرمایه‌داری که اغلب بازتاب درونی و بیرونی سیاست‌های محافظه‌کاری آنان می‌باشند، به گونه‌ای کورکورانه بر موجودیت خویش اصرار می‌ورزند. اکنون بنحوی

درصد ایجاد شکلی جدید از محافظه‌کاری میانه‌رو هستند. در گذشته اعتقاد بر این بود که می‌توان یک چنین دولت‌هایی را به وسیله انقلاب از میان برداشت. موفقیت‌های چندی در این رابطه، فکر مزبور را تقویت بخشیده است. اما تدابیری را که اکنون سرمایه‌داری امپریالیستی اتخاذ نموده، امکان موفقیت تئوری فوق را با محدودیت مواجه ساخته است. یک دولت محافظه‌کار به خودی خود در روند دمکراتیزه‌شدن قرار نخواهد گرفت. در دوره‌های بحرانی، حتی در مراکز سرمایه‌داری نیز به سبب وجود دولتی که بتدریج محافظه‌کار شده و به ویژه محیط‌زیست را تخریب می‌کند، ظهور عرصه سوم بطور اجتناب‌ناپذیری مطرح شد.

عرصه سوم، عرصه سیاست دمکراتیک است. با پیچیده‌تر شدن تمدن، ضرورت وجود ابزاری مدنی برای بر طرف ساختن نیازها پدید آمده است. زیرا ابزارهای ارتباطی دولت با جامعه و یا ابزارهای خشونت‌آمیز انقلابی ناکافی می‌باشند. منظور ما از ابزارهای مدنی، سازمان‌هایی هستند که در میان دولت و جامعه، اما متفاوت و مستقل از آنها بوده و در صورت لزوم بوجود می‌آیند. نه در کارهای دولت دخالت می‌کنند و نه با آن همکاری می‌کنند، بلکه در خدمت برآوردن نیازهای جامعه قرار می‌گیرند. این سازمانها در چارچوب نهادهای اصلی و کهن جامعه قرار نمی‌گیرند. موسساتی دینی و اخلاقی نیستند. با توجه به وظایفی که بایستی انجام دهند، اعضای معدودی را به خود جذب می‌کنند و در صورتیکه نقش آنان پایان یافت، تحول بر اساس وظایف جدید را مبنا قرار می‌دهند. این مدل سازمانی برای همگان امکانی برای گریز از راهکارهایی که به یک بن بست عمیق ختم می‌گردند، فراهم می‌سازد؛ در این حالت ضرورت بکارگیری راهکارهای انقلاب و ضد انقلاب وجود ندارد. نیازهای شدید مردم در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، ورزشی، حفاظت محیط‌زیست، صلح و حقوق بشر باعث شده که اهمیت عرصه سوم روز به روز افزایش یابد.

تعریف عرصه سوم در این چارچوب کافی نمی‌باشد. لازم است که مباحث تئوریک و عملی آن به طور واضحتری ارائه گردد.

در این میان، احتیاج به مبانی تئوریک و عملی عرصه سوم به تدریج افزایش می‌یابد و ضرورت ارائه تئوری، برنامه، استراتژی و تاکتیک‌های آن

مطرح شده است. این، به معنای عملی ساختن پروژه مزبور می‌باشد. بجای الگوهای کلاسیک تک حزبی متکی بر رانت دولتی یا جامعه، باید الگوهای مطابق با نیازهای مردم بوجود آیند. تمام سازمانهای متکی بر رانت و در راس آنها احزاب کلاسیک، رو در روی ایجاد تحول ساختاری مطابق با تئوری جامعه مدنی قرار گرفته‌اند.

موفقیت تمدن دموکراتیک معاصر مشروط به تعریف دوباره آن در چارچوب جامعه مدنی و ایجاد اشکال سازمانی و اجرایی آن می‌باشد. جوامع و دولت‌هایی که قادر به توسعه عرصه سوم نباشند، از یک دموکراسی ناقص برخوردار خواهند شد. در صورتیکه جامعه مدنی پدید آید، گرایش‌های جدایی‌طلبی و فاکتور خشونت از میان برداشته خواهند شد. تنها راه‌هایی از بحرانهای ناشی از این عملکردها، توسعه جامعه مدنی می‌باشد. لذا می‌توان پدیده اجتماعی مزبور را عرصه سیاست دموکراتیک نامید. این عرصه در جستجوی ساختاری است که بتواند سیاست‌های نافرجام را به سیاست‌هایی موفق تبدیل سازد. در عرصه سیاست دموکراتیک که فعال‌ترین و پویاترین عرصه می‌باشد، به اندازه‌ای که موسسات مدنی گوناگون و دارای چارچوب عملیاتی متفاوت - اما تحت نظارتی واحد - به وجود آیند، بهمان اندازه نیز قدرت چاره‌یابی مسایل افزایش می‌یابد. انقلاب و ضد انقلاب، تنها راه ممکن برای ایجاد تحولات اجتماعی نیستند. سیاست دموکراتیک با ایجاد راه‌حل و ارائه آلترناتیوهای گوناگون، توانایی حل مسایل را به بهترین نحو دارا می‌باشد. امروزه به تدریج اهمیت طراحی پروژه‌ای برای تحقق جامعه مدنی افزایش یافته است. احزاب و موسساتی که پروژه‌هایی درباره جامعه مدنی و نحوه سازماندهی و فعالیت‌های پیرامون آن داشته باشند، نقش بزرگی در ایجاد تحول دموکراتیک در ساختار دولت و جامعه خواهند داشت. شرط موفقیت احزاب و موسسات مزبور، ترک شیوه رانت‌گرایی سیاست و توانایی آنان در ایجاد و انتقال ارزش‌های جدید به جامعه دموکراتیک است. این نقش تاریخی بر عهده اشخاص و سازمانهایی خواهد بود که استراتژی، تاکتیک، تئوری و برنامه‌هایی در این راستا داشته باشند. آنان که به آلت دست دولت و خواسته‌های غیر واقع‌بینانه جامعه تبدیل نشده‌اند و معتقدند که می‌توان با برقراری اصول دموکراسی معاصر

خدمات ارزنده‌ای را به دولت و جامعه ارائه داد، کسانی هستند که در این پروژه تاریخی موفق خواهند شد.

ایفای این نقش به معنای یافتن راه‌حلی برای بحرانهای موجود می‌باشد که دولت بدانها عمق می‌بخشد. در وضعیتی که دولت به مانعی فرا راه رهایی از بن‌بست تبدیل می‌شود، عملی ساختن تئوری عرصه سوم اهمیت می‌یابد. هر اندازه که بر روی این موضوع بنحوی صحیح و دقیق کار صورت پذیرد، به همان اندازه در تئوری و عمل موفقیت بیشتری به دست خواهد آمد.

این توضیحات نشان می‌دهد که تمدن دمکراتیک معاصر دارای خصلت محافظه‌کارانه نبوده و همچنین از یک نظریه اتوپیک و ماجراجویانه اجتماعی که انحراف نوعی دولت‌گرایی و محافظه‌کاری جدید بوده و جامعه را بسوی پرتگاه سوق می‌دهد، متفاوت است. تمدن دمکراتیک معاصر، قصد متلاشی ساختن و امحای دولت را ندارد، بلکه به تدریج آنرا فرسایش داده و ریزه‌های آنرا در زباله‌دان تاریخ قرار می‌دهد. این شیوه، صحیحتر و واقع‌بینانه‌تر می‌باشد. این تمدن، به ابزاری جدید جهت اعمال فشار و جایگزینی برای قدیمی‌ترین عنصر تمدن یعنی دولت نیست، بلکه بر نیروی ابتکار همگان و تمام نهادهای جامعه تکیه داشته و اصول کلی عدالت اجتماعی و آزادی را در خود تجلی داده و خود به ابزاری برای نظارت عمومی تبدیل می‌شود. تمدن دمکراتیک معاصر باتوجهی برای زدن اسلحه‌ای برای کشتن و زندانی برای حبس کردن نخواهد داشت. این تمدن به تدریج به یک توزیع عادلانه اجتماعی مطابق فرمول «به هرکس به اندازه استعداد و نیازش» نزدیک می‌شود. جامعه‌ای پدید خواهد آورد که آخرین بازمانده‌های دولت را در موزه تاریخی اشیای عتیقه جای خواهد داد. امکان تحقق چنین خیالی به دلیل انقلابهای علمی و فن‌آوری افزایش یافته است. دولت، آخرین مانع فرا راه تمدن دمکراتیک معاصر است. اگر این تحول تاریخی صورت پذیرد، در انصورت پیروزی بیشتر از هر زمان دیگر نصیب زحمتکشان و خلق‌های ستم‌دیده خواهد شد.

عصری نو، بتدریج در حال بر آمدن است. انچنان که تصور می‌شود این عمل از دست سازمانهای انقلابی حرفه‌ای و کوچک ساخته نبوده، بلکه فن‌آوری در آن نقش اساسی خواهد داشت. در حال حاضر فن‌آوری، چنان

وضعیتی بوجود آورده که در جنگهای آینده، غالب و مغلوبی درکار نخواهد بود. از این پس نمی‌توان از طریق جنگها به نابودی و یا آفریدن تمدن‌ها پرداخت. از سویی، فن‌آوری امکان حل تضادهای اجتماعی را بدون توسل به زور فراهم ساخته است. امکانات فنی برای ایجاد تحولات نوین اجتماعی - که شامل ساختن جامعه‌ای بدون طبقه نیز می‌شود - و اجرای پروژه‌های آن فراهم شده است. انقلاب تحول در ماده، دلیل روشنی بر امکان تغییرکاراگر زمان است. عصری که در آن چنین تحولی در ماده بوجود آید، قطعاً عصری متفاوت خواهد بود.

در این عصر برای اولین بار در تاریخ، خلق‌ها بیش از همه مشارکتی فعال در سیاست خواهند داشت. دموکراسی به معنای حکومت مردمی است. این مدل با تمام شاخص‌هایش در حال تحقق است. در دوره‌های گذشته، دموکراسی تحت نام طبقات حاکم اجرا می‌گردید. این وضعیت در اعصار برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری وجود داشته است. در این دموکراسیها، موجودیت خلق‌ها نفی می‌گردید. تاریخ به نام پادشاهان و خاندانها نوشته می‌شد. از خالقان واقعی بحثی به میان نمی‌آمد. حتی ساختار ایدئولوژیکی نیز بازتابی از اقتدار حاکمان بود. علاوه بر اقتدار مادی، اقتدار معنوی و نیروی خدا نیز در دست حاکمان قرار گرفته بود. سرمایه‌داری، ملی‌گرایی را به سرعت با شوونیسم آلوده ساخته و آنرا بصورت بزرگ‌ترین بلا برای ملتها درآورد. سرمایه‌داران با استفاده از ملیت‌گرایی، منافع پلید طبقاتی خویش را بجای منافع ملی تامین نموده‌اند.

سیستم دموکراتیک پس از کسب تجاربی ثابت کرده است که هنرپیشگان اصلی عصر ما، خلق‌ها هستند. دوران حاکمیت نامحدود خاندانها، طبقات و اشخاص سپری شده است. خلق‌ها با تمام سرمایه فرهنگی خود به اقتدار خواهند رسید. امروزه حتی دیکتاتوری که ادعای «من بهترینم» را دارد، بدون حمایت مردم نمی‌تواند حکومت کند. خلق‌ها در دوران نوسنگی در مرحله جنینی قرار داشتند پس از شکل‌گیری جامعه طبقاتی به زمین دوخته شدند. حاکمان جامعه طبقاتی، خلق‌ها را به کار و جنگ واداشته‌اند.



خلق‌ها، سازندگان حقيقي تاريخند. اما حتي نامي از آنان برجاي نمانده است. حاکمان و نظام الهي آنها ، خالق و مالک هر چيز بودند؛ بدین شیوه بزرگ‌ترین تحریف در تاريخ، بوجود آمده است. خلق‌ها درد و رنجها را صبورانه تحمل کرده و انتظار عصر آزادي خویش را کشیده‌اند. دوره اقتدار گریزناپذیر خلق‌ها برای مقابله با اثرات مسموم‌کننده فاشیسم و ملي‌گرایی سرمایه‌داری فرارسیده است. بنابراین می‌توان دوره بعد از جنگ جهانی دوم را میلاد دوباره خلق‌ها نامید. از آن دوره به بعد شاهد پیروزی دموکراسی هستیم. امروزه بنیاد فن‌آوری لازم برای کسب اقتدار مردمی و نهادهای سیاسی آن پدید آمده است می‌توان آنرا عصر تمدن دموکراتیک نیز نامید.

گذار به عصر اقتدار مردم، مستلزم تحمل مشقات و جان‌فشانی‌های زیادی است. بار زحمت شکل‌گیری تمامی تمدن‌های متکی بر طبقات، بر دوش مردم بوده است؛ فشار، قتل‌عام، استثمار، غارت، تبعید و اسیمیلاسیون بر روی آنان به اجرا در آمده است. علاوه بر فشارهای روحی - معنوی و ایدئولوژیکی، تحریک و به جان هم انداختن نیز از روش‌های رایج بوده‌اند. کشتارهای نژادي (ژنوساید) روی داده‌اند. انسان‌های بی‌شماری در جریان جنگ‌های بزرگ جهانی قرن گذشته و سایر جنگ‌های منطقه‌ای و محلی قتل‌عام شدند. جنگ‌های دینی دوران فئودالیسم در عصر سرمایه‌داری تحت نام جنگ‌های ملي، به درنده‌ترین و وسیع‌ترین شیوه ادامه یافتند.

خلق‌ها در طول این اعصار همواره به قیام و مقاومت پرداخته‌اند. عشایر و قبایل، طی قرون کلاسیک و اولیه علیه نظام برده‌داری بپا خاستند. مقاومت‌های مردمی تحت نام ادیان تک‌خدایی و گروه‌های نیمه دینی - فلسفی در قرون وسطی همواره ادامه داشت. از این لحاظ سراسر تاریخ مملو از مقاومت‌های مردمی - به صورت قیام‌های عشیره‌ای، دینی و مذهبی - بوده است. این تاریخ یا نوشته نشده، یا تحریف شده و یا از آن دیگران شده است. تاریخ در واقع، تاریخ مبارزات آزادبخواهانه خلق‌ها است.

در قرن گذشته، جنبش‌های مقاومت مردمی مهر خود را بر چهره عصر جدید زدند. در ماهیت تمام جنگ‌هایی که بنام سوسیالیسم و آزادی ملی انجام گرفتند، مقاومت مردمی و مبارزات آزادیخواهی وجود داشت. فرهنگ خلق‌های تحت ستم در نتیجه این مقاومتها پابرجا ماند. علیرغم عدم کسب پیروزی سیاسی جنبش‌های مذکور، وجود امکان رد تسلیمیت در برابر فرهنگ‌های بیگانه و ادامه حیات فرهنگ‌های خودی به اثبات رسید. مشارکت خلق‌ها در فعالیت‌ها و نهادهای سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم افزایش یافت. در اواخر قرن 20 دموکراسی به جای نظام سرمایه‌داری به پیروزی رسید. دموکراسی معاصر، اولین و مهم‌ترین گام در راستای تحقق امیدها و خیال‌های هزاران ساله خلق‌ها بود. انتخاب «سپاه یا سفید» توسط حاکمان، نوعی افراط بود. بکارگیری اصول دموکراسی معاصر مناسب‌ترین راه برای از بین بردن استثمار است. در واقع، خلق‌ها تنها در يك محیط دموکراتیک قادر به اعتلای فرهنگ و موجودیت خویش خواهند شد. جنگ‌ها و درگیری‌های ملی، قومی و دینی در گذشته بدلیل بکارگیری خشونت باعث پراکندگی و جدایی گشته و با اصول دموکراتیک مغایرت داشتند. امروزه امکان دستیابی به صلح و آرامش از طریق ایجاد رژیم دموکراتیک و معاصر وجود دارد. یکی از اساسی‌ترین ایده‌ال‌های ملتها، زندگی در يك «فدراسیون جهانی» می‌باشد. آرمان ملتها تاسیس دولت‌های کوچک ملی نیست، بلکه این دولت‌های متعلق به گروه‌های ملی‌گرا و یا طبقات شوونیست است که همواره در پی کسب حکومت و تامین منافع خود هستند. فدراسیون‌های وسیع منطقه‌ای که در آن تنوعات فرهنگی، دینی، نژادی و زبانی وجود دارد، در آینده بعنوان شکلی از دموکراسی معاصر که مخالف هر نوع جدایی‌طلبی می‌باشد، پدید خواهند آمد. هم اکنون پیشرفته‌ترین کشورهای دموکراتیک دنیا تحت نام اتحادیه‌هایی چون ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع، به همکاری با یکدیگر می‌پردازند. قدرت سیاسی و موجودیت فرهنگی خلق‌ها، حاکمان این کشورها را به تشکیل چنین اتحادیه‌هایی مجبور ساخته است.

حیات فرهنگ‌ها که در مرکز مباحثات دنیا قرار گرفته است، اشکال معاصر خود را ایجاد کرده و به جزء لاینفک و اجتناب‌ناپذیر زندگی انسان‌ها

تبدیل می‌شود. برای اولین بار است که ملتها از تاثیر اعتیادآور ایدئولوژیهای دگماتیک و فشار اتوپیاهاي بی‌محتوا رهايي می‌یابند. یکبار دیگر امکان بازگشت به خویشتن خویش که از زمان جامعه نوسنگی به بعد مانع شده بود، به وجود می‌آید و زندگی بر این اساس در مسیر پیشرفت قرار خواهد گرفت.

ضرورت ایجاد يك رنسانس مردمی در تمدن دمکراتیک معاصر، حقیقتی است که هر روز بیشتر آشکار می‌گردد. رژیمهای گوناگون توتالیتر و اقتدارگرا - که به روشن‌ترین بیان نماینده دیکتاتوریهایی شدید طبقاتی هستند - از بین خواهند رفت. این، در واقع دستاوردی عظیم برای خلق‌ها می‌باشد. موجودیت خلق‌ها و دمکراسی در يك راستا حرکت می‌کنند؛ يك رابطه پایدار دیالکتیکی میان آن دو وجود دارد.

دمکراتیزه کردن جامعه، دولت و سیاست، با مشارکت فعالانه مردم تحقق خواهد یافت. اگر امروزه دمکراسی در مقایسه با کل دورانهای تاریخی بیشتر مطرح شده، ناشی از ضرورت حیاتی آن در روزگار ما می‌باشد. این واقعیت با سطح روشن‌فکری مردم و نیروی سیاسی آنان در ارتباط است. فاشیسم، شکل افراطی دیکتاتوری نظام سرمایه‌داری بود. رئال‌سوسیالیسم نیز فاناتیسم طبقه ستم‌دیده بود. این در حالی است که دمکراسی معاصر، شیوه مدیریت و زندگی خلق‌های پیشرفته متکی بر بنیادان مادی است. بنابراین سیستم دمکراسی معاصر، پایدار و موفق خواهد بود.

تعاریف ارائه شده بوضوح بیان می‌کنند که پروژه عصر تمدن دمکراتیک و حقوق بعنوان نیروی ضد سرمایه‌داری - که در حال تجزیه و فروپاشی است - توسعه خواهد یافت. یکبار دیگر به ویژگی‌های اساسی تمدن دمکراتیک در چارچوب تعاریف و پیشرفت‌های آن اشاره خواهیم کرد:

پروژه تمدن دمکراتیک بر علم و فن‌آوری استوار است. فن‌آوری الکترونیک و هسته‌ای بعلاوه فن‌آوریهای مکانیکی، تغییراتی بنیادین در بستر مادی جامعه بوجود آورده اند. در صورتیکه به شیوه‌ای صحیح از فن‌آوری موجود استفاده شود، ریشه‌های فقر، بی‌عدالتی و نظام‌های طبقاتی از میان برداشته خواهند شد. تحقیقات علمی ثابت کرده‌اند که زمینه مادی نظام‌های طبقاتی و بی‌عدالتیهای اجتماعی را فن‌آوری و

ابزارهاي توليدي عقب مانده تشكيل مي دهد. رشد فن آوري در نيمه پاياني قرن گذشته، جامعه را از اين فلاكت نجات داده و بنياد مادي نظام هاي ظالم و بيدادگر را در هم فرو ريخت. اگر نظام مديريتي، زمينه مشاركت كليۀ اعضاي جامعه را در عرصه هاي اقتصاد و سياست فراهم آورد، آزادي و يكساني در ميان انسان ها - با تكيه بر فن آوري موجود - مي تواند توسعه يابد. در گذشته همواره خيال آزادي و يكساني وجود داشته كه اکنون امكان تحقق آن با استفاده از ابزارهاي تمدن دمكراتيک فراهم شده است. بنا بر اين مي توان گفت كه فن آوري از عوامل موثر رسيدن جامعه به آزادي مي باشد. در غير اين صورت، فن آوري به هيولايي ويرانگر در دست واپسگرايان و فردپرستان تبديل مي شود. اساسي ترين مسئله، ايجاد مديريتي دمكراتيک در جامعه و سياست و دولت است. اين مديريت بايد قادر به استفاده بهينه از فن آوري در راستاي منافع جامعه باشد.

يكي ديگر از شاخصهاي مهم اين عصر، انقلابات علمي و شكل گيري جامعه هاي آگاه است. علم در گذشته در يك چارچوب تنگ قرار داشت، اما امروزه در سايه فن آوري ارتباطات، با سرعتي فراوان مي تواند در خدمت جامعه قرار گيرد. جامعه آگاه بدین شيوه شكل خواهد گرفت. دمكراسي و قدرت خودمديريتي در اين جامعه پديد مي آيد. در جامعه اي كه با علم مسلح شده باشد، دولت و سياست مجبورند كه در مقابل آن شفاف باشند؛ بايد نوعي نظارت متقابل دمكراتيک ميان آنها بوجود آيد. تلاشهايي كه براي توسعه رابطه بين علم و فن آوري و تغذيه متقابل آنها صورت مي پذيرد، در حال افزايش است. اين، تحولي عظيم در امكانات توليدي بوجود مي آورد. پيشرفت هايي فوق العاده سريع در علوم فيزيک، شيمي، زيست شناسي و علوم اجتماعي بوجود مي آيند كه به منبع تغذيه كننده جامعه تبديل شده اند. در اين زمينه نيز ايجاد يك مديريت دمكراتيک ضروري است.

وظيفه اساسي ايدئولوژي جديد، در هم كويدن دگماتيسم سنتي و خلق اتوپيائي اميدبخش مي باشد. در ذهنيت قديم، غالباً دگماها حاكم بودند و در عصر سرمايه داري نيز گرايشات آينده باوري و اتوپياهاي گوناگون رشد يافتند. ايدئولوژيهاي مذکور، مشكلات مهمي در ذهنيت و

نهادینه شدن جامعه بوجود آوردند. ایدئولوژیهای دگماتیک مانع سازند، اما اتوپیاگرایی در مقایسه با دگماتیسم، موانع کمتری در راه رشد انسان بوجود می‌آورد و حتی بطور محدود سبب رشد قدرت خلاقیت نیز می‌شود؛ اما بدلیل گسستن از واقعیت، نوعی پوچی در عقاید، خیال‌پردازی منفی و شخصیتی همیشه منتظر می‌آفریند. نقطه اشتراک این دو شکل از ایدئولوژی، دور بودنشان از دنیای حقیقی پدیده‌ها و خلاقیت می‌باشد. هر دو نیز در خلق بنیاد ایدئولوژیکی عصر تمدن دمکراتیک ناتواند.

تمدن جدید بایستی بر اساس یک ایدئولوژی خلاق و علمی بنا شود. در واقع، علم و خلاقیت ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. در صورتیکه روابط بین پدیده‌ها و علم بهتر روشن گردد، می‌توان به قدرت خلاقیت بیشتری دست یافت. فردی که درباره تاریخ، جامعه و قوانین دیالکتیکی طبیعت بینش کافی داشته باشد، قادر به کسب ایدئولوژی معاصر خواهد بود. چنین فردی قدرت دگماها را می‌شناسد، اما در مقابل آنها سر تعظیم فرو نمی‌آورد. همچنین او دارای اتوپیا می‌باشد، اما همواره بر علم تکیه دارد. بدین ترتیب، عصر کنونی بر پایه چنین ایدئولوژی‌ای بنا گشته و شکوفا خواهد شد. تمدن جدید به تحلیل درباره عقاید، پدیده‌ها و روابط پرداخته و نیروی اخلاقی - هنری، زیبایی و نیکی را بدست خواهد آورد.

سیستم تمدن دمکراتیک بصورت عصر دمکراتیزه شدن جامعه قابل تعریف می‌باشد.

بنابراین لازم است خلق‌ها با هویت، اراده و بینش آزاد خویش به حرکت درآیند. هویت‌های متفاوتی که طی هزاران سال تحت فشار بوده و حیات آنها دچار رکودگشته بود، باید به دفاع از خود پردازند. آنان با قبول موجودیت فرهنگی خود بعنوان با ارزش‌ترین میراث، ملاک اصلی زندگی نوین خویش را آماده خواهند ساخت. در گذشته، اساساً منافع جامعه به خدمت اشخاص، خاندانها، گروه‌های دینی و اقشاری قلیل درمی‌آمد، اما از این پس در جهت شناخت و حیات بخشیدن به موجودیت اجتماعی همگان بکار گرفته خواهد شد. دمکراتیزه شدن جامعه به معنای آگاهی یافتن اعضای آن بر منافع خود و انعکاس اراده‌مند آنها در نهادهای سیاسی می‌باشد. این به نحوی بیانگر تبدیل اراده جامعه به یک

مکانیسم فعال و ناظر حق خواه است. جامعه برای اولین بار در يك چارچوب علمي به شناخت خویش دست خواهد یافت. جامعه در این حالت بر حقوق خویش واقف بوده و قادر به تعیین آزادانه سرنوشت خود می باشد. این موضوع بخوبي ثابت می کند که چرا تمدن دموکراتیک آغاز گر عصر دموکراتیزه شدن جوامع است.

دموکراتیزه شدن سیاست یکی از عناصر اساسي تعیین کننده تمدن دموکراتیک معاصر است. رهانیدن سیاست از ماسکها و پوششهای تنگ به تنهایی، یکی از تحولات مهم عصر کنونی است. سیاست توسط طبقات حاکم در طول تاریخ بعنوان هنر اداره کردن بکار گرفته شده است. دموکراتیزه کردن سیاست به معنای پایین آوردن آن از آسمانها و از نزد خدا به روی زمین می باشد. مباحث بی پایان پیرامون منشاء آن خاتمه یافته و به اصلي بودن منشاء آن که جامعه است اعتراف خواهد شد. سیاست بعنوان ماسکی مصنوعی بمدت صدها سال برای فریب و اداره رمه گونه انسانها مورد استفاده قرار گرفته است. اما از این پس باید به ابزاری در خدمت جامعه تبدیل شود. سیاست، ابزاری برای تامین منافع بلندمدت و حیاتی خواهد بود. سیاست، این ابزار الهی پر قدرت و سحرآمیز در عصر ما به معنای واقعی خود دست یافته و در راستای منافع همگان قرار خواهد گرفت و بدین شیوه خصوصیت بارز عصر کنونی را تعیین خواهد کرد.

سیاست دموکراتیک تحت نام عرصه سوم در بین دولت و جامعه به مفیدترین و خلاق ترین نهاد تبدیل می شود. عرصه سوم بصورت يك حلقه اصلي در ایجاد پیوندی عادلانه و دموکراتیک، جریان تبادل ارزشها از دولت به جامعه و از جامعه به دولت را تعیین می کند. تمام نهادهای معاصر و در راس آنان احزاب سیاسی که بنا به ضرورت در عرصه های اقتصاد، سیاست، حقوق بشر، محیط زیست، فرهنگ، بهداشت، آموزش و صلح تشکیل می شوند، جزو ابزارهای سیاست دموکراتیک هستند. اگر این نهادها بوجود نیایند، نمی توان از دموکراتیزه شدن صحیح جامعه و هوشیاری دولت بحث نمود. نهادهای جامعه مدنی، جامعه سوم را پدید می آورد. در عصر حاضر وجود نهادهای جامعه مدنی ضروری می باشند.

تاکنون با دلایل کافی ثابت شده که عصر تمدن دمکراتیک، عصر پیدایش انواع نهادهای جامعه مدنی است.

یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های عصر تمدن دمکراتیک، توسعه آن از سوی دولت می‌باشد. تاسیس نهادهای دمکراتیک بر روی پایه‌های دولت - قدیمی‌ترین ابزار تاریخی - در واقع تحول انقلابی بی‌نظیری است. دولت چنان ابزاری است که تاکنون در دست هرکس قرار گرفته به ازدها تبدیل شده است. حکمی که دولت را همیشه نماینده زمینی نیروی خدایی آسمانها معرفی می‌کرد، در واقع نقش عالی‌ترین ارگان نظارتی جامعه را به آن می‌بخشید. اکنون با دلایل کافی اثبات شده که دولت منشایی انسانی داشته و ربطی به خدا ندارد. دولت همواره در طول تاریخ به ابزار جنون‌آمیز فردپرستان، خاندانها و فاناتیسم گروهی قلیل تبدیل شده است. پلیدترین عواملی که موجب اعتلای دولت به عنوان پدیده‌ای یگانه شده‌اند، به حدکافی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. جوامعی که دولت را بعنوان ابزاری نظارتی در نظر می‌گیرند، به شیوه‌ای کم نظیر آنرا اعتلا داده‌اند. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تمدن دمکراتیک، شناسایی دولت در چارچوب فوق و تحت کنترل درآوردن آن می‌باشد. بنابراین تبدیل دولت به ابزاری در خدمت جامعه و اساسی‌ترین نهاد سیاست دمکراتیک، بیانی گویا از آغاز عصر جدید خواهد بود. تحول دمکراتیک در ساختار دولت، جزو تحولات اساسی عصر کنونی است.

بحث درباره اشکال دولت دمکراتیک، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. این دولت به دلیل برخورداری از یک ساختار انعطاف‌پذیر، قابلیت ایجاد اشکال کنفدراتیو تا اشکال یونیترا را در یک چارچوب وسیع دارا می‌باشد. همچنین به دلیل برخورداری از قدرت حل مسایل، دارای اهمیت است. می‌توان مطابق با شرایط عینی هر کشور و جامعه مناسب‌ترین شکل آن را ایجاد نمود.

پیچیدگی مسایل کنونی، ضرورت پیدایش دمکراسی را بدلیل برخورداری آن از ابزارها و نهادهایی متعدد جهت حل دمکراتیک معضلات مطرح ساخته است. در صورتیکه دولت بر مبنای این نهادها تاسیس شود، مفهوم کلاسیکی آن از بین می‌رود. در این حالت دولت به ابزاری عالی برای نظارت بر نهادهای دمکراتیک تبدیل می‌شود. ویژگی برجسته

چنین دولتی، دمکراتیک بودن آن است. دمکراسی و نهادهای دمکراتیک، دولت را بطور بالاجبار به طرف کاراکتر کثرت‌گرایی و پلورالیسم سوق می‌دهد. به‌ویژه افزایش اهمیت ارگانهای محلی، سنگینی بار مرکزیت‌گرایی را بر دوش جامعه مشخصتر ساخته است. دمکراسی، انتقال قدرت از مرکز به مدیریت محلی و از کانونهای اصلی به کانونهای فرعی (محلی) را ضروری می‌سازد. روند عمومی عصر کنونی نیز در این راستا قرار دارد. توزیع عادلانه قدرت و توسعه ساختارهای کثرت‌گرای متکی بر آزادی در تمام عرصه‌ها از جامعه تا خانواده و از دولت تا اقتصاد، در حال پیشرفت است. این روند از سویی موجب تکامل دمکراتیک دولت می‌شود و از سویی دیگر اشکال غنی کنفدراتیو و ساختارهای یونیتار دمکراتیک را بعنوان اهداف اصلی قانون اساسی جدید معرفی می‌کند. در این صورت، مشکلات ناشی از مفاهیم «وحدت اجباری»، از بین می‌روند و نهایتاً مشکلات منتج از میکرو دولت‌های جدایی‌طلب - که زیانهای را متوجه همگان می‌سازند - از میان برداشته می‌شوند. ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و کشورهای مشترک المنافع، سیر تکامل دولت دمکراتیک معاصر را نشان می‌دهند. پیشرفت‌های تاریخی ناشی از شکل‌گیری جامعه جدید و سیاست دمکراتیک در ماهیت آنان به چشم می‌خورد.

عصر تمدن دمکراتیک، عصر تولد دوباره خلق‌ها و فراتر از آن، عصر تولد دوباره زنان می‌باشد. موقعیت زن بعنوان الهه خالق جامعه نوسنگی، در طول تاریخ جامعه طبقاتی همواره تنزل یافته است. بنابراین می‌توان گفت که تاریخ متعلق به مرد می‌باشد. او از طریق جامعه طبقاتی، حاکمیت خویش را اعمال کرده است. کاراکتر طبقاتی حاکمیت با خصوصیات مردانه شکل گرفته است. در این باره، به اصول رایجی چون عوامفریبی از طریق اساطیر و تهدیدات الهی متوسل شده است. در ماهیت چنین حاکمیتی، خشونت و استثمار وجود دارد. تاکنون بدلیل حاکمیت مرد، زمینه برای ارزیابی علمی مسئله زن فراهم نشده است. زن بیش از دین، به تابو تبدیل شده است؛ مرد تحت نام ناموس به زن را شیوه‌ای ظالمانه، خائنه و حيله‌گرانه به تملک خویش درآورده و حقوق او را پایمال کرده است. زن در طول تاریخ از داشتن هویت و شخصیت خاص خویش محروم



بوده و همیشه تحت اسارت مرد بوده است. این وضعیت، نتایجی اسفناکتر از استثمار طبقاتی بار آورده است. اسارت زن، ملاک عمومی روابط بردگی است. همچنین؛ دروغ، دزدی، زورگویی و هر نوع پلیدی و نوکری در جامعه، بر مبنای بردگی زن صورت می‌پذیرد.

در صورتیکه این وضعیت سپری شود، نتایج بسیار مثبت اجتماعی به بار خواهند آمد. تولد دوباره زن بر مبنای آزادی، ضرورت حاکم ساختن آزادی درکل نهادهای زیربنایی و روبنایی جامعه و بسط عدالت و روشننگری را مطرح خواهد ساخت. ارزش فوق العاده صلح در مقایسه با مخاصمات و درگیریها بهتر درک خواهد شد. سربلندی زن، سربلندی فرد و جامعه می‌باشد. این تحلیل مختصر نشان می‌دهد که دمکراتیزه شدن عرصه زنان و کسب حقوق و آزادیهای آنان دارای اهمیتی تاریخی است. تاریخ به همان شیوه که به عنوان تاریخ زورگویی، جنگ، استثمار و دروغگویی بر پایه بردگی جنس زن به منظور توسعه تمدن جامعه طبقاتی آغاز شده است، با مبارزه آزادی زن و به پیروزی رسیدن آن هم، به عنوان تاریخ آزادی، آشتی، یکسانی و راستگویی از نو آفریده و نوشته خواهد شد. تمامی شواهد و علائم نشان می‌دهد که آزادی زن در سپیده دم بر آمدن تمدن جدید، نقشی تعیین کننده ایفا خواهد نمود و بار دیگر، اینبار در سطحی بالاتر، عصر زن آزاد امکان زیست خواهد یافت.

به موازات پیشرفت دمکراسی معاصر، حقوق بشر و آزادی زن درصدر موضوعاتی قرار می‌گیرند که بیش از همه بر اهمیت‌شان افزوده می‌شود. تعریف حقوق بشر و آزادی زن همچون یک نهاد جامعه سرمایه‌داری، ناقص می‌باشد. برعکس، اینها در مرحله سپری شدن تمدن سرمایه‌داری و با معلوم شدن عدم کفایت روش و واقعیت زندگی سنتی آن، رشد یافته‌اند. حقوق بشر و آزادی زن، دو جز اساسی دمکراتیزه شدن کلی جامعه هستند. به محض فروپاشی چارچوب تمدن کلاسیک، شانسی پیشرفت آنها افزایش می‌باشد، دو پدیده اساسی هستند که بیش از همه راه منتهی به پیشرفت تمدن نوین را تعیین می‌کنند. محصول شرایط جامعه سرمایه‌داری نبوده بلکه ثمره پیشرفت نظام اجتماعی گذشته هستند. ازاین نظر پاسخگویی معیارهای دمکراتیک معاصر هستند. پیشرفت دمکراسی معاصر، بیش از هر چیز خود را در اینه حقوق بشر و

آزادي زن مي‌نمايند. در حالي كه حقوق بشر محدوده قانوني تمدن نوين را در بنيان تعيين مي‌كند، زمينه اجتماعي آن را نيز اساساً آزادي زن تشكيل مي‌دهد. پيشرفت‌هاي بدست آمده در اين دو عرصه تكامل تدريجي و توسعه ديمكراسي معاصر را تعيين خواهد كرد. چنين مي‌نمايد كه هر دو موضوع نقش اصلي در ظهور تمدن نوين ايفا خواهند كرد.

در فرهنگ اقتدار مرد جايجاهي براي كودكان و سالمندان در نظر گرفته شده و در اين زمينه برخورد غير مسئولانه و ناآگاهانه نشان داده شده است. كودكان و سالمندان را به نحوي به درجات دوم و سوم پس از زن تنزل داده‌اند. مرد يك دنياي ظالمانه و تهني از احساسات را براي كودكان آفريده است. سيستم مردانه وضعيت رواني و دنياي كودكان را هيچگاه مد نظر قرار نداده و با بي‌ادبي و بدون توجه به ارزش‌هاي آزادي و يكساني و همچون كسي كه هميشه به خيالات خود خيانت مي‌كند، شخصيت شكست خورده خود را بدون احساس ترس و واهمه و همانگونه كه هست، شب و روز به ذهن و روح آنها رسوخ مي‌دهد. برخورد مردان با كودكان بيش از آنچه تصور مي‌كنند، اشتباه و خطرناك است. چنين واقعيتهاي از خانواده تا مدرسه و از كوچه تا زمين بازي، بصورتي نهادينه شده وجود دارد. دنياي كودكان را در كابوس و وحشت فرو برده‌اند، انگار بين كودكان و پدرانشان ديوارهايي از فولاد بنا شده است. جامعه طبقاتي از دنياي كودكان غافل مانده است. اما تاريخ حكم سنگين خود را در اين باره نيز به اجرا در خواهد آورد. در مورد سالمندان نيز رفتارهاي دور از وجدان و بدور از احساسات، سبب شده كه درد و محنت آنان دو چندان شود.

در سازماندهي دوباره جامعه بر اساس معيارهاي ديمكراتيكي، بايد به مشكل سالمندان و كودكان توجه كافي نشان داده شود. زندگي تنها شامل دوران خامي و كم تجربگي نوجواني نيست. كودكان چنان دنيايي دارند كه هيچگاه نبايد به آن خيانت شود. احترام گذاشتن به آرزو و به جاي آوردن خواسته‌هاي آنان ضرورت دارد. خيانت به دنياي كودكان سبب شده كه جامعه ارزش‌هاي فراواني را از دست بدهد. دنياي سالمندان نيز حكيمانه و آكنده از اندوخته‌هايي است كه از سرندي تجارب روزگار گذشته‌اند. اگر جامعه از تجارب سالمندان درس نياموزد، قادر به ايجاد

زندگی و تفکری سالم نخواهد بود. بنابراین، دنیای کودکان و سالمندان غنی و ثروتمند است. یکی از وظایف اساسی در جریان تاسیس تمدن نوین، نهادینه کردن حقوق و آزادی کودکان و سالمندان با توجه به شرایط ویژه آنان می‌باشد. آنان با دیده احترام به تمدن دمکراتیک خواهند نگرست و با چنین برخورد اخلاقی و آگاهانه‌ای با جامعه پیوند برقرار خواهند کرد.

حقوق بشر و فردباوری در عصر تمدن دمکراتیک اعتلای بیشتری یافته و به ویژگی ضروری آن تبدیل خواهد شد. بشریت و فرد که در چنگال دگماتیسم و اتوپیاهاى آسمانی بیش‌ترین زیان را متحمل شده‌اند، با بازگشت به خویشتن، پس از دوره‌ای طولانی از تاریخ و از طریق رنسانس، گامی بزرگ برخواهند داشت. این در حالی است که سرمایه‌داری با استفاده از فردپرستی بتدریج اندوخته‌های بشری را در معرض نابودی قرار داده است. رشد علم و فن‌آوری در قرن گذشته باعث تمایل انسان‌ها به سوی اومانیسیم و فردباوری گردید. فرد و بشریت در طول صد سال خونین و خائن گذشته به شکلی هولناک دچار زیان گشتند. اومانیسیم و فردباوری با تکیه بر فن‌آوری و آگاهی‌های علمی بصورت ارزش‌هایی والا رشد می‌یابند. برای نخستین بار پس از تشکیل اولین جامعه، زمینه مادی مناسب جهت رشد سالم فردباوری فراهم شده است. این امر در سایه علم و فن‌آوری قابل تحقق می‌باشد. جامعه بشری که همواره از طریق خصوصیات قومی، دینی و ملی از هم تفکیک شده بود، اینبار از طریق زبان مشترک علم و فن‌آوری و دمکراسی به وحدت خواهد رسید. امکانات کنونی، شرایط کافی جهت تاسیس جامعه انترناسیونالیستی را به شیوه‌ای کم نظیر فراهم ساخته است. تحقق این امر ضروری است. حقوق بشر صرفاً در یک چارچوب حقوقی محدود نمانده، بلکه در زمینه فردباوری نیز به توازنی مناسب و واقع‌بینانه در جامعه خواهد رسید. این روند با افزایش بینش پیرامون آن در حال نهادینه‌شدن است. باید فردباوری و جامعه‌گرایی به شیوه‌ای حقوقی در محور زندگی اجتماعی قرار گیرند. شاید برای اولین بار شرایط مناسب جهت رشد توأم فردباوری و جامعه‌گرایی بوجود آمده است. بنابراین اگر

عصر تمدن ديمقراطيك را عصر اومانيسم، فردباوري و حقوق واقعي بشر بناميم، بجا خواهد بود.

## سرانجام

PJA با نقد فراعدي تاريخ معاصر، عملکرد جنبشهاي زنان و حقيقت زن شكل گرفته در بطن بردگي هزاران ساله و نيز با ارائه يك خود انتقادي ريشه‌اي در سومين كنگره خويش، به آمادگي هاي مهمي از لحاظ ايدئولوژيكي، سازماني و ابعاد مبارزاتي براي ورود به عصر ديمقراسي و صلح دست يافته است. PJA كه در فاصله بين كنگره سوم تا كنگره چهارم، فعاليتهاي گسترده آموزشي، آمادگي‌هاي سازماني و تربيت كادر را هر چند در حد مطلوب به انجام نرسانده باشد اما به سطح قابل توجهي در پراتيك دست يافته است كه پس از كنگره چهارم با تصميمات متخذه، گامهاي موفقيت‌آميزتري در راه توده‌اي‌شدن برخواهد داشت. اين، به معنای در آوردن مبارزه رهايي زن به مَلِك ميليونها زن مي‌باشد. براي جاودانه ساختن يك ايدئولوژي بايد آن را به ميان توده‌ها انتقال داد. انتقال ايدئولوژي رهايي زن به توده‌ها، ضامن پيروزي جنبش آزادي زن خواهد بود.

ایدئولوژی را باید از راه آموزش، شیوه زندگی و با ابعاد اجتماعی، فرهنگی و هنری آن به جامعه انتقال داد. توده زنان اگر به رهنمود رهایی خود از لحاظ ایدئولوژیکی، سازمانی و فعالیتی دست یابند می‌توانند در جنبش و انقلاب اجتماعی نقش پیشاهنگ بازی کنند. از طریق مشارکت در عرصه سیاست و با اراده ذاتی خویش می‌توانند به چاره بسیاری از مشکلات اجتماعی دست یابند. جامعه میلیونی زنانی آگاه، سازمان‌یافته و به پا خاسته برای خواسته‌های آزادی، عدالت، اجتماعی و صلح می‌تواند نهاد سیاست یا به عبارتی دولت را دمکراتیزه کند. زنی که رفته رفته از موقعیت بی‌ادعترین‌ها خارج شود در قرن 21، به پویاترین و پراذعترین نیروی حیات تبدیل خواهد شد. این امر، مبارزه آزادی را به پیش برده و در قرن کنونی يك جنبش گسترده اجتماعی را بر مبنای مبارزه آزادی، دمکراسی و صلح پدید خواهد آورد. قرن 21 از روح، هیجان، شور و معنای فراوانی برخوردار خواهد بود. PJA، حاصل تجارب مبارزاتی 20 ساله صدها هزار زن کرد است که در کلیه عرصه‌های مبارزه رهایی ملی شرکت جسته، شهید شده، جنگیده و متحمل زحمات گردیده‌اند. اکنون با تکیه بر چنین میراثی عظیم و سطح آزادی و همچنین طرح، برنامه و تصمیمات متخذه‌اش، پراذعترین نیروی آماده در جریان مبارزه آفرینش زن در قرن 21 بوده، و از قدرت پیشاهنگی آن برخوردار می‌باشد. PJA درصد است تا دستاوردهای مهم مبارزتی‌اش را برای زدودن بیگانگی زنان با یکدیگر، پراکنندگی، طرد از عرصه سازماندهی، سیاست، فرهنگ و هنر و بطور کلی از تمام عرصه‌های زندگی، نخست در اختیار زنان خاورمیانه‌ای و در کل در اختیار تمام زنان دنیا قرار دهد. برای انتقام گرفتن زن از تاریخ، به همان اندازه که از حیطة زندگی خارج شده باشد، با هویت اصلی، اراده، سازمان و فعالیت‌های خود و ارائه پروژه زندگی جدید، او را دوباره باز خواهد گرداند. از اینرو PJA، قرن 21 را بصورت قرن آزادی زن تعبیر نموده و آن را بعنوان قرن از میان برداشتن بیگانگی زن با زن، زن با مرد، زن با حیات، زن با سازماندهی، زن با سیاست به پیش خواهد برد. مبارزه‌ای که بر این مینا رشد یابد بطور قطع زن آزاد، مرد آزاد، حیات آزاد، سازماندهی خاص زنان، سیاست دمکراتیک، دولت و جامعه دمکراتیک را ایجاد خواهد کرد. سرنوشت جنبش‌های

آزادي، ديمقراسي و صلح در قرن كنوني را مبارزه زنان تعيين خواهد كرد. مبارزه آزادي زن، بعنوان مبارزه بازپس‌گيري، تقويت و به پيش بردن تمام ارزش‌هاي به سرقت رفته زنان، خلق‌ها، حيات و طبيعت توسط سيستم مردسالاري رشد خواهد يافت. به همين دليل، از ديده‌گاه PJA، هر پديده زيان‌رسان مفهوم زندگي، هويت زنان - خلق‌ها و گوهر و سرشت آنان بصورت پديده‌اي ارزيابي مي‌شود كه بايد با آن مبارزه شده و حتما نابود گردد. از اينرو، گستره مبارزاتي و سازماندهي PJA وسيع بوده و بنا به شرايط و دلايل ناشي از خصوصيت ايدئولوژي و عصر كنوني، جهاني مي‌باشد.

## فصل پنجم

### قرارداد اجتماعي زن، داراي ماهيت مانيفست قرن بيست‌ويكم آزادي زن مي‌باشد

وقتي از حقوق بشر بحث مي‌شود، ضمانت آزادي‌هايي كه هر كس بايد بدون تبعيض طبقاتي، ملي، جنسي، نژادي و گروه‌ي و فقط به دليل انسان بودنش از آنها برخوردار باشد، به عقل‌خطور مي‌كند. اين حقوق براي رشد آزادانه فرد، اساسي مي‌باشند. اين حقوق هم عبارتند از حقوق دسته اول؛ مانند آزادي اندیشه، اعتقاد و بيان و نيز حق سازماندهي، گردهم‌آيي و راهپيمايي، آموزش به زبان مادري، حقوق دسته دوم؛ داراي محتواي اقتصادي و اجتماعي، و حقوق نسل سوم؛ حفظ و توسعه آزادانه موجوديت فرهنگي و طرز زندگي خلق‌ها. اين حق‌ها كه بايد در سطح جهاني به رسميت شناخته شوند، با هيچ بهانه‌اي نمي‌توان آنها را رد نمود. حق زندگي در صدر اين حقوق قرار دارد. دولت تحت هيچ شرايطي حق كشتن كسي را ندارد. قرارداد اجتماعي قبل از هر چيز بيانگر قرارداد رابطه آزاد بين فرد و جامعه بر مبناي اين سه دسته حقوق مي‌باشد.

این موضوع قبل از هرکس برای زنان دنیا ضرورت و اهمیت دارد. زن باید با فعالیتی گسترده به قرارداد جامعه آزاد دست یابد. این، دارای ماهیتی جهانی و بین‌المللی است. قرارداد اجتماعی، پروژه‌ای در چارچوب مشارکت زنان است که زن را صرفاً از لحاظ جنسی ارزیابی نمی‌کند بلکه با مینا قراردادن منافع کلی جامعه، با هدف ایجاد تحول دمکراتیک طراحی شده است. در "پروژه زندگی آزاد" که قبلاً از سوی PJA ارائه شده بود، نه تنها ابعاد مرتبط با زن، بلکه متحول ساختن شخصیت مرد، تقویت بنیه سازمانی حزب و افزایش سطح آزادی از طریق نوآوری، مینا قرار داده شده بود. به همان شیوه، "قرارداد جامعه آزاد" پروژه‌ای است که مشکلات زنان را به اندازه مشکلات مردان و کل جامعه مینا قرار می‌دهد. PKK، پروژه زندگی آزاد و همچنین پروژه جامعه دمکراتیک خود را ارائه داده است. برای برقراری يك زندگی آزاد و یکسان، خصوصیات را که باید زن و مرد از آنها برخوردار باشند را تعیین نموده است. قرارداد اجتماعی، ماهیتاً تفاوتی با پروژه زندگی آزاد ندارد. از طریق پروژه زندگی آزاد، معیارهای زندگی مشترک تعیین شده و در خصوص چگونگی برخوردهای متقابل، معیارهایی مشخص شکل گرفته‌اند. پیشرفت قابل توجهی در این‌باره بوجود آمده است. قرارداد اجتماعی، شکل کمی گسترده‌تر و تطبیق یافته آن با جامعه می‌باشد. ماهیت قرارداد اجتماعی بیانگر نحوه مشارکت زن در زندگی اجتماعی و قراردادی است که شروط آن از سوی خود زن تعیین شده است. به درازای تاریخ این حق به زنان اعطا نشده است امروزه نیز با همان شیوه برخورد می‌گردد. آسیب‌پذیری فراوان زن از لحاظ احساسی، فکری و در درون حیات اجتماعی و نیز محکومیتش به زندگی‌ای بر مبنای معیارهای حقوقی نظام حاکمیت‌گرای کنونی، بعنوان قرارداد تعریف شده است. در مقابل این، قرارداد اجتماعی تعیین شده با اراده ذاتی زن، شکل تطبیق داده شده پروژه زندگی آزاد در درون حزبمان می‌باشد که شامل چگونگی مشارکت در جریان زندگی و تعیین شکل مناسبات بین زن - مرد بر اساس معیارها و اصولی تعریف شده است. بطوریکه اگر این اصول رعایت نشوند زن و مرد همدیگر را قبول نکنند.

در جریان سیر تاریخی پیشرفت بشریت، سه شکل قرارداد بوجود آمده است، نخست؛ قرارداد بین دولت و جامعه، دوم؛ قرارداد بین زن و سرمایه یعنی بین کارگران و سرمایه‌داران، و سوم؛ قرارداد بین زن و مرد که بصورت ازدواج می‌باشد. از طریق قرارداد بین جامعه و دولت، ماهیت دستگاه اداره‌کننده تعیین شده است. مطابق این قرارداد، به همان صورت که جامعه در مقابل دولت مسئولیتهایی دارد، دولت نیز در مقابل جامعه مسئولیتهایی مشخص دارد. مطابق نظام حقوقی رایج در درون سیستم، این قرارداد متکی بر اراده متقابل می‌باشد. قراردادی است که با پذیرش دولت و جامعه، اعتبار می‌یابد. حال آنکه وضعیتی متکی بر اراده در میان نیست. برای مثال، جامعه در برابر سیستم‌های کنونی از حق انتخاب جایگزین برخوردار نمی‌باشد. ساختار دولتی پدید آمده در سیستم سرمایه‌داری، وابسته ساختن، دوشیدن و استثمار جامعه را به شیوه‌ای ریز و پنهانی مینا قرار می‌دهد. جامعه، انتخاب جداگانه‌ای غیر از پذیرش و اطاعت در چارچوب حقوق تعیین شده از سوی دولت ندارد. هر چند تلاش می‌شود تا قرارداد بین سرمایه‌داران و کارگران بصورت توافقی داوطلبانه و دوطرفه بازتاب یابد اما در واقع کارگران غیر از قبول آن، ترجیح دیگری ندارند. کارگر یا این قرارداد را قبول کرده و با فروختن نیروی کار و رنج به حیات خود ادامه خواهد داد و یا مرگ و گرسنگی را ترجیح خواهد کرد. غیر از این انتخاب دیگری ندارد. در وضعیتی که محکومیت به شرایط حکمفرما باشد، نمی‌توان از انتخاب و ترجیحی آزادانه و داوطلبانه بحث نمود. قرارداد مصونیت یافته ازدواج تحت نام قدسیت خانواده، در بین زن و مرد برقرار می‌باشد. ظاهراً قراردادی است که بدون رضایت دوطرف، اعتبار و امکان اجرا نمی‌یابد یعنی ازدواج و نهاد خانواده با زور تشکیل نخواهد شد. حال آنکه طرز زندگی که زن را در درون سازمان‌یابی اجتماعی محکوم می‌سازد، همین است. زن به غیر از بنا نهادن زندگی بر مبنای فروختن جنسیت خود، حق انتخاب دیگری ندارد. این سیستم حتی امروزه نیز به حیات خویش ادامه می‌دهد. هر چند در همه جا به این شیوه نباشد اما چنین توحشی اساساً ادامه دارد. زن یا ازدواج را قبول می‌کند یا با استثمار و فشاری چندجانبه روبرو خواهد ماند. به غیر از آزار و یا تجاوز جنسی زنان در جامعه، در درون خانواده نیز



مرد بدون رضایت زن، از حق مالکیت بر او برخوردار می‌باشد. در بسیاری از نقاط دنیا، زنان متاهل مورد آزار و کتک‌کاری قرار می‌گیرند. این امر مطابق قرارداد ازدواج، جرم به حساب نمی‌آید. مجازاتی برای چنین اقدامی در هیچ دادگاهی منظور نمی‌شود؛ در این خصوص هیچ قرارداد حقوقی جهت اتخاذ تدبیر در عرصه بین‌المللی نیز وجود ندارد. زیرا دردنیای کنونی ما که انگ منطق پدرسالاری بر تمام نهاد و سازمانهای آن خورده است، خانواده اساسی‌ترین بُعد مالکیت خصوصی است. هر چند خانواده به ظاهر خارج از عرصه سیاست، دولت و کل جامعه دیده می‌شود اما مرکز تولید روزانه ایدئولوژی طبقاتی و حاکمیت‌گرا و نیز سازمان‌یابی آن می‌باشد. به همین سبب با قوانینی بسیار خاص از سوی سیستم مورد حمایت قرار می‌گیرد. زن در هر سه قرارداد بین جامعه - دولت، کارگران - صاحبان کار و بین زن - مرد حضور دارد. هر چند در قرارداد ازدواج، فشار در بُعد جنسی بسیار بیشتر و آشکارتر از سایر قراردادهاست اما در همه آنها کمابیش فشار به چشم می‌خورد. در حالیکه مرد هم در تمام این قراردادها مورد استثمار قرار می‌گیرد، اما زن بعنوان جنس دوم، با استثمار شدیدتری رویارو می‌گردد. زن در این قراردادها با اتکا بر اراده و یا خواسته خود جای نمی‌گیرد. به همین سبب، هیچ یک از نهادهایی که این قراردادها را به اجرا درمی‌آورند، مورد حمایت قرار نمی‌دهند و آنها را حقوقی می‌سازند، دمکراتیک نیستند. در صدر آنها، نهاد خانواده قرار دارد. خانواده، هسته سیستم است. چاره‌یابی در خانواده، چاره‌یابی مسایل جامعه می‌باشد. به همین دلیل، پیشبرد دمکراتیزاسیون از خانواده گرفته تا جامعه، سیاست، دولت و حقوق و ایجاد دگرگونی‌ای که اراده زن را در تمام این نهادها به رسمیت بشناسد، پایه قرارداد اجتماعی زن را تشکیل می‌دهد. این وضعیت را نه واقعیت کنونی خانواده، دولت، مکانیسم سیاسی موجود و نه نظام حقوقی کنونی می‌توانند دگرگون سازند. از اینرو، زن برای تنظیم چارچوب قرارداد اجتماعی خود و شرایط آن و نیز ارائه و قبولاندن آن به جامعه باید زحمت مبارزه حقوقی دمکراتیک و پرداختن به سیاست دمکراتیک را به جان بخرد. به درازای تاریخ هیچ قراردادی وجود نداشته که اراده زن در آن وجود داشته باشد. زن پس از رویاندن اولین جوانه‌های اجتماعی‌شدن در

دوران جامعه نوسنگی، رفته‌رفته مرد را به درون جوامع کوچک خود راه داده و او را شریک خود ساخته است. این، می‌تواند به عنوان قرارداد نخستین و نانوشته تاریخ - هر چند ابتدایی - به حساب آید. زن در وهله اول خود را تربیت نمود، و برای به کنترل درآوردن برخی از غرایزش ابتدا تابوهایی برای خود پدید آورد. پس از دستیابی به پیشرفت‌هایی معین، رعایت آنها را بر مرد نیز واجب ساخته و با لحاظ نمودن شروطی، مرد را به درون جوامع کوچک متشکل از زنان و کودکان راه داد. در واقع اگر امروزه هم بررسی شود، این موضوع از لحاظ منطقی بسیار اشتباه نمی‌باشد. زیرا مادران نوسنگی که نخستین قرارداد اجتماعی را تنظیم نموده‌اند، در واقع پیشرفت‌های عظیمی را به بشریت تقدیم داشته‌اند. از همه مهمتر آنکه، زن با ایفای نقش اساسی در گذار انسان از مرحله حیوانی، پروسه اجتماعی‌شدن را آغاز نمود. اگر غرایز تحت کنترل درآورده نمی‌شدند انسان، اجتماعی نمی‌شد. این امر از طریق نخستین تابوهای گذاشته شده از سوی زن یا به بیانی نخستین قوانین و بر مبنای آنها اولین قرارداد منعقد با مرد تحقق پذیرفت. امروزه سرمایه‌داری می‌خواهد انسانیت را از انسان بودن دور ساخته و به حالتی حیوانی، غرق در غرایز و بریده از معنویت دریاورد. این، تهدید عظیمی برای انسانیت است. آنچه انسانیت را در برابر این تهدید محافظت کرده و تحول عظیمی در آن بوجود می‌آورد، همانگونه در آغاز تاریخ نیز صورت پذیرفته با زهم خوردن مهر سرشت زن بر پیشرفت‌ها و قرارداد اجتماعی خواهد بود. در واقع و از لحاظی، آنچه پاسخگوی نیازهای امروزین انسانیت است، روز آمدن حقوق مادر می‌باشد. این، به معنای صرفاً مینا قرارداد زن و به مرکزیت درآوردن او نمی‌باشد. باید شیوه زندگی و نوع روابط را برای هر دو جنس تعیین کرد. از این لحاظ، قرارداد اجتماعی، پروژه‌ای است که از ارزش حیاتی برخوردار می‌باشد. دارای ماهیتی هم‌ارز عصر تمدن دمکراتیک است. PJA برای تنظیم قرارداد زن آزاد با جامعه، انجام مباحثه‌ای مفصل و گفتگویی گسترده را با سازمانها و محافل زنان مورد هدف قرار داده است. جنبش آزادی زن بعنوان ملاک عمومی تمام آزادیها هنوز در مرحله برداشتن گام‌های اولیه و مقدماتی است. گذار از مرحله مدارسالاری به مرحله پدرسالاری، زبانهای فراوانی را متوجه زن ساخته است. تاریخ

5000 ساله جامعه طبقاتی، بیشتر به زیان زن بوده است. فشارهای همه جانبه، حقارت، تبعیض جنسی و هر نوع بی عدالتی در مورد زن اعمال شده است. گویی زن سوخته و ویران شده، بتازگی از زیر خاکسترهایش سر بر آورده و به تمیز کردن پیکر خویش پرداخته است. باید کلیه حقوق فردی بدون هیچ شرطی و بعنوان اساسی ترین موضوع برای زن نیز به رسمیت شناخته شوند. مطرح شدن محدود و دیرهنگام این موضوع، با ابعاد تاریخی و عمیق بیعدالتی در مورد زن ارتباط دارد. موضوع زن انچنان پدیده و عمیق است که می تواند بصورت یک رشته جداگانه جامعه شناسی درآید. آزادی زن از چنان اهمیتی برخوردار است که به یک مبارزه طولانی سیاسی و حقوقی دمکراتیک در چارچوب برنامه، طرح و سازمان نیاز دارد. این مبارزه از لحاظ شکل و محتوا حالتی اختصاصی تر از مبارزات طبقاتی و ملی داشته و دارای ارزشی حیاتی است. تاکنون تنها به بررسی اصطلاح مسئله آزادی زن اکتفا شده و هنوز محتوای آن تعیین نشده است؛ هنوز برنامه، استراتژی، سازمان و شیوه های فعالیتی آن به مفهوم واقعی کلمه استقرار نیافته است. جنبش های کنونی زن هنوز از ارائه دیدگاهی جسورانه، رادیکال و نقادانه از لحاظ ایدئولوژیکی درباره بسیاری از مشکلات زنان به دورند. مسئله زن یا با دیدگاهی تنگ فمینیستی، یا با ابعاد اقتصادی آن و یا بصورت امری فرعی - ضمیمه در نظر گرفته می شود. برخوردهای ایدئولوژیکی، ناقص، سطحی و حتی برخی سازمانها به شکلی انحرافی با آن برخورد می کنند. به دلیل نقصان دیدگاه ایدئولوژیکی، برخورد راهجویانه پیرامون تضاد عمیق، پیچیده و هزاران ساله جنسی نیز ناقص مانده است. با این وضع، سطح کنونی سازماندهی و مبارزه برای دستیابی به چاره یابی مسایل ریشه ای زنان از طریق افزایش سطح مبارزه آزادی، دمکراسی و صلح و طرح هرچه بیشتر مسئله زنان در آرای عمومی دنیا، و در نهایت رسیدن به برخی نتایج عینی در خصوص حل مشکلات زنان، کافی و پاسخگو نمی باشد. این وضعیت، نه تنها زن بلکه بنا به ضرورت ماهیت رهایی زن، رهایی تمام انسانیت و مبارزه آزادی را با در پیش گرفتن سرعت العمل بالا ضروری می سازد. افزایش جنب و جوش و فعالیت ها پس از 2000، هر چند هم ضعیف باشد نشانگر رشد پیکووی و حسابخواهی و

نیز افزایش خواسته‌های زن از ناتوانی می‌باشد. تعمیق و ریشه‌ای ساختن این پیکای و حسابخواهی، جنبش آزادی زن را که به دور از مطرح ساختن صحیح برنامه، استراتژی و شیوه سازمان و شیوه فعالیت است به برنامه، استراتژی و اشکال مناسب سازمانی و فعالیتی می‌رساند. این امر، اساسی‌ترین نقشی است که PJA در قرن 21 برای خود در نظر می‌گیرد. البته این، وظیفه‌ای است که باید کلیه سازمانهای زن مدعی پیکای آزادی در دنیا خود را در مقابل آن مسئول بدانند.

انسانیت در قرن 21 رویاروی مشکلاتی اساسی شده است. این مشکلات از حیطه طبقه و یا تئوری خاصی خارج شده و حالت عمومی و جهانی یافته‌اند؛ ابعادی پیدا کرده‌اند که کل انسانیت را بطور یکسان متأثر می‌سازند. به عنوان مثال؛ مشکلات اکولوژیکی، خطر سلاحهای هسته‌ای و زیاده‌های شیمیایی و نیز خطرات ناشی از میل فراوان به مصرف در انسانها، همگی ابعادی جدی یافته‌اند. تمام انسانها حتی آنهاییکه از لحاظ جغرافیایی بسیار از هم دور زندگی می‌کنند نیز مشکلات اساسی‌شان مشترک می‌باشد. تخریب لایه ازن و افزایش درجه حرارت ناشی از آن و همچنین بالا آمدن و پایین رفتن سطح آب در نقاط مختلف، مشکلاتی هستند که بر زندگی تمام انسانها تاثیر می‌گذارند. بیگانه‌شدن انسان با انسان، همانند بیگانگی‌اش با طبیعت به حد وحشتناکی رسیده است. بسیاری از ارزشهای تاریخی، اجتماعی و تمدنی به واسطه دیوانگی عادات مصرف‌گرایی جوامع از بین می‌روند. انسانیت کاملاً به بن‌بست رسیده است. این بن‌بست، حاصل مرحله‌ای است که پس از گذار به جامعه طبقاتی آغاز و تاکنون ادامه یافته است. در وهله نخست باید دگرگونی گذار از گروه‌های محدود انسانی به جامعه طبقاتی، عمومیت‌یابی تدریجی و رسیدن به ابعاد کنونی آن مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. استثمار که با استثمار جنسی آغاز و رفته‌رفته عمومیت یافته و به ملک جامعه در آمد، سرچشمه بحرانهای کنونی انسانیت است. در چنین وضعیتی، انسانیت حتماً باید به جوهر خویش بازگردد. در این باره، این نظر رهبری PKK "دمکراسی در /اواخر قرن 20 پیروز گردید" بینهایت دارای اهمیت می‌باشد. طبیعت و رفته‌رفته کل انسانیت با تهدید روبرو شده است. این وضعیت، نگران کننده است.

انحطاطي عظيم از لحاظ معنويات وجود دارد. سعي مي‌شود تا انسان و جامعه‌اي وابسته به ماديّات كه تا درجه حيواني وابسته به غرايزش باشد، ايجاد شود. در چنين شرايطي، احساس نياز به دمكراسي همچون يك ضرورت اساسي قابل درك مي‌باشد.

كاراكثر مردسالاري، نقشي تعيين‌كننده در عدم توسعه دمكراسي به صورت هماهنگ با جوهرش داشته است. اين مشكل هزاران ساله كه بر كل انسانيت تاثير گذاشته است، اكنون بايد چاره‌يابي شود. از اينرو، تلاش براي ايجاد سيستم زن‌محورانه، اساساً مبارزه ايجاد سيستم دمكراتيک مي‌باشد. سيستم زن‌محورانه سيستمي است متكي بر اراده مشترك هر دو جنس و مبتني بر توليد و توزيع مشترك. در اين باره، بنا به موقعيت برتر زن در پيشبرد اين مبارزه، وظيفه پيشاهنگي را در جريان مبارزه دمكراسي بجاي خواهد آورد. زن هيچ منفعتي در سيستم‌هاي متكي بر فشار، خشونت و جنگ ندارد. زن بعنوان جنسي كه بيش‌ترين فشار و استثمار را در طول تاريخ متوجه شده است، به رغم اينكه در خصوص مكانيسم‌هاي جنگ و خشونت از قدرت تصميم‌گيري برخوردار نبوده، اما از اين راه با بيش‌ترين ضررها مواجه گرديده است. حتي اين وضعيت به تنهائي، دليلي كافي براي توسعه مبارزه دمكراسي از سوي زن مي‌باشد.

دمكراسي، نيروي خويش را از آزاد ساختن زن مي‌گيرد؛ از طبيعي بودن جامعه و متحقق ساختن اراده مشترك مي‌گيرد. از اينرو، نه تنها به سبب نزديكي گوهر زن به سيستم دمكراتيک، بلكه بنا به برخورداري‌اش از نقش آزادشدن و آزاد ساختن، بايد (در اين زمينه) پيشاهنگ باشد. مساعد بودن گوهر زن براي دمكراسي، به اين معنا است كه بطور طبيعي مي‌تواند به پيشاهنگ تبديل شود. زنان به عنوان قشري كه بيش از همه از سوي نظام‌هاي موجود مورد خشونت قرار گرفته‌اند، دلايل فراواني براي دگرگون ساختن سيستم حاكميت‌گراي كنوني دارند. زنان، قشري هستند كه پس از آغاز مرحله صلح، مشاركت شورمندان‌هاي در مبارزه داشته‌اند. رشد آگاهي و به حرکت درآوردن قشر زنان - به عنوان ديناميزم اساسي در پيشبرد مبارزه دمكراسي - و همچنين فراهم ساختن امكان ايفاي نقشي فعال براي آنان، جزو وظيفات اصلي

جنبش‌های زنان در قرن حاضر می‌باشد. در حال حاضر، درک عمیق‌تر نقش جنبش‌های زنان از لحاظ به جای آوردن وظیفه تاریخی خود و پیروزی صلح و دموکراسی، بسیار حیاتی بوده و مسئولیتی تاریخی می‌باشد.

زن، پایه اساسی در مبارزه بنا نهادن جمهوری دموکراتیک می‌باشد. پتانسیل زن، نیروی دینامیکی است که بیش از همه، قادر به دگرگون ساختن سیستم و جامعه و تسریع اجرای پروژه جمهوری دموکراتیک می‌باشد. در دو قرن اخیر و در جریان جنگ‌های ناشی از اعمال سیاست‌های اروپاییان در خاورمیانه، نوعی بیگانگی، دورافتادگی و پیشداوری در میان خلق‌های این منطقه پدید آمده است. در چنین وضعیتی، وحدت و سازماندهی مشترک زنان کرد، ترک، عرب، ارمنی، آشوری و... در حول مشکلات مشترک، نیروی چاره‌یابی قابل توجهی بوجود خواهد آورد. به دلیل جهانی بودن ایدئولوژی رهایی زن، PJA می‌تواند در بسیاری از نقاط دنیا با زنان یکی شود. هر چند مناطق مختلف دنیا از ویژگی‌های ملی جداگانه برخوردار باشند اما به دلیل زن بودنشان از مشکلات، احساسات، عواطف و دردهای مشترکی برخوردارند. تمام این وقایع، زنان تمام دنیا را به آسانی می‌تواند یکی سازد. امروزه، منافع مشترک تمام زنان خاورمیانه بستگی به پیشبرد دموکراسی دارد. این، به همان اندازه که می‌تواند زنان خاورمیانه‌ای را در بستر پلاتفرم‌هایی مشترک و در زیر سقف سازمان‌های چتری گرد هم آورد، به همان صورت از نقشی همانند پل در نزدیک و آشنا ساختن زنان این منطقه با یکدیگر برخوردار است. این وضعیت در مورد تمام جوامع دنیا مصداق دارد. در صورت پیشبرد توافق بین جنبش متکی بر سازماندهی‌های مشترک زنان با سایر سازمان‌های دموکراتیک اجتماعی که مدعی چاره‌یابی مشکلات بشریت هستند، یک جبهه نیرومند دموکراتیک که قادر به حل بسیاری از مشکلات بنیادین دنیا باشد بوجود خواهد آمد. اما این امر قبل از هر چیز مشروط به ازمیان برداشتن چند دستگی و تفرق موجود در میان جنبش‌های زن می‌باشد. در این باره، برقراری صلح از طریق نامه‌هایی که "نفرتاری" ملکه مصر و "پوتوهاپا" ملکه هیتی با همدیگر رد و بدل می‌کردند، مثال تاریخی زیبا و پرمعناست. این دو زن که

پی‌آمدهای منفی ناشی از جنگ بین دولت هیتی و پادشاهی مصر را بر روی خلق‌های خود می‌دیدند، با نوشتن نامه‌هایی متقابل، از بروز جنگ بین دو دولت پیشگري کردند. پوتوها در نامه‌اش به نفرتاری می‌نویسد: *"بسیار از هم دوریم. خلق و میهنمان بسیار متفاوتند اما آیا هر دو قلباً خواستار صلح نیستیم؟"*. این رویداد، نمونه پرمعنایی در قدرت زن برای برقرار ساختن صلح با بکارگیری نیروی خویش می‌باشد.

مادران معاصر نوسنگی اکنون باید به تاسیس دمکراسی برخیزند. به همان صورت که مادر بودن در دوران نوسنگی دارای عملکردی اجتماعی بوده، امروزه هم مادر و زن بودن باید عملکردی اجتماعی بیابد. زنانگی باید از حالت صرفاً یک پدیده جنسی خارج شده و به جامعه خدمت کند. دردهای مادران کرد و ترک، مشترک است. احساس مادرانه هر چند ظاهراً متفاوت باشد، اما اساساً یکی است. این احساس مشترک، از نیروی فراوانی در وحدت زنان برخوردار است که با اتکا بر آن، پیشبرد سازماندهی زنان آسانتر خواهد بود. بر این اساس اگر زمینه کنونی در ترکیه مورد استفاده قرار گرفته و بطور مثال اگر با گسترش فعالیت‌ها از طریق توافق با شاخه زنان احزاب سیاسی، سازمانهای فمینیستی، نهادهای محیطزیست، بنیادهای حمایت از کودکان و سازمانهای مختلف جامعه مدنی، به حرکت درآوردن دینامیزهای دمکراسی بسیار آسان خواهد بود. هر چند در ترکیه پتانسیلی چنین بالا و شرایط مناسب برای چنین مبارزه‌ای برای زنان وجود دارد اما در حال حاضر، بعد سازماندهی آن ناکافی است. بعلاوه هنوز آگاهی جنسی زنان در ترکیه چندان عمیق نیست. ما بعنوان PJA، با انتقال ارزش‌ها و دستاوردهای مبارزه‌رهایی زن به جامعه، نواقص و نقاط ضعف خویش را سریعاً بر طرف خواهیم ساخت. رشد آگاهی جنسی، برای درک نقش زن در پیشبرد صلح و دمکراسی، شرطی اساسی است. انتقال سطح ایدئولوژیکی PJA با ابعاد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن از طریق پروژه‌هایی به جامعه و نیز تشخیص مشکلات متعدد زنان و ارائه راه چاره عملی آنان، سنگرهای مستحکمی برای پیشبرد دمکراسی در ترکیه و خاورمیانه ایجاد خواهد کرد. برقراری صلح، کار زنان است. این واقعیت، ارتباط نزدیکی با گوهر اولیه (زنان) دارد. در حالیکه جنگ هماهنگی بیشتری از لحاظ جسمانی و روحی با

دنیای مرد دارد، صلح و دمکراسی هم موضوعاتی هستند که گوهر زن را بیشتر آشکار ساخته و او را ترقی خواهد داد. زن که بر این اساس به نیرو دست ابد، در عین حال دمکراسی را نیز تقویت خواهد ساخت. اگر سازماندهی این مبارزه بر پایه‌هایی صحیح صورت پذیرد، و برخوردی سازنده و مبتکرانه نشان داده شود، همچنین اگر زبان آن آماده گردد، نقش زن تعیین‌کننده خواهد بود. دستیابی به وحدت دمکراتیک بین دو جامعه از طریق زدودن آثار مخرب جنگ، قبل از هر چیز با سازماندهی‌ای که بین زنان دو خلق ایجاد گردد امکانپذیر خواهد بود. در جامعه‌ای که سازماندهی مشترک زنان پدید آید، بازتاب آن بطور اجتناب‌ناپذیری، نخست در حیطه خانواده و سپس در کل جامعه بوجود خواهد آمد.

در این باره ضمن اینکه پژوهش‌هایی جداگانه در خصوص مسایل اجتماعی و اقتصادی زنان و موقعیت آنان در جوامع خاورمیانه، اروپا و سایر مناطق در حال انجام است، حقیقت زنان در هر منطقه نیز به دقت مورد تحلیل قرار می‌گیرد. تلاش‌هایی که پیرامون شناخت حقیقت زن، تشخیص و طرح صحیح نیازهای او، و تاسیس سازمانی پاسخگو صورت می‌پذیرند، باید شتاب بیشتری بیابند. تبدیل نهادهای شکل‌گرفته در شرایط جنگ به نهادهایی هماهنگ با مرحله صلح و دمکراسی و بازسازی آنان از ضروریات عملی ساختن ایدئولوژی‌رهای زن می‌باشد. اوقاف و انجمن‌های زنان، موسسه‌های علمی، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های حفاظت از محیط‌زیست و سایر نهادهای جامعه مدنی، در پیشبرد سیاست دمکراتیک بیش‌ترین تاثیر را خواهند داشت. زنان از طریق دستیابی به خود باز آفرینی از راه این سازماندهی‌ها، پس از هزاران سال انحطاط و آلودگی در فاحشه‌خانه‌های عمومی و خصوصی، دوباره به سطح الهه‌گی زن ارتقا می‌یابند. خود و جامعه را خواهد آفرید. بستری فراهم خواهد شد تا زن بتواند به گوهر خویش دست‌افتاده، ابتکار و قدرت تولیدی‌اش را بدون هیچ مانعی آشکار سازد. PJA جهت رفع نواقص خویش در خصوص نفوذ به جامعه، توده‌ای و جهانی‌شدن و بر این اساس دستیابی به سطحی بالا از عملکرد، سازمانهای جامعه مدنی را بعنوان ابزارهای اصلی توسعه خواهد داد. به جای نهادهایی صرفاً در چارچوب زنان کرد، سازمانهایی را مینا قرار خواهد داد که زنان تمام دنیا را مورد



خطاب قرار داده و همگي آنان را در بر بگيرد. به يك مدل سازماني متناسب با کاراکتر قرن 21 تبديل خواهد شد. به منظور ايجاد تحول دمکراتيك در جامعه و ساختن مبارزان صلح، از اين سازماندهي‌ها نهايت استفاده را خواهد نمود.

قرن 21، عصري است که تمامی زنان در حين پيکاوِي آزادي با مشکلات عدیده سازماني و شيوه مبارزاتي رويارو خواهند شد. از اينرو، فعاليتي که بايد پيش از هر مورد ديگر مطرح شده و در راستاي آن تلاش فراواني انجام گيرد، فعاليت آموزش مي‌باشد. لذا بايد آکادمي‌ها و انستيتوهاي زنان تاسيس و رواج يابند. PJA براي پيشاهنگي کردن در اين فعاليت‌ها؛ از راه تاسيس " آکادمي زن آزاد" از قرن 21 - که قرن رنسانس و روشنگري زن مي‌باشد - استقبال بعمل آورده است. اما در حال حاضر پاسخگويي به نياز آموزش ميليونها زن با يك آکادمي امکان‌پذير نمي‌باشد. در اين قرن، نهادهاي آموزشي در صدر نهادهاي زنان قرار دارند که بايد جایگزین نهادهاي سيستم حاکمیت‌گرای مرد گردند. بايد در سطح دنيا، آکادمي‌ها، انستيتوها و حتي دانشگاه‌هاي زنان تاسيس و نياز هزاران ساله آموزشي - پرورشي و روشنگري آنان تامين گردد. زيرا در انحطاط جامعه، انحطاط زن و در انحطاط زن نيز، تاريخي فکر او تعيين‌کننده بوده است. ريودن دانش از خداوند توسط حوا و خواسته او براي روشن ساختن انسان‌ها باعث شد تا خداوند پس از واقعه مذکور تا کنون هم جنس زن را مجازات کند؛ اين مجازات به شکل ريودن علم و آگاهي و دانشمندی از زن بوده است. يادگيري و آموزش براي زنان ممنوع شده است. اثبات آشکار اين واقعيت، راهپايي زنان پس از مبارزه‌اي گسترده به دانشگاه‌ها در اوایل قرن نوزدهم مي‌باشد. از اين رو، رشد آگاهي زنان بسيار حائز اهميت است. روشنگري متکي بر زنان، با ارزش‌ترين روشنگري‌ها است. بنا بر اين، جنبش زنان در قرن 21، تنها منحصر به فعاليت‌هاي توده‌اي دمکراتيك نمي‌باشد. دادن اهميتي بيش از آب و غذا به آموزش و قرار دادن روشنگري زن در کانون زندگي ضروري مي‌باشد. رشد آگاهي زن از طريق آموزش و بر اين اساس خود بازآفريني‌اش، به معنای مشارکت دوباره او در کليه عرصه‌هاي زندگي مي‌باشد؛ اما اين بار نيرومندتر، با هويت، شرافت و زيبايي‌اش. زن در واقعيت دنياي امروز، از

کلیه عرصه‌های زندگی از اقتصاد، فرهنگ، هنر گرفته تا مدیریت طرد و تحقیر شده است. به موازات تحقیر و کوتوله‌شدن زن، انسانیت هم کوتوله شده است. از این لحاظ، هر اندازه زن رشد یافته و بزرگ شود بشریت هم به همان اندازه بزرگ شده و اعتلا می‌یابد. در این معنا، آگاه ساختن زنان از راه آموزش، برای توسعه دموکراسی بسیار مهم است.

PJA، تثبیت شیوه‌ها از فعالیت‌ها را در چارچوب خط دفاع مشروع مورد هدف قرار می‌دهد که باعث توسعه و تداوم مبارزه آزادی زن، دعوت توده‌های زن به سازماندهی و ایفای نقش آنان در حل بسیاری از مشکلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، محیط‌زیست و مشابه آنان گردد و یا در تحلیل نهایی باعث دمکراتیزه‌شدن جامعه، سیاست و دولت شود. برای تعیین خط‌مشی‌های فعالیتی و غنی‌ساختن آن لازم است که گستره قرارداد زن با جامعه را به کلیه زنان فهماند. زیرا خط‌مشی‌های فعالیتی، پاسخ "زن، زندگی‌ای چگونه، اخلاقی چگونه و بطور خلاصه جامعه‌ای چگونه می‌خواهد؟" را تعیین می‌کند. اگر منافع مشترک زنان تشخیص داده و تصمیماتی درباره آنان اتخاذ گردد، بطور حتم تمام مشکلاتی که در عمل برای زنان پیش می‌آید، حل خواهند شد. زنان همواره باید پروژه‌هایی در خصوص دمکراتیزه کردن جامعه، سیاست و دولت داشته باشند. باید پروژه‌ها، پیشنهادات و اندیشه‌هایشان را در بستری دمکراتیک با جامعه مطرح ساخته و برای متحقق ساختن اندیشه‌ها و پروژه‌هایی که صحیح می‌بینند، قدرت خود را در عمل بکار گیرند. بشریت در قرن 20 با جنگ‌هایی وحشیانه رو در رو ماند. قهرمانی زنان در اکثر این جنگ‌ها به چشم می‌خورد. اما زنان به اندازه کافی نتوانستند نیروی مقابله با برخوردهای سنتی نظام حاکمیت‌گرای مرد سالارانه را، به دلیل دور بودن سرشتشان از جنگ، از خود نشان دهند. اما قهرمانی زنان در حقیقت PJA به اوج خود رسیده و به حد الهه‌گی ارتقا یافت. قرن 21، قرن آزادشدن انرژی تراکم یافته زن، و همراه با خود دگرگون ساختن کل جامعه خواهد بود. این قرن، الهه‌های آزادی، صلح، زیبایی، عشق، برکت و ... را همانند دوره‌های آغازین تاریخ، خواهد آفرید. زنان از هم اکنون از طریق نیروی فعالیت دمکراتیک به چنین خط سیر پیشرفتی پا نهاده‌اند. اما در این باره به تقویت و توسعه سازماندهی‌ها و

توافقات نیاز وجود دارد؛ در این کار حتما موفق خواهند شد. زنان به فراخور موفقیت در این امر، قادر به دستیابی به جایگزین نهادهایی که آنان را برده ساخته‌اند، خواهند شد. زنی که بدون هیچ هراسی، آزادانه زمینه بحث و گفتگو را فراهم سازد، انجمن و اوقاف آموزشی خود را تاسیس کند، دوباره با رنج و نیروی خویش آشنا شود و آنها را از طریق کارگاه‌ها و تعاونی‌ها به سوی جامعه کانالیزه کند، همچنین بتواند همانند دوران قبل از پیدایش جامعه طبقاتی، با طبیعت وحشی ارتباط برقرار کند - بطوریکه در درون يك اعتدال، نه به آن ضرر برساند و نه تسلیم آن شود - چنین زنی می‌تواند جلوی دورشدن، بیگانه‌شدن، و حتی برخورد امحارگرانه بشریت با طبیعت را گرفته و به نیروی اساسی برقرارکننده روابطی متعادل و هماهنگ با آن تبدیل شود. بر این اساس، افزایش و فعال ساختن نهادهای موجود جامعه مدنی (خانه‌های مساکین، اماکن ورزشی، مراکز زنان، بنیادهای فرهنگی- هنری، پلاتفرمهای دموکراتیک، سازمانهای محیط‌زیست، انجمن‌های حمایت و نگهداری از کودکان، خانه‌های جوان، مراکز سالمندان و . . . ) عامل اساسی در تاسیس تمدن دموکراتیک خواهند بود.

از سویی، زنان در دموکراتیزه کردن بسیاری از برخوردهای مرتجعانه و حاکمیت‌گرانه در عرصه‌های فرهنگ و هنر، تعیین قواعد اخلاق نوین و دگرگون ساختن عرصه حقوق از طریق رشد آگاهی و مبارزه دموکراتیک خود، و بدین شیوه در ساختن هویت تمدن جدید ایفای نقش خواهند کرد. انحطاط اخلاقی در يك جامعه، اثباتی بر عمق بحرانهای موجود است. هنگام بحث از اخلاق، مراد ما آداب و رسوم سنتی و قواعد دینی نیست. اخلاق؛ بیانگر رفتاری اجتماعی است که در آن به زیبایی، نیکی و صداقت ایمان وجود داشته و کاملاً با احساس رضایت و از روی وجدان، بدون نیاز به فشارهای قانونی - اما بیش از قطعی‌ترین قوانین از آنها اطاعت می‌شود - بروز می‌یابد. در مقابل اخلاق ارتجاعی و محافظه‌کارانه، اخلاق ترقی و آزادی بخش نیز وجود دارد. تنظیم برنامه‌ای که چنین تفکیکی را در نظر بگیرد، می‌تواند نقشی آموزشی و تحول‌ساز ایفا کند. می‌توان آن را نهادینه‌شدن معنوی جامعه نیز نامید. اخلاق چارهاب بحرانها، تنها در صورت بازسازی حول مبادی نوین آن می‌تواند در بر حل مشکلات و

دستیابی به ارزش‌های نگهدار واقعی جامعه نوین ایفای نقش کند. اساساً اخلاق در پوشاندن نیکی، زیبایی، خصوصیات صداقت و خوبی بر اندام نظام‌های اجتماعی ایفای نقش می‌کند. از این رو باید معیارهای اخلاقی نوین را به شیوه‌ای نهادینه شده در برنامه جای داد. قوانین اخلاقی نوین، و نهادینه شدن آنها، ضروری‌ترین و خاص‌ترین جنبه حرکت تاریخی جدید خواهد بود. با علم بر اینکه هیچ تدبیری علمی و قانونی نمی‌تواند نیروی اخلاق را ذوب کند، باید نقش آن تعریف و نهادینه شود.

جایگاه هنر در جامعه، حداقل به اندازه نقش اخلاق حائز اهمیت است. بنابراین شناخت دوباره آن امری الزامی است. جامعه‌ای بدون هنر به بدنی عریان و ابتدایی می‌ماند. حتی به معنای گسست روح و جسم از واقعیت ذهنیت می‌باشد. اگر جایگاه واقعی هنر در اهداف و برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تعریف نشود، مشکلات عمده‌ای به بار خواهند آمد. جامعه‌ای عاری از هنر را نمی‌توان تصور کرد. هنر، برخلاف آنچه پنداشته می‌شود، بجای اینکه زبان حال نخبگان جامعه باشد، باید بصورت وسیله‌ای برای جوابگویی به نیازهای عامه مردم در زمینه‌های دین، فلسفه و اسطوره درآید. هنر، بیانگر تفکر و اخلاق ایجاد شده از سوی اراده و ذهنیتی والا می‌باشد بطوریکه به حالت قالبهایی قابل فهم و قابل پیروی از طرف همگان در آمده باشد.

سالهای 2000، سالهای آزاد شدن زن، و عنادورزی در برابر اعصار سیاه تمدن می‌باشد که او را عمیقاً محکوم به هیچ بودن ساخته است. این تمدن، عصر ظلمت و یخبندان است. حال آنکه از همین اوایل این قرن، بهار شدن زن آغاز شده است. بهار شدن زن در برابر زمستان و یخبندان حاکمیت متکی بر دروغ و زورگویی در طول تاریخ تمدن که متوجه زن شده است، همچون گل بهمن که برف و یخ را می‌شکند، به وقوع می‌پیوندد. بهار شدن زن یا شکوفاشدن بهار زن در فصل برف و یخبندان، شکوفاشدن جنبش آزادی زن را تحقق می‌بخشد. این سطح پیشرفت حائز اهمیت است. نهایتاً زن، جامعه دمکراتیک را به پیروزی می‌رساند. زنان و خلق‌ها که پس از دوران نوسنگی منجمد شده‌اند، اکنون بعنوان صاحبان اصلی حمله دمکراتیک، هم برای انتقام گرفتن از تاریخ و هم برای جای گرفتن در جریان تمدن در حال رشد دمکراتیک، سالم‌ترین تکیه‌گاه اجتماعی ساختن

آنتي تز مورد نیاز و گذار به جامعه‌اي واقعاً یکسان و آزاد را تشکیل مي‌دهند. دمکراتیزه‌شدن و فراهم ساختن آنتي تز در جوامع خاورمیانه، به همت زنان و پس از آنان، جوانان صورت خواهد پذیرفت. بیداري زن و جاي گرفتنش در عرصه تاریخ به‌عنوان نیروي پیشاهنگ جامعه، داراي ارزش يك آنتي تز واقعي است. دنيا، آگاهی، وجدان و عشق زن، پیش زمینه خلق ارزش‌هاي تمدني جديد مي‌باشد. توسعه مردگرایانه تمدن به سبب کاراکتر طبقاتي آن، زن را از این لحاظ به آنتي تز قوي تبدیل مي‌سازد. حتي فراتر از يك آنتي تز، داراي ارزشي معادل يك سنتز دراز میان برداشتن تمایزات طبقاتي و پایان دادن به برتری خواهی مرد مي‌باشد. به بیانی، پیشاهنگ بودن زنان خاورمیانه‌اي در دمکراتیزه کردن جوامع خاورمیانه، در سطح دنيا داراي خصوصیات تاریخي هم آنتي تز و هم سنتز مي‌باشند.

زنان در واقع، در تغییر دادن نحوه شکل‌گیری و هویت تمدن فئودالي جوامع طبقاتي خاورمیانه و تمدن سرمایه‌داری- بعنوان عالی‌ترین بیان حقیقت جامعه طبقاتي- و نیز منطق برخورد آنان با انسان، زن، جامعه، طبیعت، حقوق، اخلاق، فرهنگ، هنر و بطورکلي سیاست و دولت، و به جاي آنها مستقر ساختن ارزش‌هاي تمدن دمکراتیک بر پایه‌هایی صحیح و استوار، نقش پیشاهنگی بر عهده خواهند داشت. شکل‌گیری تمام این پدیده‌ها با منطق تك بُعدی‌نگرانه مردسالار، تاریخ پوسیدگی زن، مرد و کل بشریت را نگاشته است. اکنون، عصر انتقام‌گیری از این تمدن جامعه طبقاتي مي‌باشد که زن را مورد بی‌عدالتی، توطئه‌گری، بی‌هویت‌سازی و اسارت قرار داده است. از سویی، عصر بنا نهادن دوباره نظام متکی بر عدالت، آزادی و یکسانی زن فرا رسیده است. بسیار مشخص و آشکار است که این عصر رفته رفته در راستای مبارزه آزادی زن به پیش خواهد رفت. زیرا زن تا قرن 21، تنها توانست بردگی خود را بشناسد و بشناساند. همچنین از آن نفرت نموده و به صورت آماتور با کم‌تجربگی توانست مبارزه رهایی خود را در عرصه‌هاي فکري، سیاسی، سازمانی، فرهنگی و بسیاری از عرصه‌هاي دیگر به پیش ببرد. تا کنون دستاورده ایی داشته و زیان‌هایی را نیز متحمل گردیده است. اما زن سرانجام، بردگی خود، حاکمیت‌گرایی مرد و مکانیسم‌هاي سیستم آن را از هر لحاظ شناخت. زن، زنجیرهای بسته شده بر دست و پا و از همه مهمتر

عقل و قلب خود را پاره کرد. پرده‌ها و دیوارهای بین خود و تاریخ آفریدگار فرهنگ الهه مادر را از میان برداشت. دستان و قلب زن اکنون شتابان به سوی آزادی در حال حرکتند. این همانند تاختن مهارناپذیر "اهویی خرامان" در زیبایی دشت و یکی‌شدنش با طبیعت است.

اکنون اعضای زن PJA و بسیاری از جنبش‌های آزادی زنان با آزادی آشنا شده و با اشتیاق فراوانی به آن روی آورده‌اند. در درون قلب خویش دردمندانه یاد گرفتند که چگونه در هزاران سال قبل شکست خورده‌اند و همراه با آنان، انسانیت نیز شکست خورده است. زنان در اوایل این قرن آشکارا نشان دادند که دیگر حاضر به قبول شکست خود و انسانیت نیستند. وظیفه تمام زنان از میان برداشتن نهاد فاحشگی بجا مانده از پرستشگاه‌های سومر و تمام ابعاد آن در درون دولت و خانواده، با برآوردن فریاد "من زنم، من هم انسانم" است. ما بعنوان اعضای PJA، به همان صورت که آزادی را بر قلب و مغز خویش حک کرده‌ایم، بر این امر نیز واقفیم که این آزادی با رنجها و شهادت‌هایی قهرمانانه به دست آمده است. نه می‌توانیم این آزادی را فراموش کنیم و نه می‌توانیم از عشقمان نسبت به خالق این عشق آزادی و سرچشمه آن، رهبر آپو، دست برداریم. این عشق بعنوان نیروی اساسی در قرن 21 نقش پیشاهنگی در بنا نهادن تمدن دمکراتیک را به ما اعطا می‌کند. با این عشق، دمکراتیزه کردن جامعه، آموزش، سازماندهی و تاسیس نهادهای لازم آن را مورد هدف قرار داده و در این کار پیروز خواهیم شد. با این عشق، نهاد سیاست را که از زمان پیدایش جامعه طبقاتی تا کنون، زنان و خلق‌ها را همواره مورد استثمار و حاکمیتی تک‌طرفانه و فشار قرار داده و به آنها تنها به چشم رمة گوسفندان نگریسته است، دمکراتیزه خواهیم کرد.

با دگرگون ساختن مکانیسم‌های کنونی سیاست که سرنوشت زنان و خلق‌ها را با استثمار، نابودی، قتل‌عام، گرسنگی و فقر رقم زده است، پیشاهنگی قرن جدید را برعهده خواهیم گرفت. زن با هویت خویش در این نهاد جای گرفته و رنگ خود را در آن بازتاب خواهد داد. بر این اساس تاسیس بسیاری از سازمانهای جامعه مدنی یعنی توسعه عرصه سوم، از این طریق آشکار ساختن اراده و انرژی خاموش شده هزاران ساله

زنان، خلق‌ها و کانالیزه کردن آن به سوی سیاست، وظیفه اساسی پیشاهنگی ما است.

ما بعنوان PJA و نیز بعنوان زنان کرد و تمام زنان دنیا، در بجای آوردن تمام این وظایف با عشق، اشتیاق و مبارزه برای آزادی، صلح و عدالت که رفته‌رفته در قلبهایمان رشد کرده و ریشه در سینه در سینه تاریخ دارد، پیروز خواهیم شد. بی‌نهایت به پیرویمان ایمان داریم. باید این ایمان و امید را در قلب تمام زنان جای داد. زنان، نیروی اساسی در دمکراتیزه کردن جامعه و سیاست‌اند. زنان در حال حاضر برای کانالیزه کردن انرژی ذخیره شده خود در مسیر مبارزه صلح و دمکراسی کاملاً مناسب می‌باشند. هنگامه انتقام‌گیری زنان از بردگی و خاموشی هزاران ساله است. هنگامه انتقام‌گیری زنان و خلق‌ها از بی‌سازمانی خود از راه تاسیس صدها نهاد جامعه مدنی است. در چنین عصری فراخوان ما برای زنان چنین است: "باید تمام زنان، برای پیروزی آزادی و صلح سازماندهی شوند." در دیار الهه مادر و الهه‌های عشق با نیروی از دست رفته عشق و عدالت هزاران ساله و با فعالیت و پیکاری زن‌محورانه، دوباره زیبایی و ذکاوت زن خلق خواهد شد. در حال حاضر، زن از چنان نیروی ذاتی برخوردار است که بتواند قرارداد اجتماعی جدید را متحقق سازد.

**انسانیت، با قلب و وجدان زنی سازمان‌یافته و دارای قدرت عمل به**

**پیروزی خواهد رسید**